

فرهنگ واژه‌های فارسی سره

برای واژه‌های عربی در فارسی معاصر

فریده رازی

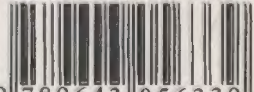
چاپ چهارم

هدف این کتاب، معرفی واژه‌های فارسی اصیلی است که در فرهنگهای قدیمی فارسی یاد شده‌اند و در ادبیات گذشته متداول بوده‌اند اما در زبان رایج گفتار و نوشتار کمتر شنیده و خوانده می‌شوند و جای خود را به واژه‌هایی عربی داده‌اند. قصد کتاب شناساندن واژه‌های از یاد رفته یا کم کاربرد است نه واژه‌سازی و هر یک از واژه‌های ارائه شده دست‌کم در یکی از فرهنگهای کهن آمده است. چاپ نخست کتاب با نام فرهنگ عربی در فارسی معاصر منتشر شد و چون این نام به درستی مضمون و محتوای کتاب را نمی‌رساند در چاپهای بعدی نام دقیقتر کنونی جایگزین آن شد.

طیف خواننده: کاربرندگان فرهنگ و مرجع



ISBN: 964-305-633-3



۱۶۵۰ تومان

فرهنگ واژه‌های فارسی سره

فریده رازی



فرهنگ

واژه‌های فارسی سره

برای

واژه‌های عربی

در فارسی معاصر

فریده رازی



نشر مرکز

رازی، فریده، ۱۳۱۷ -
فرهنگ واژه‌های فارسی سره برای واژه‌های عربی در فارسی معاصر فریده رازی. ــ تهران: نشرمرکز، ۱۳۶۶.
چهارده، ۲۵۶ ص. ــ (نشرمرکز؛ شماره نشر ۱۱۵).
ISBN: 964-305-633-3
کتابنامه: ص. دوازده - سیزده.
چاپ چهارم: ۱۳۸۰.
۱. فارسی ــ واژه‌ها و ترکیبات خارجی ــ عربی. ۲. زبان عربی ــ واژه‌نامه ــ فارسی. الف. عنوان. ب. عنوان: فرهنگ عربی در فارسی معاصر.
۲ ر ۴ ع / PIR ۲۹۲۵ ۱۳۶۶ ف ۱۸۲ ر ۴۹۲۷ / ۲ فا ۴



فرهنگ واژه‌های فارسی سره
برای واژه‌های عربی در فارسی معاصر

فریده رازی

طرح جلد از ابراهیم حقیقی
چاپ اول ۱۳۶۶، شماره نشر ۱۱۵
چاپ چهارم ۱۳۸۰، ۲۰۰۰ نسخه، چاپ سعدی

نشرمرکز، تهران، صندوق پستی ۵۵۴۱-۱۴۱۵۵
شابک: ۳-۶۳۳-۳۰۵-۹۶۴ ISBN: 964-305-633-3
E-mail:info@nashr-e-markaz.com

سخنی از ناشر

انتشار آثاری که به بسط و تقویت و غنی ساختن زبان فارسی یاری کند یکی از هدفهایی است که نشر مرکز از آغاز کار در برنامه خود قرار داده است. از این‌رو هنگامی که از کار خانم رازی در تنظیم فرهنگی از برابرهای فارسی برای واژه‌هایی که از زبان عربی در فارسی معاصر کاربرد داشته است مطّلع شدیم، در اقدام به نشر آن درنگ نکردیم. بخصوص که با مطالعه‌ی اثر دریافتیم حاصل کاریست چندساله و پیگیر و هرچند دامنه‌ی کار چنان وسیع است که شاید تلاشی بس گسترده‌تر از این هم کفایت آن را نکند، امّا این اثر می‌تواند راهگشای تلاشهای دیگر و بیشتر باشد.

همه‌ی کسانی که دست اندرکار تألیف یا ترجمه هستند و همه‌ی اهل کتاب و مطالعه می‌دانند که دسترسی و برخورداری از یک واژگان گسترده و سرشار و توانا چقدر در رساندن دقیق و درست منظور گوینده و نویسنده اهمیّت دارد و چه‌اندازه به فهم صحیح مطلب از جانب خواننده یا شنونده کمک می‌کند. پیشرفت فرهنگ و دانش مستلزم پیشرفت و کمال یافتن زبان است و یک زبان فقیر یا ضعیف و نارسا قادر به انتقال مفاهیم متنوع و دقیق و پیچیده‌ی دانش و هنر و ادبیات و فلسفه و علوم امروزی نیست و گاه به ناچار این مفاهیم با بیانی چنان مغلق و بغرنج و یا با کاربرد بیدریغ واژه‌های بیگانه ابراز می‌شوند که زبان به جای آن که وسیله و کمکی در انتقال مطلب باشد به سدی درمقابل فهم آن بدل می‌شود. هرقدر زبانی کمال‌یافته‌تر باشد مجموعه‌ی واژگان وسیع‌تر و غنی‌تری دراختیار دارد و زبانهای پیشرفته‌ی امروز از آنِ ملتهایی است که در جریان ترقی و اعتلای دانش و

ادب با یاری جستن از گنجینه‌ی لغوی فرهنگ گذشته‌ی خود یا بهره گرفتن از توانایی های ترکیبی زبان بر اندوخته‌ی واژه های در دسترس خویش افزوده‌اند.

زبان فارسی هم از هردو این امکانات برخوردار است امّا این توانایی بالقوه چنانکه باید و شاید به مرحله‌ی فعلیت و بروز نرسیده است و به جای آن هرجا که کُمیتِ زبان در بیان مطلب لنگیده است در گذشته به زبان عربی و در زمان ما به زبانهای غربی توسل جسته‌اند. کاربرد محدود واژه های زبان دیگر در هر زبانی، با توجه به اینکه این واژه های بیگانه در زبان جذب می شوند و حتی با تغییراتی مطابق ساخت آن و سلیقه اهل زبان، با آن وفق می یابند امر نکوهیده‌ای نیست امّا رواج نامحدود اینگونه واژه ها، از آنجا که در مجموع با ساختار کلی زبان یگانگی و پیوند عضوی ندارند، به انسجام و روانی و یکدستی آن آسیب می زند و از رشد و بسط و تقویت آن و بروز قابلیت های نهفته اش جلوگیری می‌کند.

در مورد بهره گیری از توانایی های ترکیبی زبان فارسی و ساختن همکردهای (ترکیبات) شایسته و زیبا از ریشه های موجود، تلاش هایی شده است و می شود. امّا اثرِ دردست، به واژه های موجود امّا از یاد رفته یا کم کاربرد فارسی می پردازد که در فرهنگ ها هست و در ادبیات گذشته متداول بوده امّا در زبان رایج گفتار و نوشتار کمتر شنیده و خوانده می شود. بنابراین، اساس این فرهنگ سماعی است نه قیاسی و قصد آن شناساندن واژه ها است نه واژه‌سازی. واژه های ارائه شده دست‌کم در یکی از فرهنگ های قدیمی آمده‌اند و مؤلف با کار متمادی چندساله آنها را استخراج و تنظیم کرده است. به‌علاوه اساس کار، دادن معادل بوده است نه معنی کردن و شرح دادن واژه ها آنگونه که در اغلب فرهنگ ها عمل می شود.

در این زمان که توجه به زبان فارسی و تلاش برای نیرو بخشیدن به آن در میان نویسندگان و مترجمان و اهل دانش و فرهنگ رواجی امیدبخش یافته است، ناشر آرزومند است با عرضه این اثر کمکی هرچند ناچیز به پیشبرد این هدف کرده باشد.

پیشکش به

استاد سید عبدالله انوار

با همهٔ بی‌نیازیش

فرهنگ

واژه‌های فارسی‌سره

برای

واژه‌های عربی

در فارسی معاصر

آن که نهاد و آن که نوشت
او نیز به همین آیین
به گیتی، تن خسرو،
و به مینو، بُخته (آمرزیده) روان باد[1]

دیباچه

انگیزه فراهم آوردن این دفتر، شور و اشتیاق بی‌اندازه‌ای بود که برای شناساندن و از نو زنده کردن واژه‌های زیبا، ساده و گاه به فراموشی سپرده شدهٔ فارسی در خود حس می‌کردم. این کار، هرچند کوچک در برابر دریای بیکران زبان و ادب پارسی، برای من که نمی‌خواستم آن‌را خرد بگیرم آسان نبود.

هرچند پیشینیان «به صورت‌های دیگر زبان خود در اعصار گذشته توجهی نداشتند و گمان می‌بردند که زبان همیشه صورت واحدی دارد و تحولی در آن راه نمی‌یابد»، ولی این اندیشه اکنون دگرگون شده و ثابت گردیده که زبان امری ثابت نیست و همراه زمان تحول می‌پذیرد.[2]

زبان فارسی هم، چنانکه آگاهی داریم دگرگونی‌های زیادی داشته و سرنوشت آن مانند روزگار این سرزمین دستخوش نشیب و فرازهای بیشماری بوده، در هر تندباد تاریخی برخی از گنجینه‌های گرانبهای فرهنگ و زبان ما از میان رفته، دیوان‌ها، نوشته‌های خطی، مدارک تاریخی نابود و یا سوزانده شده‌اند و زبان

۱ ـــ از کتاب درخت آسوریک.
۲ ـــ تاریخ زبان فارسی ـــ دکتر پرویز ناتل خانلری (نقل به معنی).

اقوام پیروز در زبان ما وارد شده، ولی بودند کسانی که با همه‌ی وجود در زنده نگاهداشتن این زبان و سنت های این سرزمین کوشیده‌اند تا بدین‌جا که استوار مانده است، نامشان گرامی باد....

واژه های پارسی، این میراث های فرهنگی ارزنده ما نیز از این سرنوشت در پناه نبوده‌اند و بسیاری از آنها فراموش شده و جای خود را به واژه‌های گوناگون غیر پارسی داده‌اند. برای بسیاری از مفاهیم و اندیشه ها از واژه های بیگانه که با ساخت زبان ما هماهنگ نیست استفاده می‌کنیم حال آنکه در زبان خود برای آنها واژه‌های شایسته داریم. پس چه بهتر که ما هم بکوشیم به زبان گذشته‌ی خود تا حد امکان بازگردیم و واژه‌های زیبا و ساده‌ای را که درخور فهم گروه بیشتری از مردم است و از یاد رفته، از متون باارزش پیدا کنیم و آنها را زنده گردانیم و زبان زیبای فارسی را پربارتر و گسترده‌تر سازیم، هرچه واژه بیشتری داشته باشیم، زبان تواناتر، نوشتن زیباتر و بازگو کردن مفاهیم آسان‌تر خواهد شد و مهم‌تر اینکه می‌توانیم برای واژه‌های بیگانه که به زبان سرازیر می‌شوند برابرهایی پیدا کنیم تا زبان ما آمیخته‌یی از ترکی، انگلیسی، لاتین و غیره نباشد.

البته باید بگوییم هدف این نیست که این گونه واژه‌ها را کنار بگذاریم و فراموش کنیم. هیچ زبانی از واژه‌های بیگانه تهی و بی‌نیاز نیست. بسیاری از اینگونه واژه‌ها در زبان فارسی جا افتاده‌اند و با آن جوش خورده‌اند بخصوص واژه های عربی، چون زبان ما از گذشته با زبان عربی درهم شده و متون گرانبهایی از پیشینیان داریم که به زبان عربی است و نوشته هایی از زبان پهلوی به عربی برگشته که زمینه اصلی آن از بین رفته و به آن دسترسی نداریم، این زبان در فرهنگ ما ریشه دارد و نمی‌توان آنرا کنار گذاشت.

زبان فارسی ارزش های بیشماری دارد، یکی تلفظ آن است، فارسی زبانان بسادگی می‌توانند، هر زبانی را، هر گویشی را تقلید کنند، بدون آنکه آهنگ (Ton) یا تکیه (Accent) آن زبان دگرگون شود. ما، واک های[3] (صوت های گفتار) بیشتر زبان‌های دنیا را به آسانی تلفظ می‌کنیم در صورتیکه می‌دانیم

۳ ــ در کتاب های صرف و نحو عربی و فارسی کلمهٔ حرف را گاهی به معنی واک به کار برده‌اند (تاریخ زبان فارسی).

زبان‌های دیگر چه مشکلاتی برای تلفظ واک‌های زبان دیگر دارند.

این نکته را یادآوری کنم که همانطور که می‌دانید، کار واژه بسیار دشوار است، واژه‌ها دوران زندگی دگرگونی دارند، یک واژه در دیوان‌های مختلف با نظرات گوناگون و صورت‌های مختلف و گاهی معانی متفاوت نوشته شده، در این راستا کوشش شده که از منابع باارزش و پذیرفته شده از طرف دانش‌پژوهان باصلاحیت استفاده شود و حتی یک واژه بکار برده نشود مگر آنکه در دیوان‌های یاد شده آمده باشد. باآنکه گاهی کاربرد واژه‌ای را بخوبی می‌دانستم ولی بکار نبرده‌ام چون این کار یک فرهنگستان است و من جز انتخاب واژه و روش کار هیچگونه نظر شخصی بکار نبرده‌ام و از خود واژه یا ترکیبی ابداع نکرده‌ام، واژه‌نامه یک کار تحقیقاتی است نه آفرینش.

باید بگویم پشتوانه‌ی من در این سال‌ها منابع بسیاری بوده که در کتابخانه ملی و کتابخانه پدرم دراختیار داشتم و دلگرمی من به راهنمایی‌های گرانبهای استادان و پژوهندگان ارجمند آقایان: دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر محمدمقدم، دکترجمال رضایی و بررسی نهایی استاد سیدعبدالله انوار بوده است که آرزوی جاودانگی نامشان را دارم و از توجه برخی از اعضای هیئت علمی دانشگاه تهران خانم‌ها: دکتر آزاده امین‌پور، دکتر بانوی کریمی، آقایان بهاءالدّین خرمشاهی و دکتر فریدون سیاسی سپاس فراوان دارم.

در این واژه‌نامه، که برابرهای فارسی واژه‌های عربی در زبان کنونی ماست، با همه‌ی کوششی که سال‌ها شده، بازهم هربار که این برگ‌ها را بازبین می‌کنم به نارسایی‌ها و کاستی‌های آن پی می‌برم و ناگزیر آرزو می‌کنم که، کاش می‌توانستم زمان بیشتری در گرو بگذارم، ولی کو زمان؟ امیدوارم پژوهندگان و دوستداران چنین راهی در کامل کردن این فرهنگ کوشش کنند و کمبودها و اشتباهات آنرا جبران نمایند تا جای خالی چنین واژگانی پر شود.

در پایان به یاد دوست سفر کرده‌ای که بدین کار ارج می‌نهاد بوده‌ام و از همکار گرامی خانم فرانک نخست که یاریم کردند سپاسگزارم.

فریده رازی

روش کار

- کوشش شده برابرهای واژه‌های عربی، تنها واژه‌های فارسی باشد نه زبان دیگر، پس از آوردن واژه‌های ترکی و امثال آن که به فارسی راه یافته پرهیز کردیم. هرجا که درمقابل واژه عربی واژه‌ای ترکیبی آورده‌ایم که بخشی از آن فارسی است، با نشانه ف.ع. یا ع.ف. یادآوری کرده‌ایم.
- ملاک زبان واژه‌های عربی «معین» و «دهخدا» بوده است و زبان واژه‌های فارسی منابع ذکر شده.
- تا جای ممکن از بکار بردن واژه‌های دساتیری خودداری شده است.
- این واژه‌نامه دربردارنده‌ی برابرهای پارسیِ بسیاری از واژه‌های عربی در زبان کنونی ماست، نه همه‌ی آنها. برای پاره‌ای از واژه‌های عربی چون کاربرد فراوان ندارند، برابری نداده‌ایم، و برای برخی نیز برابر درخوری نیافتیم.
- ملاک تلفظ واژه‌های عربی همانگونه است که در فرهنگ‌های عربی بکار رفته چون در زبان فارسی کاربرد این واژه‌ها ملاک واحدی ندارد
- معانی فارسی معانی‌ایست که فارسی‌زبانان برای این واژه بکار می‌برند، نه الزاماً معنای اصلی آن واژه در زبان عربی.
- در وضع دستوری، هم به وضع دستوری واژه در زبان عربی و هم کاربرد آن در پارسی توجه شده، مثلاً اگر واژه‌ای در عربی به صورت مصدر بوده ولی فارسی آنرا بصورت (اسم مصدر) و یا (حاصل مصدر) و یا (اسم) استفاده کرده، یا با پیوند به یک مصدر فارسی مصدر مرکب ساخته‌اند در اینجا وضع آن در زبان عربی ذکر شد. در بیشتر موارد معانی فارسیِ دارای وضع دستوری متفاوت

تفکیک و مشخص شده‌اند.

- اسم فاعل‌ها و اسم مفعول‌ها و صفات مشبهه همگی صفت محسوب شده و اسم‌های مکان و زمان و آلت همه اسم بحساب آمده که اختلاف معانی فارسی آن‌ها رساننده وضع اصلی آنها در زبان عربی است.
- جار و مجرورها، ظروف زمان و مکان که به گونه‌ای فعل را مقید می‌سازند بصورت قید نموده شده‌اند.
- ترکیبات اضافی به روش عربی بصورت ترکیب اضافی نوشته شده که برخی از این ترکیبات ساختاریِ فارسی زبانان است و در عربی بکار نمی‌رود.
- اسماء منسوب از کاربرد فارسی آن استفاده شده.
- در «تا» و «ها»ی ملفوظ و غیرملفوظ، تلفظ فارسی رعایت شده است.
- کلمات مرکب که بخشی از آنها عربی و بخشی فارسی است جداگانه در بخش دوم آمده‌اند.



پایه‌ها (مآخذ)

۱ ــ التونجی، محمّد، ۱۹۳۳. **المعجم الذهبی فارسی ـ عربی**: یشتمل المفردات والتراکیب الفارسیه الفصیح منها والعامی، الشرق منها والغربی، المفرد منها والمرکب، والادبی والعلمی والفنی. بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۰ (= ۱۳۵۹).

۲ ــ اسدی، علی بن احمد، ... ـ ٦٤٥ق. **لغت فرس** منسوب به اسدی طوسی، به کوشش محمّد دبیر سیاقی. تهران، طهوری، ۱۳۳٦. [از روی نسخه مورخ ۷۳۲ هجری مضبوط در کتابخانه واتیکان مأخذ چاپ پال هرن ـ ۱۸۹۷م.].

۳ ــ برهان، محمّد حسین بن خلف، قرن ۱۱. **برهان قاطع** محتوی بر لغات فارسیه و برخی از ترکیه و بعضی از لغات پهلوی و کنایات فارسی. به سعی و اهتمام مشهدی غلامرضا. [بی‌جا]. کارخانه قلی خان، ۱۲۷۸ق (= ۱۲٤۰ش).

٤ ــ بهروز، ذبیح، ۱۲۷۰ ــ ۱۳۵۰. **فرهنگ کوچک تازی به پارسی**. تهران: انجمن زبان ایران، [۱۳].

۵ ــ جمال‌الدین انجو، حسین بن حسن، قرن ۱۰ ــ **فرهنگ جهانگیری**. میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجوی شیرازی؛ ویراسته رحیم عفیفی. مشهد. دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱.

٦ ــ دهخدا، علی اکبر، ۱۲۵۸؟ ـ ۱۳۳٤. **لغت‌نامه**: [زیر نظر محمّد معین و جعفر شهیدی]. تهران، سازمان لغت‌نامه، ۱۳۲۵.

۷ ــ شاد، محمّد پادشاه بن غلام محیی‌الدّین، قرن ۱٤ ــ **فرهنگ آنندراج**: شامل لغات فارسی با شواهد شعری و اصطلاحات و ترکیبات و مترادفات مفید و مباحث دستوری و لغات عربی به ترتیب ساده الفبایی. زیر نظر محمّد دبیر سیاقی.

تهران، خیام، ۱۳۳۵.

۸ ــ فروزانفر، محمّدحسن، ۱۲۷۸ ــ ۱۳۴۹. **فرهنگ تازی به پارسی.** گردآوری حسن بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران، وزارت فرهنگ، دبیرخانه فرهنگستان، ۱۳۱۹. ج ۱: از الف تا ر.

۹ ــ فرهنگستان زبان، **واژه‌های نو** (که تا پایان ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است). تهران، فرهنگستان زبان ایران، ۱۳۵٤.

۱۰ ــ کیا، محمّد صادق، ۱۲۹۹ ــ ....، **واژه‌های معرب در صراح.** تهران، فرهنگستان زبان ایران، ۱۳۵۲ش.

۱۱ ــ معین، محمّد، ۱۲۹۱ ــ ۱۳۵۰. **فرهنگ فارسی.** شامل یک مقدمه و سه بخش لغات، ترکیبات خارجی، اعلام: حاوی لغات و اصطلاحات فصیح و عامیانه فارسی (ایرانی و غیرایرانی)، ترکیبات خارجی، اعلام و نامهای... ــ تهران، امیرکبیر، ۱۳٦۲، ۱۳٤۲ ــ ۱۳٦۳، ۱۳٤۳ (٦ جلد)، مصور، نقشه.



فهرست نشانه‌های کوتاه‌شده (اختصاری)

اِ	اسم
اِج	اسم جمع
اِ. مر.	اسم مرکب
ا. منـ .	اسم منسوب
تر.	ترکی
تر. اضـ .	ترکیب اضافی
تر. عط .	ترکیب عطفی
تر. وصـ .	ترکیب وصفی
ص	صفت
ص. مر.	صفت مرکب
ص. منـ .	صفت منسوب
ع. ف.	ترکیب عربی و فارسی
ف. ع.	ترکیب فارسی و عربی
ق	قید
کنا	کنایه
مص	مصدر
معر	معرب

آ



آباء [عابٰاء] (اِج) = پدران || نیاکان

آتی [عاتی] (ص) = آینده || آینده‌به کاری

آتیه [عاتی یَ ه] (ص) = آینده

آثار [عا ثا رْ] (اِج) = نشانه ها || یادگارها، یادبود

آثام [عاثٰام] (اِج) = گناه ها، بزه ها

آجر [عاجُ رْ] (اِ) = خشت، اگُر، آگور، خشت پخته، آژیانه

آجرک الله [عاجِ رَکَ لْلٰاهْ] (تر. اضـ .) = خدا ترا پاداش دهاد

آجل [عاجِ لْ] (ص) = دیرس، پس آینده، درآینده، آینده، دیروزود، دیرآینده

آحاد [عا حا دْ] (اِج) = یک ها، یکان، یکی ها، تک ها، یگانه ها

آخر [عاخِ رْ] (ص) = پایان، پسین، واپسین || انجام، فرجام، سرانجام

آخر [عاخَ رْ] (ص) = دیگر، دگر، دیگری

آخرالامر [عاخِرُلْ عَ مْ رْ] (تر. اضـ .) = سرانجام، پایان کار

آخر الزمان [عاخِ رُ زْ زَ مٰا نْ] (تر. اضـ .) = واپسین، پایان روزگار

آخرت [عاخِ رَتْ] (اِ) = آن سرا، سرای دیگر، آن جهان، باز پسین

آخرین [عاخِ ری نْ] (اِج) = پسین، واپسین، پسینیان، باز پسینیان، واپسین دم

آخرین [عٰاخَ ری نْ] (اِج) = دیگران، دگران

آداب [عٰا دا ب] (اِج) = آیین ها، روش ها، روش های پسندیده || فرهنگ ها

آدم [عادَم] (اِ) = کس

آراء [عا را ء] (اِج) = اندیشه ها، رای ها || راه ها

آفاق [عٰا فٰا قْ] (اِج) = کرانه های آسمان || کران تا کران || کنارهامون || کشورها || جهان

آفت [عٰا فَ تْ] (اِ) = گزند، آسیب || آگفت، آکفت || بتیاره، پتیاره

آلام [عالام] (اِج) = دردها، رنج ها

آلت [عا لَ تْ] (اِ) = ابزار، ابزاره، افزار، سار، دست موزه || اندام ابزاره

آمال [عا مٰا لْ] (اِج) = امیدها، آرزوها، خواست ها، کام ها، آرمان ها، دلخواه ها || ایاسه

آمنا [عٰامَ نْ نٰا] (فعل وفاعل ــ ق) = گرویدیم

آمین [عٰا می نْ] (ق) = بپذیر، برآور، چنین باد، همین، ایدون باد

آن [عانْ] (اِ) = هنگام، دم

آناً [عا نَ نْ] (ق) = دردم، بیکدم، همان دم،

بی درنگ

آیات [عـٰایاتْ] (اِج) = نشان ها ، نشانه ها ، نشانی ها

آیت [عایَتْ] (اِ) = نشان ، نشانی ، نشانه

آیه [عایَهْ] (اِ) = نشانی ، چمراس ااِیادگار

آیه‌الله [عای تُ لْ لاٰهْ] (نر . اض .) = نشانهٔ خدا





اباء [اِبا ءْ] (مص) = سرپیچیدن از، نپذیرفتن، سرپیچی کردن، سرکشی کردن، نافرمانی کردن

اباطیل [اَ با طی لْ] (اِ ج) = چرندها، بیهوده ها، نادرست ها، پرت وپلاها

ابتداء [اِ بْ تِ دا ءْ] (مص) = آغازیدن || نخست، آغاز، آغاز کار، پیش دست، پیش درآمد || اقبال، وَخش

ابتکار [اِ بْ تِ کا ر] (مص) = آغاز کاری کردن | پگاه برخاستن، در بامداد رفتن || نو آوردن، نوآوردگی || خودسازی

ابتلاء [اِ بْ تِ لا ءْ] (مص) = دچار شدن، دچاری || آزمودن، آزمایش کردن || گرفتاری، دررنج افکندن

ابتلاع [اِ بْ تِ لا عْ] (مص) = اوباردن، اوباریدن، نواریدن، نودادن، بگلو فرو بردن، فروبردن

ابتهاج [اِ بْ تِ ها جْ] (مص) = شادی کردن، خوشی کردن، جشن گرفتن، شادمانی، دلخوشی، خرسندی، حرمی || اُولِنْج

ابتهال [اِ بْ تِ ها لْ] (مص) = زاری کردن | نماز کردن

ابتیاع [اِ بْ تِ یا عْ] (مص) = خریدن، بازخریدن || فروختن، وافروختن

ابد [اَ بَ دْ] (اِ) = زمان بی پایان، جاودان، همیشه، جاویدان

ابداء [اِ بْ دا ءْ] (مص) = آغازیدن، از سر گرفتن || آشکار کردن، پیدا کردن

ابداً [اَ بَ دَنْ] (ق) = هرگز، هیچگاه، همیشه، جاویدان، پرگس

ابداع [اِ بْ دا عْ] (مص) = آفریدن، نوآفریدن، آفرینش || برآوردن، نوبر آوردن، نوپدید آوردن || ساختن، نوساختن، سازندگی، ساز دادن

ابدال [اِ بْ دا لْ] (مص) = تاخت زدن، بدل کردن (ع. ف.)

ابدال [اَ بْ دا لْ] (اِ) = بخشندگان || پارسایان | مردان نیک

ابدالدهر [اَ بَ دُ دْ دَ هْ رْ] (ق) = جاودان، جاوید، همیشه

ابراز [اِ بْ را زْ] (مص) = آشکار کردن، پیدا کردن

ابرام [اِ بْ را مْ] (مص) = استوار کردن، پافشردن، برجاداشتن || بستوه آوردن

ابریق [اِ بْ ری قْ] (اِ) = آبریز، آفتابه، آبتخور، آبوند، لوله هنگ، کوزه، تنگ،

تاموره، لوکبین، منده، آبدستان
ابطال [اِبْ طا لْ] (مص) = ناچیز کردن، بیهودگی، پوچ ||دروغ گفتن
ابطال [اَبْ‌طا لْ] (اِج) = پهلوانان، دلاوران
ابعاد [اِبْ عا دْ] (مص) = راندن، دور گردانیدن، تاراندن، بیرون فرستادن || دور رفتن ||افژولیدن
ابعاد [اَبْ‌عا دْ] (اِج) = دوری ها
ابقاء [اِبْ قا ءْ] (مص) = ماندن، پایدار گذاشتن ||بخشودن ||زنده داشتن، ناوانیدن
ابکار [اَبْ کا رْ] (اِج) = دوشیزگان ||بامداد
ابلاغ [اِبْ لا غْ] (مص) = رساندن، رسانیدن، رسان || گذاردن
ابلق [اَ بْ لَ قْ] (ص) = سیاه و سفید || دورنگ، پیسه، آبلک، آبلوک، خَلَنگ، کلاژ، آبله دار ||روزگار
ابله [اَبْ لَ ه] (ص) = گول، ساده مرد، بیخرد، کالیوه، سبک‌سر، کالوس، درازگردن || ناآگاه، کانا، نادان، کم خرد، نابخرد، ریش گاو، گاو ریش، پیه، پخمه، چُلمن، دنگ || غراچه، غرچه
ابلیس [اِبْ لی سْ] (اِ) = اهریمن، دیو، پدر دیوان، کخ‌ژَنده
ابن [اِبْ نْ] (اِ) = پسر، فرزند
ابناء [اَبْ نا ءْ] (اِج) = پسران، فرزندان
ابنیه [اَ بْ نِ یَ هْ] (اِج) = ساختمان ها || خانه ها ||پایه ها
ابوالهول [اَ بُ لْ هَ وْ لْ] (تر . اض .) = ترس آور، هراس انگیز
ابهام [اِبْ ها مْ] (مص) = پوشیده گفتن، روشن نبودن، پیچیدگی، بستگی، تاریکی، گنگی
ابهام [اِبْ ها مْ] (اِ) = انگشت نر، نرانگشت
اُبهت [اُبْ بُ هَ تْ] (مص) = شکوه داشتن، بزرگی، بزرگواری
ابیات [اَبْ یا تْ] (اِج) = خانه ها
اتباع [اِ تْ تِ با عْ] (مص) = از پی فرا شدن، از پی رفتن، پیروی کردن، پس روی کردن || باز پس داشتن || در رسانیدن
اتباع [اَ تْ با عْ] (اِج) = یاران || پیروان، پس روان
اتحاد [اِتْ تِ حا دْ] (مص) = یکی شدن، پشت به پشت دادن، سریکی شدن، پیوستگی، پیوند، یگانگی، همگانی، یک رنگی، یکدلی، گروه شدگی || برابر شدن
اتحاف [اِتْ تِ حا فْ] (مص) = پیشکش کردن
اتخاذ [اِ تْ تِ خا ذْ] (مص) = درگرفتن، فراگرفتن
اتساع [اِتْ تِ سا عْ] (مص) = فراخ شدن، گشادگی، گستردگی
اتصاف [اِ تْ تِ صا فْ] (مص) = نشان پذیرفتن، نشان پذیری || ستوده شدن || فروزه یافتن
اتصال [اِتْ تِ صا لْ] (مص) = رسیدن، پیوندیدن، پیوستن، پیوسته کردن، پیوستگی، پیوند، پیوست || چسبیدن، جوش خوردن
اتفاق [اِتْ تِ فا قْ] (مص) = دست دادن، پیش آمدن، روی دادن، ناگاه رخ دادن، ناگهان، رویداد || یگانگی، یکی گشتن، سازواری کردن، هم داستان شدن، هم پشتی

کردن، یکرایی
اتفاقاً [اِ تْ تِ فا قَ نْ] (ق) = ناگهانی، ناگرفت || همگی، همگان || همداستان || یکباره
اتقان [اِ تْ قا نْ] (مص) = استواری کردن، استواری
اتکاء [اِ تْ تِ کا ء] (مص) = پشت دادن بر، پشت نمودن، تکیه کردن (ع. ف) || دلگرمی، پشت، پشتیبانی || المیدن، لم دادن، والمیدن
اتلاف [اِ تْ لا فْ] (مص) = نیست کردن، نابود کردن، برباد دادن، تباه کردن || کاستن، کاهش
اتمام [اِ تْ ما مْ] (مص) = سپریدن، سپری کردن || انجام رسانیدن، پایان دادن، بسر آوردن، انجامش، انجام، پایان || جا آوردن، پرداختن || فرجامانیدن
اتهام [اِ تْ تِ ها مْ] (مص) = بدنام شدن || بدنام کردن || پَلْمَس، پلمه
اثاث [اَ ثا ث] (اِ) = رخت و پخت || برگ || رخت خانه
اثاثه [اَ ثا ثَ هْ] (اِ) = رخت خانه || کالا
اثبات [اِ ثْ با تْ] (مص) = پابرجا کردن، استوار کردن، ثابت ساختن (ع. ف.)
اثر [اَ ثَ رْ] (اِ) = نشان، نشانه، جای پا، سراغ || پرتو || هنایش
اثری [اَ ثَ ری ی] (اِ. مز.) = باستانی
اثقال [اِ ثْ قا لْ] (مص) = گران‌بار کردن، سنگین ساختن
اثقال [اَ ثْ قا لْ] (اِ ج) = بارهای گران || رخت ها
اثمار [اَ ثْ ما رْ] (اِ ج) = میوه ها
اثمار [اِ ثْ ما رْ] (مص) = میوه دار شدن || توانگر شدن
اثناء [اَ ثْ نا ءْ] (اِ) = هنگام
اثناء [اَ ثْ نا ءْ] (اِ ج) = تاها، چین ها
اثناعشر [اِ ثْ نا عَ شَ رْ] (اِ) = دوازده || «روده زیر معده»، دوازدهه
اثیر [اَ ثی رْ] (اِ) = کرهٔ آتشین || آتش
اثیم [اَ ثی مْ] (ص) = گناهکار، بزهکار || دروغ گو
اجابت [اِ جا بَ تْ] (مص) = پاسخ دادن || پذیرفتن || پس گفتن || برآوردن، روا کردن || پتواز کردن
اجاره [اِ جا رَهْ] (مص) = کرایه دادن، بُمزد دادن || بمزد گرفتن، رهانیدن
اجازه [اِ جا زَهْ] (مص) = فروگذاشتن، روا داشتن، دستور، پروانه، فرمان
اجانب [اَجا نِ بْ] (اِج) = بیگانگان
اجبار [اِ جْ با رْ] (مص) = واداشتن || زور کردن
اجتماع [اِ جْ تِ ما عْ] (مص) = فراهم آمدن، گرد آمدن، گردآوری || سپاه شدن || انجمن کردن، گروه شدگی || سازگاری کردن || دسته شدن
اجتناب [اِ جْ تِ نا بْ] (مص) = پرهیز کردن، پرهیختن، دامن کشیدن، دامن درکشیدن، گریختن از، دوری جستن، دوری گزیدن، دورشدن، کناره کردن، گوشه گرفتن، پرهیز
اجتهاد [اِ جْ تِ ها دْ] (مص) = کوشیدن، کوشا بودن، کوشش || استادی، هنر پروری || کردار، تلاش || کاسه شدن (کنا.)
اجحاف [اِ جْ حا فْ] (مص) = دست درازی

کردن، بردن چیزی، همه چیز را بردن || زورگویی کردن، ستم کردن || گزند کردن || ناهنجاری

اجداد [اَجْ دا دْ] (اِج) = نیاکان، پدران پدر، نیاگان

اجر [اَجْ رْ] (مص) = پاداش نیک دادن، مزد، پای مزد || کابین زنان || داشن، ورستاد

اجراء [اِجْ را ءْ] (مص) = کاربستن || انجام دادن، صورت دادن (ع. ف.) || راندن، روا کردن، روان کردن

اجرام [اَج را مْ] (اِ ج) = توده || ستارگان || پیکرها

اجرام [اِجْ را مْ] (مص) = گناه کردن || گناه جستن بر کسی

اجرت [اُجْ رَتْ] (اِ) = مزد، دستمزد، مزد کار || کرایه || سزا، پاداش

اجزاء [اَجْ زا ءْ] (اِ ج) = پاره ها، بهره ها، تکه ها، برخه ها || اندام ها

اجساد [اَجْ سا دْ] (اِ ج) = تن ها، کالبدها، لاشه ها

اجسام [اَجْ سا مْ] (اِ ج) = تن ها، کالبدها

اجل [اَجَ لْ] (اِ) = مرگ || زمان، گاه، هنگام

اجل [اَجَ لْ لْ] (ص) = بزرگتر، برتر، بزرگوارتر

اجلاس [اِ ج لا سْ] (مص) = نشاندن، نشانیدن، فرونشاندن، نشست

اجلاف [اَ ج لا فْ] (اِ ج) = فرومایگان || ستم کاران

اجلال [اِجْ لا لْ] (مص) = بزرگ داشتن، ارزشمند گردانیدن، شکوهمند

اجله [اَ ج لْ لَ هْ] (اِ ج) = کلان ها، بزرگان، آزموده کاران

اجماع [اِجْ ما عْ] (مص) = گرد آمدن

اجمال [اِجْ ما لْ] (مص) = فشرده کردن. کوتاه کردن، بریده کردن، نارسایی

اجمالاً [اِجْ ما لَ نْ] (ق) = به کوتاهی

اجناس [اَجْ نا سْ] (اِج) = گونه ها || کالاها

اجنبی [اَ جْ نَ بی ی] (اِ. مذ.) = بیگانه || نافرمان

اجور [اُجُورْ] (اِج) = مزدها، پاداش ها

اجیر [اَ جی رْ] (ص) = مزد بگیر، مزدبر، مزدور، مزدگیر || دست نشانده، پیش کار، نیم کاره، پیشیار

احادیث [اَ حا د ی ثْ] (اِ ج) = افسانه ها، داستان ها || سخن ها || چیزهای نو || سرواها

احاطه [اِ حا طَ هْ] (مص) = فرا گرفتن، گرداندن، گرد برآمدن، گرد چیزی درآمدن || نیک دانستن

احباب [اَحْ با بْ] (اِج) = دوستان

احتجاب [اِ حْ تِ جا بْ] (مص) = پنهان شدن || روگرفتن، روی پوشیدن، رخ نهفتن || در پرده رفتن

احتجاج [اِ حْ تِ جا جْ] (مص) = دلیل آوردن (ع. ف.)

احتذار [اِ حْ تِ ذا رْ] (مص) = پرهیز کردن، دوری کردن

احتراز [اِ حْ تِ را ز] (مص) = کناره گیری کردن، دوری کردن، دوری جستن، پرهیز کردن، رمش

احتراق [اِحْ تِ را قْ] (مص) = سوختن، سوخته شدن، سوزاندن، سوخته || آتش درگرفتن، آتش گرفتن || برآفروختن، آفروختگی

احترام [اِحْ تِ را مْ] (مص) = گرامی داشتن،

گرامیدن، بزرگداشتن، شکوهیدن، بلند دیدن، ارج، ارز، بزرگداشت ||پاس داشتن ||آزرمیدن

احتساب [اِ حْ تِ سا بْ] (مص) = سر بسر گرفتن ||سر بسر شمردن، بشمار آوردن

احتشام [اِ حْ تِ شا مْ] (مص) = شکوهیدن، بزرگی ||شگرفی ||دستگاه

احتضار [اِ حْ تِ ضا رْ] (مص) = جان سپردن، جان کندن، جان بلب آمدن، فرا رسیدن مرگ، واپسین دم های زندگی، دم مرگ

احتفار [اِ حْ تِ فا رْ] (مص) = کندن، کاویدن

احتفاظ [اِ حْ تِ فا ظْ] (مص) = گوش کردن || خشم گرفتن || نگاه داشتن، خویشتن داری کردن

احتقار [اِ حْ تِ قا رْ] (مص) = خوارشدن ||خوار شمردن

احتکار [اِ حْ تِ کا رْ] (مص) = اندوختن || بنداری کردن، انبارداری

احتمال [اِ حْ تِ ما لْ] (مص) = شکیبیدن، بردباری || گمان کردن || شایستن، شاییدن || بار برگرفتن ||ژکفری

احتیاج [اِ حْ تِ یا جْ] (مص) = نیازمند گشتن، فروماندن، فروماندگی، بیچارگی، نیاز|| دربایستن || خواستن، کارکاری || دروای، تُلنگ

احتیاط [اِ حْ تِ یا طْ] (مص) = دور اندیشیدن || پرهیز کردن، سنجیدگی || استوار کردن ||هشیاری ||پایش، بپا

احتیال [اِ حْ تِ یا لْ] (مص) = کلک زدن، گُربُزی، فریبکاری || چاره گری، چاره جویی ||کارساختن ||کنبوریدن

احجار [اَ حْ جا رْ] (اِج) = سنگ ها

احد [اَ حَ دْ] (ص) = یکتا، یگانه، یکی، یکم، گرد ||یکشنبه

احداث [اِ حْ دا ثْ] (مص) = پدید آوردن ||نو کردن

احداث [اَ حْ دا ثْ] (اِج) = پیش آمدها، پدید آمده ها ||نوآمدگان، نو، تازه ||جوانان

احدب [اَ حْ دَ بْ] (ص) = گوژپشت

احدی [اِ حْ دا] (ص) = یکی

احرار [اَ حْ را رْ] (اِج) = آزادگان، آزادان

احراز [اِ حْ را زْ] (مص) = استوار کردن || پناه دادن || گرفتن مزد

احراق [اِ حْ را قْ] (مص) = سوزانیدن، نیک سوزاندن ||آزاردادن

احرام [اِ حْ را مْ] (مص) = جامهٔ حج پوشیدن (ف.ع.ف.)

احزاب [اَ حْ زا بْ] (اِج) = گروه ها، دسته ها

احزان [اَ حْ زا نْ] (اِج) = اندوه ها، اندوهان

احساس [اِ حْ سا سْ] (مص) = دریافتن، یافتن، دریافت || دیدن || پرماسیدن || دانستن، آگاه شدن ||بوبردن ||حس کردن (ع.ف.)

احسان [اِ حْ سا نْ] (مص) = نیکی کردن، نیکوداشتن، نیکوکاری، خوبی، بخشش

احسب [اَ حْ سَ بْ] (ص) = به نژاد، نژاده تر

احسن [اَ حْ سَ نْ] (ص) = کلان ||نیکوتر

احسن [اَ حْ سَ نْ] (ق) = آفرین، به به

احسن الخالقین [اَ حْ سَ نُ لْ خا لِ قی نْ] (تر. اضـ.) = نیکوترین آفرینندگان

احسنت [اَ حْ سَ نْ تَ] (فعل ـ ق) = سره کردن ||آفرین، به به ||نیک آمدی

احشاء [اَ حْ شا ءْ] (اِج) = اندرونه، اندرونه ها

احشام [اَ حْ شا مْ] (اِج) = ستوران، چارپایان

احصاء [اِحْ صاٰ ءْ] (مص) = شمردن || آمار گرفتن، آمار|| در یافتن

احصاییه «احصائیه» [اِحْ صائی یَ ةْ] (اِ. مذ.) = آمار، شمار

احضار [اِحْ ضاٰ رْ] (مص) = خواندن، فراخواستن، خواستن، فراز خواندن، طلبیدن (ع. ف.) || فراز آوردن، فرا کردن، فراز کردن، پیش آوردن، آوردن، پیش خواستن

احق [اَحَ قْ قْ] (ص) = سزاوارتر، راست تر

احقاد [اَحْ قاٰ دْ] (اِج) = کینه ها

احقاق [اِحْ قاٰ قْ] (مص) = درست و راست کردن || برحق داشتن (ع. ف.) || دادرسی، دادگری

احقر [اَحْ قَ رْ] (ص) = خوارتر، پست تر

احکام [اِحْ کاٰ مْ] (مص) = بند شدن || بند کردن || استوار گردانیدن، استواری، سختی، رستی || آکستن

احکام [اَحْ کاٰ مْ] (اِج) = فرمان ها، دستورها

احلاف [اَحْ لاٰ فْ] (اِج) = سوگندها، پیمان ها

احماد [اِحْ ماٰ دْ] (مص) = ستوده شمردن، پسندیدن کاری || ستوده شدن، بستایش رسیدن

احمال [اَحْ ماٰ لْ] (اِج) = بارها، بردنی ها || بره ها، برگان

احمد [اَحْ مَ دْ] (ص) = ستوده تر

احمر [اَحْ مَ رْ] (ص) = سرخ، قرمز

احمق [اَحْ مَ قْ] (ص) = گول، کودن، منگ، بیخرد، ساده‌مرد، کالیو، درازگردن || کانا، گاوریش، غراچه، غرچه، دَنگل، دنگ کالوس، کهبل || پفیوز

احوال [اَحْ واٰ لْ] (اِج) = سرگذشت || چگونگی

احور [اَحْ وَ رْ] (ص) = سیاه چشم || نیکوچشم

احول [اَحْ وَ لْ] (ص) = کج بین، لوچ، دوبین، چپ، کلاژه، کژچشم || چاره گرتر|| فروگیرنده‌تر، || کژ نظر (ف.ع.) || **کول**، کلیک، ککک

احیاء [اِحْ یاٰ ء] (مص) = تازه داشتن، زنده کردن، زنده داری || زیستن، زندگی

احیاء [اَحْ یاٰ ءْ] (اِج) = زندگان || تیره ها || کوی ها

احیان [اَحْ یاٰ نْ] (اِج) = زمان ها، هنگام ها

احیاناً [اَحْ یاٰ نَ نْ] (ق) = گاهی، گاهگاه، هرگاه || هرگز || اگر

اخ [اَخْ] (اِ) = برادر || دوست، همنشین

اخبار [اِخْ باٰ رْ] (مص) = آگاه کردن، آگاهانیدن، آگه کردن، آگاه ساختن

اخبار [اَخْ باٰ رْ] (اِج) = تازه ها || **آگاهی ها**

اخبث [اَخْ بَ ثْ] (ص) = پلیدتر، ناپاک تر

اختتام [اِخْ تِ تاٰ مْ] (مص) = انجامیدن، بانجام رسانیدن، بپایان بردن، سپری شدن، بسر رسیدن

اختداع [اِخْ تِ داٰ عْ] (مص) = فریفتن، گول زدن || فریفته شدن

اختراع [اِخْ تِ راٰ عْ] (مص) = آفریدن، نوکاری کردن، چیزی نو انگیختن || سازندگی، کوتاه کردن، کوتاهی، کوتاه || بریدن

اختصار [اِخْ تِ صاٰ رْ] (مص) = کوتاه کردن، **کوتاهی، کوتاه**

اختصاص [اِخْ تِ صاٰ صْ] (مص) = برگزیدن، گزین کردن || ویژگی، ویژه || وابستگی || خاوندی

اختفاء [اِ خْ تِ فا ءْ] (مص) = نهفتن، پوشیدن، پنهان شدن، نهان شدن، پوشیده گردیدن، غایب شدن(ع. ف.)، ناپدیدگی || گم شدن

اختلاج [اِ خْ تِ لا جْ] (مص) = ربودن || کشیدن

اختلاس [اِ خْ تِ لا سْ] (مص) = ربودن، دزدی کردن

اختلاط [اِ خ تِ لا طْ] (مص) = بهم آمیختن، درآمیختن، آمیزش، آمیختگی، آمیزه || شوراندن، شورانیدن || سرشتن || گرفتن || آشفتن ||وشن، اِسرشتن

اختلاف [اِ خْ تِ لا فْ] (مص) = دوگانگی، دویی، ناسازگاری، کشمکش || دگرگونی || جگاره || فرق کردن(ع. ف.)، تفاوت کردن(ع. ف.)

اختلال [اِ خْ تِ لا لْ] (مص) = پریشانی کردن، شوریده کردن، پراکندگی، درهمی و برهمی، نارسایی، آشفتگی، نابسامانی ||پرت کردن

اختناق [اِ خْ تِ نا قْ] (مص) = خپه شدن، گلو گرفته شدن، خپه، خپگی، کیارا، خفگی

اختیار [اِ خ تِ یا رْ] (مص) = پسندیدن || گزین کردن || گزیدن، برگزیدن، گزین، گزینش || کمربستن (کنا.) ||برداشتن ||فرمانروایی

اخدع [اَ خْ دَ عْ] (ص) = فریبنده‌تر، گول زننده‌تر

اخذ [اَ خْ ذْ] (مص) = گرفتن، درگرفتن، فراگرفتن، برگرفتن، فراستاندن، گرفت، گرای ||وایافتن، دریافت ||پرداختن، ستدن

اخراج [اِ خْ را جْ] (مص) = بیرون کردن، بیرون فرستادن، درکردن || درآوردن، برآوردن || برکشیدن || تاختن || آهیختن، آهنجیدن || لنج || راندن

اخراج [اَ خْ را جْ] (اِ ج) = هزینه ها، باج ها

اخروی [اُ خْ رَ وی ی] (اِ. منـ.) = آن جهانی

اخری [اُ خْ را] (ص) = دیگر، پسین

اخص [اَ خَ صْ صْ] (ص) = ویژه، ویژه‌تر، گزیده‌تر

اخضر [اَ خْ ضَ رْ] (ص) = سبز

اخطار [اِ خْ طا رْ] (مص) = آگاهانیدن || آگاهی، آگهی، هشیاری

اخطارسابق [اِ خْ طا رِ سا بِ قْ] (تر. اضـ.) = پیش آگهی

اخفاء [اِ خْ فا ءْ] (مص) = پوشیدن، پوشانیدن، پنهان کردن، نهان کردن، پوشیده داشتن، نهفتن، آشکار نکردن، پنهان، پنهان داشتن، پرده کردن ||وازدن

اخفاف [اِ خْ فا فْ] (مص) = سبک گشتن، سبکبار شدن

اخلاص [اِ خْ لا صْ] (مص) = بی آمیغ گردانیدن، بی آلایش کردن، یکرنگی، پاک کردن، پاکدلی || ویژه کردن، ویژه داشتن || ارادت داشتن (ع. ف.)

اخلاف [اَ خْ لا فْ] (اِ ج) = فرزندان، پس ماندگان || جانشینان، بازماندگان، باز پسینیان، پس روان

اخلاق [اَ خْ لا قْ] (اِ ج) = خوی ها، منش ها، منش، روش، سرشت، خیم

اخلال [اِ خْ لا لْ] (مص) = بهم زدن، درهم و برهم کردن || نیازمند کردن، نیازمند شدن || زیان رساندن

اخلق [اَخ لَ قْ] (ص) = خوشخو، خوشخوتر
اخمر [اَخْ مَ رْ] (ص) = مست، می زده
اخوال [اَ خْ وٰا لْ] (اِ ج) = برادران مادر، دایی ها
اخوت [اُخُ وْوَتْ] (مص) = برادری
اخیار [اَخْ یٰا رْ] (اِ ج) = نیکان، برگزیدگان، نیکوکاران
اخیال [اَخْ یٰا لْ] (اِج) = اسبان || سواران || گروه ها
اخیر [اَخی رْ] (ص) = تازه، پسین، واپسین، بازپسین
اخیر [اَخْ یَ رْ] (ص) = نیکوکارتر، بهتر
اداء [اَ د ا ء] (مص) = گزاریدن، گزاردن، پرداختن || ناز، کرشمه
ادات [اَدٰاتْ] (اِ) = ابزار، دست افراز، افراز، ساز
اداره [اِدٰارَهْ] (مص) = گردانیدن، گرداندن || گرد کردن
ادامه [اِدٰا مَ هْ] (مص) = پیوسته گردانیدن، همیشه داشتن || پیوستگی، پیوسته
ادانی [اَ دٰا نی] (اِ ج) = نزدیک ترها || زبون ترها، ناچیزترها
ادب [اَ دَ بْ] (اِ) = دانش، فرهنگ || پاس || آزرم، فرخو || نزاکت
ادباء [اُدَ بٰا ءْ] (اِج) = دانشمندان
اِدبار [اِ دْ با رْ] (مص) = پشت دادن، پشت کردن، روگردانیدن || سپس رفتن || پس آمدن || نگون بختی
ادرار [اِدْرٰا رْ] (مص) = پیشاب ریختن، شاش کردن، پیشاب، گمیز، پیشیار || پیوسته گردانیدن || بخشش کردن، پاداش

ادراک [اِ دْ را کْ] (مص) = پی بردن، دریافتن، اندر یافتن، اندر یافته، دریافت || شنیدن || دیدن || نیوند || ویر || هوش، خرد || شنودن
ادعا [اِ دْ دِ عا ء] (مص) = بخود بستن، پرافادگی (ف.ع.) || بخود خواندن || آرزو کردن، خواستن || لاف
ادعیه [اَ دْ عی یَ ه] (اِ ج) = نیایش ها، خواست ها
ادفر [اَدْفَ رْ] (ص) = گنده || تیز گند
ادقاق [اِ دْ قا ق] (مص) = باریک کردن || نیکو کوفتن
ادکن [اَدْ کَ نْ] (ص) = خاکسترگون
ادله [اَدِلْ لَ هْ] (اِج) = راه ها || رهنماها
ادوات [اَدَوات] (اِج) = افزارها || انگارها
ادوار [اَ دْ و ا رْ] (اِ ج) = دورها (ع. ف.)، گردش ها || زمان ها
ادویه [اَدْ وی یَ هْ] (اِج) = داروها || درمان || دارچین || بوی افزار
ادهر [اَدْ هَ رْ] (ص/ـ اِ) = روزگار
ادهم [اَدْ هَ مْ] (ص) = سیاه || تیره گون || بند
ادیان [اَ دْ یا نْ] (اِ ج) = دین ها، کیش ها، آیین ها، عقاید درونی (ع. ف)
ادیب [اَ دی بْ] (ص) = سخن شناس، سخندان، سخن فهم (ف.ع)، سخن سنج، سخن گوینده، سخنگزار، سخنور || نویسنده || فرهیخته، فرهنگی || دانشمند، دانا
ادیم [اَدی مْ] (اِ) = تخته پوست
اذان [اَذٰانْ] (اِ) = آگاه کردن، آگاهانیدن، آگاهی || بانگ نماز
اذعان [اِ ذْ عٰا نْ] (مص) = پذیرفتن، گردن

نهادن، باور، خستو، هستو || واگذار کردن
اذقان [اَذْقا نْ] (اِج) = چانه ها، زنخدان ها
اذکار [اَ ذْ کا رْ] (اِ ج) = یاد کردن‌ها || نیایش ها
اذکار [اِذْکا رْ] (مص) = یاد آوردن
اذن [اِذْنْ] (اِ) = دستور، پروانه || بار، بار دادن
اذهاب [اِ ذْ ها بْ] (مص) = بردن، روان کردن || زراندود کردن
اذهان [اَذْ ها نْ] (اِج) = یادها || هوش ها
اذی [اَ ذا] (اِ) = رنج، آزار، رنجش، ستوهی || رنجه
اذیت [اَ ذِ یَ ت] (مص) = رنج دادن، آزار کردن، شکنجه کردن، ستوهی، آزردن، رنجانیدن
ارائه [اِ را ءَ هْ] (مص) = نمایش دادن، نشان دادن، نمودن
اراجل [اَ را جِ لْ] (اِج) = مردان پیاده، پیادگان
اراجیف [اَ را جی فْ] (اِ ج) = اژکان، پرت و پلا، سخنان بیهوده
اراحه «اراحة» [اِ را حَ هْ] (مص) = آسودن، آسایش دادن
ارادت [اِرا دَتْ] (مص) = خواستن، خواست، آهنگ، خواهش
اراده [اِ را دَ هْ] (مص) = خواست، آهنگ || خواستن، توختن || سخن || یازش، یازیدن، پی سودن
اراذل [اَ را ذِ لْ] (اِج) = ناکسان، فرومایگان، پست تران، سفلگان (ع. ف.)
اراضی [اَ را ضی] (اِج) = زمین ها
ارامل [اَ را مِ لْ] (اِ ج) = بیوگان || نیازمندان، بیچارگان

ارایک [اَ را یِ ک] (اِ ج) = تخت ها، اورنگ ها
ارباب [اَرْبا ب] (اِج) = خدایان، خداوان || خدایگان || پرورش دهندگان
اربعین [اَرْبَ عی نْ] (اِ) = چهل || چله، چهلم
ارتباط [اِ رْ تِ با ط] (مص) = بستگی، وابستگی، پیوستگی، پیوند || گروش || بربستن || در رسیدن
ارتجاء [اِ رْ تِ جا ءَ] (مص) = آرزو، امید || امیدوار بودن
ارتجاج [اِرتِ جا جْ] (مص) = لرزیدن، لرزه || جنبیدن زمین، زمین لرزه
ارتجاع [اِرتِ جا عْ] (مص) = پس رفتن، وارو زدن || بازگشت، بازگشتن || واگرداندن
ارتحال [اِ رْ تِ حا لْ] (مص) = کوچ کردن، رفتن، باربرنهادن || مردن
ارتعاش [اِ رْ تِ عا ش] (مص) = لرزیدن، لرزش، لرزه || به خود لرزیدن || جنبیدن || تکان، فراخه
ارتفاع [اِ رْ تِ فا عْ] (مص) = بر، اوگ || بلند شدن، بلند پایگی، بلندی، بلندا || افزاریدن || خیز || بالا، بُرز || فراشتن || استیغ، فراز || خاستن، برخاستن
ارتفاق [اِرْتِ فاق] (مص) = دوستی کردن
ارتقاء [اِرْتِ قا ء] (مص) = پیشروی کردن، پیش رفتن || بالیدن || بلندی یافتن || بر شدن، بالا رفتن
ارتیاب [اِرْتِ یا ب] (مص) = گمان کردن، در گمان افتادن، گمان داشتن
ارث [اِرْث] (اِ) = مرده ریگ
ارجاء [اَرْجا ءْ] (اِج) = کنارها، گوشه ها

ارجاع [اِرْجاع] (مص) = بازگرداندن، بازگردانیدن، رد کردن(ع. ف)، برگشت دادن ||واگذاشتن، واگذار کردن

ارجله [اَرْجِلَة] (اِج) = پیادگان، مردان پیاده ||لشکرپیاده

ارجوان [اُرْجُوان] (اِ) = ارغوان، سرخ روشن، آتش گون

ارحام [اَرْحام] (اِج) = خویشان، کسان، پیوستگان ||زهدان ها

ارحم [اَرْحَم] (ص) = مهربان تر، بسیار مهربان

ارخاء [اِرْخاء] (مص) = فروگذاشتن، فروهشتن، فرو کردن|| نرم کردن، نرم گردانیدن

ارذال [اَرْذال] (اِج) = ناکسان، فرومایگان، دونان(ع. ف)

ارذل [اَرْذَل] (ص) = فرومایه تر، ناکس تر، خوارتر، پست تر، دون تر(ع. ف)

ارزاق [اَرْزاق] (اِج) = خواربار||روزی ها، جیره ها

ارسال [اِرْسال] (مص) = فرستادن، فرستانیدن، روانیدن، گسیل داشتن، گسی کردن ||فروهشتن، فرو گذاشتن

ارشاد [اِرْشاد] (مص) = راه راست نمودن، راه نمودن، راهبری، راهنمایی

ارشد [اَرْشَد] (ص) = بزرگتر، مهتر، رساتر، برومندتر ||راه راست یابنده تر || کاردان تر

ارصاد [اِرْصاد] (مص) = چشم داشتن، نگاه داشتن، نگهبان داشتن در راه، نگهبان گماشتن در راه || در کمین گاه نشستن (ع. ف.)

ارض [اَرْض] (اِ) = زمین

ارضاء [اِرضاء] (مص) = خشنود کردن

ارضاع [اِرْضاع] (مص) = شیردادن

ارعاش [اِرْعاش] (مص) = لرزانیدن، جنبانیدن

ارفع [اَرْفَع] (ص) = بلندتر، برتر|| ارجمندتر، ارزنده تر

ارقام [اَرْقام] (اِج) = نوشته ها، خط ها (ع. ف.) ||شماره ها

ارکان [اَرْکان] (اِج) = پایه ها || ستون ها || بزرگان

ارمد [اَرْمَد] (ص) = خاکستری، خاکسترگون

ارمل [اَرمَل] (ص) = بیوه ||مرد بی زن

ارمله [اَرْمَلَة] (ص) = بیوه زن || بیچاره، نیازمند

ارواح [اَرْواح] (اِج) = جان ها، روان ها || بادها

ارهاب [اِرْهاب] (مص) = ترسانیدن

ارهان [اِرْهان] (مص) = گران کردن || گرو گرفتن، گرو گذاشتن

اریکه [اَریکَة] (اِ) = بستر، زیرانداز، زیرافکن ||تخت، اورنگ، پاد، پات ||آراسته

ازار [اِزار] (اِ) = شلوار، لُنگ ||چادر

ازاله «ازالت» [اِزالَة] (مص) = تراشیدن، پاک ساختن، ستردن، شدن، واگرفتن، پاک کردن، زدودن، برداشتن || دور کردن ||راندن || نیست گردانیدن

ازاهیر[اَزاهیر](اِج) = گُلها ||شکوفه ها

ازدحام [اِزْدِحام] (مص) = انبوه شدن، انبوهی ||آشوب، جنجال، وَیله، هنگامه

ازدواج [اِزْدِواج] (مص) = زن کردن، جفت گرفتن، جفت شدن، زناشویی ||پرباز کردن

ازدیاد [اِزْدِیاد] (مص) = بسیار کردن، افزون کردن|| بسیار شدن، فزون شدن|| فزونی، افزونی

ازرق [اَزْرَق] (ص) = کبود، نیلگون

ازکاء [اِزْکاء] (مص) = گوالیدن، پاکیزه گردانیدن

ازکیاء [اَزْکِیاء] (اِ) = پاکان، پاکتران

ازل [اَزَل] (اِ) = همیشگی، جاوید، بی آغاز|| دیرین، دیرینه

ازلی [اَزَلی یْ] (اِ. مَن.) = دیرین، دیرینه، همیشگی، بی آغاز، جاویدان

ازمان [اَزْمان] (اِج) = روزگاران

ازمان [اِزْمان] (مص) = دیرینه شدن

ازمن [اَزْمُن] (اِج) = روزگارها، زمان ها

ازمنه [اَزْمِنَه] (اِج) = روزگارها، زمان ها

ازواج [اَزْواج] (اِج) = جفت ها ||شوهران

ازهار [اَزْهار] (اِج) = شکوفه ها، گُل ها

ازهار [اِزْهار] (مص) = درخشان شدن || شکوفه کردن (گیاه) || روشن کردن، روشن گردانیدن

ازهر [اَزْهَر] (ص) = سپیدروی

اسارت [اِسارَه] (مص) = بنده شدن، بردگی ||گرفتاری، دستگیری

اساس [اَساس] (اِ) = روی، رو|| نهاد، پایگاه، پای بست، پای، وریستاد، بنداد، ارچین، بنیاد، شالوده، پی، پایه، شالده، پیکره، آسال

اساطیر [اَساطیر] (اِج) = افسانه ها

اساطین [اَساطین] (اِج) = پایه ها، ستونها || بزرگان، برجستگان

اسالیب [اَسالیب] (اِج) = روش ها، گونه ها

اسامی [اَسامی] (اِج) = نام ها

اسباب [اَسْباب] (اِج) = انگیزه ها، خواسته ها || افزار، ابزار، ساز وبرگ، شوه، گیود، انگازه، مان ||پیوندها ||رختِ خانه

اسباط [اَسْباط] (اِج) = فرزندان || گروه ها

اسبق [اَسْبَق] (ص) = پیشتر، پیش تر از این، پیشین تر

استار [اَسْتار] (اِج) = پرده ها

استبداد [اِسْتِبْداد] (مص) = خودرایی، خودکامگی، خودسری، خودکامی، برمخیدن

استبداع [اِسْتِبْداع] (مص) = تازه انگاشتن، نوداشتن، نوشمردن

استبراء [اِسْتِبْراء] (مص) = پاکی خواستن، پاک کردن

استبشار [اِسْتِبْشار] (مص) = مژده دادن، نوید دادن ||شاد شدن، شادی یافتن

استبصار [اِسْتِبْصار] (مص) = دیدن، بینا شدن ||آشکار گردیدن

استبعاد [اِسْتِبْعاد] (مص) = دوری جستن، دور شدن، دوری || دور شمردن || گمان نبردن

استتار [اِسْتِتار] (مص) = پوشیده شدن، در پرده شدن، آبشتن || پنهان کردن|| پرهیز نمودن

استثمار [اِسْتِثْمار] (مص) = بهره گیری || میوه چیدن ||میوه خواستن

استثناء [اِسْتِثْناء] (مص) = برون آوردن، جدا کردن ||برتر

استجابت [اِسْتِجابَت] (مص) = پاسخ

گفتن، پاسخ ||پذیرفتن، پذیرش
استجازه [اِسْ تِ جا زَهْ] (مص) = دستور خواستن، اجازه خواستن (ع. ف.)
استحاله «استحالت» [اِسْ تِ حا لَ تْ] (مص) = برگشتن، گشتن، دِگرگونی
استحباب [اِسْ تِ خْ با بْ] (مص) = دوست داشتن، نیکوشمردن، برگزیدن ||سزاوارشدن
استحسان [اِسْ تِ خْ سا نْ] (مص) = نیکو داشتن، پسندیدن، نیک شمردن
استحضار [اِسْ تِ خْ ضا رْ] (مص) = بیاد آوردن، آگاهی ||بیاد داشتن
استخفاف [اِسْ تِ خْ فا فْ] (مص) = سبک شمردن، خوارداشتن، سبکی
استحقار [اِسْ تِ خْ قا رْ] (مص) = خوار داشتن، خرد شمردن
استحقاق [اِسْ تِ خْ قا ق] (مص) = شایستن، شایسته بودن، سزیدن، شایستگی، سزاواری، درخوری، روایی
استحکام [اِسْ تِ خْ کا م] (مص) = پای داشتن، استواری ||پا دادن، رستی ||بستگی
استحمام [اِسْ تِ خْ ما مْ] (مص) = گرمابه رفتن ||حمام گرفتن (ع. ف.)
استخاره [اِسْ تِ خا رَهْ] (مص) = نیکی خواستن، به جویی، به جُست
استخدام [اِسْ تِ خْ دا مْ] (مص) = کاردادن || کارخواستن ||بکارپذیرفتن، بکار گرفتن
استخراج [اِسْ تِ خْ را جْ] (مص) = برآوردن، بدر آوردن، بیرون آوردن || برکشیدن || فرودوشیدن || کاویدن
استخلاص [اِسْ تِ خْ لا صْ] (مص) = رهایی جستن، رهایی، رستگی، وارستگی، آزادی || رهانیدن || ویژه خویش کردن
استدامت [اِسْ تِ دا مَ تْ] (مص) = پایداری کردن، همیشگی، پیوستگی، برقراری (ع. ف.)
استدراک [اِسْ تِ دْ را کْ] (مص) = دریافتن، دریافت
استدعاء [اِسْ تِ دْ عا ءْ] (مص) = لابیدن، درخواستن، درخواست کردن، خواهش کردن، نیاز، خواهش، لابه || فراخواندن، خواندن
استدلال [اِسْ تِ دْ لا لْ] (مص) = رهنمون جستن، رهبری، راهنمایی، دلیل جستن (ع. ف.) || گواهی جستن || رسیدگی
استذلال [اِسْ تِ ذْ لا لْ] (مص) = خوار پنداشتن، ناچیزشمردن || نرم گردانیدن || خوار کردن
استراحت [اِسْ تِ را حَ تْ] (مص) = آرامیدن، برآسودن، آسودن، آسایش جستن، آسایش، آرام || غنودن، غنودگی || سربازنهادن، آژ
استراق [اِسْ تِ را ق] (مص) = دزدیدن || دزدیده نگریستن
استرجاع [اِسْ تِ رْ جا عْ] (مص) = بازگرفتن، پس گرفتن
استرداد [اِسْ تِ رْ دا دْ] (مص) = پس گرفتن، باز ستاندن، باز گرفتن، واستدن || بازگردانیدن، واخواستن
استرشاد [اِسْ تِ رْ شا دْ] (مص) = براه شدن، راه جستن
استسقاء [اِسْ تِ سْ قا ءْ] (مص) = آب خواستن، تشنگی
استشاره [اِسْ تِ شا رَهْ] (مص) = سگالش

خواستن، کنکاش خواستن، رای زدن، رایزنی

استشفاء [اِ سْ تِ شْ فا ء] (مص) = درمان خواستن، بهبود خواستن || شفا جستن (ع. ف.)

استشهاد [اِ سْ تِ شْ ها دْ] (مص) = گواه جستن، گواه گرفتن، گواهی خواستن || گواهی نامه

استصواب [اِ سْ تِ صْ وا بْ] (مص) = راست داشتن || درست انگاشتن، درست یافتن

استطاعت [اِ سْ تِ طا عَ تْ] (مص) = توانستن، یارستن، یارایی، یاره، یارگی، توانش، تووان، توانایی || نیرو، تاب و توان || توانگری، بی نیازی || سرمایه || زبردستی || دسترسی، تاواتاو، کرکام || قادر شدن (ع. ف.)

استظهار [اِ سْ تِ ظْ ها رْ] (مص) = پشت و پناه خواستن، یاری جستن || قوی دل شدن (ع. ف.)، پشت گرمی

استعاذه [اِ سْ تِ عا ذَ هْ] (مص) = پناه خواستن || پناه گرفتن، پناه بردن

استعاره [اِ سْ تِ عا رَ هْ] (مص) = ایرمان گرفتن، عاریه خواستن (ع. ف.)، ایرمان، روا

استعانت [اِ سْ تِ عا نَ تْ] (مص) = یاری گرفتن، یاری خواستن، یاری جستن، یاری

استعداد [اِ سْ تِ عْ دا دْ] (مص) = آماده شدن، آمادگی || بستن، میان بستن || گنج، گنجا، گنجایش || بند کردن || کمربند || هوش، نروک

استعطاف [اِ سْ تِ عْ طا ف] (مص) = بمهر انگیختن، مهربانی خواستن، دل به دست آوردن، نالش

استعفاء [اِ سْ تِ عْ فا ء] (مص) = بخشایش خواستن، کناره گیری

استعلاء [اِ سْ تِ عْ لا ء] (مص) = بلندی خواستن، والایی خواستن || برآمدن، برتری جستن || بزرگوار شدن

استعلاج [اِ سْ تِ عْ لا جْ] (مص) = درمان کردن || چاره خواستن، چاره جویی

استعلام [اِ سْ تِ عْ لا مْ] (مص) = آگاهی خواستن، پرسیدن، پرسش || پویش، پژوهش، جستجو || آگاهی داشتن، فرشو

استعمار [اِ سْ تِ عْ ما رْ] (مص) = آبادی خواستن

استعمال [اِ سْ تِ عْ ما لْ] (مص) = بکار بستن، بکار داشتن، بکار گرفتن، برگماشتن، بکاربردن || کارساختن، کاربرد || آزمودن

استغاثه [اِ سْ تِ غا ثَ هْ] (مص) = یاری خواستن، فریاد خواستن، فریاد خواهی || فغان، فریاد || دادرسی خواستن، دادخواهی

استغفار [اِ سْ تِ غْ فا ر] (مص) = پوزش خواستن، پوزش || پشیمان شدن || آمرزش خواستن

استغناء [اِ سْ تِ غْ نا ء] (مص) = بی نیاز گشتن، بی‌فیازی، توانگری || توانگری خواستن || سیر شدن

استفاده «استفادت» [اِ سْ تِ فا دَ تْ] (مص) = سود بردن، بهره گیری، فایده بردن (ع. ف.)، بهره برداری، برخورداری

استفاضه [اِ سْ تِ فا ضَ هْ] (مص) = بهره گرفتن، سود بردن || دهش خواستن، عطا خواستن (ع. ف.)

استفراغ [اِ سْ تِ فْ را غْ] (مص) = بالا آوردن،

برگرداندن، مراش، هراش، اِشکوفه، اشکفه، شکوفه ||صفرا کردن(ع. ف.)، خیم

استفسار [اِسْ تِ فْ سا ر] (مص) = پرسیدن، پرسش، پژوهش ||جستجو||گزارش خواستن || بررسیدن

استفهام [اِسْ تِ فْ ها مْ] (مص) = پرسیدن، پرسش

استقامت [اِ سْ تِ قا مَ تْ] (مص) = ایستادگی کردن، پایداری، پافشاری، استواری || درستی، راستی || اِشْتیخ، راست ایستادن ||هنر پروری

استقبال [اِ سْ تِ قْ با لْ] (مص) = پذیرا، پذیره، پیشباز، پیشواز، پیشواز آمدن، پیش رفتن، پیش آمدن|| برابر آمدن، پذیرفتن، واگذاشتن، واگذاردن

استقرار [اِ سْ تِ قْ را ر] (مص) = آرامیدن، آسودگی || نشستن|| پا گرفتن || جا آمدن || فرانهادن

استقراض [اِ سْ تِ قْ را ضْ] (مص) = وام خواستن، وام خواهی ||وام گرفتن

استقلال [اِ سْ تِ قْ لا لْ] (مص) = آزادی، نابستگی، بدون مداخله(ف.ع.)|| بلند برآمدن

استکبار [اِ سْ تِ کْ با رْ] (مص) = بزرگی نمودن، بزرگ‌منشی، گردنکشی || بزرگ پنداشتن

استکتاب [اِ سْ تِ کْ تا بْ] (مص) = نوشتن ||رونوشت برداشتن

استکشاف [اِ سْ تِ کْ شا فْ] (مص) = آشکار کردن ||جستجو کردن ||پیدا کردن

اِستلام [اِ سْ تِ لا مْ] (مص) = گرفتن || بوسیدن، بسودن، دست کشیدن، بدست سودن، ببسایش ||وا رسیدن ||سرسپردن

استماع [اِ سْ تِ ما عْ] (مص) = نیوشیدن، شنیدن، گوشیدن || گوش کردن || گوش داشتن، گوش نهادن

استمالت [اِ سْ تِ ما لَ تْ] (مص) = دل گرم کردن، دلجویی، نوازش، دلداری || بخود کشیدن، به خویشتن خواندن

استمتاع [اِ سْ تِ مْ تا عْ] (مص) = بهره بردن، برخورداری ||کام خواستن

استمداد [اِ سْ تِ مْ دا د] (مص) = یاری خواستن، یاری جستن، یارخواستن

استمرار [اِ سْ تِ مْ را رْ] (مص) = پیاپی بودن || روان شدن، رفتن ||پی کردن ||دمادم، پیوسته، پیوستگی، همیشه، همیشگی، همارا، همواری، هامواره، همی، هماره

استمناء [اِ سْ تِ مْ نا ء] (مص) = مشتوزدن، بیرون کردن منی (ف.ع.)

استناد [اِ سْ تِ نا دْ] (مص) = پشت دادن، پناه بردن، پشت گرمی ||دست آویزی

استنباط [اِ سْ تِ نْ با طْ] (مص) = یافتن، پی بردن ||پدیدار کردن، درآوردن، بیرون آوردن

استنتاج [اِ سْ تِ نْ تا جْ] (مص) = پیش آوردن

استنساخ [اِ سْ تِ نْ سا خْ] (مص) = رونویسی، بازنوشتن

استنشاق [اِ سْ تِ نْ شا قْ] (مص) = بوییدن || آب دربینی کردن

استنطاق [اِ سْ تِ نْ طا قْ] (مص) = بگفتار انگیختن ||بازجویی، بازپرسی، پرسش

استنکاف [اِ سْ تِ نْ کا فْ] (مص) = سرباز زدن ||ننگ داشتن ||پی گم کردن

استواء [اِ سْ تِ وا ء] (مص) = برابر شدن، راست شدن، یکسان شدن، برابری، یکسانی، راست

استهزاء [اِ سْ تِ هْ زا ء] (مص) = دست گرفتن، دست انداختن، لنجیدن، گواژه زدن، پوزخند، خندریش، خندستانی، سرخوانی، افسوس، ریشخند، تیتال ||لابه کردن

استهلاک [اِ سْ تِ هْ لا کْ] (مص) = نابود کردن، نیست کردن ||نیست شدن

استهلال [اِ سْ تِ هْ لا لْ] (مص) = ماه نو جستن، ماه نودیدن ||برآمدن ماه

استیصاء [اِ سْ تی صا ءْ] (مص) = اندرز پذیرفتن ||اندرز کردن

استیصال [اِسْ تی صا ل] (مص) = ناچاری، درماندگی ||از بن کندن، از بیخ برآوردن

استیضاح [اِ سْ تی ضا حْ] (مص) = واپرسیدن، بازپرسی، کاوش، پرسش، بازخواست ||ژرف دیدن

استیلاء [اِ سْ تی لا ءْ] (مص) = فیروزی یافتن، دست یافتن، زبردست شدن، رُستی، چیرگی، پیروزی

اسد [اَسَ دْ] (اِ) = شیردرنده، شیربیشه

اسراء [اُ سَ را ء] (اِج) = دستگیرشدگان || بردگان ||گرفتاران ||بندیان

اسرار [اَ سْ را رْ] (اِج) = رازها، نهانی ها، پوشیده ها

اسرار [اِسْ رارْ] (مص) = پنهان کردن، پوشیده کردن

اسراف [اِ سْ را فْ] (مص) = از اندازه گذشتن، تندروی، گزاف کاری || فراخ رو، افزون روی ||باددست بودن

اسطقس [اُ سْ طُ قُ سْ] (اِ) = آخشیج، ماده هرچیز (ع. ف.) ||استوار

اسطوانه [اُسْ طُ وا نَ هْ] (اِ) = ستون

اسطوره [اُ سْ طُ ورَ هْ] (اِ) = اندار|| سخن پریشان ||فسانه، افسانه

اسعار [اَسْ عا ر] (اِج) = نرخ ها ||ارزش ها، ارزها

اسعد [اَ سْ عَ دْ] (ص) = نیک بخت‌تر، بهروزتر، خوشبخت‌تر ||بختیار

اسف [اَ سَ فْ] (ص) = اندوهگین شدن، اندوه سخت || ناخن بدندان (کنا.)، کون خاریدن (کنا.)، افسوس، پژولش، فیر، پشیمانی، موژه

اسفار [اِ سْ فا رْ] (مص) = دمیدن آفتاب || روشن شدن

اسفار [اَ سْ فا رْ] (اِج) = نوشته ها ||نامه ها || رهسپاری ها ||فرسنادگان

اسفل [اَ سْ فَ لْ] (ص) = زیرین، پایین، زیرتر، فرودتر ||بن ||پست، پست‌تر

اسفل السافلین [اَسْ فَ لِسْ سا فِ لی نْ] (تر. اضـ.) = دوزخ

اسقاط [اِ سْ قا ط] (مص) = اوژندیدن، هشتن، افکندن، پرتاب || کهنه || فرسودگی || هیچکاره

اسکات [اِ سْ کا تْ] (مص) = خاموش کردن، زبان بستن

اسکان [اِسْ کا نْ] (مص) = آرام دادن ||جای دادن

اسلاف [اَ سْ لا فْ] (اِج) = گذشتگان، پیشینگان، پیشینیان || نیاکان، پدران پیشین، پدران پدر

اسلام [اِسْ لاٰم] (مص) = پذیرفتن دین، گردن نهادن، فرمانبرداری کردن || فرو گذاردن، بازگذاشتن

اسلحه [اَسْ لِ حَ هْ] (اِج) = سازهای جنگ، زین افزارها، افزار، جنگ افزارها || ساخت، سان، ژان، گَدَر، جان

اسلوب [اُسْ لُوبْ] (اِ) = اندام || گونه، روش، راه || ساخت

اسم [اِسْ مْ] (اِ) = نام || آوازه || نام نیک

اسماء [اَسْ ماٰ ءْ] (اِج) = نام ها

اسماع [اَسْ ماٰ عْ] (اِج) = گوشها، نیوشا ها

اسماع [اِ سْ ماٰ عْ] (مص) = شنواندن، شنوانیدن || سرود گفتن || دشنام دادن

اسناد [اَسْ نا دْ] (اِج) = پشتوانه ها، ترده ها || بنچگ ها (بنچاق) || دستکها

اسناد [اِ سْ ناٰ دْ] (مص) = بازخواندن به || بستن به || تکیه دادن (ع. ف.)

اسود [اَسْ وَدْ] (ص) = سیاه || سیاه چرده

اسهال [اِ سْ هاٰ لْ] (مص) = شکم روش یافتن، رانش، راندن، ریغ، ریخ، بدر روی || دل پیچا، دل پیچه || روان کردن

اسهام [اَ سْ هاٰ مْ] (اِ ج) = بهره ها || بخش ها، پاره ها || رسدها

اسیاف [اَسْ یاٰ فْ] (اِج) = شمشیرها

اسیر [اَ سی رْ] (ص) = دستگیر، گرفتار، دربند، نوا، بندی || برده || پای زن || پای بست

اشارات [اِشا راٰتْ] (اِج) = فرمان ها، رازها

اشاره «اشارت» [اِ شا رَتْ] (مص) = چشم زدن || آستین افشاندن || راز || نمودار || گوس، نَمار || فرمان، دستور

اشاعه [اِ شاٰ عَ هْ] (مص) = گستردن، گسترش || پاشیدن، پراکندن || آشکار کردن، فاش کردن (ع. ف.)

اشباح [اَشْ باٰ حْ] (اِج) = کالبدها، تن ها || سایه ها

اشباع [اِ شْ با عْ] (مص) = سیر گردانیدن، سیراندن || سیر آمدن، سیرمونی، سیرایی، سیرمانی || پرخوردن || پروبسیار

اشباه [اَشْ باٰ هْ] (اِج) = مانندان، همانندان

اشتباه [اِشْ تِ باٰ هْ] (مص) = بازندانستن، باز نشناختن، کژ رفتن || پرتی، گمراهی، نادرستی، لغزش || پوشیده شدن

اشتراک [اِشْ تِ راٰ ک] (مص) = انبازشدن، شریک شدن (ع. ف.)، همبازشدن، انبازی، همدستی، هماسی

اشتعال [اِشْ تِ عاٰ لْ] (مص) = برافروختن، آفروختن، فروختن، افروزاندن، افروزش، افروختگی، فروزش، درگرفتن، زبانه زدن، شعله زدن (ع. ف.) || سوختن، سوخته شدن || روشن شدن

اشتغال [اِشْ تِ غاٰ لْ] (مص) = پرداختن به، سرگرمی، گرفتاری || بکاری پرداختن

اشتقاق [اِ شْ تِ قاٰ قْ] (مص) = شکافتن، درآوردن

اشتمال [اِ شْ تِ ماٰ لْ] (مص) = فرا گرفتن، فرو گرفتن، دربر گرفتن، بهمه رسیدن

اشتهاء [اِ شْ تِ هاٰ ءْ] (مص) = آرزو کردن، خواهانی، خواست، خواهش || بآرزو رسیدن

اشتهار [اِشْ تِ هاٰ رْ] (مص) = پرآوازه گشتن، نام گستریدن، خنیده شدن، خنیدن، نام آوری، ناموری، آوازه، درز کردن

اشتیاق [اِ شْ تِ یاٰ قْ] (مص) = آرزومند

شدن، آرزومندی، خواستن ||شور||پی سودن || پیوس، ایاسه، مهر، گروش، جوش

اشجار [اَشْ جٰارْ] (اِج) = درختان

اشخاص [اَشْ خٰا صْ] (اِج) = کسان || کالبدها، تن ها

اشد [اَشَ دْدْ] (ص) = استوارتر، سخت تر

اشرار [اَشْ رٰا رْ] (اِج) = بدان، بدکاران، بدکرداران ||سرکشان، نافرمانان، ناهنجارها

اشراف [اَشْ رٰا ف] (اِج) = بزرگواران، بلند پایگان، بزرگان، گرانمایگان، آزادگان، ارجمندان ||مهان ||آزاده

اشراف [اِشْ رٰا فْ] (مص) = فرونگریستن، دیده وری کردن|| سرپرستی || بلند شدن، برآمدن

اشراق [اِشْ رٰا ق] (مص) = درخشیدن، تابیدن، تابش || تابان گشتن، روشن شدن || تافتن

اشربه [اَشْ رِبَ ةْ] (اِج) =نوشیدنی ها، آشامیدنی ها

اشرف [اَشْ رَفْ] (ص) =بلندتر، افراشته تر|| بزرگوارتر، گرانمایه تر

اشعار [اَشْ عٰا رْ] (اِج) = چامه ها، سرودها || مو(ی)ها

اشعار [اِشْ عٰا رْ] (مص) = آگهی دادن، دانا کردن، آگاه کردن، آموزانیدن

اِشعال [اِشْ عٰا لْ] (مص) = آتش کردن، افروختن، درگیرانیدن

اشعر [اَشْ عَ رْ] (ص) = آگاه تر، داناتر

اشغال [اَشْ غٰا لْ] (اِج) = کارها، پیشه ها

اشغال [اِشْ غا لْ] (مص) = بکارواداشتن || جایی گرفتن || گرفتاری

اشکال [اِشْ کا لْ] (مص) = پای بستن، دشواری، سختی، پیچیدگی || خرده گیری || پوشیده شدن

اشکال [اَشْ کا ل] (اِج) = گونه ها ||پیکرها، نگارها

اشمئزاز [اِشْ مِ ءْ زازْ] (مص) = رمیدن، بیزاری کردن ||بدآیندی، ترش روشدن ||نفرین دادن

اشهاد [اِشْ هٰا دْ] (مص) = گواه گرفتن، گواه آوردن

اشهر [اَشْ هَرْ] (ص) =نامی تر، نامدارتر

اصابت [اِ صٰا بَ تْ] (مص) = رسیدن بچیزی، برخورد کردن || راست آمدن بسوی || درست یافتن

اصالت [اَ صا لَ تْ] (مص) = نژاده بودن، آزادگی، وارستگی، بزرگزادگی، پدرداری، گهرداشتن، ریشه داربودن

اصالتاً [اَصالَ تَ نْ] (ق) = ازسوی خود

اصحاب [اَ صْ حا بْ] (اِج) = یاران، همدستان، همراهان، دوستان، دمسازان

اصرار [اِ صْ را رْ] (مص) = پا فشردن، درایستادن، پافشاری، ایستادگی، پایداری، مکیس، واله ||تنیدن

اصطبار [اِصْ طِ بٰا رْ] (مص) = شکیب کردن، شکیب ورزیدن، صبر داشتن(ع.ف.)، شکیبایی

اصطبل [اِ صْ طَ بْ لْ] (اِ) = ستورگاه، ستورخانه || آخور|| جایگاه، پایگاه || غوشا، کمرا

اصطکاک [اِ صْ طِ کٰا کْ] (مص) = ساییدن، بهم ساییدن، سایش، مالش || پیوستن، بهم رسیدن ||بهم خوردن || بریکدیگر

اصطلاح [اِ صْ طِ لا حْ] (مص) = سازش کردن، بهم ساختن، سازش
اصغاء [اِ صْ غا ءْ] (مص) = گوش داشتن، شنیدن، گوش نهادن
اصغر [اَ صْ غَ رْ] (ص) = کهین، کهتر، کوچکتر، خردتر
اصل [اَ صْ لْ] (اِ) = ریشه، بن، ته، خاستگاه، بیخ || گوهر، نژاد، تخمه، دودمان، تبار، پَروَز || سرمایه
اصلاً [اَصْ لَ نْ] (ق) = هرگز، هیچوقت، ازبُن
اصلاح [اِ صْ لا حْ] (مص) = نیکو کردن، نیک کردن || ویراستاریه، ویراستار، ویرایش || آرایش || سازش، آشتی دادن || برآوردن، چاره سازی || پرهیختن، پرهیزیدن
اصلح [اَ صْ لَ حْ] (ص) = شایسته تر، سزاوارتر || نیکوتر، بهتر
اصم [اَ صَ مْ مْ] (ص) = کر، آکنده گوش، سخن ناشنو، ناشنوا
اصناف [اَ صْ نا فْ] (اِ ج) = پیشه وران || دسته ها
اصوات [اَ صْ وا تْ] (اِ ج) = آوازها، آهنگ ها، آواها، صداها (ع. ف.)
اصوب [اَ صْ وَ بْ] (ص) = درست تر، راست تر، نیک تر
اصول [اُ صُو لْ] (اِ ج) = ریشه ها، بیخ ها، بُن ها || نژادها، تبارها، گوهرها
اصول محاکمات [اُ صُولِ مُحا کَما تْ] (تر. اضـ.) = آیین دادرسی
اصیل [اَ صی لْ] (ص) = نژاده، نژاد، پاک نژاد، پرمایه، پاک گهر، گوهر، بانژاد، پاک پیوند، بهزاد، بزرگ زاده، عالی گهر (ع. ف.)، وارسته، شرافتمند (ع. ف.) || استوار || آزاده || ریشه دار
اضافه [اِضا فَ هْ] (مص) = افزون، علاوه کردن (ع. ف.)، افزاییدن، افزودن، افزایش، فزودگی || بسیار شدن
اضرار [اِ ضْ را رْ] (مص) = گزند رسانیدن، زیان رسانیدن
اضطراب [اِ ضْ طِ را بْ] (مص) = آغالیدن، بهم زدن، آشفتن، افژولیدن، شولیدن، پریشیدن || تپیدن دل، پریشانی اندیشه، دلهره، تلواسه، شوریدگی اندیشه، دل شوره، تاسه، سراسیمگی || درهم برهم شدن || پَلمَس، کراش، تَپاک || پژولیدن
اضطرار [اِ ضْ طِ را رْ] (مص) = درماندن، درماندگی، ناچاری، تلواسه، ناگزیری، بیچارگی
اضعاف [اَضْ عا فْ] (اِج) = دوچندان
اضعاف [اِ ضْ عا فْ] (مص) = دوچندان گردانیدن
اضلاع [اَضْ لا عْ] (اِج) = پهلوها، برها
اضمحلال [اِ ضْ مِ حْ لا لْ] (مص) = پاشیدن، متلاشی شدن (ع. ف.)، ازمیان رفتن، از هم بازشدن، نابودی، نیستی، پاشیدگی، ناپدیدی
اطاعت [اِ طا عَ تْ] (مص) = فرمانبرداری کردن، فرمان بردن، گردن نهادن، طاعت داشتن (ع. ف.)، بندگی کردن || بچشم کردن، رام کردن || شنیدن || پذیرش. پذرفتکاری || سرسپردن (کنا.)، نماز، نماچ. پایین پرستی || گرویدن
اطباء [اَطِ بْ با ء] (اِج) = پزشکان

اطباع [اَطْ بٰا عْ] (اِج) = سرشت ها، نهادها، خو(ی)ها

اطراف [اَطْ را فْ] (اِج) = پیرامن، پساپیش، پیرامون، کناره ها، گوشه ها، دور و بر، گرد، گرداگرد ||سوی، لب، گوشه کنار

اطعام [اِطْ عٰا مْ] (مص) = خوراندن، خورش دادن، درخورانیدن، خوراک دادن

اطعمه [اَ طْ عِ مَ هْ] (اِ ج) = خوراک ها، خورش ها، خوردنی ها

اطفاء [اِطْ فا ء] (مص) = نشاندن، نشانیدن، خاموش کردن، فرونشاندن ||فرو گشتن

اطفال [اَطْ فا لْ] (اِج) = کودکان، بچه ها، خردسالان

اطفاییه «اطفائیه» [اِ طْ فٰا عی یَ هْ] (اِ) = آتش نشانی

اطلاع [اِ طْ طِ لٰا ع] (مص) = آگاهاندن، آگهی || آگاه شدن، آگهی یافتن، آگاه گردیدن || پی بردن، دانستن، **شناسایی**، کاربینی، کاردانی || خبر دادن(ع. ف.)، دیدورشدن ||تحصیل کردن(ع. ف.)

اطلاق [اِ طْ لا قْ] (مص) = آهیختن || پرهیختن || بتابیدن ||رهانیدن، وارهانیدن، رها کردن، یله کردن، یله || درآوردن || مانیدن || هشتن

اطلس [اَ طْ لَ سْ] (اِ) = پرنیان، پارچه ابریشمی، دیبا ||جامهٔ بی پرز، جامهٔ ساده

اطمینان [اِ طْ می نٰا نْ] (مص) = آرامیدن، آرامش، آسودن، آسایش، دل آسودگی ||پشت گرمی داشتن، دلگرمی، اُستام

اطهار [اَطْ هٰا رْ] (اِج) = پاکان، پاکیزگان

اظهار [اِظْ ها رْ] (مص) = پدیدار کردن، پدید کردن، آگاه کردن، وَغَستن، پرده برانداختن، نمودن، هنجیدن، پدید آوردن، آشکار کردن، پرده دریدن، برآوردن، هویدا کردن، بیان کردن(ع. ف.)، عرضه داشتن(ع. ف.)، باز نمودن ||پیدا کردن

اظهر [اَظْ هَ رْ] (ص) = آشکارتر، روشن تر

اعاده [اِ عٰا دَ هْ] (مص) = برگردانیدن، پس دادن، برگشت دادن، برگرداندن || بازگفتن، دگربار گفتن

اعاشه [اِ عا شَ هْ] (مص) = زندگی کردن، گذران ||زندگی بخشیدن ||زنده گردانیدن

اعانه [اِ عٰا نَ هْ] (مص) = یاری دادن، یاری، دستگیری، پایمردی

اعتبار [اِعْ تِ بٰا رْ] (مص) = پند گرفتن، عبرت **پذیرفتن**(ع. ف.) || وَرسنگ، **اوستام، آبرو**، آب کار، **هنگ، پایه، راستی** || **ارزش، پشتوانه**، ارج

اعتبارنامه سیاسی [اِعْ تِ بٰا رْ نٰا مِ یِ سِ یٰا سی] (تر. و.) = استوارنامه

اعتبار سند [اِ عْ تِ بٰا رِ سَ نَ دْ] (تر. و.) = ارزشمند

اعتبارمتحرک [اِعْ تِ بٰا رِ مُ تِ حَ رِّ کْ] (تر. و.) = تنخواه گردان

اعتداء [اِ عْ تِ د ا ءْ] (مص) = ستیزیدن || ستمکاری، ستم کردن، بیداد کردن

اعتداد [اِعْ تِ دٰا د] (مص) = شمردن ||**شمرده** شدن ||درشمارآوردن

اعتدال [اِعْ تِ دٰا لْ] (مص) = برابر شدن || میانه، میانه روی ||راستی، راست شدن

اعتذار [اِعْ تِ ذٰا رْ] (مص) = **پوزش گرفتن**، پوزش خواستن، پوزیدن، پوزش ||

پذرفتکاری || شکم خاریدن (کنا.) || گردن خاریدن (کنا.)، عذرخواهی (ع. ف.)، عذر آوردن (ع. ف.)

اعتراض [اِعْ تِ رٰا ضْ] (مص) = خرده گرفتن، انگشت نهادن، ایراد گرفتن || **پرخاش، ستیزه، واخواست، خردگیری** || پیش آمدن

اعتراف [اِعْ تِ رٰا فْ] (مص) = استوشدن، خستو شدن، بزبان آوردن، هستو|| پذیرش، پذیرفتن، پذرفتکاری || شناختن || پیشوا کردن

اعتزاز [اِعْ تِ زٰا زْ] (مص) = گرامی داشتن، ارجمندی || نازیدن

اعتزال [اِعْ تِ زٰا لْ] (مص) = گوشه گرفتن || دوری گرفتن، دوری گزیدن || کناره گیری، کناره‌جویی

اعتصاب [اِعْ تِ صٰا بْ] (مص) = دست کشیدن از کار، از کار باز ایستادن

اعتصام [اِعْ تِ صٰا مْ] (مص) = **چنگ زدن**، پناهنده شدن || خویشتن‌داری از گناه، بازماندن از گناه

اعتضاد [اِعْ تِ ضٰا دْ] (مص) = یاوری کردن، یاری، دستگیری، همراهی || توان یافتن، بازو گرفتن || بازودادن

اعتقاد [اِعْ تِ قٰا دْ] (مص) = باور کردن، باور داشتن || گرویدن، گِرَوِه، گروش || ور، نمشته

اعتکاف [اِعْ تِ کٰا فْ] (مص) = گوشه نشینی کردن || ایست کردن، درجایی ماندن

اعتلاء [اِعْ تِ لٰا ءْ] (مص) = برآمدن، بلند شدن، برتری یافتن، برتری

اعتماد [اِعْ تِ مٰا دْ] (مص) = دلگرمی، پشت گرمی || استواری، اوستام، استوی || سراسپردگی، متکی شدن (ع. ف.)

اعتناء [اِعْ تِ نا ءْ] (مص) = پروا کردن، اندیشه کردن، باک

اعتیاد [اِعْ تِ یٰا دْ] (مص) = خو کردن، خو گرفتن، خوگر شدن، عادت کردن (ع. ف.)، **خوگری**، مَروسیدن || اندوختن || آموخته شدن

اعجاب [اِعْ جٰا بْ] (مص) = شگفت آوردن، شگفتی || خودپسندی، خودبینی

اعجاز [اِعْ جٰا زْ] (مص) = **پیل افکندن**، **شگفت کاری**، فرهست || ناتوانی || درمانده کردن، ناتوان گردانیدن || ناامیدی

اعجوبه [اُعْ جوبَ هْ] (اِ) = **شگفت‌آور**، شگفت انگیز

اعداء [اَعْ دٰا ءْ] (اِج) = دشمنان

اعداد [اِعْ دٰا دْ] (مص) = یاری دادن || آمودن، ساختن، درساختن، ساز کردن، ساخته کردن، کارآراستن || وابستن، پسیج

اعداد [اَعْ دٰا دْ] (اِج) = شماره‌ها، شمارها

اعدام [اِعْ دٰا مْ] (مص) = دار زدن، بدار آویختن، تیرباران کردن || نیست کردن، نابود کردن || درویش کردن

اعراب [اَعْ رٰا بْ] (اِج) = تازیان || تازیان بیابانی

اعراب [اِعْ رٰا بْ] (مص) = آشکار کردن || درست بیان کردن (ف. ع. ف.)، پیدا گفتن سخن

اعرابی [اَعْ رٰا بی یْ] (ص. مذ.) = تازی بیابان‌نشین

اعراض [اِعْ رٰا ضْ] (مص) = برگشتن از چیزی، دامن درکشیدن، دوری جستن، کناره گیری کردن، روی گردانیدن، دامن

درچیدن || شکستن، واسوختن
اعراض [اَ عْ را ض] (اِ ج) = آبروها || بیماری ها || کالا ها
اعز [اَ عَ زْ زْ] (ص) = ارجمندتر، گرانمایه‌تر، نایاب، گرامی تر
اعزام [اِ عْ زا مْ] (مص) = گسیل کردن، گسیل داشتن، فرستادن، روانه کردن
اعشار [اَ عْ شا رْ] (اِ ج) = ده ها || ده یک ها، یک دهم ها
اعصاب [اَ عْ صا بْ] (اِ ج) = پی ها
اعصار [اَ عْ صا ر] (اِ ج) = روزگاران، دوره ها (ع . ف .)، زمان ها || گردباد
اعضاء [اَ عْ ضا ء] (اِ ج) = اندام ها، اندامه ها، هَندام ها || کارمندان
اعطاء [اِ عْ طا ء] (مص) = بخشیدن، عطا کردن (ع . ف .) دادن، بخشش، دهش، داشاب || سپردن || ساز کردن
اعظام [اِ عْ ظا مْ] (مص) = بزرگ کردن، بزرگ داشتن، بزرگداشت
اعظم [اَ عْ ظَ مْ] (ص) = کلان، بزرگوارتر، بزرگتر، درشت تر
اعقاب [اَ عْ قا بْ] (اِ ج) = نوادگان، فرزندان، زادگان، بازماندگان، پسینیان
اعقل [اَ عْ قَ لْ] (ص) = خردمندتر، داناتر
اعلام [اَ عْ لا مْ] (اِ ج) = بزرگان، ناموران، نامداران || داناتران || درفش ها، پرچم ها
اعلام [اِ عْ لا مْ] (مص) = آگاهاندن، آگاه کردن، آگاهی || شناساندن || دانا کردن
اعلامیه [اِ عْ لا می یَ هْ] (اِ) = ویچیر
اعلان [اِ عْ لا نْ] (مص) = آگهی نمودن، آگاهانیدن، آگهی دادن، خبردار نمودن (ع . ف .) || آشکار کردن، پدیدساختن، آفتابی کردن
اعلم [اَ عْ لَ مْ] (ص) = آگاه‌تر، داناتر، دانشمندتر
اعلی [اَ عْ لا] (ص) = برتر، بالاتر، بلندتر، برگزیده‌تر، بزرگتر
اعمال [اِ عْ ما لْ] (مص) = کاربستن، بکار بردن، بکارافکندن || کارفرمودن
اعمال [اَ عْ ما لْ] (اِ ج) = کرده ها، کارها، پیشه ها، کردارها
اعمام [اَ عْ ما م] (اِ ج) = برادران پدر
اعناب [اَ عْ نا بْ] (اِ ج) = انگورها
اعوج [اَ عْ وَ جْ] (ص) = کژ، مژ، کج، خمیده، پیچیده، ناراست، یله، کژمژ، کیل، کُماله || بدخوی || خُل
اعوجاج [اِ عْ وِ جا جْ] (مص) = کژی، کجی || پیچیدگی
اعیاد [اَ عْ یا دْ] (اِ ج) = جشن ها
اعیان [اَ عْ یا نْ] (اِ ج) = بزرگان، سران، سروران، مهتران، آزادگان، کدخدایان
اعین [اَ عْ یُ نْ] (اِ ج) = چشم ها
اغانی [اَ غا نی] (اِ ج) = سرودها، آهنگ ها
اغبر [اَ غْ بَ رْ] (ص) = خاکی، گردرنگ، خاک رنگ || گردآلود، خاک آلوده
اغتشاش [اِ غْ تِ شا شْ] (مص) = آشفتن، شورش، آشوب، آشفتگی، شوریدگی، هنگامه || پراکندگی اندیشه، پریشانی اندیشه
اغتمام [اِ غْ تِ ما مْ] (مص) = گُساردن، گُساردن، اندوهناک گردیدن
اغذیه [اَ غ ذِ یَ هْ] (اِ ج) = خوراک ها، خورش ها، خوردنی ها

اغراق [اِغْ را قْ] (مص) = گزاف گویی کردن، گزاف گویی، گزاف، گزافه، لاف

اغصان [اَ غْ صا نْ] (اِ ج) = شاخه ها، ستاک ها

اغفال [اِغْ فا لْ] (مص) = فریفتن، گول زدن || گول خوردن || **فرا پوشیدن، ویاو، غفلت داشتن (ع. ف.)**

اغلاط [اَغْ لا ط] (اِ ج) = نادرست ها

اغلال [اَغْ لا لْ] (اِ ج) = بندها || گردن بندها

اغلال [اِغْ لا لْ] (مص) = کینه داشتن، کینه ورزیدن || تیزنگریستن

اغلب [اَ غْ لَ بْ] (ص) = بیشتر، افزونتر || چیره تر

اغماء [اِ غْ ما ءْ] (مص) = بیهوش شدن، از هوش رفتن، ببخود شدن، بیهوشی || بیهوش گردانیدن، شمانیدن

اغمار [اِغْ ما رْ] (مص) = دلیر گردیدن

اغماض [اِ غْ ما ضْ] (مص) = گذشتن، فرو گذاشتن، چشم پوشیدن، گذشت || ندیده گرفتن || آسان گرفتن || خشم فرو گرفتن

اغناء [اِ غْ نا ء] (مص) = آ کندن || بی نیاز کردن، توانگر کردن || خرسند کردن، خشنود کردن

اغنی [اَغْ نا] (ص) = بی نیازتر، توانگرتر

اغنیاء [اَ غْ نِ یا ء] (اِ ج) = توانگران، دارایان، بی نیازان، دارنده تران || آرزومندان

اغواء [اِغْ وا ء] (مص) = فریفتن، فریبیدن، گول زدن، گمراه کردن، ازراه بردن

اغیار [اَ غْ یا رْ] (اِ ج) = دیگران || بیگانگان، ناشناسان

افاده [اِ فا دَ ه] (مص) = سود دادن، فایده دادن (ع. ف.) || خودبینی، خودفروشی

افاضل [اَ فا ضِ لْ] (اِ ج) = برتران || دانشمندان، داناتران

افاضه [اِ فا ضَ ةْ] (مص) = سود بخشیدن، بهره دادن

افاقه [اِ فا قَ هْ] (مص) = بخود آمدن، واهُش آمدن، بهوش آمدن، هشیاری || بهبود، بهی || گشایش

افتتاح [اِ فْ تِ تا ح] (مص) = باز کردن، وا کردن، گشادن، شکوفتن، گشودن، گشایش، بازکرد، گشاد || آغازیدن

افتخار [اِ فْ تِ خا رْ] (مص) = نازیدن، بالیدن || سرافراشتن، سربلند کردن || سربلندی، فر، شکوه || آبرو

افتراء [اِفْ تِ را ء] (مص) = دروغ بستن (به کسی)، دروغ گفتن || پَلْمَس، پَلمه، شاخچه، چَفتِه

افتضاح [اِ فْ تِ ضا حْ] (مص) = بدنام گشتن، **بی آبرو** گردیدن، رسوا شدن، آب ریختگی، **بدنامی، رسوایی**

افتعال [اِفْ تِ عا لْ] (مص) = شرمنده شدن، شرمندگی

افراد [اَ فْ را دْ] (اِ ج) = تک تک، یکان یکان، تن بتن، یگانگان

افراد [اِفْ را د] (مص) = یکی یکی کردن || جدا کردن

افراس [اَفْ را سْ] (اِ ج) = اسبان، اسب ها

افراط [اِ فْ را طْ] (مص) = از اندازه **درگذشتن، افزون روی، زیاده روی کردن (ع. ف.) || بسیاری، فرهیست**

افساد [اِفْ سا دْ] (مص) = تباه کردن

افساد [اَفْ سادْ] (اِج) = تباه ها

افشاء [اِفْ شاءْ] (مص) = پیدا کردن، آشکار کردن، هویدا کردن، پدید ساختن، آشکارا ساختن || همگانی || فاش کردن (ع. ف.)

افضل [اَفْ ضَ لْ] (ص) = برتر، افزون‌تر، فزون‌تر || پرمایه‌تر

افطار [اِفْ طا رْ] (مص) = روزه شکستن، روزه گشایی کردن

افعال [اَفْ عا لْ] (اِج) = کارها، کرده ها، کردارها، کنش ها

افعی [اَفْ عا] (اِ) = شیبا، اژدها، اژدر

افق [اُ فُ قْ] (اِ) = کران، کرانه || کناره آسمان

افکار [اَفْ کارْ] (اِج) = **اندیشه ها**

افلاس [اِفْ لا سْ] (مص) = ورشکستن || نادار گشتن، بیچارگی، بی چیزی، تنگدستی

افلاک [اَ فْ لا کْ] (اِج) = چرخ ها || سپهرها، گردون ها، آسمان ها

افواج [اَفْ واجْ] (اِج) = گروه ها || لشکرها

افواه [اَفْ واهْ] (اِج) = دارو های خوشبو || دهان ها، دهن ها

افول [اُفولْ] (مص) = فرو شدن، فرو رفتن || پنهان شدن، ناپدید شدن

افیون [اَفْ یونْ] (اِ) = تریاک، نارخوک، نارکوک

اقارب [اَقا رِبْ] (اِج) = بستگان، خویشان، خویشاوندان || نزدیکان

اقاصی [اَقا صی] (اِج) = دورترها، دورتران || جاهای دور

اقالیم [اَقا لی مْ] (اِج) = کشورها || سرزمینها

اقامت [اِ قا مَ تْ] (مص) = زیستن، جای گزیدن، آرام گرفتن، ماندن، بودن، زیست || پای داشتن، ایست، ایستادن || انداختن || فروکش شدن

اقبال [اِقْ با لْ] (مص) = پیش آمدن، روی کردن، رو آوردن || بخت، فرخندگی، خوشبختی، نیکبختی، بهروزی

اقبح [اَقْ بَ حْ] (ص) = زشت‌تر، نازیباتر

اقتباس [اِ قْ تِ با سْ] (مص) = گرفتن، آموختن، فرا گرفتن || گرفتن آتش

اقتداء [اِ قْ تِ دا ءْ] (مص) = پیشوا کردن، پیروی کردن، پیروی، گروش || از پی درآمدن

اقتدار [اِقْ تِ دارْ] (مص) = توانائی داشتن، زبردستی، نیرومندی، زورمندی، تاب و توان

اقتراب [اِقْ تِ رابْ] (مص) = نزدیک شدن، نزدیک رفتن || فراز کردن، فراز رسیدن

اقتراح [اِقْ تِ راحْ] (مص) = بررسی کردن || خواستن || پرسیدن، درخواستن || ساختن || پیشنهاد کردن || بی اندیشه سخن گفتن

اقتران [اِقْ تِ رانْ] (مص) = نزدیک شدن، نزدیکی || گرد آمدن || یار گشتن، پیوستگی || برابر شدن

اقتصاد [اِ قْ تِ صا دْ] (مص) = میانجی نگاهداشتن، میانگی کردن، میانه روی || **روش زندگی** || بازرگانی || **صرفه کاری** (**ع. ف.**)، **صرفه جویی** (**ع. ف.**)

اقتصار [اِقْ تِ صارْ] (مص) = بسنده کردن، فروایستادن || کوتاه کردن

اقتضاء [اِ قْ تِ ضا ءْ] (مص) = خواستن، خواست، درخواست، خواهش || شایستگی، درخور بودن

اقدام [اَقْ دا مْ] (اِج) = گام ها || پاها

اقدام [اِقْ دا مْ] (مص) = پیش درآمدن، در پیش شدن || کار پیش گرفتن، بکار آغاز کردن، پای پیش نهادن، گام درنهادن، دست بکارشدن || دلیری کردن، دلیر گردانیدن

اقدس [اَقْ دَسْ] (ص) = پاکتر، پاکیزه تر

اقدم [اَ قْ دَ مْ] (ص) = پیشین تر، دیرترین، جلوتر، پیش تر || کهن تر، باستانی تر

اقرار [اِقْ را رْ] (مص) = خستوشدن، اعتراف کردن(ع. ف.)، هستو شدن || گفتن || پذیرفتن || برگماردن

اقران [اَقْ را نْ] (اِج) = نزدیکان || همسران، همسالان، همدوشان، همالان

اقرباء [اَ قْ رَ با ءْ] (اِ ج) = خویشان، خویشاوندان || نزدیکان

اقساط [اَقْ سا طْ] (اِج) = پاره ها، بخش ها، بهره ها || خرده خرده، کم کم || چندبار، بارها

اقسام [اَقْ سا مْ] (اِج) = جورها، گونه ها || بخش ها، بهره ها

اقسام [اِقْ سا مْ] (مص) = سوگند دادن

اقصر [اَقْ صَ رْ] (ص) = کوتاه تر

اقصی [اَ قْ صا] (ص) = دور، دورین، دورترین

اقطاب [اَقْ طا بْ] (اِج) = سرداران || مهتران

اقطار [اَقْ طا رْ] (اِج) = کرانها، گوشه ها || گذارها || چکه ها

اقل [اَ قَ لْ لْ] (ص) = کمتر، کمترین، کم از کم، کمینه، اندک تر

اقلیم [اِقْ لی مْ] (اِ) = کشور، کشخر || سرزمین

اقمار [اَقْ ما رْ] (اِج) = ماه ها

اقوال [اَ قْ وا لْ] (اِج) = گفته ها، سخنها، سخنان، گفتارها

اقناع [اِ قْ نا عْ] (مص) = خرسند کردن، خشنود گردانیدن

اقوام [اَقْ وا مْ] (اِج) = خویشان، پیوستگان، خویشاوندان || نزدیکان || مردمان، کسان || گروه ها

اقویاء [اَ قْوی یا ء] (ص . اِ) = زورمندان، نیرومندان، توانایان || چیره تران

اقیانوس [اُ قْ یا نُوسْ] (اِ) = دریای بزرگ، دالای || فراگرد

اکابر [اَ کا بِ رْ] (اِج) = مهان، بزرگان || بزرگسالان

اکاذیب [اَ کا ذی بْ] (اِ ج) = سخنان نادرست، سخنان دروغ

اکارم [اَ کا رِ مْ] (اِ ج) = جوانمردان، بخشنده تران || گرامی تران، گرانمایگان

اکاسره [اَ کا سِ رَ هْ] (اِ ج) = خسروان، پادشاهان || شاهنشاهان ساسانی

اکبر [اَ کْ بَ رْ] (ص) = کلان، بزرگتر، مهتر، مهین، مهینه || سالمندتر

اکتساب [اِ کْ تِ سا بْ] (مص) = بدست آوردن، دریافتن || پیشه وری کردن || اندوختن، گرد آوردن، آلْفَنْجیدن، الفیدن || فراگرفتن، آموختن

اکتفاء [اِ کْ تِ فا ءْ] (مص) = بسنده کردن، بسند آمدن، بس کردن، بسندگی || بس دانستن

اکثر [اَ کْ ثَ رْ] (ص) = بیشتر، فرهست، بسیارتر، فزونتر، بسیار

اکرام [اِ کْ را مْ] (مص) = گرامی داشتن، بزرگ داشتن، بزرگ گرفتن، برتر داشتن || نوازیدن، نوازش کردن

اکراه [اِ کْ را هْ] (مص) = ناپسندیدن، ناپسند داشتن، بیزاری || ناچاری، دل نخواهی || وادار کردن
اکرم [اَ کْ رَ مْ] (ص) = گرامی تر، آزاده تر، جوانمردتر، بزرگتر، بخشنده تر
اکسیر [اِ کْ سی رْ] (اِ) = نایاب || کیمیا
اکل [اَ کْ لْ] (مص) = خوردن || چریدن
اکلیل [اَ کْ لی لْ] (اِ) = سربند || افسر، تاج، جغه
اکمال [اِ کْ ما لْ] (مص) = بکمال رسانیدن (ع. ف.)، رسا نمودن، کامل کردن (ع. ف.) || بانجام رسانیدن
اکمل [اَ کْ مَ لْ] (ص) = رساتر، رسیده تر
اکناف [اَ کْ نا فْ] (اِج) = کرانه ها، گوشه و کنارها، هر گوشه || پناهها || هر سوی جهان
اکوان [اَ کْ وا نْ] (اِج) = باشندگان، آفریدگان، هستی ها
اکول [اَ کُو لْ] (ص) = پرخور، بسیار خوار، شکمخواره، شکمباره
اکول [اُ کُو لْ] (اِج) = خوراکی ها، فراوان خورش
الا [اِلْ لا] (ح) = جز، مگر
الآن [اَلْ عا ن] (اِ) = اکنون، تازه، این دم، این گاه، ایدون، همین دم، اینک، کنون
البته [اَلْ بَ تْ تَ هْ] (ق) = هرآینه، همانا، براستی، بی گفتگو || هرگز، هیچگاه
التجاء [اِلْ تِ جا ءْ] (مص) = پناه بردن، پناهیدن، پناه جستن، پناهنده شدن
التذاذ [اِلْ تِ ذا ذْ] (مص) = با مزه یافتن || خوشی بردن، خوشگواری
التزام [اِلْ تِ زا م] (مص) = بایسته داشتن || بر خود گرفتن، پذیرفتن، فرو ماندن، بگردن گرفتن || پیوست
التقاط [اِلْ تِ قا طْ] (مص) = برچیدن، برگرفتن || فروماليدن
التماس [اِلْ تِ ما سْ] (مص) = درخواستن، خواستن، درخواست، خواهش، پژوهش، لابه
التهاب [اِلْ تِ ها بْ] (مص) = سوزاندن، سوز، سوزش || آتش گرفتن، افروخته شدن، برافروختگی، آفروختگی || زبانه کشیدن، شخیدن
التیام [اِلْ تِ یا مْ] (مص) = جوش خوردن، بهم گراییدن، پیوسته شدن، بهم آمدن، بهم چسبیدن، پیوستگی
الحاح [اِلْ حا حْ] (مص) = **پافشاری، ستیهیدن، سخت ایستادن || درخواستن**
الحاد [اِلْ حا دْ] (مص) = از دین برگشتن، بدکیشی، بی دینی
الحاق [اِلْ حا قْ] (مص) = در پیوستن، پیوند کردن، در رسانیدن، بهم رسانیدن، پیوستگی || چسبیدن، چسبیدگی
الحان [اَلْ حا نْ] (اِج) = آوازها، آهنگ ها، نواها
الحذر [اَلْ حَ ذَ رْ] (ق) = پرهیز، آگاه باش، دورباش
الحق [اَلْ حَ قْ قْ] (ق) = براستی، راستی، بدرستی
الزام [اِلْ زا مْ] (مص) = گردن گیر کردن، واداشتن، ناگزیر، ناگزیری، ناچار، وادار
الست [اَ لَ سْ تُ] (فعل و فاعل ـ اِخ) = آیا نیستم؟، نام روزی که خداوند روان بندگان آفرید

السلام [اَسْ سَ لا مْ] (اِ) = درود، درود بر تو
الطاف [اِلْ طا فْ] (مص) = نوازش کردن، مهر کردن، مهربانی کردن، نواخت، نیکویی، بخشش
الطاف [اَ لْ طا فْ] (ا ج) = نوازش ها، مهربانی ها
الطف [اَ لْ ط فْ] (ص) = نرمتر، نازکتر، سبکتر || پاکیزه تر
الغرض [اَلْ غَ رَضْ] (ق) = باری، سرانجام
الفاظ [اَلْ فا ظْ] (اِج) = سخن ها
الفت [اُلْ فَ تْ] (مص) = خوی گرفتن، خو گرفتگی || همدمی، همجویی || دوستی، پیوستگی
القاء [اِلْ قا ءْ] (مص) = دمیدن، دمش || آموختن، فَرازَبان دادن || انداختن، فرو افکندن، درافکندن
القاب [اَ لْ قا بْ] (اِ ج) = نام ها، لقب ها (ع . ف .)
الکن [اَ لْ کَ نْ] (ص) = کُند زبان، بسته زبان، گرفته زبان، گچه
الله [اَ لْ لا هْ] (اِ خ) = یزدان، خدا، دادار، آفریدگار
الم [اَلَ مْ] (اِ) = درد، دردمندی، رنج، گزند || رنگ
الوان [اَلْ وا نْ] (اِج) = رنگ ها || (ص) رنگین، رنگارنگ || گوناگون (ص)
الوهیت [اُلُوهی یَ تْ] (مص) = خدا بودن، خدایی، خداوندگاری || باخدایی
الویه [اَلْ وِیَ هْ] (اِج) = درفش ها، پرچم ها || بندها
الهام [اِلْ ها مْ] (مص) = به دل گذشتن، به دل افتادن، بر دل رسیدن، در دل افتادن
الهی [اِلاهی ی] (اِ . منـ .) = خدایی
الی آخر [اِلاٰ اٰخِرْ] (ق . مر .) = تا پایان
الی الحال [اِلَ لْ حا لْ] (ق . مر .) = تاکنون، تا این دم
الی غیر النهایه [اِلاٰ غَ یْ رِنْ نَ ها یَ هْ] (ق . مر .) = بی کران، بی پایان
ام [اُمْ مْ] (اِ) = مادر
امارات [اَما را تْ] (اِج) = نشانه ها، نشان ها
امارات [اِ ما را ت] (اِج) = فرمانروایی ها || سرداری ها
امارت [اِما رَ تْ] (مص) = سرداری کردن، فرمانروایی || پادشاهی کردن || والیگری کردن (ع . ف .)
اماکن [اَ ما کِ نْ] (اِ ج) = جای ها، جایگاه ها || سرزمین ها
ام الفساد [اُمْ مُلْ فِ سا دْ] (تر . اضـ .) = مایه تباهی، مادرتباهی
امام [اَ ما مْ] (اِ) = فراپیش، جلو || پیش رو، پیش روی
امام [اِما مْ] (اِ) = پیشوا، راهنما، رهنما، رهبر
امامت [اِما مَ ت] (مص) = پیشوایی کردن، رهبری || پیش نمازی کردن
امامیه [اِما می یَ هْ] (ص) = دوازده پیشوایی
امان [اَ ما نْ] (مص) = بی بیم شدن، بی ترسی || آسایش، آرامش، پناه، آرام || زنهار، وای (وای از دست مردم)
امانت [اَ ما نَ تْ] (مص) = راستکاری کردن، استواری، راستی، درستکاری، درستی || زینهار، زنهار || سپرده
امانی [اَمانی] (اِج) = آرزوها

امت [اُمْ مَتْ] (اِ) = پیرو، گروه || پیروان، پس روان

امتثال [اِمْ تِ ثا لْ] (مص) = فرمان بردن، فرمان‌پذیری، فرمانبرداری

امتحان [اِمْ تِ حا نْ] (مص) = آزمانیدن، آزمودن، آزمایش، آزمون || چشیدن || جوشاندن || آروین، رَوَن، آروین

امتداد [اِمْ تِ دا د] (مص) = کشیدن، کشیده شدن، کشش، کشیدگی، کشاله || دراز شدن، درازا || راستا، راستادی

امتزاج [اِمْ تِ زا جْ] (مص) = آمیختن، آمیخته شدن، آمیختگی، آمیزش، آمیزه، آمیخته شدن || غاتی شدن || وَشَن، شیب

امتلاء [اِمْ تِ لا ءْ] (مص) = آکنده شدن، **پرشدن، پُریدن، پُری، انباشتگی، آکندگی || فرا گرفتن || آمودن || انبار**

امتناع [اِمْ تِ نا عْ] (مص) = سر باززدن، تن زدن، سرپیچی کردن || خودداری کردن، دوری کردن || بازایستادن || دریغ داشتن

امتنان [اِمْ تِ نا نْ] (مص) = سپاس داشتن، سپاسگزاری، سپاسداری

امتیاز [اِمْ تِ یا زْ] (مص) = برتری داشتن، برتری || جدا شدن، جدایی || تفاوت کردن (ع . ف .)

امثال [اَمْ ثا لْ] (اِج) = همانندان، مانندها، همتایان || داستان ها

امجد [اَمْ جَ دْ] (ص) = بزرگتر، باشکوه‌تر، بزرگوارتر

امداد [اِمْ دا دْ] (مص) = پشتی کردن، دستاری کردن، یاوری کردن، یاری، یارمندی

امر [اَمْ رْ] (مص) = دستور دادن، فرمودن، فرمان راندن، فرمایش، فرمان، پرمان، دستور || کار

امراء [اُمَ را ءْ] (اِج) = فرماندهان، سرداران، افسران ارشد (ف . ع .) || پادشاهان، شاهان || امیران (ع . ف .)

امرار [اِمْ را رْ] (مص) = گذرانیدن، بگذرانیدن || روز گذرانی

امرارمعاش [اِمْ را رِ مَ عا شْ] (تر . اض .) = گذران، گذران زندگی

امراض [اَمْ را ضْ] (اِج) = بیماری ها، ناخوشی ها

امرد [اَمْ رَ دْ] (ص) = بی ریش، ساده زنخ، بیموی، ساده روی || جوان || پسر بدکار (مفعول)

امر به معروف [اَمْ رِ بِ مَ عْ رُو فْ] (اِ . مر .) = فرمودن نیکی، سفارش به نیکی

امزجه [اَمْ زِ جَ هْ] (اِج) = آمیزش ها || سرشت ها

امساک [اِمْ سا کْ] (مص) = پرهیز نگهداشتن || باز ایستادن، بازداشتن، خودداری کردن || چنگ درزدن || کم خوردن، روزه گرفتن

امضاء [اِمْ ضا ءْ] (مص) = جا آوردن، بجا آوردن || راندن || دستینه || گذرانیدن || روان کردن

امطار [اَمْ طا رْ] (اِج) = باران ها

امطار [اِمْ طا رْ] (مص) = بارانیدن

امعاء [اَمْ عا ءْ] (اِج) = روده ها || اندرونه ها

امعان [اِمْ عا نْ] (مص) = دوراندیشیدن، دور اندیشی || ژرف دیدن، ژرف نگریستن || دور راندن

امکان [اِمْ کا نْ] (مص) = پابرجا کردن، جای

دادن || جای داشتن || شایستن، شاییدن || شدنی، توانش، تواند بود

امکنه [اَمْ کِ نَ ةْ] (اِج) = جاها، جای ها

امل [اَ مَ لْ] (مص) = امید داشتن، آرزومندی || آرزو، کام، خواهش، امید

املاء [اِمْ لاٰ ءْ] (مص) = نویساندن، نویس، درست نویسی || ور دادن || فرو گذاشتن || آکنیدن، آکنش

املاح [اَمْ لاٰ حْ] (اِج) = نمک ها

املاک [اَ مْ لاٰ کْ] (اِ ج) = فرشتگان، فریشتگان || پادشاهان || زمین ها || دارایی ها

امم [اُمَ مْ] (اِج) = گروه ها || آیین ها

امن [اَ مْ نْ] (مص) = بی بیم گردیدن، بی ترسی || آسودگی، آسایش || آرام، آرامش، رامش || درغال || درپناه بودن

امنیت [اَ مْ نی یَ تْ] (مص) = آرامش || بی بیمی || درغال

امنیت «امنیه» [اُمْ نی یَ تْ] (اِ) = امید، آرزو

اموات [اَ مْ وٰا تْ] (اِ ج) = مردگان، گذشتگان، رفتگان، درگذشتگان

امواج [اَمْ وٰا جْ] (اِج) = خیزاب ها، آبخیزها، کوهه ها، کوبه ها، آبکوهه ها

اموال [اَمْ وٰا لْ] (اِج) = دارایی ها، خواسته ها

امهات [اُمْ مَ هٰا تْ] (اِج) = مادران

امی [اُمْ می ی] (اِ. مَنـ .) = مادری || کودن، گول || ناخوانا، نانویسا، نانویسنده

امیال [اَمْ یٰا لْ] (اِج) = خواهش ها، کام ها || گرایش ها

امیر [اَ می رْ] (اِ) = سپهسالار، فرمانروا، فرمانده، سردار || کارفرما || دادستان || خُوند || نویان، نوین (دو واژهٔ اخیر در برهان قدیم فارسی و در بعضی فرهنگها ترکی یا مغولی دانسته شده)

امیرالبحر [اَمی رُلْ بَ حْ رْ] (تر. اضـ .) = دریا سالار

امین [اَ می نْ] (ص) = راستکار، درست، درستکار || استوار، اوستام || زنهاردار

انابه [اِ نٰا بَ ةْ] (مص) = باز گردیدن بسوی خدا || بازگشت

اناث [اُ نٰا ثْ] (اِ ج) = دختران || مادگان، زنان

اناس [اُنٰا سْ] (اِ) = مردمان، مردم

انباء [اَنْ بٰا ءْ] (اِج) = داستان ها || آگهی ها

انباء [اِنْ بٰا ءْ] (مص) = آگاهانیدن، آگهی دادن، آگاه کردن، خبردادن (ع. ف.)

انبساط [اِ نْ بِ سٰا طْ] (مص) = پهناور گردانیدن، گسترده شدن، فراخیدن، واشدن، باز شدن، اوکندن، اوکنیدن، گشاد، گستردگی || شادی، گستاخی، شگفتگی، شادمانی، گشایش دل

انبیاء [اَ نْ بِ یٰا ءْ] (اِ ج) = وَخشوران، پیامبران، ورشتان || پیام آوران

انتحار [اِنْ تِ حٰا رْ] (مص) = خود را کشتن، خود کشی

انتحال [اِنْ تِ حٰا لْ] (مص) = برخود بستن، بخویش دربستن، بخود بستن

انتخاب [اِ نْ تِ خٰا بْ] (مص) = گلچین کردن، برگزیدن، گزیدن، گزینش، به گزین || گماشتن || بچشم کردن، انگشت نهادن || برچیدن، فراکردن، پسندیدن

انتزاع [اِ نْ تِ زٰا عْ] (مص) = وابریدن، برکندن، برکند شدن || بیرون کشیدن، واستدن،

بیرون کردن || بازداشتن || آهیختن، **برآهنجیدن، جدا کردن**

انتساب [اِنْ تِ سا بْ] (مص) = باز بستن || بستگی، وابستگی، پیوستگی || خویشی

انتشار [اِنْ تِ شا رْ] (مص) = گسترانیدن، گستراندن، گستردن، گسترش || پراکندن، پراکندگی، پخش || روایی

انتصاب [اِنْ تِ صا بْ] (مص) = گماردن، گماشتن، گمارش || بپای ایستادن، بر پا خاستن || استیغ (استیخ) کردن، بر پا ساختن

انتصاف [اِنْ تِ صا فْ] (مص) = داد ستدن، داد گرفتن || به نیمه رسیدن

انتظار [اِنْ تِ ظا رْ] (مص) = چشمداشتن، چشمداشتگی || چشم براه داشتن، چشم براهی، دیده براه داشتن || آرزو داشتن، امید داشتن، بیوسیدن || پاییدن، پایستن، درنگ کردن || پَرمَر، پَرکَر، گوش

انتظام [اِ نْ تِ ظا مْ] (مص) = آراستن، آرایش، آراستگی || سامان داشتن، سامان || پیوسته شدن، پیوستگی || ساختن || بنوا شدن || راست شدن || دهناد

انتفاء [اِنْ تِ فا ءْ] (مص) = نیست شدن، از میان رفتن، نابودی، نیستی || یکسو شدن، دور شدن

انتفاع [اِنْ تِ فا عْ] (مص) = سود بردن، سود گرفتن، طرف بر بستن (ع. ف.) || اندوختن، اندوزیدن

انتقاد [اِنْ تِ قا دْ] (مص) = رسیدگی کردن، وارسی، بررسی || خرده گرفتن، خرده گیری، نکته چینی (ع. ف.) || پالودن، سره کردن، سره گرفتن، به گزین || واخواست کردن

انتقال [اِ نْ تِ قا لْ] (مص) = جابجا شدن، جابجا کردن، جابجایی || کوچیدن، کوچ کردن || درگذشتن || رفتن || کوس فرو کوفتن (کنا.)

انتقام [اِنْ تِ قا مْ] (مص) = داد ستدن، داد ستاندن || کین توختن، کینه وری، کینه توزی، با کینه شدن || خونخواهی

انتهاء [اِنْ تِ ها ءْ] (مص) = بسر آمدن، پایان آمدن، بکرانه رسیدن، انجامیدن || پایان، فرجام، فرژام، سرانجام || کران، کرانه || سپری شدن || پشت دادن || باز ایستادن

انجاس [اَ نْ جا سْ] (اِ ج) = پلیدی ها، ناپاکی ها

انجماد [اِ نْ جِ ما دْ] (مص) = ماسیدن، افسردن، فسردن، بسته شدن، بستن، بستگی، افسردگی، همبستگی || یخ بستن

انحراف [اِنْ حِ را فْ] (مص) = کژ شدن، کژی، بیراهی، کج راهی، کژ روی || چسبیدن، برچسبیدن || تاب گرفتن، چپ شدن، اُریب، اُریف || بگشتن، گردیدن، پیچیدن، پیچش || کیبیدن

انحصار [اِنْ حِ صا رْ] (مص) = کوتاه شدن || در تنگنا افتادن، در تنگنا، بستگی || درگنجیدن

انحطاط [اِنْ حِ طا طْ] (مص) = پایین آمدن، فرو شدن، فرو افتادن، فرو آمدن، فرودی || پست شدن، پستی گراییدن، پستی || آلودگی، تباهی

انحلال [اِ نْ حِ لا لْ] (مص) = برچیدن، برچیدگی || بهم خوردن، بهم زدن || نابود شدن || باز شدن، واشدن، وارفتن، گشوده شدن، گشادگی

انحناء [اِ نْ ح نا ءْ] (مص) = خمیدن، خمیدگی، خمی || ناوانبدن، ناویدن || دولایی || ورتافتن || پیچیدن، پیچ داشتن، پیچ تاب || چَفتگی، چَفتن، چفته شدن، چفتیدن || چامبدن، چمیدن || وُریب، کژی، کوژی، کج گردیدن || پشت دوتا کردن، کاسه شدن، شکم دادن

اندراس [اِنْ دِ راْ سْ] (مص) = پاره پاره شدن || کهنه شدن، کهنگی

انزجار [اِ نْ زِ جا رْ] (مص) = باز ایستادن || وازده شدن، رمیدگی، بْدآیندی، بیزاری

انزواء [اِنْ زِ وا ء] (مص) = بازنشستن || یکسو شدن، طرف گرفتن (ع. ف.) || گوشه نشستن، گوشه گیری، کناره گیری

انس [اُ نْ سْ] (مص) = خو گرفتن، آشنایی، خوگیری، اُخت || دلبستن، دلبستگی || رام شدن

انس [اِنْ سْ] (اِ) = مردم، آدمیان (ع. ف.)

انسان [اِ نْ سا نْ] (اِ) = کَس، مردم، آدمیزاد (ع. ف.)

انسانیت [اِنْ سا نی یَ تْ] (مص) = مردمی کردن، مردمی

انسب [اَ نْ سَ بْ] (مص) = درخورتر، شایسته تر، نژاده تر

انسجام [اِنْ سِ جا مْ] (مص) = روان بودن، روانی

انسداد [اِنْ سِ دا د] (مص) = بسته شدن، بند شدن، بند گردیدن || گرفتگی

انسی [اُنْ سی ی] (ص. مِنـ.) = همدم، آشنا، خوگیر، دمساز، خوگرفته

انشاء [اِنْ شا ء] (مص) = ساختن، آفریدن، آفرینش، پدید آوردن || پروراندن || آغاز کردن || دبیری کردن، سخن پردازی کردن

انشعاب [اِنْ شِ عا بْ] (مص) = شاخه شاخه شدن، پراکندگی، پراکنده شدن

انشقاق [اِنْ شِ قا قْ] (مص) = شکافتن، باز شدن، شکافتگی، ترک خوردن || پراکنده شدن

انصار [اَ نْ صا رْ] (اِ ج) = یاران، یاری دهندگان، یاری کنندگان

انصاف [اَنْ صا فْ] (اِ ج) = نیمه ها، میانه ها

انصاف [اِنْ صا فْ] (مص) = داد دادن، داد ورزی، داد || آزرم || راستی || حق دادن (ع. ف.)

انصراف [اِنْ صِ را ف] (مص) = بازگردیدن، بازگشتن، برگشتن، برگشت، واگشت، بازگرد || چشم پوشی || بازماندن

انضباط [اِ نْ ضِ با طْ] (مص) = بنوا شدن، سامان گرفتن، آراستگی، سامان || روش درست

انطباق [اِنْ طِ با قْ] (مص) = یکسان گشتن (با)، راست آمدن، برابری || برهم نهادن || سنجیدن

انطفاء [اِ نْ طِ فا ء] (مص) = خاموش شدن (آتش)، فرو نشستن (آتش)، خاموشی، فرونشستگی

انظار [اَ نْ ظا رْ] (اِ ج) = دیده ها، چشمها، دیدگان || بینش ها، دیدگاه ها || نگاه ها

انعام [اَنْ عا مْ] (اِ ج) = ستوران، چارپایان

انعام [اِ نْ عا مْ] (مص) = دادن، بخشیدن، دهش، بخشش || پاداش، داشاد، داشاب، فَغیاز، داشت، داشَن || شاگردانگی،

شاگردانه، دستاران ||نیکی کردن
انعدام [اِ نْ عِ د ا مْ] (مص) = نابود شدن، نیستی، نابودی ||خاستن
انعطاف [اِنْ عِ طا ف] (مص) = کج شدن، دو تا شدن، پیچیدن، خم کردن، خم گرفتن، خمیدگی ||برگشتن
انعقاد [اِ نْ عِ قا دْ] (مص) = بسته شدن، بستگی ||آراستگی ||ساختن ||بر پا داشتن
انعکاس [اِ نْ عِ کا سْ] (مص) = واژگونه شدن، وارون شدن، باژگونگی || واژون، وارون، نگون، آگون، بازگون، واکنش، بازتاب ||پرتو||آوازه شدن
انعکاس صوت [اِ نْ عِ کا سِ ص وْتْ] (تر . اض .) = پژواک
انفاذ [اِ نْ فا ذْ] (مص) = روان کردن، انجام دادن، درگذرانیدن ||فرستادن، روانه کردن
انفاس [اَنْ فا سْ] (اِج) = دم ها
انفاق [اِ نْ فا قْ] (مص) = دادن || بخشش کردن، گساردن، دهش || روزی دادن || درویش گردیدن ||پراکندن
انفجار [اِنْ فِ جا رْ] (مص) = ترکیدن، شکافته شدن، کفیدن || سپیده دم شدن، بردمیدن || سر باز کردن، سر بر زدن || روان شدن آب، برجوشیدن آب
انفراد [اِنْ فِ را د] (مص) = یگانه شدن، تنها شدن، یگانگی، تنهایی، تک بودن
انفس [اَنْ فُ سْ] (اِج) = دم ها || روان ها
انفس [اَ نْ فَ سْ] (ص) = گرانمایه تر، بیش بهاتر، باارزش تر
انفصال [اِ نْ فِ صا لْ] (مص) = گسلیدن، گسسته شدن، جدا شدن، فراخیدن، واخیدن، وابریدن، گسستگی، جدایی || پوسیدن || دوری، برکناری ||بیکارشدن، از کار بازشدن، برکنارشدن ||پشیم || فراخیدن
انفعال [اِنْ فِ عا لْ] (مص) = شرمسارشدن، شرم، شرمندگی، شرمساری، زرد رویی || پذیرفتن، پذیرش
انقاذ [اِ نْ قا ذْ] (مص) = رهانیدن، رهایش || یکسو گردانیدن
انقباض [اِنْ قِ با ضْ] (مص) = گرفته شدن، گرفتگی || به خویشتن کشیدن، بسته شدن، ترنجیدن، درهم کشیدن، بهم کشیدن
انقراض [اِ نْ قِ را ضْ] (مص) = درگذشتن، سرآمدن، از میان رفتن، سپری شدن، نابود شدن، به پایان رسیدن ||بریدگی
انقسام [اِ نْ قِ سا مْ] (مص) = (بخش) بخش کردن ||بخش شدن ||بخش پذیری
انقضاء [اِ نْ قِ ضا ء] (مص) = بررسیدن، گذشتن، سپری شدن، شدن، پایان، فرجام || نابود گردیدن، نابودی
انقطاع [اِ نْ قِ طا عْ] (مص) = بریده شدن، گسلیدن، گسستن، جدایی، بریدگی || بند آمدن
انقلاب [اِ نْ قِ لا بْ] (مص) = برگشتن، برگردیدن، واگردیدن، دیگرگونی || زیر و رو شدن، واژگون شدن || آشفتن، آشفتگی، آشوب || شوریدن، شورش || بشولیدگی || برانگیختن
انقیاد [اِ نْ قِ یا دْ] (مص) = رام شدن || گردن نهادن، فرمانبرداری ||فروتنی
انکار [اِ نْ کا رْ] (مص) = ندانستن || ناشناختن || وازدن، نپذیرفتن، نشناختن،

آستین افشاندن، باور نداشتن || کیب
انکسار [اِنْ کِ سا رْ] (مص) = شکستن، شکسته شدن، شکست، شکست نور (ف.ع.)
انمله [اَنْ مُ لَ ة] (اِ) = سرانگشت
انموذج [اَنْمُوذَج] (اِ) = نمونه، نمودار || اندک
انوار [اَنْ وا رْ] (اِج) = تابش، روشنی ها، فروغ || شکوفه ها
انواع [اَنْ وا ع] (اِج) = گون ها، گونه ها، جورها
انور [اَنْ وَرْ] (ص) = روشن تر، درخشانتر، تابناکتر، فروزانتر، تابان تر
انهار [اَنْ ها رْ] (اِج) = جوی ها
انهدام [اِنْ هِ دا م] (مص) = فروریختن، فرو آمدن || ویرانی شدن، ویرانی
انهزام || اِ نْ هِ زا مْ] (مص) = شکست خوردن، شکسته شدن، شکست و پراکندگی
انیس [اَنی س] (ص) = همدم، دمساز، خوی گیرنده || دلارام
انیق [اَ نی قْ] (ص) = خوش آیند، خوش، خوب، نیکو || شگفت آور، شگفت انگیز
اواخر [اَ وا خِ رْ] (اِج) = پایان ها، انجام ها، فرجام ها
اواسط [اَ وا سِ ط] (اِج) = میان ها، میانه ها
اوامر [اَ وا مِ رْ] (اِج) = فرمان ها، دستورها، فرمایش ها
اوان [اَ وا نْ] (اِ) = هنگام، زمان، گاه
اوایل «اوائل» [اَ وا ءِ لْ] (اِ ج) = نخست (ها)، (در) آغاز(ها) || پیش ها، پیشینیان || جلوها
اوباش [اَوْ با شْ] (اِج) = پست ها، بی سرو پایان، ولگردان، ناکسان، فرومایگان، مردمان نابکار || بیباکان
اوتاد [اَوْ تا دْ] (اِج) = میخ ها || پیشوایان بزرگ
اوثق [اَوْ ثَ قْ] (ص) = استوارتر، سخت تر
اوجاع [اَوْ جا عْ] (اِج) = دردها، دردمندی ها، رنج ها
اوحد [اَوْ حَ دْ] (ص) = یگانه، یکتا
اوراد [اَوْ را دْ] (اِج) = نیایش ها || خواندنی ها
اوراق [اَوْ را قْ] (اِج) = برگ ها
اوزان [اَوْ زا نْ] (اِج) = سنگینی ها || اندازه ها
اوصاف [اَوْ صا فْ] (اِ) = چگونگی ها || گزارش || زاب
اوضاع [اَوْ ضا عْ] (اِج) = چگونگی ها
اوقات [اَوْ قا تْ] (اِج) = گاه ها، هنگام ها، دمان، دم ها || روزگارها || زمان
اوقاف [اَوْ قا فْ] (اِج) = واگذاشت ها
اول [اَوَّ لْ] (ص) = نخست، نخستین || آغاز، سرآغاز
اولاد [اَوْ لا دْ] (اِج) = فرزندان، زادگان، پور، پوران
اولوالامر [اُ لُ لْ اَ مْ رْ] (تر. اضـ.) = فرمانروایان
اولیاء [اَوْ لِ یا ء] (اِج) = دوستان، یاران || نزدیکان || سرپرستان، خداوندان
اوهام || اَوْ ها مْ] (اِج) = پندارها، گمان ها
اهالی [اَ ها لی] (اِج) = مردمان || کسان || ساکنان (ع.ف.) || خویشان
اهانت [اِ ها نَ تْ] (مص) = خوار داشتن، خوار کردن، زبون داشتن، خواری || سبک داشتن، کوچک گردانیدن
اهتزاز [اِ هْ تِ زا زْ] (مص) = شیبیدن، شیب || لرزیدن، لـرزش || تکان خوردن، تکان، جنبیدن، جنبش || شاد شدن، شادمان

گردیدن || نوانیدن، نواندن

اهتمام [اِ هْ تِ مٰا مْ] (مص) = کوشش کردن، کوشش || دلسوزی کردن، تیمار داشتن، نگرانی || اندوهگین شدن || همت گماشتن (ع.ف.)، عنایت کردن(ع.ف.)

اهداء [اِ هْ دٰ اء] (مص) = پیش‌کش کردن، ارزانی داشتن.

اهداف [اَ هْ دٰا فْ] (اِج) = نشانه ها، آماج ها

اهل [اَ هْ لْ] (اِ) = خاندان، دودمان || شایسته، سزاوار || دارنده || باشنده

اهم [اَ هَ مْ مْ] (ص) = دربای‌تر، مهم تر(ع.ف.)

اهمال [اِ هْ مٰا لْ] (مص) = واگذاردن، واگذاشتن، فرو گذاشتن، دست افشاندن، واسَرَنگیدن، فروگذاشت، گذشت، اِستادگی، فَرویش || درنگ || سستی، کوتاهی

ایاب [اِیٰا بْ] (مص) = برگشتن، بازگشتن، باز آمدن، بازگشت

ایاب وذهاب [اِیٰا بُ ذَ هٰا بْ] (اِ.مر.) = رفت وآمد، رفت وبرگشت، آمد وشد

ایادی [اَیٰا دی] (اِج) = دست ها، دستان || دستیاران || نیکویی ها، دهش ها

ایالت [اِیٰا لَ تْ] (مص) = فرمانروایی کردن || پَرگَنِه، استان

ایام [اَیْ یٰا مْ] (اِج) = روزها || روزگار

ایتام [اَیْ تٰا مْ] (اِج) = بی پدران، پدر مردگان || بی مادران || بی‌کسان || بی مانندها

ایثار [ای ثٰا ر] (مص) = بخشش || از خود گذشتگی، برخود برگزیدن

ایجاب [ای جٰا بْ] (مص) = بایستگی، بایسته بودن، بایا گردانیدن || پذیرفتن

ایجاد [اِی جٰا دْ] (مص) = آفریدن، پدید آوردن، هست گردانیدن، آفرینش، هستی دادن || هستی یافتن، پدید آمدن

ایجاز [ای جٰا زْ] (مص) = کوتاه گفتن، سخن کوتاه گفتن، کوتاه گویی

ایذاء [ای ذٰ اء] (مص) = آزردن، آزار رساندن، رنج دادن || فرسودن

ایراد [ای رٰا د] (مص) = خرده گرفتن، خرده گیری، بهانه گرفتن || کارافزایی کردن || درآوردن || فرود آوردن

ایصال [ای صٰا لْ] (مص) = پیوستن، پیوند کردن، پیوستگی || الفنجیدن || دررسانیدن، رسانیدن

ایضاح [ای ضٰا حْ] (مص) = روشن گردانیدن، آشکار کردن، هویدا کردن || پیدا گشتن

ایماء [ای مٰا ءْ] (مص) = چشم زدن، اشاره کردن(ع.ف.) || کوس، نَمار

ایمان [ای مٰا نْ] (مص) = باور داشتن || گرویدن، گروش، گرایش || خستویی، هستویی

ایمان [اَیْ مٰا نْ] (اِج) = سوگندها، سوگندان

ایمن [ای مَ نْ] (اِج) = رستگار || بی بیم، در پناه

ایمه «ائمه» [اَ ءِ مْ مَ هْ] (اِج) = پیشوایان، سران

ایهام [ای هٰا مْ] (مص) = بپندار انداختن، بگمان افکندن || پندار، گمان، پنداشت || فروگذاشتن

ب

باب [بٰا بْ] (اِ) = باره || بخش || گونه || دروازه، در
بابت [بٰا بَ تْ] (مص) = شایسته بودن، از درخور بودن، شایستگی، سزاواری || شایسته، سزاوار، درخور، از در
بارد [بٰا رِ دْ] (ص) = سرد، خنک || ناخوشایند، بی مزه
بارز [بارِزْ] (ص) = آشکار، هویدا، پیدا، پدید، پدیدار || برجسته، غُلُنبه
بارع [بٰارِعْ] (ص) = افزون، بلند، برتر
بارقه [بٰا رِقَهْ] (ص) = درخشنده || روشنی، درخشندگی
بارک الله [بٰا رَکَ لْ لٰا هْ] (ق) = خجسته باد، آفرین، فَریش
باری [بٰاری] (اِ) = آفریننده، خدا
باسق [بٰاسِقْ] (ص) = بالیده || بلند، دراز
باصره [بٰا صِ رَهْ] (ص) = بینایی، بینش || دیده، چشم
باطل [بٰا طِ لْ] (ص) = ناچیز، بیهوده، ژاژ، پوچ || نبهره، نادرست، ناراست || تباه، هرزه، بیکاره || رایگان || چکاری، وادیاب، آژهان، اژهن
باطن [بٰا طِ نْ] (ص) = پنهان، نهان || درون، اندرون، شکم || پشت || آستر
باعث [بٰا عِ ثْ] (ص) = انگیزه، برانگیزنده || مایه || اَفژولنده، کیو
باغی [بٰا غِی] (ص) = سرکش، نافرمان، گردنکش || زورگو، ستمگر || جوینده، خواهنده
باقلاء [باقِلا] (اِ) = کوسک، بوکلی
باقی [بٰا قی] (ص) = پایدار، پایا، پایسته، پاینده || همیشگی، جاوید، استوار || بجا مانده، بازمانده
باکره [بٰا کِ رَهْ] (ص) = دوشیزه || پاک، پاکیزه || دست نخورده
بال [بٰا لْ] (اِ) = دل || تن آسانی || پروا
بالاخره [بِ لْ آخِ رَهْ] (شبه جمله، ق) = باری، سرانجام
بالغ [بٰا لِ غْ] (ص) = رسا، رسیده، رسنده || بالنده، بالیده || برومند || بزرگ
بالکل [بِ لْ کُ لْ لْ] (شبه جمله، ق) = سراسر، یکسر(ه)، همگی
بانی [بٰا نی] (ص) = بنیادگر، بنیادگذار(نده)، پی افکننده، پایه گذار || سازنده، برآرنده
باهر [بٰا هِرْ] (ص) = آشکار، هویدا || روشن،

بایر [بٰایِرْ] (ص) = ناکشته

بایع [بٰایِعْ] (ص) = فروشنده

بثور [بُ ثُورْ] (اِج) = جوش ها، دانه های چرکی

بحار [بِحٰارْ] (اِج) = دریاها

بحبوحه [بُ حْ بُوحَ هْ] (اِ) = میانه، میان || گیرودار، در گرما گرم

بحت [بَحْتْ] (ص) = ساده، ویژه، ناب

بحث [بَ حْ ثْ] (مص) = کافتن، کاویدن، کاوش، کاو || جستن، جستجو کردن، جستار، جستجو || پژوهش کردن، پژوهیدن || کنجکاوی کردن || گفتگو کردن || یوزیدن، یوش || پالیدن || آلیز

بحر [بَحْرْ] (اِ) = دریا || دالای، ژو || آبگیر

بحران [بُ حْ رٰانْ] (اِ) = تنگی، سختی || تلواسه، تاسه

بحور [بُحُورْ] (اِج) = دریاها

بخار [بُخٰارْ] (اِ) = دمه، دم، تف، ماغ، نژم

بخس [بَ خْ سْ] (ص) = اندک، کم || پژمرده || اندوه، رنج

بخل [بُ خْ لْ] (مص) = رشک بردن || سختی دادن || تنگ چشمی داشتن || خَدوک

بخور [بُخورْ] (اِ) = تف (خوشبو)

بخیل [بَ خی لْ] (ص) = پست، فرومایه، ناجوانمرد || بی‌گذشت، کوتاه نظر (ف.ع.) || گرسنه چشم، کم کاسه، کاسه لیس، سیاه دست، تنگ چشم، کم خرج (ف.ع.)، نان کور || ژگور، زُفت، کنخاله، کِنِسک

بد [بُدْ] (اِ) = چاره، گزیر، گریز || جدایی

بدایع [بَ دٰ ا یِ عْ] (اِج) = تازه ها، نوها، نوآیین ها، **نوآوری ها**

بدایت [بَ دٰ ا یَ تْ] (مص) = آغاز کردن، آغاز

بدر [بَدْرْ] (اِ) = ماه‌پر، گردماه

بدعت [بِ دْ عَ تْ] (مص) = نوآوردن، نو آوری || آیین نو، نوباب (ف.ع.)، رسم تازه (ع.ف.)

بدل [بَ دَ لْ] (ص) = بجای، جانشین || تاوان || کیفر || گوهر || آلش

بدن [بَ دَ نْ] (اِ) = تن، تنه، توش || اندام، کالِب، کالبد

بدو [بَدْوْ] (اِ) = آغاز

بدو [بَدْوْ] (مص) = پدید آمدن، پیدا کردن، آشکار گردیدن

بدوی [بَدَوی] (اِ. مَن.) = دشتی، بیابانی، بیابان گرد، صحرارو (ع.ف.)

بدیع [بَدیعْ] (ص) = نو، تازه || نوآفریننده، نوآفرین || زیبا، نغز، اِشگرف || نوآیین

بدیل [بَدیلْ] (ص) = جانشین

بدیهه [بَ دی هَ هْ] (ص) = بی اندیشه، نااندیش، نیندیشنده || چُست گویی || ناگاه || آمده

بدیهی [بَدیهی] (ص. مَن.) = آشکار، روشن || ناگهانی

بذر [بَ ذْ رْ] (مص) = کِشتن، نشانیدن، کشت، کشته || تخمه، تخم، دانه

بذل [بَ ذْ لْ] (مص) = دادن، بخشیدن، آستین افشاندن (کنا.)، بخشش، دهش

برائت [بَ رٰ ا ءَ تْ] (مص) = رها شدن، وارهیدن || بیگناهی، پاکی، وارستگی، دوری || بیزاری

براز [بِ راز] (اِ) = سرگین، گُه
براعت «**براعة**» [بَ راعَ تْ] (مص) = روشن بودن، روشنی || برتری داشتن. بالا بودن، بلندی، برتری
برج [بُ رْجْ] (اِ) = بارو، دژ، کوشک || بخش || گنبد || پیواسته، وَرْدَه || ماه
برد [بَ رْدْ] (مص) = سرما، خنکی || سرد، خنک
برزخ [بَ رْزَخْ] (اِ) = میان دو چیز
برق [بَ رْ قْ] (مص) = درخشیدن، درخشندگی، درخشش، درخش || آذرخش، ذرخش || **آرْتَجَک، خَرْفَک**
برکت [بَ رَ کَ تْ] (اِ) = فزونی، افزایش، بسیاری || فرخندگی، خجستگی، نیکبختی || گوالیدن
برکه [بِ رْ کَ ةْ] (اِ) = آبگیر، تالاب، اِشْتَل، استخر، آبدان، آبچال || بَرْم، تَوْ
برودت [بُ رُودَ تْ] (مص) = خنک شدن، سردی || سرما، گزک
بروز [بُ رُوزْ] (مص) = آشکارشدن، پیدایی، پدیدآمدن || شکافتن || برآمدن، پیش آمدن
برهان [بُ رْ هاٰ نْ] (اِ) = دست آویز، آوند || رهبر || روشنگر || نمودار || فرنود، نَخْشَه
برهه [بُ رْ هَ ةْ] (اِ) = خرده‌ای از زمان || روزگار
بری [بَ ری ی] (ص) = بی‌گناه، پاکدامن || بیزار
برید [بَ ری دْ] (اِ) = چاپار، پیک، نامه بر || مژده‌آور || نوید || آسگُدار
بز [بَ زْزْ] (اِ) = رخت، جامه || پارچه
بزاز [بَ زْ زاٰ ز] (ص) = پارچه‌فروش || جامه‌فروش
بزاق [بُ زاٰ قْ] (اِ) = خدو، خیو، آب دهان، گِلیز
بساط [بِ ساٰ طْ] (اِ) = زمین فراخ، پهنه خاک || گستردنی، آنبوب || دستگاه || ناغول، مندش
بسط [بَ سْ طْ] (مص) = گستردن، گستراندن، گسترانیدن، پهن کردن || فکندن، انداختن || هموار کردن، همواری || کشیدن، بازکشیدن || گشادن، گشادگی
بسطت [بَ سْ طَ تْ] (مص) = گشادگی || فزونی، فراخی
بسمل «**بسمله**» [بِ سْ مِ لَ ةْ] (مص) = سر بریدن، کشتن
بسیط [بَ سی طْ] (ص) = پهنه || گسترده، گشاده || پهن، فراخ || بی آمیغ، ناب، یکره، ساده، نیامیخته || درویش نهاد || کاموس
بسیم [بَ سی مْ] (ص) = خوشروی، شادمان، خندان‌چهر، گشاده‌روی، خنده‌رو
بشارت [بِ شا رَ تْ] (اِ) = مژده، خبر خوش (ع. ف.)، نوید || مژدگانی
بشارت [بَ شارَتْ] (اِ) = زیبایی
بشاش [بَ شا ش] (ص) = خندان، خنده‌رو، همیشه خندان، گشاده رو، خوشرو، خوش منش، تازه‌روی || شادمان
بشاشت [بَ شاٰ شَ تْ] (مص) = خرسند بودن، خرم بودن، شاد بودن، خرمی، خرسندی، شادی، خوش منشی، تازه رویی، ابروفراخی، گشاده‌رویی
بشر [بَ شَ رْ] (اِ) = مردم، ایرگ، آدمیزاد (ع. ف.)

بشره [بَ شَ رَ هْ] (اِ) = روی، چهره، رخ || روپوست

بشری [بُ شْ را] (اِ) = مژده، مژدگانی، نوید || خبرخوش (ع. ف.) || نبید

بشیر [بَ شی رْ] (ص) = نوید گر، مژده‌رسان، مژده‌ده، مژده‌آور || خوبرو، نیکوروی

بصارت [بَ صا رَ تْ] (مص) = دیدن، بینا گردیدن، بینایی || باریک بینی، روشندلی، بینش، دانایی، بینادلی، زیرکی

بصر [بَ صَ رْ] (اِ) = چشم || روشنیِ دیده

بصیر [بَ صی رْ] (ص) = بینا، دانا، روشندل، روشن بین، بشولنده || بینندگی، بینش

بصیرت [بَ صی رَ تْ] (اِ) = کاردانی، بینایی، بینش، دانایی، روشندلی، آگاهی، هوشیاری

بضاعت [بِ ضا عَ تْ] (اِ) = سرمایه، کالا، خواسته

بضع [بَ ضْ عْ] (اِ) = اند، چند، پاره.|| پاره‌یی از شب || ازسه تا ده

بطالت [بِ طا لَ تْ] (مص) = بیکاری، بیهودگی، هرزگی، تن‌آسایی، یاوه گویی

بطانه [بِ طا نَ هْ] (اِ) = راز، درون || آستر (جامه) || نزدیکان

بطانه [بَ طا نَ تْ] (مص) = یار و یژه شدن

بطل [بَ طَ لْ] (ص) = دلیر، دلاور، پهلوان، یل

بطلان [بُ طْ لا نْ] (مص) = هرز شدن، هرزگی || ناچیز شدن || نادرست بودن، نادرستی || بهم خوردن || ازکار افتادن، بیهوده گشتن

بطن [بَ طْ نْ] (اِ) = شکم || اندرون، نهان

بطوء [بُ طُو ءْ] (مص) = آهسته بودن، درنگ، آهستگی، کُندی

بطون [بُ طُو نْ] (مص) = پیدا نشدن، نهفتگی، نهانی، پنهانی || (اِ ج) = درون ها || شکم ها

بطئی [بَ طی ءْ] (ص) = سست، کند || آهسته کار، درنگ کن || کودن

بطئی الانتقال [بَ طی ءُ لْ اِنْ تِ قا لْ] (تر. اض.) = دیریاب، کم‌هوش، کودن، دیرفهم (ف. ع.)، کندفهم (ف. ع.)

بعث [بَ عْ ثْ] (مص) = برانگیختن، برخیزانیدن، رستخیز، انگیزش || فرستادن || توده، گروه || الشکر

بعثت [بِ عْ ثَ تْ] (مص) = برانگیختن، انگیزش || گسیل داشتن، فرستادن || بیدار شدن || برگزیدن، برگزیدگی

بعد [بُ عْ دْ] (اِ) = دوری || درازی || جدایی

بعد [بَ عْ دْ] (ص) = پس، سپس، پس از || آنگاه

بعداً [بَ عْ دَن] (ق) = سپس

بعض [بَ عْ ضْ] (اِ) = لختی، پاره‌ای، برخی، گروهی

بعید [بَ عی دْ] (ص) = دور || دیر || ژرف || بیگانه || گالَه، گال

بعینه [بِ عَ یْ نَ هْ] (ق) = همان، همچو، درست، مانند، راست

بغض [بُ غْ ضْ] (اِ) = کینه، دشمنی، کین || آزار || خشم

بغل [بَ غْ لْ] (اِ) = استر

بغل [بَ غَ لْ] (اِ) = آگوش، آغوش، پهلو، کنار

بغی [بَ غْ یْ] (مص) = ستم کردن، ستم ||

فزونی جستن، افزون‌جویی || نافرمانی کردن، سرکشی، گردنکشی || گمراه‌شدن، گمراهی

بقاء [بَ قا ءْ] (مص) = زیستن، زیست، زندگی || پاییدن، پایستن، پایندگی || همیشگی، پیوستگی، جاوید بودن || ماندن، مانیدن، واماندن، بازماندن || پایداری، استادن، پا گرفتن || فروکش کردن، فروکش شدن، فروماندن || عنان باز کشیدن (ع. ف.)

بقاع [بِ قا عْ] (اِ ج) = سراها، خانه ها || جای ها

بقال [بَ قْ قا لْ] (ص) = خواربار فروش، خوردنی فروش

بقایا [بَ قا یا] (اِ ج) = مانده ها || پایستن، پاییدن

بقر [بَ قَرْ] (اِ) = گاو

بقعه [بُ قْ عَ هْ] (اِ) = خانه، سرای || جای

بقیه [بَ قی یَ هْ] (ص) = مانده، بازمانده، پس مانده || دنباله

بکاء [بَ کْ کا ء] (ص) = گرینده، بسیار گرینده

بکاء [بُ کا ء] (مص) = گریستن || گریه

بکارت [بَ کا رَ تْ] (اِ مص) = دختری، دوشیزگی || تازگی

بکر [بِ کْ رْ] (ص) = دوشیزه || نارسیده، تازه، دست نخورده || نوآیین

بکم [بُ کْ مْ] (ص. ج) = گنگ، لال

بل [بَ لْ] (ح) = که، بلکه (ع. ف.)

بلاء [بَ لا ءْ] (اِ) = آسیب، گزند، پریشانی || آزمایش، آزمون || آشوب، گرفتاری || آک، پتیاره

بلاد [بِ لا دْ] (اِ ج) = شهرها، شارها

بلاغت [بَ لا غَ تْ] (مص) = شیوا سخن گفتن، سخنوری، چیزه زبانی، شیوایی در زبان، رسایی، زبان‌آوری

بلاهت [بَ لا هَ تْ] (مص) = نادانی، کم خردی، ساده دلی، احمق بودن (ع. ف.) کانایی

بلد [بَ لَ دْ] (اِ) = شهر، شار

بلع [بَ لْ عْ] (مص) = فروبردن، فروخوردن، بلعیدن (ع. ف.) || اوباشتن، اوباردن

بلور [بُ لورْ] (اِ) = آبگینه، مینا || آب فشرده

بلوغ [بُ لُو غْ] (مص) = رسیدن، رسایی، رسیدگی || بزرگ شدن، بالیدن، بسر رسیدن || پزامیش

بلوی [بَ لْ وا] (اِ) = هنگامه، شورش، آشوب || آزمایش || سختی

بلیغ [بَ لی غْ] (ص) = رسا || شیوا || سخنور، پخته سخن، چیره زبان، شیوا سخن، گشاده زبان، سخن گستر، خوش گفتار، زبان آور، سخن‌تزاز || دلباز || پارسی زبان || زباندان

بلیه [بَ لی یَ هْ] (اِ) = گرفتاری، سختی، آزار، رنج، بتیاره

بناء [بِ نا ءْ] (مص) = برافراشتن، بنیاد نهادن، برآوردن، ساختن، سازندگی || شار || پای‌بست، بنیاد || ساختمان || لاد، واده، پَرکوک، کرداد

بناء [بَ نْ نا ء] (ص) = سازنده، والادگر، گلیگر، گِلغَر، عمارت‌ساز (ع. ف.) || بنیادگر

بنات [بَ نا تْ] (اِج) = دختران

بنت [بِ نْ تْ] (اِ) = دختر

بنی [بُ نَ یْ ی] (اِ. مصغر) = پسرک، پسرو

بوق [بُوقْ] (اِ) = شاخ، شیپور، زُرنا، کرنای،

نفیر، گاودَم، نای نبرد، سُرنا، سُرنای
بول [بَ وْ لْ] (اِ) = پیشاب، شاش، پیشیار، شاشه، گُمیز، چامین، چنمین، میخ
بهاء [بَ هاْ ءِ] (اِ) = روشنی، درخشندگی || زیبایی، نبکویی || آرایش، فر، شکوه، فره
بهایم «بهائم» [بَ هاْ ءِ مْ] (اِج) = ستوران، چارپایان، چاروایان
بهت [بُ هْ تْ] (مص) = سرگردان شدن، خیره شدن، درمانده گشتن، خیرگی، درماندگی
بهتان [بُ هْ تاْ نْ] (مص) = دروغ بستن || ترفند، ترفندتراشی، شاخچه بندی || پَلمس
بهجت [بَ هْ جَ تْ] (اِ) = زیبایی، خوبی دیدار || سرور، شادی، شادمانی || تازگی
بهی [بَ هی ی] (ص) = نبکو، زیبا، خوب || روشن، تابان
بیاض [بَ یاْ ضْ] (اِ) = سپیدی، سپیده، سفید || پاکنویس || کاغذ نانوشته
بیاع [بَ ی یاْ عْ] (ص) = سوداگر || فروشنده، کالافروش
بیان [بَ یاْ نْ] (مص) = سخن گفتن، باز گفتن، فرا دادن سخن، سخن داشتن || سخن، گفت، گزارش، گفتار || گشادن، بازنمودن || هویدا کردن، روشن کردن، آشکارشدن
بیضاء [بَ یْ ضاْ ءْ] (ص) = سپید، روشن || سپیدپوست || دست سفید || خورشید، آفتاب
بیضه [بَ یْ ضَ هْ] (اِ) = خایه، هاگ || کلاهخود
بیطار [بَ یْ طاْ رْ] (اِ) = دامپزشک
بیع [بَ یْ عْ] (مص) = فروختن، فروشیدن
بیعت [بَ یْ عَ تْ] (مص) = سرسپردن، دست دادن، پیمان بستن، فرمانبرداری کردن
بین [بَ یْ نْ] (اِ) = میان
بین [بَ یْ یِ نْ] (ص) = پدید، آشکار، هویدا
بینه [بَ یْ یِ نَ هْ] (ص) = آشکار، پیدا || گواه
بیوتات [بُ یوتاْ تْ] (اِج) = خانه ها



ت

تابع [تابِ عْ] (ص) = پیرو، پس رو، دنباله رو، فرمانبردار، دست نشانده، پس رونده ||تاراس

تابوت [تا بُو تْ] (اِ) = مرده کش، تخته مرده کشی || کاهُو

تأثر [تَ ءَ ثْ ثُ رْ] (مص) = اندوهگین شدن، دلتنگی، اندوه، افسوس || پس چیزی رفتن || پذیرفتن چیزی

تأثیر [تَ ءْ ثی رْ] (مص) = کارگر شدن، کارگر افتادن، کارگری، کاری شدن || درایش || پی رفتن || درگرفتن، دریافت || جاگیر کردن، نشان گذاشتن || هَنایش، هناییدن

تاجر [تا جِ رْ] (ص) = بازرگان، سوداگر، بازارگان

تأخر [تَ ءَ خْ خُ رْ] (مص) = پس ماندن، پس افتادن، واماندن، بازماندگی، پس افتادگی || بازپس آمدن، دیرآمدن ||پَشْلَنگ بودن

تأخیر [تَ ءْ خی رْ] (مص) = پس انداختن، واپس گذاشتن، پس افکندن || درنگیدن، دیر کردن، دیر آمدن، دیرکرد، درنگ کردن، استادن، پاپا کردن|| پس افتادن، فروماندگی || مولش، مُول، مولیدن || فَرویش، فَرغول

تأدیب [تَ ءْ د ی بْ] (مص) = فرهیختن، آموزانیدن، فرهنجیدن، پرورش || گوش مال، گوشمال دادن

تأدیه [تَ ءْ دِ یَ هْ] (مص) = رسانیدن، گذاردن، ادا کردن(ع. ف.)

تأذی [تَ ءَ ذْ ذی] (مص) = آزردن، آزار رساندن ||آزرده شدن، آزردگی

تارک [تا رِ کْ] (ص) = فرو گذارنده، واگذارنده ||گستاخ ||پردازنده ||رها کننده

تاریخ [تاریخْ] (اِ) = سال وماه، ماه روز، روز ماه || داستان، سرگذشت || حوادث نامه(ع. ف.)

تأسف [تَ ءَ سْ سُ فْ] (مص) = افسوس خوردن، افسوس داشتن، اندوه خوردن، فسوسیدن، اندوه، دُژمان، آواخ ||یاد

تاسوعا [تاسوعـا] (اِ) = نهم، روزنهم

تأسی [تَ ءَ سْ سی] (مص) = پیروی کردن، پیروی ||شکیبایی ورزیدن، شکیبایی

تأسیس [تَ ءْ سی س] (مص) = بنیاد نهادن، پی افکندن، پی گذاری، پایه گذاری، شالوده ریزی ||طرح افکندن(ع. ف.)

تأکید [تَ ءْ کی دْ] (مص) = پابرجا کردن، استوار کردن، پافشاری، مُکیس

تألف [تَ ءَ لْ لُ فْ] (مص) = خو گرفتن،

دمساز شدن، سازگاری یافتن، دمسازی، خوگیری، دوستی

تألم [تَ أَ لْ لُ مْ] (مص) = درد یافتن، دردمندی || اندوهناک شدن، اندوهناکی || آزرده شدن، آزردگی || نویدن، نوانیدن || تاسیدن، تاییدن || **افغان**

تأله [تَ ءَ لْ لُ هْ] (مص) = خدا شدن || پارسایی، خداپرستی

تألیف [تَ ءْ لی فْ] (مص) = آمیختگی کردن، گرد آوردن، گردآوری، فراهم آوردن، گرد کردن || **ساختن || دفترپرداختن** (ع. ف.)

تام [تا مْ مْ] (ص) = ناکاسته، یکدست، درست، بیکاست، همبود، بی‌کمی، همه

تأمل [تَ ءَ مْ مُ لْ] (مص) = نیک نگریستن، درنگریستن || اندیشیدن، اندیشه || درنگ، شکیبایی، سستی

تأمین [تَ ءْ می نْ] (مص) = سپردن || آرام دادن || راستی کردن || پناه

تأنی [تَ ءَ نْ نی] (مص) = ایست کردن، آهستگی، آرامی، درنگ، مولش، مولیدن

تأنیث [تَ ءْ نی ثْ] (مص) = ماده بودن، مادگی || نرم کردن، نرمی

تأنیس [تَ ءْ نی سْ] (مص) = خوگر کردن، دمساز کردن

تأویل [تَ ءْ و ی لْ] (مص) = بازگردانیدن سخن، بازگشت دادن سخن، گردانیدن سخن

تأهل [تَ ءَ هْ هُ لْ] (مص) = زناشویی کردن || زن گرفتن، زن کردن، زن خواستن

تأیید [تَ ءْ یی دْ] (مص) = استوار کردن، نیرو دادن، یاوری کردن، پشتیبانی

تباعد [تَ با عُ د] (مص) = دوری جستن، دور نمودن

تبادل [تَ با دُ لْ] (مص) = پایاپای کردن، آلش کردن، داد وستاد

تبارک [تَ با رُ کْ] (مص) = بلند شدن، خجسته گردیدن، بزرگ و پاینده گردیدن، پاک گشتن

تباشیر [تَ با شی رْ] (اِ) = سپیدی || مژده‌ها || آغاز بامداد

تباین [تَ با یُ نْ] (مص) = جدایی، دویی، نیسانی، ناسازگاری

تبجیل [تَ بْ جی لْ] (مص) = بزرگ داشتن، بزرگ شمردن، بزرگداشت

تبحر [تَ بَ حْ حُ رْ] (مص) = دانش بسیار داشتن، استادی

تبختر [تَ بَ خْ تُ رْ] (مص) = بخود بالیدن، نازیدن، با ناز خرامیدن || چم، لَنج، لَنجه

تبدل [تَ بَ دْ دُ لْ] (مص) = دگر شدن، دیگرگون شدن، دگرگون شدن، آلش شدن || یک‌تَهی

تبدیل [تَ بْ د ی لْ] (مص) = دگرگون کردن || آلش، گوهریدن

تبذیر [تَ بْ ذ ی رْ] (مص) = پراکندن، پراکندگی || فراخ رَوی کردن، دست بباد بودن، فراخ رفتاری || گشاده رویی

تبرا [تَ بَ رْ را] (مص) = دوری کردن، دوری گزیدن، بیزاری جستن، بیزاری، دوری || پاکی

تبرک [تَ بَ رْ رُ کْ] (مص) = خجستگی خواستن، خجسته داشتن، خوشامد گفتن || فرخنده، خجسته || شاباش، شادباش، آفرینه ||

فرخندگی، خجستگی

تبریک [تَ بْ ری کْ] (مص) = شادباش گفتن، فرخنده باد گفتن، شاباش دادن، خجستگی خواستن

تبسم [تَ بَ سْ سُ مْ] (مص) = لبخند زدن، شکرخند زدن، شکفیدن، دزد خنده، لب سفید کردن || گماریدن

تبشیر [تَ بْ شی رْ] (مص) = مژده آوردن، مژده دادن، مژده

تبصره [تَ بْ صِ رَ هْ] (مص) = یافتن || نمایاندن، پیدا کردن، بینا کردن || نیک نگریستن

تبع [تَ بَ عْ] (مص) = پیروی کردن، پیروی، پس روی

تبعه [تَ بَ عَ هْ] (اِج) = پیروان، پس روان

تبعه [تَ بِ عَ هْ] (اِ) = بادافراه، فرجام بد || بزه

تبعیت [تَ بَ عی یَ تْ] (مص) = پی گرفتن، پیروی، پسروی || فرمانبرداری

تبعید [تَ بْ عی دْ] (مص) = پرت کردن، دور کردن || بیرون کردن، راندن، رانش || آواره کردن

تبعیض [تَ بْ عی ضْ] (مص) = بخش بخش کردن، جدا جدا کردن، پاره پاره کردن

تبلور [تَ بَ لْ وُ رْ] (مص) = آبگینگی، بلوری شدن (ع. ف.)

تبلیغ [تَ بْ لی غْ] (مص) = رساندن، رسانیدن || خواندن || گستردن

تبیین [تَ بْ ی ی نْ] (مص) = هویدا شدن، پیدا گشتن || آشکار کردن، روشن کردن

تتمه [تَ تِ مْ مَ هْ] (اِ) = مانده، بازمانده، بجا مانده، باقی مانده (ع. ف.)

تتمیم [تَ تْ می مْ] (مص) = بسر آوردن، به پایان رساندن

تثبیت [تَ ثْ بی تْ] (مص) = بر پا داشتن، پا گرفتن، وانهادن، برجای داشتن، پابرجا کردن، استوار کردن || ثابت کردن (ع. ف.)، اثبات کردن (ع. ف.)

تثنیه [تَ ثْ نی یَ هْ] (مص) = دوتا کردن، دوتایی

تجارب [تَ جا رِ بْ] (اِج) = آزمون ها، آزمایش ها، اروین ها

تجارت [تِ جا رَ تْ] (مص) = بازرگانی کردن، سوداگری کردن، داد و ستد کردن

تجاسر [تَ جا سُ رْ] (مص) = دلیری کردن، گستاخی کردن، خیرگی کردن

تجانب [تَ جا نُ بْ] (مص) = دور شدن، دوری گزیدن

تجاوز [تَ جا وُ زْ] (مص) = گذشتن، درگذشتن || بغی کردن (ع. ف.)، دست اندازی، درازدستی، دست درازی || ستم و آزار، ستم، زورگویی

تجاهل [تَ جا هُ لْ] (مص) = نادانی نمودن، ناآگاهی نمودن، خود را به نادانی زدن

تجدید [تَ جْ دی دْ] (مص) = نو کردن، زنده کردن || ازسرگرفتن، ازسرگیری || تازه داشتن || نوی، تازگی

تجربه [تَ جْ رِ بَ هْ] (مص) = آزماییدن، آزمایش، آزمون، آزمودن، کارآزمایی

تجرد [تَ جَ رْ رُ دْ] (مص) = زن ناگرفتن، زن نداشتن، بیزنی || پیراسته بودن، پیراسته شدن || برهنه شدن، برهنگی || گوشه گیری، تنهایی

تجری [تَ جَ رْ ری] (مص) = دلیری کردن،

گستاخی نمودن، گستاخی، دلیری، شوخی

تجرید [تَ جْ ری دْ] (مص) = تنهایی گزیدن || پیراستن، برهنه کردن، پیرایش

تجسس [تَ جَ سْ سُ سْ] (مص) = پژوهیدن، کاویدن، کافتن || پژوهش، پژوه، کاوش || خبرجستن (ع . ف .)، جستجو || نیوشیدن

تجلی [تَ جَ لْ لی] (مص) = درخشیدن، تابش، روشنی || آشکار شدن، پدید آوردن، هویداشدن، پیدایی || نمودارشدن || بتافتن

تجلیل [تَ جْ لی لْ] (مص) = بزرگ داشتن، بزرگداشت || فراز گرفتن، فراگرفتن

تجنب [تَ جَ نْ نُ بْ] (مص) = دوری جستن، کرانه گرفتن، دور شدن، یکسو شدن، کنار گرفتن

تجنیس [تَ جْ نی سْ] (مص) = همگون کردن، همگونگی، مانندگی، همجنسی (ف . ع .)

تجوید [تَ جْ وی دْ] (مص) = نیکو کردن، سره کردن، نغزیدن || درست گفتن، نیک گفتن

تجویز [تَ جْ وی زْ] (مص) = روا داشتن، روا کردن، صواب دید (ع . ف .)، روا دیدن، سزا داشتن || دستوردادن

تجهیز [تَ جْ هـ ی زْ] (مص) = آراستن، ساختن، کار آراستن، آرایش || آمادن، آماده کردن، آمودن || بسیجیدن، بسیج

تجهیزات [تَ جْ هی زا تْ] (اِ ج) = ساخت ها، سازها، ساز و برگ ها || بسیج

تحاشی [تَ حا شی] (مص) = به یک سو شدن، دوری جستن، پرهیز کردن || نپذیرفتن، نافرمانی کردن || کیبیدن

تحت [تَ حْ تْ] (اِ) = زیرپای، پایین || ته، پایان || اندر || شیب، نشیب، فرود || پَخْچ، پخج

تحت الحمایه [تَ حْ تُ لْ حِ ما یَ ةْ] (تر. اض .) = درپناه

تحت الشعاع [تَ حْ تُ شْ شُ عا عْ] (تر. اض .) = در پرتو، زیر پرتو، در سایه

تحتانی [تَ حْ تا نی] (اِ . منـ .) = زیرین، پایینی، زیری، فرودین

تحجر [تَ حَ جْ جُ رْ] (مص) = سخت شدن، سخت گردیدن || سنگ شدن، سنگ مانند شدن

تحدید [تَ حْ دی دْ] (مص) = تیز کردن || تیز در چیزی نگریستن || کنار چیزی پیدا کردن

تحذیر [تَ حْ ذی رْ] (مص) = پرهیزانیدن || ترسانیدن، ترساندن

تحرک [تَ حَ رْ رُ کْ] (مص) = تکان خوردن، جنبیدن، جنبش || لرزش، لرزیدن || رفتن || رگ کردن

تحری [تَ حَ رْ ری] (مص) = جستن، درست جستن، به جویی

تحریر [تَ حْ ری رْ] (مص) = رها کردن، پرهیختن، فرا گذاشتن، وا رهانیدن || نبشتن، نویشتن، نوشتن، نگاشتن، نگارش || پاکیزه کردن، وارستگی || غلت دادنِ آواز، پیچیدگی در آواز || گسستن || رقم زدن (ع . ف .)

تحریص [تَ حْ ری صْ] (مص) = برانگیختن || آزمند کردن، بآز افکندن، آژمند کردن

تحریض [تَ حْ ری ضْ] (مص) = برآغالیدن، برانگختن، وادارساختن، انگیزش

تحریف [تَ حْ ری فْ] (مص) = دگرگون کردن، کژ کردن، کج کردن || گردانیدن

تحریق [تَ حْ ری قْ] (مص) = سوزانیدن، سوختن

تحریک [تَ حْ ری کْ] (مص) = جنباندن، جنبیدن || تکان دادن، تکاندن، تکانیدن || برانگیختن، برخیزانیدن، بشولانیدن، شوراندن، انگیزش || برآغالیدن، آغالش، آغال || روان شدن، روانه شدن، روان ساختن، روان کردن، روانه کردن، راه بردن || وادار ساختن، واداشتن، گرم کردن || افژول، افژولیدن || بردن || فرا کردن || درکشیدن

تحریم [تَ حْ ری مْ] (مص) = نار وا شدن || ناشایست کردن، نار وا داشتن

تحسر [تَ حَ سْ سُ رْ] (مص) = آرمان خوردن، افسوس خوردن، اندوه خوردن، پشیمانی، افسوس، فسوسیدن

تحسین [تَ حْ سی نْ] (مص) = آراستن، زیبا ساختن || نیک شمردن || ستودن، زهش

تحصن [تَ حَ صْ صُ نْ] (مص) = پناه جستن، پناه گرفتن || دِژنشینی، دژنشستن، دزنشینی || بست نشستن

تحصیل [تَ حْ صی لْ] (مص) = گرد آوردن، فراهم آوردن، گرد کردن، گردآوری || اندوختن || یافتن، دریافتن، بچنگ آوردن || طرف بر بستن (ع. ف. کنا)

تحفه [تُ حْ فَ هْ] (اِ) = تازه، نوآیین، نوباوه || کمیاب || پیشکش، دستگذار، دست موزه، || گلَوَند || گزید

تحقق [تَ حَ قْ قُ قْ] (مص) = درست شدن، درست آمدن || بودن، هست شدن || راستی

تحقیر [تَ حْ قی رْ] (مص) = خُرد شمردن، خوار داشتن || پست کردن، خوار کردن

تحقیق [تَ حْ قی قْ] (مص) = پژوهیدن، بررسیدن، پرسش، پژوهش، پژوه، رسیدگی، بازجویی، بررسی، وارسی || درست کردن

تحکم [تَ حَ کْ کُ مْ] (مص) = دستور دادن || زورگویی، فرمان بیجا || راجه

تحکیم [تَ حْ کی مْ] (مص) = استوار کردن || داور کردن

تحلی [تَ حَ لْ لی] (مص) = زیور بستن، پیرایه بستن || آراسته شدن، آراستگی || شیرین یافتن || پوشیدن

تحلیل [تَ حْ لی لْ] (مص) = از هم گشادن، گشودن، گشایش || گوارا آمدن، گوارش، گواریدن، هضم کردن (ع. ف.) گداختن || گذراندن || گذشتن || فانی کردن (ع. ف.)

تحلیل [تَ حْ لی لْ] (مص) = روا شمردن، روا داشتن

تحمل [تَ حَ مْ مُ لْ] (مص) = تاب داشتن، تابیدن، تاب آوردن || بردباری کردن، شکیبایی کردن، طاقت داشتن (ع. ف.)، بردباری داشتن || فرو خوردن، سازگاری || فراق کشیدن (ع. ف.) || پذیرفتن || جگر خوردن || توانایی

تحمید [تَ حْ می دْ] (مص) = ستودن، ستایش کردن، ستایش || پسندیدن

تحمیل [تَ حْ می لْ] (مص) = بار نهادن، بار کردن، سربار کردن || بگردن گذاشتن

تحول [تَ حَ وْ وُ لْ] (مص) = گشتن، گردیدن || دیگرگون شدن، جابجا شدن || پشت واره برداشتن || گردش، فرگشت

تحویل [تَ حْ وی لْ] (مص) = پاپا کردن،

گردانیدن، برگردانیدن || سپردن، واگذاری، واسپردن، کوچیدن || جابجا کردن
تحیت [تَ حی یَ تْ] (مص) = درود گفتن، آفرین گفتن، درود، آفرین
تحیر [تَ حَ یْ یُ رْ] (مص) = سرگشته شدن، سرگردانی، شگفتی، سرگشتگی، آشفتگی
تخاصم [تَ خا صُ مْ] (مص) = پیکار کردن، دشمنی جستن، با هم جنگیدن، درهم افتادن || داوری جستن
تخدیر [تَ خْ دی رْ] (مص) = پردگی کردن، پنهان کردن || سست کردن، کرخ کردن
تخریب [تَ خْ ری بْ] (مص) = ویران کردن، آوار کردن، تباه کردن || بهم زدن، برهم زدن || بنیاد برافکندن، برباد ساختن، از پی کندن، پست کردن || گزاف کردن || نقش بردن (ع. ف.)
تخصص [تَ خَ صْ صُ صْ] (مص) = ویژه گردانیدن، ویژگی
تخطی [تَ خَ طْ طی] (مص) = پا بیرون نهادن، از اندازه بدر رفتن، درگذشتن، گذشتن || آنسوی شدن || گام زدن
تخفیف [تَ خْ فی فْ] (مص) = سبک کردن، سبکبار ساختن || کم کردن، کاستن || کاهش، کاهیش
تخلص [تَ خَ لْ لُ صْ] (مص) = رستگاری جستن || رستن، رهیدن، رهایش، رهایی
تخلف [تَ خَ لْ لُ فْ] (مص) = ماندن، واپس ماندن، بازماندن، ماندگی || واپس کشیدن، بازایستادن || سرپیچی
تخلق [تَ خَ لْ لُ قْ] (مص) = خوی گرفتن، خو کردن، خوی ورزیدن || خوشخوشدن
تخلی [تَ خَ لْ لی] (مص) = تهی شدن، تهی کردن || تنها نشستن، تنهایی
تخلیص [تَ خْ لی ص] (مص) = رهانیدن، رهاندن، رها کردن، فراگذاشتن || ویژه کردن، ویژه گردانیدن || پاک کردن || وارستگی
تخلیه [تَ خْ لی یَ هْ] (مص) = تهی کردن || رها کردن، یله کردن، واگذاشتن || خالی کردن (ع. ف.)
تخمیر [تَ خْ می رْ] (مص) = خیسیدن || سرشتن، اسرشتن || مایه زدن
تخمین [تَ خْ می نْ] (مص) = دید زدن، اندازه کردن، سنجش، برآورد، برانداز، ارزیابی || گمان
تخیل [تَ خَ یْ یُ لْ] (مص) = پنداشتن، انگاشتن، خیال بستن (ع. ف.)، پندار، پنداره، پنداشت
تخییل [تَ خْ یی لْ] (مص) = گمان کردن، پنداشتن || به پندار افکندن
تداخل [تَ دا خُ لْ] (مص) = بهم درشدن، درهم شدن، در یکدیگر شدن، درهم شدگی، درهم خوری
تدارک [تَ دا رُ کْ] (مص) = فراهم کردن، آمادن کردن، آماده ساختن، بسیج، پسیج || دریافتن، بدست آوردن
تداعی [تَ دا عی] (مص) = یکدیگر را خواندن، همخوانی || پی بردن
تداول [تَ دا وُ لْ] (مص) = دست به دست گرفتن، از هم فرا گرفتن، از هم فراستدن
تداوی [تَ دا وی] (مص) = درمان کردن، درمان || دارو کردن
تدبر [تَ دَ بْ بُ رْ] (مص) = اندیشیدن، نیک

اندیشیدن، بیندیشیدن || چاره اندیشی

تدبیر [تَ دْ بی رْ] (مص) = کارساختن || چاره چاره، چاره‌جویی || کنکاش کردن || کاردانی کردن، کاردانی، کار روایی، آزمودگی، پند، بیارش || پایان دیدن || علاج کردن (ع . ف .)

تدریج [تَ دْ ری جْ] (مص) = پایه پایه بردن، آهسته آهسته کاری کردن

تدریجاً [تَ دْ ری جَ نْ] (ق) = کم کم، پله پله، خرده خرده، پایه پایه، اندک اندک

تدریس [تَ دْ ری سْ] (مص) = آموختن، یاد دادن || **درس دادن** (ع . ف .)، **درس گفتن** (ع . ف .)، **درس‌گویی** (ع . ف .) || **سبق دادن** (ع . ف .)

تدفین [تَ دْ فی نْ] (مص) = به خاک سپردن، خاک‌سپاری || دفن کردن

تدویر [تَ دْ وی رْ] (مص) = گرد کردن، گرد ساختن، گرد گردانیدن، دوردادن (ع . ف .)، گردی

تدوین [تَ دْ وی نْ] (مص) = دیوان ساختن، دفترداری (ع . ف .) || گرد آوردن، فراهم آوردن، پیوستن

تدین [تَ دَ یْ یُ نْ] (مص) = دیندار شدن، دینداری، دین ورزی || راستکار شدن

تذکار [تَ ذْ کا رْ] (مص) = یاد کردن، یادآوری

تذکر [تَ ذَ کْ کُ رْ] (مص) = یادآوردن، بیاد آوردن، گوشزد، یادار || پند گرفتن

تذکره [تَ ذْ کِ رَهْ] (اِ) = بارنامه، گذرنامه || یاد کرد، یادگار

تذکیر [تَ ذْ کی رْ] (مص) = یاد دادن. یاد کردن، یاد آوری، بیاد دادن، فرا یاد آوردن || پند دادن، پنددهی || مردینه کردن

تذکیه [تَ ذْ کی یَ هْ] (مص) = افروختن. افروزش

تذلیل [تَ ذْ لی لْ] (مص) = خوار کردن || خوار شمردن || رام ساختن

تذهیب [تَ ذْ هی بْ] (مص) = زراندود کردن، زر گرفتن، به زر آزدن، زرکاری، زرنگاری

تراب [تُ را بْ] (اِ) = خاک || زمین

تراجع [تَ را جُ عْ] (مص) = بازآمدن، بازگشت

ترادف [تَ را دُ فْ] (مص) = پشت سر هم شدن، پیاپی شدن، **در پی یکدیگر نشستن**

تربت [تُ رْ بَ تْ] (اِ) = خاک || گور

تربیت [تَ رْ بی یَ تْ] (مص) = پروردن، پروراندن، فرهیختن، پرهبختن، فرهنگ. پرورش || گوشمال

ترتب [تَ رَتْ تُ بْ] (مص) = راست ودرست شدن، پس یکدیگر درآمدن

ترتیب [تَ رْ تی بْ] (مص) = آراستن، آراییدن، ترازیدن، پرداختن. سامان دادن، سامان || روبراه شدن || ساختن، ساخت || سامان داشتن || پیوند کردن، پیوندی || اندام دادن || انجام || **پس یکدیگر** || روال، دهناد || کواسه، گواس، گواشه

ترجمان [تَ رْ جُ ما نْ] (اِ) = گزارنده || ترزبان || پچواک

ترجمه [تَ رْ جَ مَ هْ] (مص) = برگرداندن. گزاردن، گردانیدن || وَستی، پچواک، پچوه

ترجی [تَ رَجْ جی] (مص) = امید داشتن

ترجیح [تَ رْ جی حْ] (مص) = برتری دادن.

برتری || پسندیدن، گزیدن || فزونی دادن، فزونی
ترجیع [تَ رْ جی عْ] (مص) = برگردانیدن، برگشت، بازگرد || آهنگ گردانیدن || برگزیدن
ترحم [تَ رَ حْ حُ مْ] (مص) = دل سوختن، دلسوزی || بخشودن، بخشایش
ترحیم [تَ رْ حی مْ] (مص) = مهربانی نمودن || آمرزش خواستن، آمرزش کردن
ترخص [تَ رَ خْ خُ صْ] (مص) = دستوری یافتن || آسانی گرفتن، آسان واگرفتن || روا بودن
ترخیص [تَ رْ خی صْ] (مص) = دستوری دادن || گماشتن || روادید
تردد [تَ رَ دْ دُ دْ] (مص) = آمد و شد کردن || پاپا کردن، دودلی، واماندن، تردید کردن (ع. ف.) || قطره زدن (ع. ف.) || شکم روش پیدا کردن
تردید [تَ رْ دی دْ] (مص) = باز پس دادن، رد کردن (ع. ف.) || دودلی کردن، دودل بودن || گمان داشتن
ترس [تُ رْ سْ] (ا) = سپر، اسپر
ترسل [تَ رَ سْ سُ لْ] (مص) = نامه نبشتن، نامه نگاری، نامه نویسی || دبیری کردن || آهستگی || گرانباری
ترسیم [تَ رْ سی مْ] (مص) = نگاشتن، نیک نوشتن || نشانه کردن
ترشح [تَ رَ شْ شُ حْ] (مص) = تراویدن، تراوش || شاشه || افشاندگی || پس افتادن
ترشیح [تَ رْ شی حْ] (مص) = دادن || شیر دادن || پروردن، پرورش || آماده ساختن، آمادگی، درخور کردن
ترصد [تَ رَ صْ صُ دْ] (مص) = چشم داشتن، پاس داشتن، نگاهبانی
ترعه [تُ رْ عَ هْ] (ا) = آبشخور || راه آب، آبراه، تنگه || دهانه استخر
ترغیب [تَ رْ غی بْ] (مص) = گراینده کردن، خواهان کردن، واداشتن، گرم کردن بکاری، گرایندگی
ترفع [تَ رَ فْ فُ عْ] (مص) = بلندی جستن، برتری نمودن
ترفه [تُ رْ فَ هْ] (مص) = آسایش داشتن، آسودن، تن آسایی، آسایش
ترفیع [تَ رْ فی عْ] (مص) = بالا بردن || برآوردن، برکشیدن، پایه دادن || دورشدن
ترفیه [تَ رْفِ یَ هْ] (مص) = آسایش بخشیدن، آسایش دادن، تن آسان کردن، آسایش، آسودگی
ترقب [تَ رَ قْ قُ بْ] (مص) = پاس داشتن، چشم داشتن، دیده‌بانی کردن
ترقص [تَ رَ قْ قُ صْ] (مص) = جهیدن، رقصیدن (ع. ف.)، وشتن
ترقی [تَ رَ قْ قی] (مص) = برشدن، بالا رفتن، برتری یافتن، برتری یابی || بلند شدن
ترک [تَ رْ کْ] (مص) = دست برداشتن، واگذاشتن، ول کردن، فرو گذاردن، فرو گذاشتن، فرو نهادن، درسپاردن، پشت نمودن، رها کردن، دل کندن، نهستن، وارهیدن، گذاشتن، بجا گذاردن، گزارش، گذشت، باز گذاشتن || بدرود گفتن، بدرود کردن، بدرود || بازگشتن، گذاشتن، هشتن، دامن افشاندن، برشکستن || بس کردن، پرداختن، بازنشستن، وادادن، هلیدن، درباقی

ترکه شدن (ع. ف.)، در باقی کردن (ع. ف.)، خارج شدن (ع. ف.)

ترکه [تَ رِ کَ هْ] (اِ) = بازمانده از مرده، مرده ریگ || وامانده

ترکیب [تَ رْ کی بْ] (مص) = بهم پیوستن، پیوند کردن، اسرشتن، بهم سوار کردن، آمیختن، جفت هم کردن، ساختگی، آمیزش || ریخت، کالب، اندام || برنشانیدن

ترمیم [تَ رْ می مْ] (مص) = آباد کردن || رفو کردن || خلل برگرفتن (ع. ف.) || دستکاری کردن

ترویج [تَ رْ وی جْ] (مص) = پیشرفت دادن، گسترش || روا کردن، رواج دادن (ع. ف.)

ترهات [تُ رَّ هَا تْ] (اِج) = یاوه ها، سخنان بیهوده، بیهوده ها

تریاق [تِ رْ یَا قْ] (اِ) = پادزهر، بادزهر، نوشدارو، پاد || نارخوک، نارکوک

تزاحم [تَ زَا حُ مْ] (مص) = انبوه کردن، انبوهی || گرد آمدن مردم

تزاید [تَ زَا یُ دْ] (مص) = افزون شدن، افزون گشتن، فزونی، افزونی، افزایش

تزریق [تَ زْ ری قْ] (مص) = دروغ بستن، دروغ || فرو بردن || درچکانیدن || نیل کردن (ع. ف.)

تزکی [تَ زَ کّ کی] (مص) = پاکی گرفتن، گوالیدن

تزکیه [تَ زْ کِ یَ هْ] (مص) = پاک گردانیدن، بی آلایش کردن || پاک شمردن، ستودن

تزلزل [تَ زَ لْ زُ لْ] (مص) = لرزیدن، لرزه، لرزش || تکان خوردن، جنبیدن || سست شدن، نااستوارشدن، ناپایداری

تزوج [تَ زَ وْ وُ جْ] (مص) = همسر گرفتن، زناشویی کردن، جفت گرفتن، زناشویی || زن کردن

تزویج [تَ زْ وی جْ] (مص) = بزناشویی درآوردن، همسردادن، زن دادن، جفت کردن

تزوید [تَ زْ وی دْ] (مص) = توشه دادن || افزاییدن || واساختن

تزویر [تَ زْ وی رْ] (مص) = گول زدن، دستان ساختن، دروغ آراستن، ترفند بیاراستن || فریب، فرهیب || دورویی، دورنگی، ریو

تزهد [تَ زَ هْ هُ دْ] (مص) = پارسا شدن، پرهیزکارشدن، پارسایی || بندگی خدا کردن || زاهد شدن (ع. ف.)

تزین [تَ زَ یْ یُ نْ] (مص) = آرایش دادن، آراسته شدن، آراستگی || خودآرایی

تزید [تَ زْ یی دْ] (مص) = افزودن، افزون کردن، افزایش، افزون || زیاد کردن

تزیین «تزئین» [تَ زْ عی نْ] (مص) = آراستن، آراییدن، آرایش، آراستگی، آرایه || پیراستن، پیرایش، پیراهیدن، پیرایه || پرداختن، پرداخت، ترازیدن || سامان دادن، ساز دادن، اندام دادن || افرازیدن، فرازیدن || آمودن، انجختن || کواسه، گواش

تسابق [تَ سَا بُ قْ] (مص) = پیشی گرفتن، پیشی جستن

تسامح [تَ سَا مُ حْ] (مص) = کوتاهی کردن || آسان گرفتن، فروگذار کردن || جوانمردی کردن، مدارا کردن (ع. ف.)

تساوی [تَ سَا وی] (مص) = برابر شدن، برابری

تساهل [تَ سَا هُ لْ] (مص) = آسان گرفتن ||

آسان گفتن

تسبیح [تَ سْ بی حْ] (مص) = نیایش کردن || به پاکی یاد کردن

تسجیل [تَ سْ جی لْ] (مص) = نوشتن || به کرسی نشاندن، استواری دادن، ایستاده کردن || پیمان نمودن

تسخیر [تَ سْ خی رْ] (مص) = جادو کردن || دست یافتن، گرفتن || فرمانبردار کردن، رام کردن || کار فرمودن || بی مزد کار گرفتن، به بیگاری گرفتن

تسطیح [تَ سْ طی حْ] (مص) = پهن کردن || هموار کردن

تسعیر [تَ سْ عی رْ] (مص) = نرخ نهادن، نرخ گذاشتن || تبدیل ارز (ع. ف.)

تسکین [تَ سْ کی نْ] (مص) = آرام بخشیدن، آرام دادن، آرام کردن، بیارامانیدن || فرو نشاندن، فرو نشانیدن || دلداری دادن || آب زدن || آرامش، آسودگی، آسایش

تسلسل [تَ سَ لْ سُ لْ] (مص) = پی در پی بودن، پیاپی شدن، پشت سر هم بودن، پیوسته شدن، زنجیری، بهم پیوستگی

تسلط [تَ سَ لْ لُ طْ] (مص) = دست داشتن || دست یافتن، قبضه کردن (ع. ف.)، چیره شدن، چیرگی، چیره‌دستی، پیروزی || گماشته شدن

تسلی [تَ سَ لْ لی] (مص) = دلخوشی دادن، دلداری دادن، اندوه گساری || دلخوشی یافتن، خشنودی

تسلیم [تَ سْ لی مْ] (مص) = گردن نهادن، تن (در) دادن، سپر افکندن، رام شدن || سپاردن، فاسپردن، سپردن، واگذاری کردن || رساندن || سلام فرستادن (ع.ف.)، سلام کردن (ع. ف.)

تسمیه [تَ سْ می یَ هْ] (مص) = نامیدن، نام نهادن، نام دادن، به نامی خواندن، نامگذاری

تسویه [تَ سْ وِ یَ هْ] (مص) = برابر کردن || همواری

تسهیل [تَ سْ هی لْ] (مص) = آسان کردن || ساده کردن

تشابه [تَ شا بُ هْ] (مص) = همانند کردن، همانندی، همسانی، همانایی، بهم مانیدن، هم مانستن

تشاکل [تَ شا کُ لْ] (مص) = مانند هم شدن، بهم مانستن، **هم‌شکل گشتن** (ع. ف.)، به هم مانند شدن

تشبث [تَ شَ بْ بُ ثْ] (مص) = چنگ زدن، بند شدن، درآویختن، چسبیدن، دست آویز ساختن، شَلیدن، آگیشیدن

تشبیب [تَ شْ بی بْ] (مص) = یاد جوانی کردن

تشبیه [تَ شْ بی هْ] (مص) = مانند کردن، همانند کردن || مانیدن

تشتت [تَ شَ تْ تُ تْ] (مص) = پراکنده شدن، پراکندگی، پریشانی

تشجیع [تَ شْ جی عْ] (مص) = دلیر گردانیدن، دل دادن || دلیر خواندن

تشخص [تَ شَ خْ خُ صْ] (مص) = بزرگی داشتن، بزرگ منشی || برجسته شدن || جدا شدن || افاده فروختن (ع. ف.)

تشخیص [تَ شْ خی صْ] (مص) = باز دانستن، باز شناخت، شناختن || پیدا کردن || ویجین

تشدد [تَ شَ دْ دُ دْ] (مص) = **سخت شدن**، دشوار شدن || راندن || برآشفتن، تندی کردن، پرخاش، درشتی

تشدید [تَ شْ دی دْ] (مص) = **سخت گرفتن**، سخت کردن، استوار کردن

تشرف [تَ شَ رْ رُ فْ] (مص) = بزرگی جستن، بزرگی یافتن، بزرگوار شدن، گرامی شدن || بزرگ پنداشتن || پابوس

تشریح [تَ شْ ری ح] (مص) = روشن کردن، بازنمودن || گزارش || وستی

تشریف [تَ شْ ر ی فْ] (مص) = بزرگوار کردن، گرامی کردن || پذیرایی آبرومندانه، بزرگداشت

تشریفات [تَ شْ ری فا تْ] (اِ ج) = آیین

تشریک [تَ شْ ری کْ] (مص) = انباز کردن، انبازی

تشعب [تَ شَ عْ عُ بْ] (مص) = پراکنده شدن، شاخ شاخ گشتن، پراکندگی || گروه در گروه شدن || گریختن

تشفی [تَ شَ فْ فی] (مص) = بهبود جستن || آسودگی یافتن، دل آسایی || درمان شدن، شفا جستن (ع . ف .) || دلخوش شدن

تشکر [تَ شَ کْ کُ رْ] (مص) = سپاسگزاری کردن، سپاس داشتن، سپاسداری، سپاس، درود

تشکل [تَ شَ کْ کُ لْ] (مص) = ساخته شدن || شکل گرفتن (ع . ف .)، صورت پذیرفتن (ع . ف .)

تشکی [تَ شَ کْ کی] (مص) = گله کردن، گلایه کردن، گله گزاری || آزردگی || کوفتگی

تشکیل [تَ شْ کی لْ] (مص) = بپا کردن || بر پا ساختن || ساختگی

تشکیلات [تَ شْ کی لا تْ] (اِ ج) = سازمان ها

تشمر [تَ شَ مْ مُ رْ] (مص) = آماده شدن || آستین برزدن || چابکی کردن || دامن در چیدن

تشنج [تَ شَ نْ نُ جْ] (مص) = لرزیدن، لرزه، تکان || کشیده شدن، ترنجیدن، ترنجیدگی، آژنگ گرفتن || پره، فراشا

تشنیع [تَ شْ نی عْ] (مص) = زشت گفتن، بد گفتن، بدگویی || زشت شمردن || رسوا ساختن.

تشویر [تَ شْ ویْ رْ] (مص) = شرمنده کردن || شرمنده شدن، شرمِ زدگی، شرمساری || پژمردگی || آشوب

تشویش [تَ شْ و یش] (مص) = شوریده کردن، پریشان کردن، کراشیدن، آشفتن، بشولیدن، شَمانیدن، سراسیمه کردن، مضطرب کردن (ع . ف .) || دلهره، دل شوره، آشفتگی، نگرانی، دلواپسی، آسیب وشیب

تشویق [تَ شْ و ی قْ] (مص) = امید دادن، آرزومند کردن

تشیع [تَ شَ یْ یُ عْ] (مص) = پیروی کردن، پیروی || شیعه گری (ع . ف .)

تشیید [تَ شْ یْ ی د] (مص) = بر پا کردن، برافراشتن، بلند کردن، استوار کردن، استواری

تشییع [تَ شْ یی ع] (مص) = بدرود کردن || روانه کردن || ازپی رفتن || دنبال مرده رفتن

تصادق [تَ صا دُ قْ] (مص) = دوستی، دوستی داشتن || باهم راست شدن || راست آمدن

تصادم [تَ صا دُ مْ] (مص) = برخورد کردن، بهم خوردن، برخوردن، بهم کوفتگی، بهم واکوفتن، برخورد، کوس

تصاریف [تَ صا ر ی فْ] (اِ ج) = گردانیدن ها، برگشتن ها || گردش های زمانه، پیشامدها || گذشتن ها

تصاعد [تَ صا عُ دْ] (مص) = بر شدن، بالا برآمدن، بررفتن

تصحیح [تَ صْ حی ح] (مص) = درست کردن

تصحیف [تَ صْ حی ف] (مص) = نادرست نوشتن، دگرگون نوشتن واژه

تصدی [تَ صَ دْ د ی] (مص) = پیش آمدن || داشتن || به گردن پذیرفتن (کاری)

تصدیع [تَ صْ د ی عْ] (مص) = دردسر دادن || پراکنده کردن

تصدیق [تَ صْ د ی قْ] (مص) = پذیرفتن، راست دانستن || باور کردن، همتو، خستو || راست گردانیدن

تصرف [تَ صَ رْ رُ ف] (مص) = در دست داشتن || بدست آوردن، به چنگ آوردن، بستدن، گرفتن، فرا گرفتن، فرو گرفتن، **قبضه** کردن (ع.ف.) || **دست بردن**، دستکاری، دست اندازی، دستبرد زدن

تصریح [تَ صْ ری حْ] (مص) = آشکار کردن، هویدا کردن || روشن گفتن، آشکار گفتن || هویدا شدن، پیدایی

تصریف [تَ صْ ر ی فْ] (مص) = برگردانیدن، بازگردانیدن || روان کردن || روشن گردانیدن

تصعید [تَ صْ عی دْ] (مص) = برآمدن، بالا رفتن، بررفتن، بالاروی، بلندی

تصغیر [تَ صْ غی رْ] (مص) = کوچک کردن، خوارداشتن، خرد گردانیدن

تصفیه [تَ صْ فِ یَ هْ] (مص) = پالیدن، پالاییدن، پالش کردن، پالایش || پاک کردن، پاک گرداندن، پاکیزه ساختن || ویژه کردن || سره کردن، ناب کردن

تصلب [تَ صَ لْ لُ بْ] (مص) = سخت شدن، سفت شدن، سختی کردن، سختی، سفتی

تصلف [تَ صَ لْ لُ فْ] (مص) = لاف زدن، لاف گویی، گزاف گفتن، بادپرانی || چاپلوسی کردن

تصمیم [تَ صْ می مْ] (مص) = اراده کردن(ع.ف.)، آهنگ || استادن، استوار کردن، آستین برچیدن، آمادگی || گذاردن، بسیج || گزیر

تصنع [تَ صَ نْ نُ عْ] (مص) = ساختن || آراستن، خودآرایی کردن، نیکووانمودن

تصنیف [تَ صْ نی ف] (مص) = دسته دسته کردن، جدا ساختن || نوشتن || گرد آوردن، فراهم ساختن || اندوخته شدن || سرود

تصور [تَ صَ وْ وُ رْ] (مص) = انگاشتن، انگار || اندیشیدن، اندیشه || پنداشتن، پندار، در خیال آمدن (ع.ف.)

تصوف [تَ صَ وْ وُ فْ] (مص) = پشمینه پوشی کردن || پاک روشی

تصویب [تَ صْ و ی ب] (مص) = پسندیدن، پذیرش، راست ودرست دانستن

تصویت [تَ صَ و ی ت] (مص) = آواز کردن، آوا دادن

تصویر [تَ صْ و ی رْ] (مص) = انگاشتن، نگاشتن، نگارش، نگار || صورت کردن(ع. ف.)، صورت برداشتن(ع. ف.)، صورت آفریدن (ع. ف.)، **صورت کشیدن** (ع. ف.) ||**پاتکار، پیکر**

تضاد [تَ ضا دْ د] (مص) = ناسازگاری (کردن)، ناجوری، ناهمتایی

تضاعف [تَ ضا عُ فْ] (مص) = دوبرابر شدن، دوچندان کردن، دوچندان شدن

تضرر [تَ ضَ رْ رُ رْ] (مص) = زیان بردن || آسیب دیدن، گزند یافتن، گزند دیدن

تضرع [تَ ض رْ رُ عْ] (مص) = زاریدن، زاری، لابه ||خواهش، نیاز کردن ||چرزدن

تضریب [تَ ضْ ر ی بْ] (مص) = دوبهم زنی کردن، سخن چینی کردن || برآغالانیدن، آغالش، برانگیختن

تضعیف [تَ ضْ عی فْ] (مص) = ناتوان کردن، ناتوان شمردن، ناتوانی، سستی || دو برابر کردن، **دوچندان کردن** ||**افزون کردن**

تضمین [تَ ضْ می نْ] (مص) = در پناه **گرفتن، پذیرانیدن، پذرفتاری کردن**، پایندانی ||تاوان ||گنجاندن

تضییع [تَ ضْ ی ی عْ] (مص) = تباه کردن، **یاوه کردن، تباه ساختن، ضایع** کردن(ع. ف.)

تطابق [تَ طا بُ قْ] (مص) = راست آمدن، برابر آمدن، همانند شدن || همداستان گشتن، همداستانی، همدستی، **همپشتی**

تطاول [تَ طا وُ لْ] (مص) = درازدستی کردن، دست درازی کردن، دست اندازی || گردنکشی، ستم ||یازیدن

تطبیق [تَ طْ بی قْ] (مص) = برهم نهادن || باهم سنجیدن ||راست آمدن، برابری ||**غژ یدن**

تطلیق [تَ طْ لی ق] (مص) = رها کردن، آزاد کردن، هشتن ||طلاق دادن(ع. ف.)

تطمیع [تَ طْ می ع] (مص) = امیدوار کردن، آزمند گردانیدن، آزمند ساختن، بیوسانیدن

تطهیر [تَ طْ هی رْ] (مص) = پاک گرداندن، پاکیزه ساختن || شستن، ستردن || پالودن، پالش، پالایش ||پاکی

تطیر [تَ طَ یْ یُ رْ] (مص) = پیشگویی بد کردن، مُرغوازدن، شگون بد

تظاهر [تَ ظا هُ رْ] (مص) = وانمودن، خودنمایی کردن|| نمایش دادن|| آشکار شدن ||بهم پشتی دادن، هم پشتی کردن

تظلم [تَ ظَ لْ لُ مْ] (مص) = دادخواهی کردن، داد خواستن || فریاد خواستن || گله کردن، گَرَزش ||نالش

تعادل [تَ عا دُ لْ] (مص) = برابری کردن، سربسر شدن ||پهلوزدن(کنا.)

تعادی [تَ عا د ی] (مص) = دشمنی کردن، باهم دشمنی ورزیدن|| دور شدن، دوری || تباهی

تعارف [تَ عا رُ فْ] (مص) = پیشکش دادن، پیشکش || **شناسایی کردن || خوشامد** گویی

تعاضد [تَ عا ضُ دْ] (مص) = یاری دادن، یاری نمودن

تعاطی [تَ عا طی] (مص) = بکاری پرداختن || داد و ستد کردن || سپردن || **بدست** گرفتن، فراگیری

تعاقب [تَ عا قُ بْ] (مص) = پی هم آمدن،

دنبال کردن، از پس یکدیگر درآمدن، از پی رفتن، دم گرفتن، دنبال گیری
تعالی [تَ عا لی] (مص) = بلند گردیدن، بر شدن، برتری، بلندی، اَفراز، آسمان نگری || پیشرفت کردن
تعاون [تَ عا وُ نْ] (مص) = یاری کردن، یاری || همدستی کردن، همیاری || دستگیری کردن
تعب [تَ عَ بْ] (مص) = رنجه شدن، ستوهیدن || درد، رنج، شکنجه، سختی || مانده گشتن، خستگی، ماندگی، آزردگی، ناخوشی، پیچ و تاب || اشکنجه، آذرنگ، آگفت، آکفت، سیج || وادارنگ
تعبد [تَ عَ بْ بُ دْ] (مص) = پرستیدن، پرستش کردن، پرستش || بندگی ورزیدن
تعبداً [تَ عَ بْ بُ دَ نْ] (ق) = بناچاری، بناگزیری، کورکورانه
تعبیر [تَ عْ بی رْ] (مص) = گزارش، گزاره، به سخن آوردن، به سخن پرداختن || خوابگزاری کردن || عبارت کردن (ع. ف.)
تعبیه [تَ عْ بِ یَ هْ] (مص) = آماده کردن || آراستن || ترتیب دادن (ع. ف.)
تعجب [تَ عَ جْ جُ بْ] (مص) = شگفت داشتن، شگفتیدن، اشگفبدن، شگفت، شگفتی، اشگفت || افدیدن || اندیدن، اند، اندی
تعجیل [تَ عْ جی لْ] (مص) = شتافتن، شتاب کردن، شتابیدن، شتاب گرفتن، شتابزدگی، اشتاب || گزافْ رنگان، گزاونگان || اُوژولیدن
تعداد [تِ عْ دا دْ] (مص) = بشماره آوردن، شمردن، شمارش || شماره
تعدد [تَ عَ دْ دُ دْ] (مص) = بسیار کردن، بیشمار شدن || چندی، چند تایی || انبوهی، افزونی، بسیاری
تعدی [تَ عَ دْ دی] (مص) = ستم کردن، ستم کاری || اشتلم
تعدیل [تَ عْ دی لْ] (مص) = راست کردن، همسنگ کردن || پارسا دانستن
تعدیه [تَ عْ دِ یَ هْ] (مص) = گذرا کردن || گذرانیدن || بازگردانیدن
تعذیب [تَ عْ ذی بْ] (مص) = شکنجه دادن، باهکیدن || پوست پیراستن || جان کندن || پیچیدن || فرو گذاشتن
تعرض [تَ عَ رْ رُ ضْ] (مص) = روی برگردانیدن || دست اندازی کردن، آفند، گرفتن || درآویختن، پرخاش کردن، پرخاش، تاخت وتاز || سربه سر گذاشتن
تعرف [تَ عَ رْ رُ فْ] (مص) = شناختن، شناخته شدن، شناسایی || آشنا شدن || پژوهیدن
تعرفه [تَ عْ رِ فَ هْ] (مص) = شناسایی دادن، شناسا کردن || شناسنامه
تعرق [تَ عَ رْ رُ قْ] (مص) = خوی کردن، خوی برافشاندن، عرق کردن (ع. ف.)
تعریب [تَ عْ ری بْ] (مص) = بتازی گردانیدن || معرب کردن (ع. ف.)
تعریض [تَ عْ ری ضْ] (مص) = سخن پوشیده گفتن، گوشه زدن، سربسته گفتن || پهن کردن، پهناور کردن
تعریف [تَ عْ ری فْ] (مص) = شناساندن، شناسا کردن (گردانیدن)، آگاهانیدن،

بیاگاهانیدن || شناختن || ستودن، ستایش

تعزیر [تَ عْ زی رْ] (مص) = مالش دادن، مالیدن، گوشمال دادن || نکوهش کردن، نکوهیدن || حدزدن (ع. ف.)

تعزیز [تَ عْ ز ی ز] (مص) = ارجمند کردن (گردانیدن)، گرامی داشتن

تعزیه [تَ عْ زِ یَ هْ] (مص) = سوگواری کردن، شیون کردن || شبیه‌خوانی (ع. ف.)

تعصب [تَ عَ صْ صُ بْ] (مص) = خویشاوندی کردن، رگداری کردن || پرخاش کردن، سخت‌گیری || یاری دادن، پشتیبانی، پشتی، برنایشتی، خاشه || غیرت کشیدن (ع. ف.)

تعطیل [تَ عْ طی لْ] (مص) = آساییدن، بیکاری، روز بیکاری || تیمار نداشتن، فروگذاشتن، فرویش

تعظیم [تَ عْ ظی مْ] (مص) = بزرگی کردن || بزرگ داشتن، بزرگداشت || آزرمیدن || خم شدن، پیشانی سودن، کرنش، بپاخاستن

تعفن [تَ عَ فْ فُ نْ] (مص) = گندیدن، گندیده‌شدن، گندگی || بدبویی، بدبوشدن

تعقل [تَ عَ قْ قُ لْ] (مص) = وایافتن، آگاهی، هشیاری || اندیشیدن، اندیشه کردن || بخردی، خردمندی

تعقیب [تَ عْ قی بْ] (مص) = تاختن || پاپی شدن، پی کردن، پی برداشتن، پی‌گیری (کردن)، دنبال گرفتن

تعقید [تَ عْ قی دْ] (مص) = پوشیده سخن گفتن، سخن پوشیده || پیچیدن، بسته کردن، گره‌زدن || پیچیدگی

تعلق [تَ عَ لْ لُ قْ] (مص) = دل بستن، دوست داشتن، بستگی، دلبستگی، دل آویزیدن || آویزان شدن، درآویختن || ارادت داشتن (ع. ف.) || فروهشتن، نَشلیدن

تعلیل [تَ عَ لْ لُ لْ] (مص) = بهانه آوردن، بهانه جستن || کارافزایی کرد " درنگ کردن، سستی || سر خاریدن (کنا.)، گردن خاریدن (کنا)

تعلم [تَ عَ لْ لُ مْ] (مص) = آموختن، یاد گرفتن، فرا گرفتن، بیاموختن || شاگردی، دانش آموزی

تعلیق [تَ عْ لی قْ] (مص) = آویزان کردن، آویختن، آگُستن، آگُستن، هشیدن، فرو هشتن، درآویختن، آویزش

تعلیم [تَ عْ لی مْ] (مص) = آموزاندن، آموزانیدن، درآموختن، آموزش || یاد دادن، آگاهانیدن || پروردن، فرهیختن، فرهنجیدن، پرورش دادن

تعمد [تَ عَ مْ مُ دْ] (مص) = دیده و دانسته کردن || آهنگ کردن || بقصد کردن (ع. ف.)

تعمق [تَ عَ مْ مُ قْ] (مص) = ژرف اندیشیدن، ژرف بینی، باریک بینی || ژرفی || فرورفتن، دوررفتن || غور کردن (ع. ف.)

تعمیر [تَ عْ میْ رْ] (مص) = ساختن، برآوردن، درست کردن، آبادانی || آکندن || زندگانی دادن

تعمیم [تَ عْ میْ مْ] (مص) = فرا گرفتن، بهمه رسیدن || وا رسیدن، وارسی || بهمه رساندن، همگانی کردن

تعنت [تَ عَ نْ نُ تْ] (مص) = گناه جستن، خرده گرفتن، خرده گیری || سرزنش کردن، عیب جویی (ع. ف.)

تعویذ [تَ عْ وی ذْ] (مص) = پناه دادن || پناه بردن || بازو بند

تعویض [تَ عْ وی ض] (مص) = گوهریدن، آلش

تعهد [تَ عَ هُ هُ دْ] (مص) = زنهار داشتن، پیمان بستن || بگردن گرفتن، پذرفت، کاربرداری || تیمار خوردن، نگاه داشتن || پشن، زنهار || عهد بستن (ع. ف.)، قرار بستن (ع. ف.)

تعین [تَ عَ یْ یُ نْ] (مص) = بزرگی کردن

تعیین [تَ عْ ی ی نْ] (مص) = گماشتن، برگماشتن || پیدا کردن، بازنمودن

تغافل [تَ غا فُ لْ] (مص) = ناآگاه ماندن || چشم پوشی کردن، چشم پوشی

تغذیه [تَ غ ذِ یَ هْ] (مص) = خورانیدن، خورش دادن || خوردن || پروردن، فرورش || ساز کردن

تغلب [تَ غَ لْ لُ بْ] (مص) = پیروز شدن، دست یافتن، چیره آمدن، چیرگی

تغلیظ [تَ غْ لی ظْ] (مص) = درشت کردن، سفت کردن، ستبر کردن، درشتی، درشت سازی || سخن درشت گفتن

تغیر [تَ غَ یْ یُ رْ] (مص) = دگر شدن، دیگرگون شدن || برآشفتن || پرخاش، تندی، درشتی

تغییر [تَ غْ یی رْ] (مص) = گشتن، برگشتن، گردیدن، گردش || آشفتن || دگر شدن، دگرگونی، دگرسانی || گرداندن، گردانیدن

تفاخر [تَ فا خُ رْ] (مص) = شکوهیدن، بالیدن، نازیدن || بهم نازیدن || لاف زدن، سینه گشادن، فخرفروشی (ع. ف.)

تفاریق [تَ فا ری قْ] (اج) = پراکندگی ها || جدانمودن ها || کیج

تفاضل [تَ فا ضُ لْ] (مص) = افزونی جستن، برتری جستن، افزونی، فزونی، پیشی، برتری

تفأل [تَ فَ ءْ ءُ لْ] (مص) = شگون || فال گرفتن (ع. ف.)، فال شناسی (ع. ف.)، فال گویی (ع. ف.)

تفاوت [تَ فا وُ تْ] (مص) = جدایی دادن || واگردان

تفتیش [تَ فْ تی شْ] (مص) = جستجو کردن، کاوش کردن، پژوهیدن، واپژوهیدن، پرخیدن، بازجویی، واجستن، بازرسی کردن، واکاویدن، کاویدن، کافیدن، سرکشیدن، پی گرد || پـو، آلیـز || گشتـن، رسیدگی

تفحص [تَ فَ حْ حُ صْ] (مص) = کاوش کردن، کاوش، کنجکاوی کردن || جستجو، جستن، واجستن، بازجست کردن || بررسیدن، بررسی، رسیدگی || پژوهیدن، پژوهش، پژوه || یوزیدن، یوش، نیوشیدن || وارانداز کردن، خسکانان، تکاپو کردن

تفرج [تَ فَ رْ رُج] (مص) = گردش کردن، گشتن، گشت، گردش || گشایش یافتن، گشادگی || خوشی جستن

تفرس [تَ فَ رْ رُ سْ] (مص) = نشان دادن || بو بردن، دریافت

تفرعن [تَ فَ رْ عُ نْ] (مص) = خود پرستی کردن، برمنشی کردن || درشتخو شدن || ستمکار گردیدن

تفرق [تَ فَ رْ رُ قْ] (مص) = از هم پاشیدن،

پریشانی || آوارگی، پراکندگی || دل آشفتگی، گراشیدن، آغالیدن

تفرقه [تَ فْ رِ قَ ہْ] (مص) = پاشیدن، پراکندگی || جدایی، پراش، پشیم

تفریح [تَ فْ ری حْ] (مص) = شاد کردن، شادمان ساختن، شادی، خوشی، خرّمی، خوشگذرانی || گردش || بازی

تفریط [تَ فْ ری ط] (مص) = کوتاه آمدن، کوتاهی || تباه کردن، برباد دادن، تباهی

تفریغ [تَ فْ ری غْ] (مص) = آسوده کردن || بریختن، فارغ گردانیدن (ع. ف.)

تفریق [تَ فْ ری قْ] (مص) = کاستن، کاهش کردن، کاهش || پراکنده کردن، تاراندن، پراکندگی || جدا کردن، یکسو کردن || داغان کردن، شکوفیدن || فتاریدن، اوژولیدن، فژولیدن

تفسیر [تَ فْ سی ر] (مص) = گزارش دادن || هویدا کردن، آشکارساختن، پدید کردن

تفصیل [تَ فْ صی لْ] (مص) = پیدا کردن || جدا نمودن، پاره پاره کردن || بیان کردن (ع. ف.)

تفضیل [تَ فْ ضی لْ] (مص) = برتر داشتن، فزون نهادن || گزیدن || نکویی کردن || برتری

تفقد [تَ فَ قُّ دْ] (مص) = بازجستن، جویا شدن || پرسیدن، پرسش || نوازش، مهربانی، دلجویی

تفکر [تَ فَ کْ کُ رْ] (مص) = اندیشیدن، اندیشه کردن، اندیشه || وایافتن

تفکیر [تَ فْ کی رْ] (مص) = اندیشیدن، دَراییدن، اندیشه کردن

تفنن [تَ فَ نْ نُ نْ] (مص) = گونه گونه گشتن، گوناگون شدن || از کاری بکاری رفتن || شاخ در شاخ شدن || سرسری گرفتن || سرگرمی

تفوق [تَ فَ وْ وُ قْ] (مص) = پیش افتادن، برتری جستن، پیشی گرفتن، سرشدن || برتری، پیشی، افزونی

تفویض [تَ فْ وی ضْ] (مص) = گماشتن، سپردن، واگذاشتن، واگذاری

تفهم [تَ فَ هْ هُ مْ] (مص) = دریافتن، اندک اندک دریافتن || دانستن

تفهیم [تَ فْ هی مْ] (مص) = شناساندن || دانا کردن || هش داشتن، فهماندن (ع. ف.)

تقابل [تَ قا بُ لْ] (مص) = برابری یافتن، برابر شدن || رویاروی گردیدن || کمر بستن || بَرزدن

تقارب [تَ قا رُ ب] (مص) = نزدیک شدن، نزدیک آمدن || همگرایی

تقاص [تَ قا صْ] (مص) = تاوان گرفتن، کیفر گرفتن

تقاضا [تَ قا ضا] (مص) = درخواست کردن، درخواست || افژولیدن، افژول، اوژول

تقاطع [تَ قا طُ عْ] (مص) = برخورد کردن || از هم بریدن، ازهم گسستن || همبُرش

تقاعد [تَ قا عُ دْ] (مص) = بازنشستن، بازنشستگی || بازماندن، بازایستادن || خانه نشینی

تقبل [تَ قَ بْ بُ لْ] (مص) = پذیرفتن، پذیرش کردن، به گردن گرفتن، پذرفتگاری

تقبیح [تَ قْ بی حْ] (مص) = زشت شمردن || زشتیها را گفتن

تقبیل [تَ قْ بی لْ] (مص) = بوسه دادن،

تقتیل [تَ قْ تی لْ] (مص) = بسیار کُشتن، میرانیدن

تقدس [تَ قَ دْ دُ سْ] (مص) = پارسا بودن، پرهیزگاری، راستکاری، پارسایی ||پاکی

تقدم [تَ قَ دْ دُ م] (مص) =پیشی جستن، پیش افتادن، پیشی گرفتن، پیشی، پیش دستی، پیشادست || پیش رفتن، پیش روی، پای پیش نهادن، پیشرفت ||فرازآمدن، فرا رفتن

تقدیر [تَ قْ د ی رْ] (مص) = اندازه کردن، اندازه گرفتن، اندازه گیری || سرنوشت، سرنبشت، تأخیره، فرمان خدا || بزرگداشتن، قدردانی کردن (ع. ف.) ||دهیش

تقدیس [تَ قْ د ی سْ] (مص) = بپاکی ستودن، پاک شمردن، پاک خوانی || آفرین گفتن ||پاک کردن، ویزش ||یشتن، پرستیدن

تقدیم [تَ قْ د ی مْ] (مص) = پیش افکندن، پیش نهادن، فراپیش کردن، پیش آوردن || پیشکشی کردن، دادن، در پیش فرستادن || ارزانی داشتن ||پیش داشتن

تقرب [تَ قَ رْ رُ ب] (مص) = نزدیک شدن، نزدیکی جستن، نزدیکی || خویشاوند بودن، خویشی

تقریب [تَ قْ ر ی بْ] (مص) = نزدیک گردانیدن، نزدیک

تقریباً [تَ قْ ر ی بَ نْ] (ق) = نزدیک به، کمابیش، بیش و کم

تقریر [تَ قْ ر ی رْ] (مص) = گفتن، سخن راندن، گفتار || پدید کردن، روشن کردن || خستو کردن ||ساخن، قراردادن (ع. ف.)

تقریظ [تَ قْ ر ی ظ] (مص) = ستودن، ستایش

تقسم [تَ قَ سْ سُ مْ] (مص) = بخش شدن || پراکنده کردن، پراکندگی ||پراکنده شمردن

تقسیم [تَ قْ سی مْ] (مص) = بخش شدن، بخش کردن، بخشیدن، بخش || بریدن، بریدگی ||پراکنده گشتن، پریشان نمودن

تقصیر [تَ قْ صی رْ] (مص) = کوتاه کردن، کوتاهی، نارسایی || سستی ورزیدن || لغزیدن، لغزش || نافرمانی کردن، سرپیچی، گناهکاری ||پَست کردن ||پَرویش، مانید

تقطر [تَ قَ طْ طُ رْ] (مص) = چکیدن، چکیده ||بپهلوافتادن

تقطع [تَ قَ طْ طُ عْ] (مص) = گسیختن، ازهم بریدن، پاره پاره شدن

تقطیر [تَ قْ طی رْ] (مص) = چکیدن، چکاندن، چکانیدن ||جدا کردن

تقلب [تَ قَ لْ لُ بْ] (مص) = فریب دادن، دغلی، دغایی، نادرستی، ناراستی ||دیگرگون شدن ||واژگون شدن، واژگونی، وارونی

تقلیب [تَ قْ لی بْ] (مص) = برگردانیدن، بازگونه کردن، باژگونی، دیگرگونی

تقلید [تَ قْ لی دْ] (مص) =ازپی رفتن، پیروی کردن ||ادادرآوردن (ع. ف.) ||والوچانیدن

تقلیل [تَ قْ لی ل] (مص) = کاستن، کاهش، کاهانیدن، کاهیدن، کم کردن، اندک کردن، در کردن || پایین آمدن، کم شدن

تقوی [تَ قْ وا] (مص) = پرهیزیدن، پرهیز، پرهیزگاری کردن، پارسایی کردن

تقویت [تَ قْ وِ یَ تْ] (مص) = نیرومند کردن، پشت گرمی دادن، پا دادن، زورآور کردن، نیرومند گردانیدن، نیرودادن ||یارستن

تقویم [تَ قْ وی مْ] (مص) = برآورد کردن، ارزیابی کردن، نرخ گذاری، سنجش ||راست کردن ||سالنما، گاهنامه، گاه‌شماری، زیج || فرهنجیدن

تقی [تَ قی ی] (ص) = پرهیزگار، خداترس، دُژکام

تقید [تَ قَ یْ یُ د] (مص) = دربند کردن، خویش را بند کردن ||پایدار کردن ||بندشدن || نگاه‌داشتن

تکاثر [تَ کا ثُ رْ] (مص) = فراوان شدن، فراوانی || افزون گشتن، افزونی || به بسیاری نازیدن

تکاثف [تَ کا ثُ ف] (مص) = برهم نشستن، ستبرشدن، هنگفتی، غلیظ شدن (ع. ف.)

تکاسل [تَ کا سُ لْ] (مص) = تنبل شدن

تکافؤ [تَ کا فُ ءْ] (مص) = بس شدن، بسندگی، بس بودن، بسنده بودن || برابر شدن، برابری

تکامل [تَ کا مُ لْ] (مص) = رسایی، کامل شدن (ع. ف.)

تکاهل [تَ کا هُ لْ] (مص) = خود را سست وانمودن

تکبر [تَ کَ بْ بُ رْ] (مص) = سربلند داشتن، گردن فرازی کردن، بزرگی نمودن، خویشتن برداشتن، فیس، خودبینی، خودخواهی، بادسری، گردن فرازی، پرافادگی (ف. ع.) || بزرگ داشتن || لافیدن، لاف || چالش، **فیزیدن، کَلْج، نِیوتُور || غرورداشتن (ع. ف.) || بَوْج**

تکبیر [تَ کْ بی رْ] (مص) = بزرگ داشتن، بیزرگی یاد کردن، بزرگ شمردن || بزرگی کردن، فراخ کردن، بلند کردن ||پالودن

تکثیر [تَ کْ ثی رْ] (مص) = بسیار کردن، افزودن، افزاییدن، افزون، افزایش

تکدر [تَ کَ دْ دُ رْ] (مص) = تیره شدن || رنجیدن، اندوه گرفتن، دلتنگ گردیدن، آزردگی، دل آزردگی

تکذیب [تَ کْ ذی بْ] (مص) = نپذیرفتن، دروغ پنداشتن، استوارنداشتن ||برگردانیدن

تکرار [تَ کْ را رْ] (مص) = بازگو کردن، باز گفتن، دوباره گویی کردن، پس گفتن، بازگو ||دوباره کردن

تکریر [تَ کْ ری رْ] (مص) = چند بار گفتن، بازگو کردن || بار بار گردانیدن، بار بار باز آمدن ||دوباره کردن

تکریم [تَ کْ ری مْ] (مص) = بزرگ داشتن، بزرگوار شمردن، گرامی شمردن، گرامیدن، گرامی کردن ||آزرمیدن، سپاسداری کردن

تکسر [تَ کَ سْ سُ رْ] (مص) = شکسته شدن، خردشدن، شکستگی، شکستن

تکفل [تَ کَ فْ فُ لْ] (مص) = به گردن گرفتن، برعهده گرفتن (ع. ف.) پذیرفتاری، پایندانی (کردن)

تکفین [تَ کْ فی نْ] (مص) = کفن کردن (ع. ف.)، کفن پوشانی (ع. ف.)

تکلف [تَ کَ لْ لُ فْ] (مص) = رنج بردن، رنج بر خود نهادن، به گردن گرفتن، بر خود گرفتن ||خودنمایی کردن

تکلم [تَ کَ لْ لُ مْ] (مص) = سخن گفتن (ع. ف.)، سخنگویی، گویایی || حرف زدن، گپ زدن

تکلیف [تَ کْ لی فْ] (مص) = بگردن

گذاشتن، بار کردن || کار، بایست، بایسته || درخواستن
تکمله [تَ کْ مِ لَ هْ] (مص) = بهم گردانیدن || نیکو کردن
تکمیل [تَ کْ می لْ] (مص) = پخته کردن، درست کردن، پرداختن || رسا کردن، رسانیدن، رسایی، رسیدگی || نیکو کردن || انجام دادن
تکوین [تَ کْ وی نْ] (مص) = آفریدن، ساختن، هست کردن، هستی بخشیدن
تکیه [تِ کْ یَ هْ] **(مص) = پشت دادن || پناهگاه، لنگر، بالش**
تل [تَ لْ لْ] (اِ) = تپه، تپه بلند، پشته || خرمن، پَشتِه
تلاشی [تَ لا شی] (مص) = هیچ شدن، نیست شدن، نابود گشتن || پراکندگی || پوسیدن
تلاطم [تَ لا طُ مْ] (مص) = بهم خوردن، بهم خوردگی، بهم برآمدن || شوراندن، شورانیدن، آشوب، شورش || جنبش
تلافی [تَ لا فی] (مص) = پاداش دادن، کیفر دادن، سزا || دریافتن، دریافت || داشاد
تلاقی [تَ لا قی] (مص) = دیدار کردن، هم را دیدن || بیکدیگر رسیدن
تلألؤ [تَ لَ ءْ لُ ءْ] (مص) = درخشیدن، درخشش، درخشندگی، تابش
تلاوت [تِ لا وَ تْ] (مص) = خواندن، قرائت کردن (ع. ف.)
تلذذ [تَ لَ ذْ ذُ ذْ] (مص) = مزه گرفتن، مزه خوش یافتن
تلطف [تَ لَ طْ طُ فْ] (مص) = مهربانی کردن || نرمی || چابکی، چربدستی

تلطیف [تَ لْ طی فْ] (مص) = نازک و نرم کردن || تُنُک کردن || زیبا ساختن
تلف [تَ لَ فْ] (مص) = برباد رفتن، نابود کردن، نیستی، تباهی || فرسودن، فرساییدن
تلفیق [تَ لْ فی قْ] (مص) = بهم پیوستن، بهم بستن || فراهم آوردن، جور کردن
تلقیح [تَ لْ قی حْ] (مص) = آبستن کردن، گشن دادن || آبله کوبی کردن || کوبیدن || پیوند کردن
تلقین [تَ لْ قی نْ] (مص) = یاد دادن، آموختن، فهماندن (ع. ف.) || فرازبان دادن || دمیدن
تماثیل [تَ ما ثی لْ] (اِ ج) = پیکرها، تندیس ها، نگارها، تصویرها (ع. ف.) || بت ها || فرمان ها
تمارض [تَ ما رُ ضْ] (مص) = بیماری نمودن، خود را به بیماری زدن، خود را بیمار نمودن
تماس [تَ ما سْ س] (مص) = بهم سوده شدن، سایش || پسودن، پساویدن || برخوردن || نزدیکی || پیوند، پیوستگی
تماسک [تَ ما سُ کْ] (مص) = چنگ دِر زدن، آویختن، آویزش || خویشتن داری کردن، شکیبایی کردن، خویش را نگه داشتن، بردباری
تماشا [تَ ما شا] (مص) = گردش کردن، سرگرمی || نگاه کردن || هنگامه
تمام [تِ ما م] (مص) = بسر آمدن، درگذشتن || همه || پایان || پاک، درست || پرداخته، رسا || سراپا، پُر || سراسر، هموگن || در باقی شدن (ع. ف.) || بس، آزگار

تماماً [تَ مـامَنْ] (ق) = همگی، سد اندرسد، پاک، کوه‌تا کوه، یکسر
تمایز [تَ ما یُ زْ] (مص) = جدا کردن || جدا بودن
تمایل [تَ ما یُ لْ] (مص) = گراییدن، گرایش || چسبیدن، برچسبیدن || چم، تاسه
تمتع [تَ مَ تْ تُ عْ] (مص) = برخوردارشدن، برخورداری، بهره‌مندی
تمثال [تِ مْ ثا لْ] (اِ) = تندیس، تن‌سان، پیکره، نگار
تمثل [تَ مَ ثْ ثُ لْ] (مص) = داستان زدن || همانندی کردن || مثال زدن (ع. ف.)
تمثیل [تَ مْ ثی ل] (مص) = نگاشتن || پیکر نگاری کردن، نمایش دادن || داستان آوردن
تمجید [تَ مْ جی دْ] (مص) = ستودن، استودن، ستایش کردن، آفرین گفتن، بزرگداشتن || تحسین کردن (ع. ف.)، تعریف کردن (ع. ف.) || آفدِستا
تمدد [تَ مَ دْ دُ دْ] (مص) = تن آسایی کردن || کشیدگی یافتن، کشیدگی || پهلونهادن
تمدن [تَ مَ دْ دُ نْ] (مص) = شهرنشین شدن، شهرنشینی || بالیدن || پرورش
تمدید [تَ مْ د ی د] (مص) = دراز کردن || کشیدن، کشش
تمر [تَ مْ رْ] (اِ) = خرما || انبله، املی
تمرد [تَ مَ رْ رُ دْ] (مص) = سرپیچیدن، سر تابیدن، سر تافتن، سرپیچی || گردنکشی، سرکشی، نافرمانی || ستیزیدن
تمرین [تَ مْ ری نْ] (مص) = خوگر ساختن، خوگری || نرم کردن || ورزی، ورزش، ورزیدگی، ورزیدن || آزمایش، کارآزمایی || کار
تمزیق [تَ مْ ز ی قْ] (مص) = پاره کردن، دریدن || کَژار || لَپاچه
تمساح [تِ مْ سا حْ] (اِ) = نهنگ || سوسمار
تمسخر [تَ مَ سْ خُ رْ] (مص) = دست انداختن، دست گرفتن، فسوسیدن، ریشخند زدن، ریشخند || لودگی || گواژه، تَماخَره، زَمَترا، گَنگَل
تمسک [تَ مَ سْ سُ کْ] (مص) = دست در زدن، چنگ در زدن، چنگ زنی، دستاویز سازی
تمشیت [تَ مْ شِ یَ تْ] (مص) = سامان دادن، سر و سامان دادن || روان کردن، براه انداختن، راندن || کار گزاردن
تمکن [تَ مَ کْ کُ نْ] (مص) = دست یافتن || جا گیرشدن، پادارشدن || دارایی، توانایی
تمکین [تَ مْ کی نْ] (مص) = جای دادن، پذیرفتن || فرمان برداری کردن، فرمان بردن || دست دادن
تملق [تَ مَ لْ لُ قْ] (مص) = چرب زبانی کردن، چاپلوسی کردن، چاپلوسی || لابه کردن، لابه، دم لابه || سالوسی کردن، سالوس فروختن || پَلْواس، کَرْش، آشْمالی
تملک [تَ مَ لْ لُ کْ] (مص) = دارا شدن، مالک شدن (ع. ف.)، خداوند چیزی شدن، دارایی یافتن || بچنگ آوردن || پادشاه شدن
تمنا «تمنی» [تَ مَ نْ نا] (مص) = آرزو کردن، آرزومندی، آرزو داشتن، آرزو بردن || خواهش کردن، درخواست || (اِ) آرزو، خواهش
تمنع [تَ مَ نْ نُ عْ] (مص) = باز ایستادن، خودداری || استوارشدن

تموج [تَ مَ وْوُجْ] (مص) = خیزاب برآوردن، موج زدن(ع. ف.)

تمول [تَ مَ وْوُلْ] (مص) = داراشدن، دارایی، دارندگی، توانگری

تمویه [تَ مْ وی هْ] (مص) = زراندود کردن، آرایش نمودن || نیرنگ ساختن، فریب، دروغ آراستن

تمهید [تَ مْ هی دْ] (مص) = گستردن، گستردانیدن، پخش کردن || ساختن || هموار کردن || آراستن

تمیز «تمییز» [تَ مْ ی ی زْ] (مص) = باز شناختن || پیدا کردن، پدید آوردن || پاک، پاکیزه، پاک آراسته || جدایی، فرق کردن(ع. ف.)

تناسب [تَ نا سُ بْ] (مص) = جور بودن || برازیدن، سازوار آمدن || خویش بودن، خویشاوندی || بساوند، پساوند

تناسل [تَ نا سُ لْ] (مص) = زادوزه کردن، از یکدیگر زادن

تناقض [تَ نا قُ ضْ] (مص) = ناسازگار بودن، ناسازگاری، ناسازی || همستار

تناوب [تَ نا وُ بْ] (مص) = گمار بگمار، نوبت گذاشتن(ع. ف.)

تناول [تَ نا وُ لْ] (مص) = فرا گرفتن، گرفتن، فا گرفتن، بگرفتن || برداشتن، دست رساندن || خوردن

تنبه [تَ نَ بْ بُ ه] (مص) = آگاه شدن || بیدار شدن

تنبیه [تَ نْ بی هْ] (مص) = آگاه کردن، بیدار کردن، هوشیار کردن || ادب کردن(ع. ف.) || گوشمال دادن، سرکوب کردن، سرکوبی || پیراستن

تنزل [تَ نَ زْ زُ لْ] (مص) = کاهش یافتن، کم شدن || پایین آمدن، فرود آمدن، فرودی || آویختن

تنزیل [تَ نْ زی لْ] (مص) = فروفرستادن || فرود آوردن || کاستن

تنسیق [تَ نْ سی قْ] (مص) = آراستن، آراستگی || رسته رسته کردن، بهم پیوستن

تنصیف [تَ نْ صی فْ] (مص) = دونیم کردن

تنظیف [تَ نْ ظی فْ] (مص) = پاک کردن، پاکیزگی || روفتن، جاروب کردن، رفت و روب || زدودن، زداییدن، تراشیدن

تنظیم [تَ نْ ظی مْ] (مص) = سامان دادن، سر و سامان دادن || پیوند دادن، پیوندی || اندام دادن || به رشته کشیدن || ترازیدن، آراستن

تنعم [تَ نَ عْ عُ مْ] (مص) = کامرانی، نیک زیستن، تن آسایی کردن، خوشگذرانی، شاد خواری || فیریدن، فیریده، لنجه

تنفر [تَ نَ فْ فُ رْ] (مص) = رمیدن، بیزاری کردن || شمیدن

تنفس [تَ نَ فْ فُ سْ] (مص) = بردمیدن، دم زدن، دمش، دم || آهیدن

تنقیه [تَ نْ قی یَ هْ] (مص) = پاک گرداندن (گردانیدن)، پاکیزه ساختن || پالاییدن، پالودن، پالیدن || فرو شستن، واخیدن، صفا دادن(ع. ف.)

تنکر [تَ نَ کْ کُ رْ] (مص) = دگرگون گشتن || بدحال شدن(ع. ف.)

تنور [تَ نُورْ] (اِ) = آتشخانه، داش

تنور [تَ نَ وْ وُ رْ] (مص) = روشن شدن،

برافروختن، روشنی، روشنایی
تنوع [تَ نَ وْ وُ عْ] (مص) = گوناگون بودن، جوربجوری
تنوق [تَ نَ وْ وُ قْ] (مص) = نیکو کردن، آراستگی ||چربدستی کردن
تواب [تَ وْ وا بْ] (ص) = بازآینده ||بخشاینده گناه، توبه پذیرنده (ع. ف.)
توابع [تَ وا بِ عْ] (اِج) = پس روها ||تاراس
تواتر [تَ وا تُ رْ] (مص) = دمادم رسیدن، پیاپی بودن، پی درپی بودن، پشت سر هم بودن
توارث [تَ وا رُ ثْ] (مص) = مرده ریگ بردن، ارث بردن (ع. ف.)
تواری [تَ وا ری] (مص) = پنهان شدن، پوشیدگی || دربدر شدن، آشفته گشتن، دربدری
توازن [تَ وا زُ نْ] (مص) = هم سنگ شدن، برابرشدن، هم وزن شدن (ع. ف.) ||سنجیدن
توازی [تَ وا زی] (مص) = همسوشدن ||برابر شدن
تواضع [تَ وا ضُ عْ] (مص) = افتادگی کردن، کم زنی کردن، فروتنی کردن، سرافکندن ||نرمی کردن
توافر [تَ وا فُ رْ] (مص) = فراوان شدن، بسیار شدن، فراوانی، بسیاری
توافق [تَ وا فُ ق] (مص) = همداستانی کردن || ساز کردن، سازش، سازگاری، دمسازی
توالی [تَ وا لی] (مص) = پیاپی رسیدن، پی درپی بودن، دمادم شدن
توأم [تَ وْءَ مْ] (اِ) = همراه، همزاد، جفت
توبه [تَ وْ بَ هْ] (مص) = بازگشتن از گناه، پشیمانی از گناه، بازگشت از گناه || پوهر، مول (کنا.)
توبیخ [تَ وْ بی خْ] (مص) = نکوهیدن، سرزنش، نکوهش || گواژ(ه)
توجع [تَ وَجْ جُ عْ] (مص) = دردمند شدن، دردمندی
توجه [تَ وَجْ جُ هْ] (مص) = پرداختن، رسیدگی، پرداخت || روی آوردن، روی کردن || نگاه، نگاه کردن، نگریستن || تیمار کردن || گوش داشتن، دل دادن || نمیدن، پروا، برگ
توجیه [تَ وْ جی هْ] (مص) = روی کردن، روی آوردن، روی نهادن || نیک بیان کردن (ع. ف.) || جهت دادن (ع. ف.)
توحش [تَ وَحْ حُ ش] (مص) = رمیده شدن || دژم شدن
توحید [تَ وْ حی دْ] (مص) = یگانه کردن، یکی شمردن || یکتا پرستی کردن || پشت به پشت دادن
تودد [تَ وَدْ دُ دْ] (مص) = بسیاردوست شدن، دوستی نمودن
تودیع [تَ وْ د ی عْ] (مص) = بدرود گفتن، بدرود
تورم [تَ وَرْ رُم] (مص) = باد کردن، آماسیدن، پرآماهیدن، آماس، ورم
توریه [تَ وْ رِ یَ هْ] (مص) = پوشانیدن، پنهان کردن، نهفتن
توزیع [تَ وْ زی عْ] (مص) = پخش کردن، پراکندن، پراکنده ساختن، واپخشیدن، چیزی برمردم پخش کردن، قسمت کردن (ع. ف.)، پخش

توسط [تَ وَسْ سُ طْ] (مص) = بمیان افتادن || میانه روی کردن || میانجیگری کردن || دستیاری

توسع [تَ وَسْ سُ عْ] (مص) = فراخی کردن، فراخ دستی، فراخی || فراخ نشستن || گشاد شدن

توسعه [تَ وْ سِ عَ هْ] (مص) = فراخ کردن، گشاد کردن، گسترش، فراخی، گشادی

توسل [تَ وَسْ سُ لْ] (مص) = دست آویز گرفتن، دست بدامان شدن، پناه بردن || چاره جو یی خواستن || نزدیکی جستن

توشیح [تَ وْ شی حْ] (مص) = آرایش دادن، آراستن، زینت دادن (ع. ف.) || میان بند نهادن || دسینه، فرمان پادشاه

توصیف [تَ وْ صی فْ] (مص) = گزارش کردن || ستودن، ستایش کردن

توصیه [تَ وْ صِ یَ هْ] (مص) = سپاردن، سپردن، اسپردن، سپارش، سفارش، پیام || اندرز گفتن، اندرز کردن

توضیح [تَ وْ ضی حْ] (مص) = آشکار کردن، روشن ساختن، وَغَستن || نمایاندن، نمایش || شرح دادن (ع. ف.)، گزارش

توطیه «توطئه» [تَ وْ طِ عَ هْ] (مص) = زمینه سازی کردن || ساخت و پاخت کردن، باهم ساختن || سپردن || آماده کردن || پست و هموار ساختن

توفیر [تَ وْ فی رْ] (مص) = بسیار کردن، بسیار شدن، افزودن

توفیق [تَ وْ فی قْ] (مص) = سازش افکندن، سازواری دادن، سازگار گردانیدن || کامیابی، کامروایی، پیروزی || یاوری

توقع [تَ وَ قْ قُ عْ] (مص) = چشمداشتن، چشمداشت || بیوسیدن، بیوس، پیوس، آرزو || پیش آمدن || اَنجَخْت

توقف [تَ وَ قْ قُ فْ] (مص) = ایستادن، استادن، فرو ایستادن || درنگیدن، درنگ، مول || بازماندن، فروماندن، بازمان، درماندگی || آساییدن، دم گرفتن || پاییدن || استانیدن || بس کردن، فروکش شدن

توقیر [تَ وْ قی رْ] (مص) = بزرگ داشتن، بزرگ داشت || شکوهمند کردن || آزموده کردن

توقیع [تَ وْ قی عْ] (مص) = نشان کردن، نشان گذاشتن || امضاء کردن (ع. ف.)

توقیف [تَ وْ قی فْ] (مص) = نگاهداشتن، بازداشت، بازداشت کردن، فرو گرفتن، نگاهداری || ایستاندن، استانیدن || بازداشتن || ماندن

توکل [تَ وَ کْ کُ لْ] (مص) = واگذاردن، واگذاری، سپردگی || پشت گرمی || به خدا سپردن

تولا [تَ وَ لْ لا] (مص) = دوست داشتن، مهربانی کردن || فرمانروایی کردن

تولد [تَ وَ لْ لُ دْ] (مص) = زادن، زایش، زاده شدن || بجهان آوردن || پدید آمدن || انبوسیدن

تولیت [تَ وْ لِ یَ تْ] (مص) = خداوندی کردن || والی گردانیدن (ع. ف.)، سرپرستی

تولید [تَ وْ لی دْ] (مص) = پدید آوردن || بچه آوردن، زهیدن، زایش، زادن، زایاندن

توهم [تَ وَ هْ هُ مْ] (مص) = گمان بردن، پنداشتن، انگاشتن، خیال بستن (ع. ف.)، پندار، گمان || هراسیدن، شکوهیدن.

پرواسیدن، نِیهاز || گزیدن

توهین [تَ وْ هی نْ] (**مص**) = خوار شمردن، سبک داشتن، خوار داشتن، خواری || سست کردن

تهدید [تَ هْ دی دْ] (مص) = ترسانیدن، بیم کردن || (کنا.) شاخشانه کشیدن، دندان نمودن، گاوتازی || زَلیفن

تهذیب [تَ هْ ذی بْ] (مص) = پیراستن، پاک کردن، پاکیزه کردن، پیرایش

تهمت [تُ هْ مَ تْ] (مص) = گمان بد || پَلمَس، پلمه || چفته، شاخچه

تهنیت [تَ هْ نِ یَ تْ] (مص) = شادباش گفتن، درود گفتن، فرخنده باد گفتن، آفرینه || شادی یاد کردن

تهور [تَ هَ وْ وُرْ] (**مص**) = گستاخی کردن، بیباکی کردن، گستاخی، بی پروایی، دلیری

تهوع [تَ هَ وْ وُعْ] (مص) = شکوفه کردن، بالا آوردن، قی کردن (ع. ف.) || هراش، دل بهم خوردگی

تهییج [تَ هْ یی جْ] (مص) = شوراندن، برانگیختن، فاشورانیدن، انگیزش || رگ کردن || برانگیخته شدن

تهیه [تَ هی یَ ةْ] (**مص**) = آماده ساختن، پخته کردن، بسیجیدن

تیمن [تَ یَ مْ مُ نْ] (مص) = همایون داشتن، فرخ شمردن، فرخندگی، خجستگی



ث

ثابت [ثا بِ تْ] (ص) = پایدار، پایا، پابرجا، پای برجان || ایستاده || پاینده، دیر پا(ی)، دیرند || استوار، استوان، سخت‌پا
ثاقب [ثا قِ بْ] (ص) = رخشان، فروزان، روشن، درخشان، تابان || روشن کننده
ثالث [ثالِ ثْ] (ص) = سوم، سِتُم
ثانی [ثانی] (ص) = دوم، دویم
ثانیه [ثانِ یَ هْ] (ص) = دومه شمار || واگردان
ثبات [ثَ با تْ] (مص) = پایدار ماندن، پایداری، ایستادن، مانیدن، باقی ماندن (ع. ف.)، برجای ماندن، پابرجایی || پافشاری کردن، استواری کردن، استادگی کردن || پاییدن، پایستن، پایندگی || آرام بودن، آسا || درست کردن || کَفْتور
ثبات [ثُ بٰا تْ] (اِ) = سوارکار دلیر || درد
ثبت [ثَ بْ تْ] (مص) = نوشتن || برجای بودن، استواری، پایداری
ثبوت [ثُ بو تْ] (مص) = ایستادن، پایدار ماندن، استوارشدن، برجای ماندن، استواری
ثروت [ثَ رْ وَ تْ] (اِ) = سرمایه، هستی، خواسته، دارایی || توانگری، ریمندی || دستگاه || هستک، رنگ
ثری [ثَ را] (اِ) = خاک || زمین || زیرزمین || خاک نمناک، خاک نمگن
ثریا [ثُ رَ یْ یٰا] (اِ خ) = پروین، پَرَوه || چلچراغ || خوشه
ثعبان [ثُ عْ بٰا نْ] (اِ) = ماربزرگ، اژدها
ثغور [ثُ غو رْ] (اِ ج) = مرزها، دربندها، سرحدات (ف. ع.) || دندانها
ثقافت [ثَ قا فَ تْ] (مص) = استوارشدن || استادشدن || فرهنگ || زیرکی، چالاکی
ثقل [ثِ قْ لْ] (اِ) = بار گران || گرانی، سنگینی || گناه
ثقه [ثِ قَ هْ] (مص) = استوار بودن، درست بودن
ثقیل [ثَ قی لْ] (ص) = سنگین، گران || گرامی || فربه || دشخوار || مَهست
ثلاث [ثَ لٰا ثْ] (اِ) = سه
ثلاث [ثُ لٰا ثْ] (ق) = سه سه، سه گان
ثلث [ثُ لْ ثْ] (اِ) = یک سوم، سوم بخش
ثلج [ثَ لْ جْ] (اِ) = برف
ثمر [ثَ مَ رْ] (اِ) = بر، میوه، بار || بهره، سود || شایه
ثمره [ثَ مَ رَ هْ] (اِ) = میوه، بر || یک بر، یکی میوه || فرزند
ثمن [ثَ مَ نْ] (اِ) = ارز، ارزش، بها || آخش

ثمن [ثُ مْ نْ] (اِ) = یک هشتم، هشت یک
ثمین [ثَ می نْ] (ص) = گرانبها، پربها، بهادار، پرمایه، بیش بها، بها گیر
ثناء [ثَ نا ء] (مص) = ستایش کردن، ستودن، استودن، ستایش || آفرین کردن، آفرین || درودن، درود || نیایش، سپاس
ثواب [ثَ وا بْ] (اِ) = نیکوکاری || مزد کار نیک، پاداش || کَرْفه، داشن
ثوابت [ثَ وا بِ تْ] (اِ ج) = ستارگان آرمیده
ثواقب [ثَ وا قِ بْ] (اِ ج) = روشنی ها، روشنی دهنده ها || ستاره های روشنی دهنده
ثوب [ثَ وْ بْ] (اِ) = جامه || پوشش
ثور [ثَ وْ رْ] (اِ) = گاونر || گاو گردون
ثیاب [ثِ یا بْ] (اِ ج) = جامه ها، لباس ها (ع. ف.)



ج

جابر [جا بِ رْ] (ص) = بیدادگر، ستمکار || گردنکش || شکسته بند

جاده [جادَّة] (اِ) = راه || راه‌راست

جاذب [جا ذِ بْ] (ص) = گیرا، گیرنده || رباینده، ربا(ی) || بخود کشنده، اندر کشنده || دلبند، دلکش، دلنواز || آهنجنده

جاذبه [جا ذِ بَ ة] (ص) = رُبایش، کشش || رُباینده

جاذبیت [جا ذِ بی یَ تْ] (مص. جع.) = کشندگی، ربایندگی، ربودگی || دلکشی، دلربایی

جار [جا رْ] (اِ) = نزدیک || همسایه، همجوار || همسوگند || نگهبان || روان، روا || یاری‌دهنده

جارحه [جا رِ حَ ة] (ص) = اندام

جاری [جا ری] (ص) = روان، رونده || دوان

حازم [حا زِ مْ] (ص) = استوار || یکدل، بی‌گمان || بُرنده

جاسوس [جا سُو سْ] (اِ) = کارآگاه، خبرچین(ع. ف.)، خبرپژوه(ع. ف.) || پژوهنده || زبان‌گیر || اِیشه، آبْشته، آبِشت، آپِشْنه || یَزَک

جاعل [جا عِ لْ] (ص) = سازنده، آفریننده، بدا کننده || گرداننده

جافی [جا فی] (ص) = ستمگر، بیدادگر، جفاکار(ع. ف.)

جالب [جا لِ بْ] (ص) = گیرنده، رباینده، کشنده || دلکش

جامد [جا مِ دْ] (ص) = بیجان، بی روان || افسرده، فسرده، بسته، بر بسته، دِج || آنْبَسته

جامع [جا مِ عْ] (ص) = گردآور، گردآورنده || در برگیرنده

جان [جا نْ نْ] (ص) = پریان || پوشاننده

جانب [جا نِ بْ] (ص) = پهلو، بر، کنار، کناره، لبه || سوی، سو، اسو، سوک || نزد، رخ، پیش، زی || آغوش

جانی [جا نی] (ص) = تبهکار || ستمکار، ستمگر

جاه° [جا ة] (اِ) = بزرگی، دستگاه، شکوه، فر || آبرو || پایگاه، پایه

جاهل [جا هِ لْ] (ص) = نادان، ناخردمند، ناخوانده، ناآگاه، کانا، کالوس || ساده، ساده دل، گول، کُند || فرومایه || برناس، فرناس || نغاک، غرچک، غدنگ، غراچه || کالیوه، دنگل، کهبل، گاوریش، غُتفر

جاهلیت «جاهلیة» [جا هِ لی یَ تْ] (مص)

° جاه معرب است.

=نادانی

جایر «جائر» [جا یِ (ع) رْ] (ص) = ستمکار، ستمگر

جایز «جائز» [جا یِ (ع) زْ] (ص) = روا، روان، شایسته، سزا، شایان

جایزه «جائزه» [جا ی (ع) زَ هْ] (ص) = پاداش، دهش، باداش

جبار [جَ بْ با رْ] (ص) = بیدادگر، ستمکار || سرکش || ساستا، کی

جبال [جِ بٰا لْ] (اِج) = کوهها، کوهسار، کوهستان

جبان [جَ بٰا نْ] (ص) = ترسو، بزدل، کم دِل، مرغ دل، بددل، سیماب دل، ضعیف دل (ع. ف.)

جبر [جَ بْ رْ] (مص) = زور گفتن، زور || ناچار بودن || شکسته بندی کردن || ستم کردن

جبراً [جَ بْ رَ ن] (ق) = بزور، ناگزیر، بناچاری، به ستم، قهرانه (ع. ف.)

جبروت [جَ بَ رُوتْ] (اِ) = مینویی، ایزدی || شکوه، فر، بزرگی || کباباد

جبل [جَ بَ لْ] (اِ) = کوه || پیشانی

جبلت [جِ بِ لْ لَ تْ] (اِ) = آفرینش، نهاد، خوی، سرشت

جبن [جُ بْ نْ] (مص) = بددل گردیدن، ترسیدن، ترس، بیم داشتن، کم دلی، بددلی

جبه [جُ بْ بَ هْ] (اِ) = جامه گشاد، بالاپوش، شادگونه || زره

جبهه [جَ بْ هَ هْ] (اِ) = پیشانی، میان دو ابرو || گروه مردم

جبین [جَ بی نْ] (اِ) = پیشانی، چکاد

جثه [جُ ثْ ثَ هْ] (اِ) = پیکر، تن، بدن، کالبد، تنه، لاشه

جحد [جَ حْ دْ] (مص) = انکار کردن (ع. ف.)

جد [جَ دْ دْ] (اِ) = نیا، پدرمادر، پدرپدر

جد [جُ دْ د] (اِ) = روزی، بهره || بخت، نیکبختی || بزرگی، بی نیازی، توانگری

جد [جِ دْ دْ] (مص) = کوشیدن، پافشاری کردن، کوشش کردن || راستی کردن، درستی || شتاب کردن

جداً [جِ دْ دَ نْ] (ق) = براستی و درستی، براستی، بدون شوخی

جدار [جِ دٰا رْ] (اِ) = دیوار || زهوار || لاد، والاد || نَرا

جدال [جِ دٰا لْ] (مص) = پیکار جستن، جنگ کردن، ستیزیدن، ستیز، پیکار، نبرد، رزم، داروگیر || دشمنی کردن، پرخاش کردن، چالش || ستهیدن، سته

جدل [جَ دَ لْ] (مص) = ستیزه کردن، پیکار کردن || پرخاش کردن || داوری کردن

جدول [جَ دْ وَ لْ] (اِ) = ناو || جوی آب، جویک، جویچه || آرغا

جدیت [جِ دْ دی یَ تْ] (مص) = کوشش کردن، تلاش کردن

جده [جَ دْ دَ هْ] (اِ) = مادربزرگ || مادرمادر || مادرپدر

جدید [جَ د ی دْ] (ص) = تازه، نو، نوین، نوپیدا || سربمهر، نابسود

جدید الاحداث [جَ دی دُ لْ اِحْ دا ثْ] (ص. مر.) = نوبنیاد، تازه بنیاد

جدید البناء [جَ دی دُ لْ بِ نا ء] (ص. مر.) = تازه ساز، نوساز، نوساخت

جدید الورود [جَ دی دُ لْ وُرُودْ] (ص. مر.) = نو

رسیده، تازه رسیده، نوامد، تازه وارد (ف.ع.)

جدید التأسیس [جَ دی دُتْ تَ ءْ سی سْ] (ص. مر.)=نوبنیاد

جذاب [جَ ذْ ذا بْ] (ص)= گیرنده، گیرا، رباینده، به خود کشنده || دلکش، دلربا، خاطر پسند (ع.ف.)

جذام [جُ ذام] (اِ)= خوره

جذب [جَ ذْ بْ] (مص)= کشیدن، درکشیدن، اندرکشیدن، کشش || ربودن، ربایش || قبضه کردن (ع.ف.)، گرفتن || آشام، آهنجیدن، آهیختن

جذبه [جَ ذْ بَ هْ] (اِ)= کشش، ربایش

جذر [جَ ذْ رْ] (اِ) = ریشه، پایه، بنباد، بن || مایه، واده

جر [جَ رْرْ] (مص)= کشیدن || دامن کشیدن || دراز کردن || کشمکش || دامن کوه

جرأت [جُ رْ ءَ تْ] (مص)=زهره داشتن، دلیر بودن، دل داشتن، پردلی، نیواد، اوستاخ || رو داشتن، رودادن || آرستن، یاره

جراح [جَ رْ را حْ] (ص)=دستکار || اوستاد || زخم کننده || خسته بند

جراح [جِ را حْ] (اِج)=ریش ها، خستگی ها، زخم ها

جراحت [جِ را حَ ت] (اِ) = زخم، ریش، خستگی، خبم، چرک، ریم، آماس، والانه، رش، موزگ

جراد [جَ را دْ] (اِ)=ملخ

جراید «**جرائد**» [جَ رایِ(ع)د] (اِ ج) = روزنامه ها || دفترها (ع.ف.)

جرب [جَ رَ بْ] (مص) = گر شدن، گرگین شدن، گری

جربزه [جُ رْ بُ زَ هْ] (اِ)=فریبندگی || زیرکی || گُرْبُزی

جرثومه [جُ رْ ثو مَ هْ] (اِ)=ریشه، بن

جرح [جُ رْ حْ] (اِ) = آسیب، زخم، ریش، خراش، خستگی

جرح [جَ رْ حْ] (مص)=زخم کردن، خستن، خسته کردن || بازداشتن، وازدن

جرس [جَ رَ سْ] (اِ) = زنگ، درا(ی) || زَنگدان، مُولو

جرعه [جُ رْ عَ هْ] (اِ)=ریزه، چکه، دم || اندک اندک || آشام، نوش

جرم [جُ رْ مْ] (اِ) = تاوان || بَزَه، گُنه، گناه، پالَغز

جرم [جِ رْ مْ] (اِ) = ته نشین || آلودگی || توده || مانید

جری [جَ ری ی] (ص) = دلیر، ناترس، قوی بال (ع.ف.)، گستاخ، بی باک، دلاور

جریان [جَ رَیا نْ] (مص) = روان شدن، روانی، روانیدن، روان کردن || گزارش || گردش || رواداشتن

جریب [جَ ری بْ] (اِ)= گری || پیمانه

جریده [جَ ری دَ هْ] (اِ)=روزنامه || تنها

جریمه [جَ ری مَ هْ] (اِ)=تاوان || گناه، بزه

جزء [جُ زْ ءْ] (اِ)= لَخت، پاره، برخه، بخش، لت || وَرْشیم

جزاء [جَ زا ءْ] (اِ) = کیفر، بادآفَرَه || سزا، پاداش، داشن، آفره || دستمزد

جزایر [جَ زایِ رْ] (اِج)=آبخوست ها، آبخوها، آبخست ها

جزع [جَ زَ عْ] (مص)= زاری کردن، زاری || ناشکیبایی کردن، بیتابی

جزع [جَزْعْ] (اِ) = مورش یمنی، مهره یمانی
جزم [جَزْمْ] (مص) = راست کردن || استوار کردن، استواری || بریدن
جزیره [جَ زی رَهْ] (اِ) = آبخست، آبخو، آبخوست، آداک
جزیل [جَ زی لْ] (ص) = بسیار، فراوان || بزرگ || استوار || پُر
جزیه [جِزْیَهْ] (اِ) = باج || سرگزیت، گزیت، گزید
جسارت [جَ سا رَتْ] (مص) = دل داشتن، دلیر بودن، دلاوری کردن، دلیری ورزیدن، دلیری || گستاخی، اوستاخی، نترسی، بی پروایی، بی باکی || شوخی، پررویی || روادادن
جسد [جَ سَ دْ] (اِ) = پیکر، لاشه، کالبد، تن || تندیس
جسر [جِسْرْ] (اِ) = پُل
جسم [جِ سْ مْ] (اِ) = پیکر، تن، کالب، تنه، توش، اندام || فَرْوَر، یال و کوپال (کنا.)
جسور [جَ سو رْ] (ص) = بستاخ، استاخ، گستاخ، ناپروا || شیرک، دلاور، پردل، نترس، دلیر، بی باک || شوخ، پرمنش، شوخ رو، پرده در || نستور
جسیم [جَ سی مْ] (ص) = تناور، ستبر، تنومند، بزرگ تن || خوش اندام
جعال [جَ عْ عا لْ] (ص) = دروغ پرداز، دروغ ساز || جعل کننده (ع.ف.)، سازنده || ترفندباف
جعبه [جَ عْ بَ هْ] (اِ) = سبد کوچک || تیردان، ترکش، کیش تیر، شَگاه
جعد [جَ عْ دْ] (ص) = (گیسوی) پیچیده || (اِ) شکن موی، شکنج، وژگال || تاب
جعل [جَ عْ لْ] (مص) = ساختن، کردن، آفریدن، نهادن || نام نهادن
جعل [جُ عْ لْ] (اِ) = پایمزد، مزدکار
جعل [جُ عَ لْ] (اِ) = سرگین گردان، گوگال، گَشتَگ
جفاء [جَ فا ءْ] (مص) = ستم کردن، ستم، بیداد || آزردن، دل آزردن، دلخستن || آزار رساندن
جفن [جَ فْ نْ] (اِ) = پلک چشم، نیام چشم
جل [جُ لْ لْ] (اِ) = پالان چارپایان، پوشش ستوران
جلاء [جَ لا ءْ] (مص) = آواره شدن، آوارگی
جلاء [جَ لا ءْ] (مص) = افروختن، روشن کردن || درخشندگی، تابش || زدودن، پرداختن، پرداخت، پرنگ دادن، زندیدن
جلاب [جُ (لْ) لا بْ] (اِ) = گلاب
جلاجل [جَ لا جِ لْ] (اِ ج) = زنگوله ها، زنگ ها، ژنگدان ها
جَلاّد [جَ لْ لا دْ] (ص) = دژخیم، گردن زن، سربرنده، روزبان
جَلادت [جَ لا دَ تْ] (مص) = نیرومند بودن || چابک بودن || پهلوانی، دلیری || چابک سواری
جلافت [جَ لا فَ تْ] (مص) = میان تهی بودن || سبکی || نادانی
جَلال [جَ لا لْ] (مص) = باشکوه بودن، شکوه مندی، بزرگی، بزرگواری || دم ودستگاه || فر، فره، فرهی، ورج، زیب || آفرنگ، آورند، خوره، پَرذاخ، سِپاوه
جلالت [جَ لا لَ تْ] (مص) = بزرگ شدن،

شکوه مند شدن، بزرگی، بزرگواری
جَلب [جَ لْ بْ] (مص) = کشیدن، کشانیدن || آوردن || ربودن
جِلباب [جِ لْ بٰا ب] (اِ) = پیراهن گشاد، جامه فراخ || پیراهن، چادر، روپوش
جَلد [جَ لْ دْ] (ص) = چست، چالاک، چابک، زرنگ || پهلوان || تردست، سِپَندآسا || هَسَر
جلد [جِ لْ دْ] (اِ) = پوست || چرم || پاره || چَرْد، چرده
جلسات [جَ لَ سٰا تْ] (اِج) = نشست ها || انجمن ها
جلسه [جَ لْ سَ هْ] (اِ) = انجمن || نشست
جلف [جِ لْ فْ] (ص) = سبک، پاسبک، نرم چشم، سبک سر، سبکسار || فرومایه، جفنگ || گول || بی باک
جلود [جُ لودْ] (اِج) = پوست ها
جلوس [جُ لُو سْ] (مص) = نشستن، واپس نشستن، وانشستن، فرونشستن، برنشستن، فرانشستن، نشست || وَرتَسیدن
جلوه [جَ لْ وَهْ] (مص) = نمودن، آشکارشدن، نمودار شدن || آشکار کردن، نشان دادن || نمود، نمایش
جلی [جَ لی ی] (ص) = روشن، آشکار، هویدا
جلیس [جَ لی س] (ص) = همنشین
جلیل [جَ لی لْ] (ص) = پرمایه || باشکوه، بزرگ، بزرگوار || کلانسال
جلیل [جُ لی لْ] (اِ) = پوشش اسب، پوشاک ستوران، کجاوه‌پوش، پوشش
جَلیل القدر [جَ لی لِ لْ قَ دْ رْ] (تر. اض .) = ارجمند، بزرگوار، بلندپایه || آسیم
جماد [جَ مٰا دْ] (اِ) = بیجان || افسرده || خشک || زمین بی آب
جمادات [جَ مٰا دٰا ت] (اِج) = سنگ ها، بیجان ها
جماز [جَ مْ ما زْ] (ص) = شتر تندرو، شتر تیز رفتار || تندرو
جماش [جَ مْ مٰا شْ] (ص) = بازیگر، شوخ، دلیر || فسونگار، فسونساز || فریبنده
جماع [جِ مٰا عْ] (مص) = نزدیکی کردن، آمیختن، آمیزش کردن || چالش، گان، نیوتش، مرزه
جماعت [جَ مٰا عَ تْ] (اِ) = گله || گروه، دسته، بلوک
جمال [جَ مٰا ل] (مص) = زیبا بودن، زیبیدن، زیبایی، قشنگی، دلفریبی || خوبی، نیکی، بهی، فر، خوشی || فازکی، شگرفی، اُولِنْج، بُرْز
جمال [جَ مْ مٰا لْ] (ص) = شتربان، اشتردار، اشتروان
جمجمه [جُ مْ جُ مَ هْ] (اِ) = کاسه سر، کلّه || کَدُفْت، آهیانه
جمره [جَ مْ رَ هْ] (اِ) = اخگر، تکه آتش || سنگریزه
جمع [جَ مْ عْ] (مص) = افزودن، افزایش || گرد آوردن، اندوختن، اندوزیدن، فراهم آوردن، الفنجیدن، الفنج || واچیدن، برچیدن || دسته کردن || آگندن، پر کردن || (اِ) گروه مردم، همه || گوالیدن، گوال
جمع المال [جَ مْ عُ لْ مٰا لْ] (ص. مر.) = هم کیسه، هم سرمایه

جمعه [جُ مُ عَ ةْ] (اِ) = آدینه
جمعیت [جَ مْ عی یَ تْ] (اِ) = دسته، گروه، همگروهی، هنگ || انجمن || انبوه مردم || چَپیره
جمل [جَ مَ لْ] (اِ) = شترنر
جمل [جُ مَ لْ] (اِ ج) = فرازها، جمله ها (ع. ف.) || سخنان
جمله [جُ مْ لَ ةْ] (اِ) = گروه || همگی، همه، سراسر، سربسر، سرتاپای || سخن
جمود [جُ مو دْ] (مص) = فسرده بودن، فسردگی || خستگی || بستگی || ناپذیرا بودن، ناپذیرایی
جمهور [جُ مْ هورْ] (اِ) = توده، گروه
جمیع [جَ می عْ] (ص) = همگی، همه، همگان، هماد
جمیعاً [جَ می عَ نْ] (ق) = سرتاسر، سربسر، همگان، همگی، سرتاپا (ی)
جمیل [جَ می لْ] (ص) = **قشنگ**، زیبا، خوشگل، دلارا، فریبا، **خوشرو** || **مهرو**، ماهرخ، مهپاره || برازنده، اندرخور || مهین، مهینه || اِشگرف، شگرف، شَنگُل || سُخ، پدرام، پاخ، هُژیر، وَشت، نیک، نیکو، نکو
جن [جِ نْ نْ] (اِ) = پری، بوی پرست، از ما بهتران
جناب [جَ نا بْ] (اِ) = سرور || درگاه، آستان، آستانه
جنابت [جَ نا بَ تْ] (مص) = دوری، دور شدن || دورشدن ازپاکی
جناح [جَ ناحْ] (اِ) = سوی || پهلو || بال || بر
جناح [جُ ناحْ] (اِ) = گناه، بزه
جناس [جِ نا سْ] (مص) = همانند بودن، همانندی، همگونگی
جنایت [جِ نا یَ تْ] (مص) = گناه کردن، بزه کردن، تباهکاری || **آدمکشی**کردن (ع. ف)
جنب [جَ نْ بْ] (اِ) = بر، کنار || نزد || پهلوگاه
جنب [جُ نُ بْ] (ص) = دور || ناپاک || بیگانه
جنبه [جَ نْ بَ ةْ] (اِ) = پهلو، کرانه || سو || بیگانگی
جنت [جَ نْ نَ تْ] (اِ) = بهشت، فردوس || بوستان، بستان، درختستان
جند [جُ نْ دْ] (اِ) = لشگر، سپاه
جنس [جِ نْ سْ] (اِ) = گونه، جور || دسته || کالا
جنوب [جَ نوبْ] (اِ) = نیمروز
جنوب [جُ نوبْ] (اِج) = پهلوها، کنارها
جنود [جُ نُودْ] (اِج) = لشگرها، سپاه ها
جنون [جُ نُو نْ] (مص) = دیوانه شدن، دیوانگی || شیفتگی، شیدایی، دلشدگی || بی خردی || شورانیدن، شوراندن
جنیبت [جَ نی بَ تْ] (اِ) = اسب یدک، بالاد، بالاده
جنین [جَ نی نْ] (اِ) = پوشیده || رویان، اپگانه، بچه اندرشکم
جواب [جَ وا بْ] (اِ) = پاسخ، پَدواز، پتواز
جواد [جَ وا دْ] (ص) = جوانمرد، بسیار بخشنده، بخشنده، راد
جواد [جَ وا دْ] (ص) = اسب راهوار، اسب نیک، یکران || که کوب
جوار [جِ وا رْ] (مص) = همسایه بودن، هم دیواری، همسایگی || نزدیکی || پناه
جوار [جَ وار] (اِج) = همسایگان

جوارح [جَ وارِحْ] (اِج) = اندام‌ها
جواز [جَ واز] (مص) = روا داشتن، روادیدن || پروانه، فته، گذرنامه || گذشتن || سپردن
جوال [جَ وْوال] (ص) = گردنده، هرزه گرد، گرد برآینده، گِـرد گرَد
جوالق [جُ والِقْ] (اِ) = جوال، گوال، آلَرد
جوانب [جَ وانِبْ] (اِج) = کناره‌ها، پهلوها || گرداگرد، پیرامون، گردور || سوها
جواهر [جَ واهِرْ] (اِج) = گوهرها، گوهران
جوایز «جوائز» [جَ وا ی (ئ) زْ] (اِج) = بخشش‌ها، پاداش‌ها
جود [جُو دْ] (اِ) = بخشندگی، دهش، بخشش، بخشایندگی || جوانمردی، رادی
جودت «جودة» [جَ وْ دَ تْ] (مص) = نیک شدن، نیکو گشتن، نیکی، خوبی، نیکویی || زودیابی
جور [جَ وْرْ] (مص) = ستم کردن، ستم، استم، ستم کردن، ستمکاری || بیداد || آزار، گزاییدن
جوراب [جوراْبْ] (اِ) = گورب، موزه
جوزا [جَ وْزا] (اِ) = دوپیکر
جوسق [جَ وْسَ قْ] (اِ) = کوشک، کاخ
جوشن [جَ وْشَ نْ] (اِ) = زره
جوع [جُوعْ] (اِ) = گرسنگی، گُرِسْ، گُشْن
جوف [جَ وْفْ] (مص) = فراخ شدن، فراخی، کاواک شدن || شکم، درون، اندرون
جوق [جَ وْقْ] (اِ) = گروه، دسته، هنگ
جولان [جَ وَلانْ] (مص) = جنبیدن، جنبش || گردیدن، گردش
جوهر [جَ وْهَ رْ] (اِ) = گوهر، گهر || بنیاد || یکدانه || گَنَخْت، فَرْوَر، پاک نژاد

جهات [جِ هاتْ] (اِج) = روی‌ها، سوی‌ها
جهاد [جِ هادْ] (مص) = کوشیدن، کوشش || کارزار کردن
جهار [جِ هارْ] (مص) = آشکار کردن، پیدا، آشکار || به آواز خواندن || دشنام دادن
جهاز [جَ هازْ] (اِ) = ساز و برگ، ساز، رخت، وَردَک || کشتی بزرگ || پالان شتر || دستگاه
جهالت [جَ هالَ تْ] (مص) = نادانستن، نادانی || ناشناسایی
جهت [جَ هَ تْ] (اِ) = **سو، سوی**، سون || راستا، راسته || راه || روی || کوست، اورون، فا
جهد [جَ هْدْ] (مص) = کوشیدن، ورزیدن || کوشش، تلاش، رنج
جهر [جَ هْرْ] (مص) = آشکار کردن || آواز بلند کردن
جهل [جَ هْلْ] (مص) = نادانستن، **نادانی**، کانایی || تاریکی || پَرکان، دلشدگی، سرسری
جهنم [جَ هَنَّمْ] (اِ) = دوزخ، **دَمَندان** || آتش
جهول [جَ هولْ] (ص) = بسیار نادان، نادان || خودپسند || بیخرد
جهیز [جَ هیزْ] (اِ) = وَردَک || اسب چابک
جیب [جَ یْ بْ] (اِ) = گریبان || کیسه || سینه، دل
جید [جَ یْ دْ] (اِ) = گردن
جید [جَ یْ یِ دْ] (ص) = **نیکو، سره، نیک**، خوب
جیران [جِ یْ را ن] (اِج) = نزدیکان || همسایگان
جیش [جَ یْ شْ] (اِ) = لشکر، سپاه

جیفه **جیفه** [جِ یْ فَ هْ] (اِ) = مردار، مردار بوگرفته، لاشه

جیود [جُ یُودْ] (اِج) = گردن ها

جیوش [جُ یُوشْ] (اِج) = سپاه ها، لشگریان







حاجات [حاجات] (اِ ج) = نیازها، خواهش ها، دربایست ها

حاجب [حاجِبْ] (ص) = دربان || پرده دار || ابرو || پَروانک

حاجت [حاجَتْ] (اِ) = نیاز، نیازمندی، خواهش، خواست، آیَفْت، تُلَنگ || دربایست، دروا، وایست، وایا

حاد [حادْدْ] (ص) = تند، تیز، چست، کَردمَند، (سخت) برنده، گرم

حادث [حادِث] (ص) = آمده، پدید آمده || نو، تازه

حادثه [حادِثَهْ] (ص) = سرگذشت، رویداد، کالیوه، پیش آمد، پیشامد || نورسیده، پدیده

حادی [حادی] (ص) = شتردار، شتربان، شترران || سرودگوی، راننده شتر به آواز

حاذق [حاذِقْ] (ص) = استاد، چیردست، زیرک، کارآزموده، تردست، چابک || آموخته، آمخته

حار «حاره» [حارْرْ] (ص) = **سوزنده، گرم کننده || گرم، سوزان**

حارث [حارِثْ] (ص) = کشاورز، برزگر، کشتکار

حارس [حارِسْ] (ص) = نگاهبان، نگهبان، پاسبان، گوشدار، نگاهدار، نگهدار، بپا || دروازه بان || رهگذار || پاسدار، پرستار || پشتوان

حازم [حازِم] (ص) = هوشیار، دوراندیش

حاسب [حاسِبْ] (ص) = شمارگیر، شمارنده، شمارگر

حاسد [حاسِدْ] (ص) = بدخواه، بداندیش || رشک برنده، رشکبن

حاشا [حاشا] (ق) = هرگز، پرگست، پَرگَس || مبادا، اَرَندان || جز

حاشیه [حاشِیَهْ] (ص) = **کنار، گوشه، بر، لب، زهوار || دامنه، پایان، کرانه || پَروَزْ**

حاصد [حاصِدْ] (ص) = دروکننده، دروگر، درونده

حاصل [حاصِلْ] (ص) = بهره، درآمد || دسترنج || بار، فرآورده

حاضر [حاضِرْ] (ص) = آماده، پرداخته، پا به رکاب (ف.ع.) || درپیش، دسترس || آگاه، اژیر

حافظ [حافِظْ] (ص) = نگهدار، نگهبان، پاسبان || پشتوان، پشتبان، پناه || از بردارنده ||

بایگان

حافظه [حا فِ ظَ هْ] (ص-اِ) = یاد || کیسه || ویر

حاق [حا قْ ق] (ص) = میان چیزی || مردی مرد

حاکم [حـا کِ مْ] (ص) = پادشاه، شاه || فرمانفرما، سالار || دادرس، داور، **فرماینـده** || کدخدا || کاردار، کارکیا || استاندار || رای || صدرنشین (ع. ف.)

حاکی [حـا کی] (ص) = بازگو کننده || داستان گو، داستانسرا

حال [حـا ل] (اِ) = اکنون || چگونگی، گونه || خوشی

حالا [حـا لا] (ق) = دردم، اکنون، ایدر، ایدون، نون

حالات [حـا لا تْ] (اِج) = چگونگی ها || خوشی ها

حالت [حـا لَ تْ] (اِ) = چگونگی || خوشی

حامد [حـا مِ دْ] (ص) = ستایگر، ستاینده || سپاسدار، سپاسگزار

حامل [حا مِ لْ] (ص) = زن باردار || بردبار || برنده || آورنده || پیک || بار بردار

حامی [حا می] (ص) = یاور، پشتیبان، یار || تخت دار || پاسبان، نگهدارنده، پناهنگ

حاوی [حا وی] (ص) = در بردارنده || دارا

حایز «حائز» [حا ءِ زْ] (ص) = دارا || دارنده

حایل «حائل» [حا ءِ لْ] (ص) = پرده، میانگیر، جلوگیر، پوشنده || پیش بند || بازدارنده || جداکننده

حب [حُ بْ بْ] (مص) = دوست داشتن، دوستی، مهر، دلبستگی

حب [حَ بْ بْ] (اِ) = دانه، تخم

حباب [حُ بـا بْ] (اِ) = گنبدآب، گنبده || گوی || کُوپَله، فراسیاب

حباله [حَ با لَ هْ] (اِ) = دام، بند، پابند || ریسمان

حبایل «حبائل» [حَ بـا ءِ لْ] (اِج) = دام ها، پابندها، بندها || ریسمان ها

حبر [حِ بْ رْ] (اِ) = سیاهی || سیاهی دوات (ف. ع.) || دوده، زگالاب || نیکوکار

حبس [حَ بْ سْ] (مص) = بند کردن، زندان کردن، بازداشت کردن، نگاهداشتن، بازداشت، بگیر و ببند، زندانی || بستن || بازماندگی

حبل [حَ بْ لْ] (اِ) = ریسمان، رشته، پالهنگ، بند || رگ || درخت انگور، شاخه انگور

حبل المتین [حَ بْ لُ لْ مَ تی نْ] (ص. مر.) = ریسمان استوار

حبل الورید [حَ بْ لُ لْ وَ ری دْ] (اِ. مر.) = شاهرگ گردن، رگ گردن

حبوب [حُ بوبْ] (اِج) = دانه ها، تخم ها

حبه [حَ بْ بَ هْ] (اِ) = دانه || اندکی، کم

حبیب [حَ بی بْ] (ص) = دوست، دوستدار، یار، دوستگان

حتم [حَ تْ مْ] (مص) = استوار کردن، بایسته کردن || ساده، بی آمیغ || بایسته، ناگزیر

حتماً [حَ تْ مَ نْ] (ق) = بیگمان، براستی، بناگزیر

حتی [حَ تْ تـا] (ح) = تا، تا به آنجا که، تا آنکه

حتی الامکان [حَ تْ تَ لْ اِمْ کا نْ] (ق) = تا

حج [حَ جْ جْ] (مص) = آهنگ کردن || زیارت خانه خدا کردن (ع. ف.)

حجاب [ح جا بْ] (مص) = پوشاندن، پوشش، روگیری || (اِ) = پوش، روپوش، روپوشه، روبند، پرده || زنگ دل || پیچه

حجابت [حِ جا بَ تْ] (مص) = پرده داری کردن، دربانی || بازداشتن

حجار [حَ جْ جا رْ] (ص) = سنگتراش

حجار [حِ جا رْ] (اِج) = سنگ ها

حجام [حَ جْ جا مْ] (ص) = رگزن، خونگیر، خون ستان || گرّا

حجامت [حِ جا مَ تْ] (مص) = خون گیری کردن، رگزدن || انجبدن، کوپه زدن، باخسه زدن

حجب [حَ جْ بْ] (مص) = پنهان کردن، پوشانیدن، پوشیدن || بازداشتن

حجب [حُ جْ بْ] (اِ) = شرم، آزرم، کم رویی

حجب [حُ جُ بْ] (اِج) = پرده ها، شادُرْوان ها

حجت [حُ جْ جَ تْ] (اِ) = پیشوا || درستی || فرنود، آوند || تَرده، بیجک

حجر [حَ جَ رْ] (اِ) = سنگ

حجر [حِ جْ رْ] (اِ) = کنار، دامن، پناه

حجرالاسود [حَ جَ رُلْ اَسْ وَدْ] (اِخ) = سنگ سیاه

حجره [حُ جْ رَهْ] (اِ) = کلبه، خانه، دکان، پرواره، یاخت

حجله [حِ جْ لَ هْ] (اِ) = پرده || اتاق آراسته || گردَک

حجم [حَ جْ مْ] (مص) = ستبری، تناوری || گُنج

حد [حَ دْ دْ] (مص) = مرز داشتن، کرانه داشتن، پایان داشتن || کران، مرز، پایان || اندازه، شماره || سامان داشتن، سامان || سینور || انج، سومه

حدا [حُ داء] (مص) = راندن شتر با آواز

حداثت [حَ دا ثَ تْ] (مص) = نوشدن، تازه گردیدن، تازگی، نوی، نوخاستگی || خردسالی، جوانی

حداد [حَ دْ دا د] (ص) = آهنگر، نهامین || دربان

حدب [حَ دَ بْ] (اِ) = کوژی، کوژپشتی || تپه

حدت [حِ دْ دَ تْ] (مص) = تیزی، تندی، برندگی، هنگار

حدث [حَ دَ ثْ] (اِ) = کارتازه، نو || برنا، نوجوان || نوزاد، نوخاسته

حدس [حَ دْ سْ] (مص) = پندار بردن، انگار کردن، گمان بردن، گمانه || دریافتن

حدقه [حَ دَ قَ هْ] (اِ) = مردمک چشم || کاسهٔ چشم، چشم خانه

حدوث [حُ دوثْ] (مص) = پدید آمدن، پیش آمدن، نوپیدا شدن، نوشدگی، تازگی

حدود [حُ دود] (اِج) = پیرامون ها، کرانه ها، مرزها || اندازه ها || روش ها، آیین ها

حدیث [حَ دی ثْ] (اِ) = گفتار، سخن، گفت، داستان، سَروا || نوین، نو، نوی، تازه || سخن نو، چیز نو

حدید [حَ دی دْ] (اِ) = آهن

حدید [حَ دی دْ] (ص) = تیزشده

حدیقه [حَ دی قَ هْ] (اِ) = باغ، باغچه، بوستان

حذاقت [حَ ذا قَ تْ] (مص) = استاد بودن، چیره دستی، استادی، تردستی، کاردانی ||

حذر [حَ ذَ رْ] (مص) = پرهیز کردن، پرهیزیدن، دوری کردن || بیم داشتن، ترسیدن || پرهیز، ترس، بیم
حذف [حَ ذْ فْ] (مص) = دور انداختن، دور کردن || برداشتن || انداختن، زدن، ستردن
حر [حَ رْرْ] (مص) = گرم بودن، گرما، گرمی
حر [حُ رْرْ] (ص) = آزاد، آزاده، جوانمرد، وارسته
حرارت [حَ رارَتْ] (مص) = گرم بودن، گرما داشتن، تاب، تابش، سوز، تفتگی، گرمی || تند بودن، جوش داشتن || جوشاندن || تف، تندی، تاو
حراس [حُ رْ را س] (اِ ج) = پاسبانان، نگهبانان
حراست [حِ را سَ تْ] (مص) = نگاهبانی، نگهبانی، نگهداری، پاس داری، پاسبانی
حراف [حَ رْ را ف] (ص) = سخنگو(ی)، واتگر || پرگو(ی)، پرچانه
حرام [حَ را مْ] (مص) = ناشایست بودن، ناروا بودن، نابایست بودن
حرب [حَ رْ بْ] (مص) = جنگ کردن، جنگیدن، نبرد کردن، پیکار کردن، رزم کردن، کارزار کردن || ناورد، آورد، کشش، استیزه، آویزش، آفند، تگاب، اَردَب
حرباء [حِ ربا ءْ] (اِ) = مارمولک، آفتاب پرست
حربه [حَ رْبَ ه] (اِ) = افزار جنگ، جنگ افزار، گذر، گذرک، آذرم || کارد
حرث [حَ رْ ثْ] (مص) = کاشتن، کشت کردن، کاشت کردن، کشت ورزی، کشتکاری
حرج [حَ رَ جْ] (مص) = تنگ شدن، تنگی، فشار
حرز [حِ ر زْ] (اِ) = پناهگاه، جای استوار || بازوبند، چشم آویز || بهره
حرس [حَ رَ سْ] (ص) = نگاهبان، پاسبان، پاسدار
حرص [حِ رْ صْ] (مص) = آزیدن، آز، آزمندی، نیاز || نیوْسوم
حرف [حَ رْ فْ] (اِ) = گفت، سخن، گفتار || واژه || وات، واچ، گپ || کرانه ||تیزی
حرف [حِ رَ فْ] (اِ ج) = پیشه ها، کارها
حرفه [حِ رْ فَ ةْ] (اِ) = پیشه، کار
حرق [حَ رْ قْ] (مص) = سوختن، سوختگی
حرقه [حُ رْ قَ ةْ] (اِ) = سوزش، سوختگی، سوز، گرمی
حرکات [حَ رَ کا تْ] (اِ ج) = جنبش ها، تکان ها || کارها
حرکت [ح رَ کَ تْ] (مص) = جنبیدن، جنبش، تکان
حرم [حَ رَ مْ] (مص) = پردگیان || اندرون، مِشکوی، پرده سرای || بتخانه || گرداگرد
حرمان [حِ رْ ما نْ] (مص) = بی روزی ماندن، بی بهرگی || ننگ || ناکامی، ناامیدی
حرمت [حُ رْ مَ تْ] (اِ) = آبرو، ارز، بزرگی، ارج || آزادگی || پاس، گرامی داشت
حروب [حُ روبْ] (اِ ج) = جنگ ها، رزم ها || کارها
حروف [حُ رُ و فْ] (اِ ج) = واژه ها، واج ها، سخن ها || کرانه ها
حرون [حَ رون] (ص) = سرکش، توسن

حره [حُ رْرَهْ] (ص) = زن آزاده، آزاده زن
حریت [حُ رْ ر ی یَ ت] (مص) = آزاد بودن، آزادگی، آزادمنشی، آزادی
حریر [حَ ر ی رْ] (اِ) = ابریشم، جامه ابریشمی || پرنیان، پرند، پروند || لاد، اِستبرک، وشی
حریص [حَ ری صْ] (ص) = آزمند، آزناک، آزور || آرغده، رَژْد، کادمند || آرزومند || بشکول || طمع کار (ع. ف.)، دندان گرد (کنا.)
حریف [حَ ر ی فْ] (ص) = هماورد || هم پیاله || انباز، همباز || هم پیشه || هم چشم
حریق [حَ ری قْ] (ص) = آتش سوزی، آتش سوزان || **سوزش** || زبانه آتش
حریم [حَ ری مْ] (ص) = پیرامون، گرداگرد، دوروبر || سامان || بارگاه
حزام [حِ زا مْ] (اِ) = کمر || تنگ اسب، تنگ ستور
حزب [حِ زْ بْ] (اِ) = دسته، گروه، توده، هنگ
حزم [حَ زْ مْ] (مص) = دوراندیش بودن، دور اندیشی، پایان نگری || فراهم آوردن || بند بستن || بیداری، هوشیاری، استواری
حزن [حُ زْ نْ] (مص) = افسرده بودن، اندوهناک بودن، دلتنگ بودن، افسردگی، دلتنگی، افسرده دلی || غَراشیدن، کساردن، تاسیدن || راخ، تلواسه، خدوک، گُرم
حزین [حَ زی نْ] (ص) = افسرده، اندوهناک، تنگدل، پژمان، دلگیر، دلخون، دلسوخته، اندوهگین، رنجور، ناخشنود، ناشاد، نژند، دِژَم، خونین جگر، سوزناک، آلُفته، غمگین (ع. ف.)، خدوک، شَخولیده
حس [حِ سْ سْ] (مص) = دریافتن، آگاهی یافتن || هُش
حساب [حِ سا بْ] (مص) = شمردن، شماردن، شمار، شماره || آماردن، آمار، همار، آماریدن، **ماره** || اندازه گرفتن || آیار || خُشکامار
حساد [حُ سْ سا دْ] (اِ ج) = بدخواهان، بداندیشان || رشک برها، رشکینان، رشکین ها
حسادت [حَ سا دَ تْ] (مص) = رشک بردن || بدخواستن، بدخواهی
حساس [حَ سْ سا سْ] (ص) = زود یاب، دریابنده || هشدار || تنگ دل، نازک دل، زود رنج || صاحب دل (ع. ف.)
حسام [حُ سا مْ] (اِ) = شمشیر، تیغ
حسب [حَ سْ بْ] (مص) = شمار کردن، شمردن || بس || بسنده بودن، بسندگی، کافی بودن (ع. ف.)
حسب [حَ سَ بْ] (مص) = نیک شدن، گوهری گشتن || گوهرنیک || اندازه
حسب الامر [حَ سْ بُ لْ اَمْ رْ] (تر. اض.) = بفرمان، بفرمایش، بفرموده، بدستور
حسد [حَ سَ دْ] (مص) = رشک بردن، رشک، ارشک، رشکینی || بدخواهی کردن، بدسگالی || غرض کردن (ع. ف.) || خَدوک || سَنگاش
حسرت [حَ سْ رَ تْ] (مص) = فسوسیدن، دریغ خوردن || آز، آراوند، دُژمان، دُژوان، اَرمان، فیر، اندوه، افسوس
حسن [حُ سْ نْ] (مص) = نیکو بودن،

حسن نیکویی، نیکی، خوبی، بهی، فر || قشنگی، دلفریبی، زیبایی || خوشرفتاری، نیکخویی، خوبرویی، رنگ || خوشی

حسن [حَ سَ نْ] (ص) = نیکو، نغز، خوب، نلم، بهین || خوش، پسند، خجسته، آدَخ || بُرنا || اشگرف || ماهرخ، ماهرو، ملوس

حسنات [حَ سَ نا تْ] (اِ ج) = نیکی ها، نیکویی ها || کارهای نیک

حسن ظن [حُ سْ نِ ظَ نْ نْ] (تر. اض.) = خوش گمانی

حسود [حَ سودْ] (ص) = ارشکین، رشکوَر، ژَکور، رشکناک، رشکن، رشک بر || بدگمان، بداندیش، بدسگال || (کنا.) گران چشم، چشم تنگ، شورچشم، شتردل، گرسنه دل

حسیب [حَ سی بْ] (ص) = نژاده، والاگهر، گهری || بزرگوار

حشر [حَ شْ رْ] (مص) = گرد آمدن || آمیختن، آمیزش کردن، آمیزش || برانگیختن، رستاخیز

حشر [حَ شَ رْ] (اِ) = گروه، چریک، دسته

حشره [حَ شَ رَهْ] (اِ) = خزنده

حشم [حَ شَ مْ] (اِ) = گله، رمه || خویشان || ویژگان

حشمت [ح شْ مَ تْ] (اِ) = بزرگی، شکوه || آفرنگ، افر، افرنک، افرند

حشو [حَ شْ وْ] (مص) = آکندن، پر کردن || فزون کردن، فزونی || انبارش || آگین، آکنه، آکَنِش

حشیش [حَ شی ش] (اِ) = سیاه دانه || گیاه خشگ

حصاد [حَ صا دْ] (مص) = درو کردن، درویدن || هنگام درو

حصار [ح صا رْ] (اِ) = دژ، باره، فروند، تَبَرگ || دیوار، بارو، دربندان || شهرستان

حصر [حَ صْ رْ] (مص) = گرد گرفتن، فرا گرفتن، تنگ گرفتن || بازداشتن

حصن [ح صْ نْ] (اِ) = دژ، بارو || جای استوار، پناهگاه، پناه

حصول [حُ صولْ] (مص) = بدست آوردن، گرفتن، دریافت || رسیدن || بدست آمدن، دست دادن || پیدا آمدن، پیدا شدن، روی نمودن، پیدایش || فراآوردن || بهم رسانیدن

حصون [حُ صونْ] (اِ ج) = دژها، باروها || جاهای استوار، پناهگاهها

حصیر [حَ صی رْ] (اِ) = بوریا || پهلو || زندان

حصین [حَ صی نْ] (ص) = استوار

حضار [حُ ضْ ضا رْ] (اِ ج) = باشندگان

حضارت [حَ ضا رَ تْ] (مص) = شهرنشینی کردن || شهروندی

حضر [حَ ضَ رْ] (مص) = به شهر آمدن || در خانه بودن

حضرات [حَ ضَ را تْ] (اِ ج) = بزرگان، گرامیان

حضرت [حَ ضْ رَ تْ] (اِ) = پیشگاه، درگاه || نزدیکی || پایتخت

حضور [حُ ضُ ورْ] (مص) = پیدا شدن || آمدن || بودن || پیش، نزد، پیشگاه، روبرو

حضیض [حَ ضی ضْ] (ص) = فرودین، جای پست، پستی || بن کوه || فراز، بالا، اُوج

حطب [حَ طَ بْ] (اِ) = هیزم، هیمه

حظ [حَ ظْ ظ] (مص) = برخوردار شدن، برخورداری، بهره بردن، کامیابی || آسابیدن،

آسودن، کامرانی، خوشی || روزی || سرنوشت || فرخَنْج، رستی
حظوظ [حُ ظُو ظْ] (اِ ج) = بهره‌ها، برخورداری ها، کام ها || خوشی ها
حفاظ [ح فاظْ] (مص) = نگاهداشتن || پرده، نگاهدار، پوشش || پیمان داری کردن || پرهیز کردن
حفاظ [حُ فْ فا ظْ] (اِ ج) = نگهبانان، نگاهداران
حفاظت [ح فٰا ظَ تْ] (مص) = نگاهداری کردن، نگاهداشتن
حفر [حَ فْ رْ] (مص) = فروکندن، کندن، گود کردن، فراکندن || کاوش کردن، کاویدن || فتالیدن، فتاریدن
حفره [حُ فْ رَهْ] (اِ) = کال، گودال، چاله || گور|| سوراخ || گوچاه
حفظ [ح فْ ظْ] (مص) = نگهداشتن، نگهداری کردن، پرهیزیدن || پناه گوش فرا داشتن || نگاهبانی کردن، پاییدن، پائیدن || انباردن || بیاد سپردن، بیاد گرفتن، از بر کردن، بر || کیرو
حفیظ [حَ فی ظْ] (ص) = نگهبان، نگهدار، نگاهدار
حق [حَ قْ ق] (مص) = راستی، درستی || داد || شایستگی، سزاواری || باره، هُده، هوده
حقاً [حَ قْ قَ نْ] (ق) = براستی، راستی را
حقارت [حَ قٰا رَتْ] (مص) = کوچک بودن، کوچکی || فرومایگی، زبونی، خواری، پستی || زاری
حق الزحمه [حَ قْ قُ زَ زَحْ مَ هْ] (تر . اض .) = دستمزد
حق العمل [حَ قْ قُ لْ عَ مَ لْ] (تر . اض .) = کارمزد، دستمزد
حق القدم [حَ ق قُ لْ قَ دَ مْ] (تر . اض .) = پایمزد
حقایق [حَ قٰا یِ قْ] (اِ ج) = راستی ها، درستی ها || دادها || سزاواری ها
حقد [ح قْ دْ] (مص) = کینه ورزیدن، کینه ورزی، کینه || کشمکش، استیزه
حقود [حُ قُودْ] (اِ ج) = کینه ها، کین ها
حقود [حَ قو دْ] (ص) = کینه‌ور، پرکین || بدخواه
حقوق [حُ قُوقْ] (اِ ج) = بهره ها || درستی ها، راستی ها || پاداش ها
حقه [حُ قْ قَ هْ] (اِ) = نیرنگ، فریب، کلک، نارو || سبد کوچک
حقیر [حَ قی رْ] (ص) = فرودست، پست، ناکس، زبون، خوار، بی سر و پا، فرومایه || کوچک، کمینه || ناسزاوار، نابهر || هَماش، چکاری، پَخْچ، پَخْج، کَلته
حقیقت [حَ قی قَ ة] (اِ) = راستی، درستی، فرهودی || آشکاری
حقیقتاً «حقیقةً» [حَ قی قَ تَ نْ] (ق) = براستی و درستی، راستی راستی، بدرستی، براستی، راستی را
حک [حَ کْ کْ] (مص) = خراشیدن، تراشیدن، گراشیدن، غراشیدن، کراشیدن || خراش، گراش، تراش، غرش || ساییدن، سودن، ساییدگی، سایش || اندر نوشتن || خاریدن || کندن، کندگی
حکاک [حَ کْ کٰا کْ] (ص) = کندکار || مهرکَن || رقمکار (ع . ف .)

حکام [حُ کّ کا مْ] (اِ ج) = استانداران || فرمانروایان

حکایت [ح کا یَ تْ] (مص) = سرگذشت گفتن || داستان، افسانه، فسانه، سروا، اندار، انگارده

حکم [ح کَ مْ] (اِ ج) = پندها، اندرزها، سخن های درست

حکم [حُ کْ مْ] (مص) = فرمودن، درخواستن، فرمان دادن، فرمان، فرمایش، پرمان || فرمان راندن || گشاد نامه، دستور || داوری

حکم [حَ کَ مْ] (اِ) = داور، سرداور

حکماً [حُ کْ مَ نْ] (ق) = بیگفت، بیگفتگو، باید

حکماء [حُ کَ ما ءْ] (اِ ج) = فرزانگان، دانایان، دانشمندان

حکمت [ح کْ مَ تْ] (اِ) = دانایی، فرزانگی، دانش || بزرگواری || پند، اندرز || راستی، درستی || داد

حکمیت [حَ کَ می یَ تْ] (مص) = رسیدگی کردن، داوری کردن || اهودادی

حکومت [حُ کو مَ تْ] (مص) = فرمانروایی کردن، کارداری، والیگری (ع. ف.)، شاهی || داوری کردن || فرمان دادن

حکیم [حَ کی مْ] (ص) = بزرگوار، راد || دانشومند، دانشور، دانشی، دانا || فرزانه، فرزان || پزشک، بچشک || کُندآور، کُندا، کنداگر

حل [حَ لْ لْ] (مص) = وا شدن || باز کردن، گشادن، گشودن || خیسیدن || له شدن

حلاج [حَ لْ لا جْ] (ص) = پنبه زن، اِلباد

حلاجت [ح لا جَ تْ] (اِ مص) = پنبه زنی، پنبه پاک کنی

حلاق [حَ ل لا قْ] (اِ) = استره، موتراش، سرتراش || رگزن

حلال [حَ لا لْ] (ص) = روا، شایست

حلال [حَ لْ لا لْ] (ص) = گشاینده || مشکل گشا (ع. ف.)، گره گشا

حلاوت [حَ لا وَ تْ] (مص) = شیرین شدن || شیرین بودن، شیرینی || زیبایی، قشنگی || شگرفی

حلزون [حَ لَ زونْ] (اِ) = پلخ

حلف [ح لْ فْ] (مص) = سوگند خوردن، سوگند || پیمان

حلق [حَ لْ قْ] (اِ) = گلو، نای

حلق [حَ لْ قْ] (مص) = تراشیدن مو، سرتراشی، موتراشی

حلقوم [حُ لْ قو مْ] (اِ) = نای، خشکنای، گلوگاه، خرخره، گلو

حلقه [حَ لْ قَ ةْ] (اِ) = گرد، گرده || جرگه || گوشواره || پرگار || چنبر، چنبره || زُرفین، زُفرین

حلم [ح لْ مْ] (مص) = بردباری کردن، شکیبایی || آهستگی نمودن

حلو [حُ لْ وْ] (ص) = شیرین، نوشنجه || قشنگ

حلواء [حَ لْ وا ءْ] (اِ) = شیرینی || فروشه

حلول [حُ لو لْ] (مص) = دمیده شدن || فرود آمدن، درآمدن || درون شدن، خلیدن

حلی [حُ لی یْ] (اِ) = زیور، پیرایه

حلیم [حَ لی مْ] (ص) = بردبار، نرمسار، نرمخو || آهسته

حلیه [ح لْ یَ ةْ] (اِ) = پیرایه، زیور

حمار [ح مٰا رْ] (اِ) = خر، درازگوش || خرخاکی

حماسه [حَ مٰا سَ هْ] (اِ) = چامه پهلوانی، چکامه رزمی || دلاوری، دلیری || درشتی

حماقت [حَ مٰا قَ تْ] (مص) = نادانی کردن، نادانی، بی‌خردی، کودنی، کانایی، سَرسَری، کمبودگی

حمال [حَ مْ مٰا لْ] (ص) = باربر، بارکش، باربردار || گران‌پشت

حمام [حَ مْ مٰا مْ] (اِ) = گرمابه، گرماوه، تابخانه || غسلخانه (ع. ف.) || کدوخ

حمام «حمامه» [حَ مٰا مَ هْ] (اِ) = کبوتر، کوتر، سَپاروک، کالوچ

حمایت [حِ مٰا يَ تْ] (مص) = پشتیبانی کردن || پَهره، پَهرچ، پاسیدن، پاس داشتن، پاییدن، نگاهبانی || نگاهداشتن، داشت، نگهداری || پناه دادن، پناه، اَندَخسیدن، سایه گرفتن || پروردن || پرهیزیدن || قیمومت (ع. ف.).

حمایل «حمائل» [حَ مٰا يِ (ع) لْ] (اِ) = دوال شمشیر، برآویز

حمد [حَ مْ دْ] (مص) = ستودن، ستایش کردن || سپاس داشتن، سپاس، سپاس داری، سپاسه، درود، ثنا کردن (ع. ف.) || افدستا

حمر [حُ مْ رْ] (اِ ج) = سرخ ها، سرخی ها، سرخرویان

حمر [حُ مُ رْ] (اِ ج) = خرها، خران، درازگوشان

حمق [حُ مْ قْ] (مص) = کم خرد بودن، نادان بودن، کم خردی، بی خردی، گولی

حمل [حَ مْ لْ] (مص) = بارداشتن، باربردن، بار برداشتن || بردن || بردباری کردن || پشتواره || آبستنی

حمل [حِ مْ لْ] (اِ) = کجاوه || بار

حمله [حَ مْ لَ هْ] (مص) = تک کردن، تاختن، تاخت آوردن، آوزیدن، دستبرد زدن || لگام دادن، عنان رها کردن (ع. ف.)

حمید(ه) [حَ مى دَ(هْ)] (ص) = ستوده، پسندیده

حمیم [حَ مى مْ] (ص) = آب گرم || گرما || خویشاوند، نزدیک، دوست

حنجره [حَ نْ جَ رَهْ] (اِ) = نای، گلو، نی

حنظل [حَ نْ ظَ لْ] (اِ) = تلخک، شرنگ || گَبَست، کَوَست، پَهنور

حنک [حَ نَ كْ] (اِ) = زیر چانه، زیر گلو، کام، کام دهان، زیرزنخ

حوادث [حَ وا دِ ثْ] (اِ ج) = پیش آمدها، پدیده ها || سختی ها

حواس [حَ وا سْ سْ] (اِ ج) = اندیشه ها || دریابنده ها

حواشی [حَ وا شی] (اِ ج) = کنارها، کناره ها || خدمتگزاران

حواله [حَ وا لَ هْ] (مص) = واگذاردن، واگذاری، سپردن || چک

حوالی [حَ وا لی] (اِ ج) = دور و بر، گرد، گرداگرد، پیرامون، پیرامن، گوشه و کنار || دمدما

حوایج «حوائج» [حَ وا يِ (ع) جْ] (اِ ج) = خواهش ها، نیازمندی ها، نیازها

حور [حُورْ] (اِ ج) = سیاه‌چشمان، سیه چشمی

حورالعین [حُورُلْ عَ یْ نْ] (تر. اض.) = زن سیاه‌چشم

حوش [حَ وْ شْ] (اِ) = گرداگرد، چهار

دیواری، پیرامون

حوصله [حَ وْصَ لَ هْ] (اِ) = چینه دان، ژاغر، کُژار، کُژاژ || تاب، بردباری، شکیبایی، توان، پروا || ژاله

حوض [حَ وْضْ] (اِ) = آبدان، استخر، آبگیر، انبارآب، غفج، آبگون، تالاب، ستخر، پایاب، آبزن

حول [حَ وْ لْ] (اِ) = پیرامون، گرداگرد || برجای || باب || نزد || توانایی

حول [حَ وَ لْ] (ص) = لوچی، کج چشمی، دوبینی، کج بینی، کاژی

حی [حَ ی ی] (ص) = زنده، زنده گو یا || کوی، برزن

حیاء [حَ یٰا ء] (اِ) = شرم، آبرو، آزرم، آبکار

حیا [حَ یٰا] (اِ) = باران || فراخی سال

حیات [حَ یٰا تْ] (مص) = جان داشتن || زندگی کردن، زیست کردن، زندگانی || هش || زی

حیاط [حِ یٰا طْ] (اِج) = خانه || بستان ها || دیوارها

حیاطت [حِ یٰا طَ تْ] (مص) = نگهداشتن، پاس داشتن، پاسداری، نگهداری

حیث [حَ یْ ثُ] (اِ) = جا، هرکجا، سو || هرچند

حیثیت [حِ یْ ثی یَ تْ] (اِ) = آبرو، ارجمندی، فر، شکوه، پایه، پایگاه

حیدر [حَ یْ دَ رْ] (اِ) = شیردرنده

حیران [حَ یْ را ن] (ص) = سرگشته، سرگردان، گیجیده، ناخن بدندان (کنا.)، گیج، شولیده، کالیوه، پریشان، پَکَر، مات، خیره، مانده اندروا، فرومانده، آسمند، هاژه، هاژ، آهوار آسیون، هامی

حیرت [حَ یْ رَ تْ] (مص) = شیفتن، شگفتیدن، شولیدن، هاژیدن، اُفْتِد، افدیدن، سرگشتگی، سرگردانی، آوارگی، خیرگی

حیص وبیص [حَ یْ صُ بَ یْ صْ] (تر. عط. ـ ق) = تنگی، سختی، گیرودار، کشاکش

حیض [حَ یْ ضْ] (مص) = دشتان شدن، دشتانی || بی نمازشدن || عذرشدن (ع. ف.)

حیطه [حِ یْ طَ هْ] (مص) = دیوارشدن، دیوار، دیواربست || درپناه گرفتن، نگاهبانی کردن

حیف [حَ یْ فْ] (مص) = افسوس خوردن، دریغ خوردن، افسوس || ستمگری کردن، بیداد کردن

حیل [حِ یَ لْ] (اِج) = نیرنگ ها، دستان ها || چاره ها، چاره گری ها

حیلت «حیلة» [حی لَ ه] (اِ) = نیرنگ، دستان، افسون، کلک، فریب، ترفند، نارو، سالوس، رنگ، ساز، ریو، گول، تیتال، گریس، ستاوه، ریوه، اروند || اُولنج || چاره

حین [حی نْ] (اِ) = هنگام، انگام، گاه، پسا، زمان || روزگار

حیوان [حَ یَ وا نْ] (اِ) = جانور || زنده

حیه [حَ یْ یَ هْ] (ص) = زنده || مار (اِ)



خاتم [خا تَ مْ] (اِ) = انگشتر، انگشتری، نگین

خاتم [خا تِ مْ] (ص) = پایان، واپسین، باز پسین || پایان‌دهنده

خاتمه [خا تِ مَ هْ] (ص) = پایان، انجام، سرانجام، فرجام

خادم [خا دِ مْ] (ص) = کارمند || خدمتکار(ع.ف.)، خدمتگزار(ع.ف.)، نوکر، پرستار، پرستنده || زَوار، زاوَر || غاشیه‌دار(ع.ف.) || یِکْتاش || فرمانبر || نانخور || پیشکار

خادمه [خا دِ مَ هْ] (ص) = پرستار، پرسته، پرستنده

خارج [خارِجْ] (ص) = بیرون، برون

خارق [خا رِقْ] (ص) = پاره کننده، از هم درنده

خازن [خا زِنْ] (ص) = گنجینه‌دار، نگهبان گنج، گنجور

خاسر [خا سِ رْ] (ص) = زیانکار، زیان‌دیده، خسران‌دیده(ع.ف.)

خاشع [خا شِ عْ] (ص) = فروتن || ترسکار || شکسته‌دل

خاص [خا ص ص] (ص) = ویژه، بیژه، آویژه || برگزیده || پاکیزه || پشت و پناه، خاوندی

خاصره [خاصِ رَهْ] (اِ) = آبگاه، تهیگاه، پهلو

خاصه [خاصْ صَ هْ] (ص) = ویژه، بویژه

خاصیت [خا صی یَ تْ] (اِ) = نهاد، خوی، سرشت || ویژگی || خواسته

خاضع [خاضِ عْ] (ص) = فروتن، افتاده

خاطر [خاطِ رْ] (ص) = دل || یاد || اندیشه

خاطرات [خاطِ را تْ] (اِج) = یادبودها

خاطره [خا طِ رَ هْ] (ص) = یادبود || یاد || سرگذشت

خال [خا لْ] (اِ) = نشان || انگ || خَجَک، تیل

خال [خال] (اِ) = برادرِ مادر، دایی، کاکو، کاکویه

خالد [خا لِ دْ] (ص) = پاینده، جاوید، جاودانی، ماندگار

خالص [خا لِ صْ] (ص) = ناب، بی آلایش، پالوده، بی‌آمیغ، ژاو، پاز، سره، بیژه || پاک، پاکیزه

خالصه [خا لِ صَ هْ] (ص) = ویژه || نیامیخته، بی آمیغ

خالق [خا لِ قْ] (ص) = هستور، آفرین، پدید

آورنده، آفریننده، آفریدگار || پروردگار، یزدان، کردگار، دادار، خدا، ایزد || ناشیتار
خاله [خا لَ هْ] (اِ) = خواهرِ مادر
خالی [خا لی] (ص) = تهی، خوله، رت || آزاد، رها
خامل [خا مِ لْ] (ص) = گمنام، بی نام و نشان || فرومایه، بی ارج
خانقاه [خا نِ قا هْ] (اِ) = خانگاه، صوفی خانه (ع. ف.)
خایب «خائب» [خا ع (یِ) بْ] (ص) = ناامید، نومید || بی بهره
خایف «خائف» [خا ع (یِ) فْ] (ص) = ترسنده، ترسان، ترسو، ترسکار، ترسا || هراسان، هراسا، هراسنده || بددل، بزدل || رمنده || سهم زده || نِهازیده || شمان، شمنده
خاین «خائن» [خا ع نْ] (ص) = نادرست، نااستوار، نمک نشناس، پیمان شکن، گرگ منش، زنهارخوار
خباثت [خ با ثَ تْ] (مص) = پلید شدن، ناپاکی، پلیدی || هَرنوت
خباز [خَ بْ با زْ] (ص) = نانوا، نان پز
خبازی [خُ با زی] (اِ) = پنیرک، آفتاب پرست (گیا.)
خبایا [خَ با یا] (اِ ج) = پوشیدگی ها، پنهان ها || خیم ها
خبایث «خبائث» [خَ با ع ثْ] (اِ ج) = پلیدی ها، ناپاکی ها، نهانی ها
خبث [خُ بْ ثْ] (مص) = پلید شدن، پلیدی، زشتی، ناپاکی || بدسرشتی، بدگهری، بدنهادی || کینه ورزی، دشمنی، بدخواهی
خبر [خَ بَ رْ] (اِ) = آگاهی، آگهی

خبرت «خبرة» [خُ بْ رَ تْ] (مص) = آگاهی داشتن، آزموده بودن، آگاهی، دانش، دانستگی، دانایی، بینایی || آزمون، آزمایش
خبز [خُ بْ زْ] (اِ) = نان
خبز [خَ بْ زْ] (مص) = نان پختن، نان پزی || نانوایی || نان دادن
خبط [خَ بْ طْ] (مص) = کژرفتن، بیراه رفتن، نادرستی، کج روی || شوریدگی، پریشانی، آشفتگی
خبیث [خَ بی ثْ] (ص) = پلید، ناپاک || ناخوش
خبیر [خَ بی رْ] (ص) = آگاه، دانا || کاردان، کاربین، کرده کاره، آزموده، مرد آزما || وند، وَشگَرده || وقوف دار (ع. ف.) || مصلحت بین (ع. ف.)
ختام [خِ تا مْ] (مص) = بپایان رساندن، انجام، پایان، سپری، سرانجام، فرجام کار
ختم [خَ تْ مْ] (مص) = بپایان بردن، بسر آوردن، پایان، سرانجام || سوگواری
خجالت [خَ جا لَ تْ] (اِ) = شرم، شرمندگی، سرافکندگی
خجل [خَ جَ لْ] (مص) = شرمسار شدن، سرافکند شدن || (کنا.) سرخ شدن، سر خاریدن || خیط شدن (ع. ف.) || توریدن، اشکستن
خجلت [خِ جْ لَ تْ] (اِ) = شرم، شرمندگی، سرافکندگی، شرمساری، خدوک
خجول [خَ جُو لْ] (ص) = کم رو، فکنده سر || شرمسار، شرمگین، شرمنده، شرمناک، شرم آلود، شرمزده || حیادار (ع. ف.)، آزرمجو، آزرمگین || باآبرو || پرده نشین

خداع [خ د ا عْ] (مص) = فریفتن، فریب دادن، فریب

خدشه [خَ دَ شَ هْ] (مص) = خراش برداشتن || آسیب دیدن، زیان دیدن || بد گمانی

خدعه [خُ دْ عَ هْ] (اِ) = شیله پیله، کلک، فریب، فرهیب، دستان، اولنج، گنبوره، کَرَش، کریش

خدم [خ دَ مْ] (اِج) = وابستگان || پرستاران، پرستندگان

خدمات [خَ دَ ما تْ] (اِج) = پرستاری ها، بندگی ها

خدمت [خ دْ مَ تْ] (مص) = بندگی کردن || پرستاری کردن، پرستش || سرپرستی کردن || زمین بوس کردن || کوچ کردن || زاوَری

خدود [خُ دُ ودْ] (اِج) = رخسارگان، گونه ها، روی ها، رخ ها

خدیعت «**خدیعه**» [خَ د ی عَ ه] (اِ) = فریب، دستان

خراب [خَ ر ا بْ] (ص) = ویران، تباه، برباد رفته || (ا. مص) ویرانی، تباهی || یاوگی، پالغزه

خرابه [خَ ر ا بَ هْ] (ص) = ویرانه، ویرانه زار، جای ویران

خراج [خَ رْ ر ا ج] (ص) = دست بباد، ولخرج (ف.ع.) || کاربُر، کارگشا

خراط [خَ رْ راط] (ص) = چوب تراش

خراطت [خَ ر اطَ تْ] (مص) = چوب تراشی کردن

خرافات [خُ ر ا فا تْ] (اِج) = پوچ ها، چرندها || افسانه ها، پندارها

خرافت [خُ ر ا فَ تْ] (اِ) = سخن بیهوده، سخن پریشان || نَرْدک || افسانه

خرج [خُ رْ جْ] (اِ) = توبره، بارداان، خرجینه، خرجین

خرج [خَ رْ جْ] (اِ) = هزینه، در رفت || باج

خرق [خَ رْ قْ] (مص) = درانیدن، شکافتن، از هم دریدن، چاک کردن، پاره کردن || (اِ) = درز، رخنه، شکاف، چاک

خرقه [خ رْ قَ هْ] (اِ) = شولا، خستوانه || جامه پنبه دار || جامه کهنه، جامه درویشان

خروج [خُ ر وجْ] (مص) = بیرون آمدن، در رفتن، بیرون شدگی || سرکشی

خزانه [خ ز ا نَ هْ] (اِ) = گنج، گنجدان، گنجینه || آبدان || پوته

خزن [خَ زْ نْ] (مص) = اندوختن، انباشتگی || گنج نهادن

خزنه [خَ زَ نَ هْ] (اِج) = گنجوران، گنجینه داران

خسارت [خَ سا رَ تْ] (مص) = گزند یافتن، زیان یافتن، زیانکاری || در باختن || تاوان

خساست [خَ سا سَ تْ] (مص) = زبون بودن، پستی، ناکسی، فرومایگی

خست [خ سْ سَ تْ] (مص) = فرومایه بودن، تنگ چشم بودن، پستی، فرومایگی

خسران [خُ سْ ر ا نْ] (مص) = زیان یافتن، کاستی یافتن، زیانکاری، زیانمندی

خسوف [خُ سوفْ] (مص) = ناپدید شدن، فرو رفتن || ماه گرفتگی

خسیس [خَ سی س] (ص) = پست، فرومایه، ناکس، نابهر || ناجوانمرد، نان کور، تنگ چشم || ماخ، ژکور، زُفت

خشب [خَ شَ بْ] (اِج) = چوب، چوب

خشن [خَ شِ نْ] (ص) = گنده، درشت، ستبر || ناهموار، ناهنجار، ناتراشیده، پَرغونه || سخت خو(ی)، تندخو، سخت || زُفت، زمخت، زبر، ونج

خشوع [خُ شُوعْ] (مص) = فروتنی کردن، فرمانبرداری کردن، افتادگی || دلشکستگی

خشونت [خُ شونَ تْ] (مص) = سختی‌کردن، درشتی کردن || درشت‌شدن، درشتی، زبری || گُستی، اُشتَلَم || درشت‌خویی، تندخویی

خصال [خِ صاْ لْ] (اِج) = خوی ها، منش ها

خصام [خِ صاْ مْ] (مص) = جنگیدن، دشمنی کردن

خصایل «**خصائل**» [خَ صاْ ءِ لْ] (اِج) = منش ها، خوی ها

خصب [خِ صْ بْ] (اِ) = بسیاری، فراوانی || فراخی سال، فراخسالی || فراخ گذرانی

خصلت [خِ صْ لَ تْ] (اِ) = خوی، منش، فَرْوَر، کواسه

خصم [خَ صْ مْ] (اِ) = دشمن || جنگ کش، ستیزنده || کینه‌خواه

خصوص [خُ صو صْ] (مص) = ویژگی (یافتن)، ویژه بودن || نزدیکی جستن، دوستی یافتن، دلبستگی یافتن، آشنا شدن، خودمانی بودن

خصوصیت [خُ صوصی یَ تْ] (مص) = نزدیکی جستن، یگانگی، دلبستگی، دوستی || ویژگی || آشنایی، خودمانی بودن

خصومت [خُ صُومَ تْ] (اِ) = دشمنی || کین || ستیزه، فرخاش، استیزه || نورد، لنگر || آفند، آفندیدن || چَخ، لَخْت، تکاب

خضاب [خِ ضاْ بْ] (اِ) = رنگ || گلگونه

خضراء [خَ ضْ راء] (ص) = سبز || سبزی ها || سبزه || آسمان

خضوع [خُ ضُوعْ] (مص) = فروتنی کردن، افتادگی کردن || واگذار کردن || لابه کردن

خط [خَ طّ] (اِ) = نشانه || نوشته، نبشته || کَشه

خطاء [خَ طاْ ء] (اِ) = لغزش، پالغز || گناه || ناراست، نادرست || ناروایی، نادرستی

خطاب [خِ طاْ بْ] (مص) = رویارو سخن گفتن || روی سخن

خطابه [خِ طاْ بَ هْ] (مص) = سخن‌رانی کردن، سخن گویی کردن || گفتارسخنورانه

خطایا [خَ طا یاْ] (اِج) = کژروی ها || گناهان || لغزش ها

خطبه [خُ طْ بَ هْ] (اِ) = سخنرانی، سخنوری || سخن، گفتار || نیایش

خطر [خَ طَ رْ] (اِ) = ترس، بیم || آسیب || کارِ بزرگ || بزرگی || دشخواری

خطور [خُ طورْ] (مص) = به یاد آمدن || بر دل گذشتن

خطوط [خُ طوطْ] (اِج) = نوشته ها، نبشته ها || رشته ها || راهها || کشه ها

خطوه [خُ طْ وَهْ] (اِ) = گام

خطه [خُ طْ طَ ه] (اِ) = شهربزرگ، کشور

خطیب [خَ طی بْ] (ص) = واتگر، سخنگو، سخنران، سخنور، سخن راننده، گوینده

خطیر [خَ طی رْ] (ص) = گران || هنگفت، بسیار || بزرگ، بلندپایه، ارجمند، کرامند

خطیه [خَ طی یَ هْ] (اِ) = گناه || لغزش

خفاء [خَ فاْ ء] (مص) = پوشیده شدن،

پوشیدگی، نهفتگی || نهان، پنهان
خفاش [خُ فْ فا شْ] (اِ) = شبکور، شپپرک، شب پره، شب یازه، شیرمرغ، مرغ عیسی، شبینه، بیواز، پیواز
خفایا [خَ فا یا] (اِ ج) = پنهانی ها، پوشیدگی ها، نهفته ها، نهان ها
خفت [خِ ف فَ تْ] (مص) = سبک بودن، سبکی، سبک مایگی، بادساری || فرومایگی، خواری
خفض [خَ فْ ضْ] (مص) = پست کردن، فرود آوردن، فرو داشتن || خوشگذرانی، تن آسایی
خفقان [خَ فَ قا نْ] (مص) = تپیدن، تپش یافتن || سینه تنگ شدن، سینه تنگی، گلوگیر شدن || زبان (همه را) بستن
خفی [خَ فی ی] (ص) = پنهان، پوشیده، نهان || گوشه گیر
خفیف [خَ فی ف] (ص) = نازک || سبک || خوار
خفیه «خفیة» [خُ فْ یَ هْ] (ص) = پنهان، پوشیده، نهفته، پنهان شده
خل [خ لْ لْ] (اِ) = سرکه
خلاء [خَ لَ ءْ] (مص) = تهی بودن، خالی بودن (ع . ف .) || پنهان و ناآشکار بودن
خلاص [خَ لا صْ] (مص) = رها شدن، رستن، رهایش، رهایی، آزاد شدن، وارهیدن، رستگاری، پرواس || (ص) = ناب، ناآمیخته
خلاصه [خُ لا صَ هْ] (اِ) = چکیده، جوهر، شیره || بی آمیغ، پالیده || ژاو || سرجوش، برگزیده
خلاف [خِ لا ف] (مص) = ناسازگاری کردن || وارون بودن || نیسان
خلافت [خِ لا فَ تْ] (مص) = جانشین بودن، جانشینی کردن || جانشینی پیامبر || پادشاهی
خلاق [خَ لْ لا قْ] (ص) = ایزد، خدا، یزدان، کردکار || آفریننده، آفریدگار، پدیدآورنده
خلال [خِ لا لْ] (اِ) = میان، درمیان || سوراخ کننده || سرکه ها || نیاز
خلال [خَ لْ لا ل] (ص) = سرکه فروش
خلایف «خلائف» [خَ لا یِ فْ] (اِ ج) = جانشینان || پیشوایان
خلایق [خَ لا یِ قْ] (اِ ج) = سرشت ها || آفریدگان || مردمان
خلت [خِ لْ لَ تْ] (اِ) = دوستی، یاری || مهربانی
خلخال [خَ لْ خا لْ] (اِ) = پاهنگ، پاهنگه، پا آورنجن
خلد [خُ لْ دْ] (اِ) = جاوید، همیشگی، جاودان || بهشت، بهشت جاوید
خلسه [خُ لْ سَ هْ] (اِ) = ربودگی
خلص [خُ لْ لَ ص] (اِ ج) = پاک ها، بی آلایش ها، ناب ها، بی آمیغ ها
خلط [خَ لْ طْ] (مص) = آمیختن، درهم آمیختن، آمیخته کردن، بهم آمیختن، آمیزش، آمیزه || برهم زدن، زیرورو کردن، شورانیدن || سرشتن، سرشت || آمیغ || آکدَش
خلع [خَ لْ عْ] (مص) = کندن || گرفتن || برداشتن، برآهنجیدن، دور ساختن، جدا کردن || برکنار کردن
خلعت [خِ لْ عَ تْ] (اِ) = ساز || تن پوش، جامه، جامه دوخته که بزرگی بکسی بخشد
خلف [خَ لْ فْ] (اِ) = واپس، پس آیند، پی،

خلف [خَ لَ فْ] (ص) = نیک، نیکوکار، شایسته || فرزند، بازمانده، جانشین

خلف [خُ لْ فْ] (اِ) = پیمان شکنی || دروغ گویی

خلفا [خُ لَ فاْ ءْ] (اِج) = جانشینان

خلق [خَ لْ قْ] (مص) = ساختن || آفریدن، صورت آفریدن (ع. ف.)، آفرینش || سرشتن، پدید آوردن، پروراندن || انبودن || مردم، آفریدگان

خلق [خُ لْ قْ] (اِ) = خوی، خیم، منش، سرشت

خلقت [خِ لْ قَ تْ] (اِ) = نهاد، سرشت || آفرینش || پیدایش || پیکر

خلل [خِ لَ لْ] (اِ) = پراکندگی || شکاف، گشادگی، اشکاف || سستی

خلو [خُ لُ وْو] (مص) = تهی شدن || تنهایی || بیزاری

خلوت [خَ لْ وَتْ] (مص) = تنهایی گزیدن، تنها نشستن، تنهایی || شبستان، خوابگاه || پنهانی

خلوص [خُ لوصْ] (مص) = بی آلایشی، پاکی || سادگی || یکرنگی

خلیج [خَ لی جْ] (اِ) = شاخابه، خور

خلیع [خَ لی عْ] (ص) = برکنده، برآهیخته، درآورده، رانده، دور شده || پریشان، نابسامان || نابفرمان، خودکام، خویشتن کام

خلیفه [خَ لی فَ هْ] (ص) = جانشین || پیشوا، کَچیر || پیره

خلیق [خَ لی قْ] (ص) = خوشخو || خوگیر || شایسته، سزاوار، برازنده، زیبای، درخور

خلیل [خَ لی لْ] (ص) = دوست، دوست مهربان

خمار [خَ مْ ما رْ] (ص) = می فروش، باده فروش

خمار [خِ ما رْ] (اِ) = سرپوش، سرانداز، روپاک

خمر [خَ مْ رْ] (اِ) = آب رَز، باده، می || تاهو

خمر [خُ مُ رْ] (اِج) = پاشامه ها، سرپوش ها

خمس [خَ مْ سْ] (اِ) = پنج

خمس [خُ مْ س] (اِ) = پنج یک

خمسه [خَ مْ سَ هْ] (اِ) = پنج

خمود [خُ مودْ] (مص) = سرد شدن، خاموش شدن، آرام گرفتن || بیهوش شدن

خمول [خُ مُو لْ] (مص) = گمنام بودن، گمنامی، بی نشانی، بی نامی

خمیر [خَ می رْ] (ص) = سرشته || تُرشه

خمیس [خَ می سْ] (اِ) = پنجشنبه

خنازیر [خَ نا زی رْ] (اِج) = آماس گلو || خوک ها || دژپه، دُژپیه

خناس [خَ نْ نا سْ] (ص) = دیو سرکش، اهریمن || بدکار

خناق [خُ نا قْ] (مص) = تاسانیدن، گلو گرفتن، خبه کردن || خناک

خندق [خَ نْ دَ قْ] (اِ) = گودال، کنده، آلنگ

خنجر [خَ نْ جَ رْ] (اِ) = دشنه، کارد بزرگ، آب فسرده، سبز

خوارج [خَ وا رِجْ] (اِج) = بیرون رونده ها

خواص [خَ وا ص ص] (اِج) = ویژگان، واژیان، آویژگان || سودها || بزرگان، برگزیدگان || نزدیکان || ویژگیری

خواطر [خَ وا طِ رْ] (اِج) = یادها || یادبودها ||

سرگذشت ها || اندیشه ها

خوف [خَ وْ فْ] (مص) = ترسیدن، سهیدن، بیم، ترس، بزدلی، هراک، هراس، سهستن، شِکوهیدن || رمیدن، رمش || باک داشتن، باک، پرهیز، پرواسیدن، پرواس، پروا || اندیشه داشتن || نِهازیدن، نِهاز

خیار [خِ یا ر] (اِ) = برگزیده، گزین شده

خیاط [خَ یْ یا ط] (ص) = دوزنده، درزی، جامه دوز، سوزن کار

خیاطت [خِ یا طَ تْ] (اِ مص) = جامه دوزی، دوزندگی، درزی گری

خیال [خَ یْ یا ل] (ص) = سوارکار، اسب سوار

خیال [خَ یا لْ] (اِ) = گمان || اندیشه، اسگالش

خیام [خِ یا مْ] (اِ ج) = سراپرده ها، چادرها، خیمه ها

خیام [خَ یْ یا مْ] (ص) = چادردوز، سراپرده دوز || خیمه فروش (ع . ف .)

خیانت [خِ یا نَ تْ] (مص) = گناه کردن || نارو زدن، ناراستی کردن، نادرستی کردن، فریبیدن، رنگ کردن، بیوند، عذر ساختن (ع . ف .) || تاوان

خیر [خَ یْ رْ] (اِ) = خوبی، نیکویی، نیکی || نیکوتر || **مزد** || ارزانش

خیر [خَ یْ یِ رْ] (ص) = بسیار نیکوکار، نیکوکار، بزرگوار، خیرخواه (ع . ف .)

خیط [خَ یْ طْ] (مص) = در رشته کشیدن || رج || تار، نخ، رشته، ریسمان، وَرِس، وریس، راک

خیل [خَ یْ لْ] (اِ) = سواران || اسبان || لشکر، گروه || پیرو || اردوگاه

خیمه [خَ یْ مَ هْ] (اِ) = چادر، شامیانه، شادروان، پرده سرای، شادربان، سرای پرده، کوهیچه، خرگاه، تاژ، فازه

خیول [خُ یو لْ] (اِ ج) = سواران، اسبان || لشگرها، گروه ها، سپاه ها





د

داء [د اءْ] (مص) = دردمند شدن، رنجوری، درد، بیماری

دابه [دابْ بَ هْ] (ص) = چار پا || جنبنده

داخل [د اخِ لْ] (ص) = اندر، اندرونه، در، درآورده، درون، تو || خلانیده || میان || فرود || درآینده

دار [دارْ] (اِ) = سرا، خانه، سرای

دارالحکومه [د ارُلْ حُ کومَ هْ] (تر . اضـ .) = دیوانخانه || استانداری

دارالاخره [د ارُلْ عاخِ رَهْ] (تر . اضـ .) = آن جهان

دارالخلافه [د ارُلْ خِ لا فَ هْ] (تر . اضـ .) = پایتخت || سرای شاه

دارالشفاء [د ارُشْ شِ فا ءْ] (تر . اضـ .) = درمانگاه، بیمارستان || داروخانه

دارالسلام [د ارُسْ سَ لا مْ] (تر . اضـ .) = بهشت || خانه تندرستی

دارالمجانین [د ارُلْ مَ جا نی نْ] (تر . اضـ .) = تیمارستان، دیوانه خانه، دیوانه ستان

دارالعلوم [د ا رُلْ عُ لُو مْ] (تر . اضـ .) = دانشگاه، دانش سرا

دارالملک [د ا رُلْ مُ لْ کْ] (تر . اضـ .) = پایتخت

داعی [د اعی] (ص) = خواهان، خواهنده، خواننده

داعیه [د اعِ یَ هْ] (ص) = خواهش، خواست || انگیزه

دافع [د افِ عْ] (ص) = راننده، پس زننده، پس نشاننده، بازدارنده، دور کننده

دال [د الْ لْ] (ص) = راهنما || نشان دهنده

داهی [د اهی] (ص) = زیرک، دانا، باهوش، گُربُز

داهیه [د اهِ یَ هْ] (ص) = کاربزرگ، سختی زمانه || بسیارزیرک، باهوش، زیرک

دایره «دائره» [د ا(یِ)عِ رَهْ] (ص) = **پیرامون، پیرامن || گردنده، دورزننده (ع . ف .) || گرد || پَرهون**

دایره «دائره» [داعِ رَهْ] (اِ) = **دف**

دایم «دائم» [د ا عِ مْ] (ص) = **جاوید، جاویدان، پاینده، پایا، پایسته، هموار، هامواره، دیر پا(ی) کارکن، همیشه، پدرام، پابرجا، پایدار، پیوسته، نَراک، نَوتاش**

دایم التزاید «دائم» [داعِ مُتْ تَ زایُ دْ] (تر . اضـ .) = **روزافزون**

دایم الخمر «دائم» [داعِ مُلْ خَ مْرْ] (تر . اضـ .) = **همیشه مست، میخواره**

دایماً «دائماً» [د ا ع مَ نْ] (ق) = همیشه، همواره، هرچند، همارا، سال و ماه، همار، همی

دب [دُبْ بْ] (اِ) = خرس

دباغ [دِ بٰا غْ] (مص) = پیراستن پوست، پیراندن پوست، پیرایش پوست

دباغ [دَبْ بٰا غْ] (ص) = پوست پیرا، پیرایشگر پوست، پوستگر

دباغت «دباغة» [دِبٰاغَ تْ] (مص) = پوست پیرایی کردن، پاک کردن پوست، پوست پیراستن

دب اکبر [دُ بْ بِ اَ کْ بَ رْ] (اِخ) = هفت اورنگِ مهین

دب اصغر [دُ بْ بِ اَصْ غَ رْ] (اِخ) = هفت اورنگ کِهین

دبدبه [دَبْ دَ بَ هْ] (مص) = شکوه، بزرگی || آوازه، سرافرازی || آوازدهل

دبر [دُبُ رْ] (اِ) = پشت || سپس || کون

دبه [دَ بْ بَ هْ] (اِ) = روغن دان || بهانه || کدوی میان تهی

دجال [دَ جْ جٰال] (ص) = دروغگو|| فریبنده، گول زننده

دخالت [دَخٰا لَ تْ] (اِمص) = پاپی شدن || سرنهادن بکاری || درآمدن

دخل [دَ خْ لْ] (مص) = درآمدن || خرده گیری || درآمد (اِ)

دخول [دُ خُولْ] (مص) = درون رفتن، فرو رفتن، تورفتن، فروشدگی || فراز رسیدن، فراز آمدن || دررفتن، درآمدن، درشدن

دخیل [دَ خی لْ] (ص) = پناهنده، دست بدامن || فرود آمده || پاپی

در [دُرْر] (اِ) = مروارید

درایت [دِ را یَ تْ] (مص) = دانش داشتن، باخرد بودن، آگاهی داشتن، دانایی داشتن، دانستن || دریافتن، هوش

درب [دَرْبْ] (اِ) = دروازه، دربزرگ

درج [دَ رْجْ] (مص) = نَوردیدن || نوشتن در چیزی، گنجاندن

درج [دَرَجْ] (اِج) = پایه ها || نردبان ها

درجات [دَ رَ جٰا تْ] (اِج) = پایه ها، پایگاهها || پله ها

درجه [دَرَجَ هْ] (اِ) = پله || پایه، پایگاه، جاه || نردبان

درر [دُرَرْ] (اِج) = مرواریدها

درس [دَ رْسَ] (مص) = آموختن، آموزش دادن || خواندن || گویستن

درع [دِرْعْ] (اِ) = زره آهنی

درق «درقه» [دَرَقْ] (اِج) = سپرها، گاوسرها

درک [دَ رْکْ] (مص) = دریافتن، پی بردن، دریافتگی، اندریافت || رسیدن، دررسیدن || هوش داشتن، هش، ویر

درک [دَ رَکْ] (اِ) = دوزخ، ته دوزخ || پایه زیرین

دروس [دُ رو سْ] (اِج) = آموزش ها || آموختنی ها، آموخته ها

دعاء [دُ عٰا ءْ] (مص) = خواستن، نیاز خواستن، نیازداشتن || درود، نیایش، سپاس || داشن، داشاد(ذ) || نماچ

دعوا [دَ عْ وٰا] (اِ) = جنگ، ستیز، پرخاش، ستیزه

دعوات [دَ عَ وٰا تْ] (اِج) = درودها، نیایش ها || خواهش ها || خواندن ها

دعوت [دَعْ وَتْ] (مص) = خواندن، خواستن، پیش خواستن || رهبری کردن

دعوی [دَعْ وا] (مص) = خواستن، خواستار بودن، خواهش کردن || خواسته || بخود بستن، لاف و گزاف

دغدغه [دَغْ دَغَ ہْ] (مص) = نگرانی داشتن، دلواپس بودن، ترس داشتن || فسوس، خارخار || پخلوچه، پخپخو، غلغلک

دغل [دَغَ لْ] (ص) = تباهی || نادرستی || حیله گر (ع. ف.)، نادرست || درخت انبوه، گیاه بسیار || کینهٔ پوشیده || سیم ناسره || کودن

دفتر [دَفْ تَ رْ] (اِ) = جُنگ، دستینه

دفترحساب [دَفْ تَ رْح سا بْ] (تر. اضـ.) = انگاره، آوارچه

دفع [دَفْ عْ] (مص) = راندن، رانش || بردن، دور کردن، دور زدن، پیشگیری کردن || پس زدن، تیپا || گسیختن، گُسی || خم دادن

دفعتاً [دَفْ عَ تَ نْ] (ق) = ناگهان، بیکباره، ناگاه، یکجا

دفعه «دفعت = دفعة» [دَفْ عَ ہْ] (اِ) = بار، وار، یکراه

دفن [دَ فْ نْ] (مص) = بگور کردن، چال کردن، بخاک سپردن، زیر خاک کردن || آگندن، آگنیدن

دفینه [دَ فی نَ ہْ] (ص) = گنج، گنجینه || اندوخته || پنهان شده

دق [دِ قْ قْ] (ص) = اندک، کم، ریزه، شکسته، باریک، نزار

دق [دَ ق قْ] (مص) = کوفتن، کوبیدن، کوبستن، کوستن، کفتن، کُفت || ریزه کردن، نرم کردن || خرده گیری کردن، سرزنش کردن

دق الباب [دقْ قُ لْ با بْ] (تر. اضـ.) = در کوفتن، درزدن

دقایق [دَ قا یِ قْ] (اِ ج) = خرده ها، باریکی ها، خرده ریز

دقت [دِ قْ قَ تْ] (اِ) = باریکی || ژرف نگری، باریک بینی || نازکی، نازک اندیشی

دقیق [دَ قی قْ] (ص) = باریک بین، نازک بین، باریک نگر، خرده شناس، ژرف نگر، بنیادسنج || باریک

دقیقه [دَ قی قَ ہْ] (ص) = زمانی کوتاه || بسیار باریک

دکان [دُ کْ کا ن] (اِ) = فروشگاه || کارگاه || کلبه || سکو

دکه [دَ کْ کَ ہْ] (اِ) = کارگاه || تختگاه، سکو || فروشگاه

دلاک [دَ لْ لا کْ] (ص) = آبگیر، کیسه کش، تن مالنده || موی تراش، سلمانی

دلال [دَ لا لْ] (مص) = ناز کردن، نواز کردن، کرشمه کردن، نازش، غنج، سپسار، لَنج، لَنجه

دلال [دَ لْ لا ل] (ص) = رهنما || داسار، داستار، میانجی

دلالت [دَ لا لَ تْ] (مص) = رهبری کردن، راهبری، راهنمایی کردن، پیشوا کردن

دلق [دَ لْ قْ] (اِ) = پشمینه، جامهٔ پشمینه

دلو [دَ لْ وْ] (اِ) = آبریز، آوند آبکشی

دلیل [دَ لی لْ] (ص) = رهبر، پیشوا || راهنما، پیشرو، رهنمون || نمودار || کَرکوز || پروانک، فُرانِق (معر.)

دم [دَمْ] (اِ) = خون

دماء [دِماءْ] (اِج) = خون ها

دمار [دَ مٰا رْ] (مص) = نابود کردن، ویران کردن، نابودی، تباهی، نیستی || مرگ || ادرَنگ

دمع [دَمْعْ] (اِ) = سرشک، اشگ، ژابیژ

دمغ [دَ مْ غْ] (مص) = سرشکستن، سرشکسته شدن

دمغ [دَمَغْ] (ص) = سرخورده، بور

دن [دَنْ ن] (اِ) = خُم بزرگ

دنایت «دنائت» [دَ نا ءَ تْ] (مص) = پستی کردن، ناکس بودن، فرومایه بودن، زبونی || فرونژاد بودن

دنی [دَ نی ی] (ص) = بی سروپای، پست، ناکس، بی ارج، بی بها، خس

دنی الطبع [دَ نی یُ طْ طَ بْ عْ] (تر . اض .) = **پست، فرومایه، ناجوانمرد**

دنیا [دُ نْ یٰا] (اِ) = کیهان، جهان، گیتی، کهان || روزگار، سرای سپنج، کارخانه || دوسرا

دواء [دَ واءْ] (اِ) = درمان || دارو

دواب [دَ و ٰا بْ بْ] (اِ ج) = چهار پایان، جانوران، جنبندگان

دوار [دَ وا ر] (مص) = گردش کردن، گرد گشتن || سرگیجه، سرگردا، سرگردش، کاتوره

دوار [دَ وْ و ٰا رْ] (ص) = گردنده، بسیار گرد، بسیار گردش کننده، چرخنده

دواعی [دَ و ٰا عی] (اِ ج) = انگیزه ها || خواست ها، خواهش ها

دوام [دَ وا م] (مص) = پایدارشدن، پایستن، پا گرفتن، همیشگی، همیشه، پایداری، پایاب، پایندگی، استواری، باقی ماندن (ع . ف .)

دواوین [دَ وا و ی نْ] (اِ ج) = دیوان ها، جُنگ ها

دواهی [دَ وا هی] (اِ ج) = کارهای سخت، سختی ها، رویدادهای سخت

دوایر [دَ وا یِ رْ] (اِج) = گرده ها || پیرامون ها || پرهون ها

دور [دَ وْ رْ] (مص) = چرخیدن، گردش، چرخش، گردانی || پیرامون

دوران [دَ وَ رانْ] (مص) = چرخیدن، گشتن، گردیدن، دور گردیدن (ع. ف.)، چرخ خوردن، گردش، گرد || وشتن || ناورد

دوره [دَ وْرَهْ] (اِ) = گرداگرد، گرد، پیرامون || گردنده || باردیگر || روزگار

دولت [دَ وْ لَ تْ] (مص) = پادشاهی || شهر، کشور، شار || نیکبختی، بخت، گردش زمانه به نیکی، بهروزی، کامکاری || توانگری

دون [دُ ونْ] (اِ) = پایین، فرود || کم || نابهر، نبهره، پست، فرومایه، ناکس، ماخ، سِپِلِشت

دهاء [دَ هٰا ءْ] (مص) = با زیرکی بدست آوردن || (اِمص) = زیرکی، هوشمندی، هوشیاری

دهاقین [دَ هٰا قی نْ] (اِ) = دهگانان، کشاورزان، برزیگران

دهر [دَ هْ رْ] (اِ) = دیرند || روزگار، زمانه || گیتی || باستان

دهقان [دِ هْـ قٰا نْ] (اِ) = کشاورز، خویشکار، دهگان، برزیگر، کُنْبُد

دهن [دُ هْـ نْ] (اِ) = مالش، روغن مالی || چربی، پیه

دهور [دُ هورْ] (اِج) = روزگاران، زمانه ها

دیات [دِیٰاتْ] (اِج) = خون بهاها، تاوان ها

دیار [دِ یٰا رْ] (اِ ج) = خانه ها || شهرها، سرزمین ها

دیانت [دِ یٰا نَ تْ] (مص) = کیش داشتن، دین داشتن || راستی نمودن، پارسایی کردن، دینداری || آیین خداپرستی

دیجور [دَ یْ جُورْ] (ص) = تاریک، سیاه || شب تاریک

دیر [دَیْ رْ] (اِ) = کنشت، کلیسا، کلیسیا

دیک [دی ک] (اِ) = خروس

دین [دَ یْ نْ] (اِ) = وام داشتن || وام، نسیه، بدهکاری، آبام، پام، آوام، آفام، فام || سامه

دیوث [دَ یْ یوثْ] (ص) = نامرد، بیرشک، زن بمزد، دنگل، غراچه، زن بر، کلتبان، غرزن، غلتبان، قلتبان، کُشخان || گَرَدَنگ، گَرَدَنگَل || پژوند

دیه [دِیَ هْ] (اِ) = خون بها، تاوان





ذات [ذ ا تْ] (اِ) = خویشتن، خود، خیم || کس || گوهر، وجود، سرشت، هستی || خداوند، دارنده
ذاکر [ذ اُ کِ رْ] (ص) = یاد آورنده، یاد کننده
ذاهب [ذا هِ بْ] (ص) = رونده، گذرنده، شونده || کوشنده
ذایقه «ذائقه» [ذ ا یِ (ع) قَ هْ] (ص) = چشایی || مزه
ذبح [ذِ بْ حْ] (مص) = کشتن، سربریدن، سر زدن، گلو پاره کردن، گلو بریدن، بسمل کردن(ع. ف.)
ذبح [ذُ بَ حْ] (اِ) = گَزَرِدشتی «گیاهی شیرین»
ذبیح [ذَ بی حْ] (ص) = سربریده، گلوبریده
ذخایر [ذَ خَا یِ رْ] (اِ ج) = پس افکنده ها، اندوخته ها، گنج ها، پستاها
ذخیره [ذَ خی رَ هْ] (ص) = پس انداز، اندوخته، پس افکنده، گنج || آمَرغ، گوال || پستایی
ذراری [ذَ ر ا ر ی] (اِ ج) = زنان || فرزندان، فرزندزادگان
ذراع [ذِ ر اُ عْ] (اِ) = بازو، آرش، رش، گز
ذرع [ذَ رْ عْ] (مص) = گز کردن، اندازه گرفتن || کنار گذاشتن
ذره [ذَ رْ رَ هْ] (اِ) = ریزه، ریز، خردک، یک جو (کنا.)
ذره ذره [ذَ رْ رَ هْ ذَ رْ رَ هْ] (اِ. مر.) = خرده، ریزه || جوبجو، ریگ ریگ
ذریه [ذُ رْ ری یَ هْ] (اِ) = فرزند، فرزندزاده
ذقن [ذَ قَ نْ] (اِ) = زنخ، چانه، زنخدان
ذکاء [ذَ کا ءْ] (مص) = زیرک بودن، زود دریافتن، زیرکی، هشیاری، باهوشی، بخردی، تیزدلی، هوشمندی
ذکاء [ذُ کا ء] (اِ) = آفتاب، خورشید، مهر || گرمی، شدت گرمی (ع. ف.)
ذکر [ذِ کْ رْ] (مص) = یاد کردن، یاد، یادآوری || نام بردن || آوازه || ستایش
ذکر [ذَ کَ رْ] (اِ) = نر، مرد || نری، نره، چوک، ایر، شنگه || شرم مرد
ذکور [ذُ کُو رْ] (اِ ج) = نران، نرینگان، مردان
ذکی [ذَ کی ی] (ص) = هوشیار، زیرک، باهوش، تیزهوش، بیدارمغز، بینا، بخرد، بیدار دل
ذل [ذُ لْ لْ] (مص) = خوار شدن، خواری، خاکساری || نرمی
ذلت [ذِ لْ لَ تْ] (مص) = خوار بودن، پست بودن، پستی، خواری، زبونی، خاکساری،

ذلیل [ذَ لی لْ] (ص) = فرومایه، خوار، سبک سر، سبکسار، زبون، زیردست، زاره، خوارتن، خوارسار، خوارمایه، پست، خاکسار

ذمایم «ذمائم» [ذَ ما ءِ مْ] (اِج) = بدی ها، زشتی ها، نکوهیده ها

ذمه [ذِ مْ مَ ةْ] (اِ) = پیمان، زینهار || پذیرفتاری

ذمیمه [ذَ می مَ ةْ] (ص) = نکوهیده، زشت، ناستوده، بد

ذنب [ذَنْ بْ] (اِ) = گناه، ناروا، ناشایست

ذنب [ذَنَ بْ] (اِ) = دُم، دنباله، دُنب

ذنوب [ذُنُوبْ] (اِج) = گناه ها، گناهان

ذو [ذو] (اِ) = دارنده، خداوند، دارا

ذوات [ذَواتْ] (اِج) = گوهرها، سرشت ها، هستی ها || دارندگان، خداوندان || کس ها

ذوب [ذَ وْ بْ] (مص) = گداختن، گداخته شدن، گداز || آب شدن || آب کردن || ساییدن

ذوبان [ذَوَبٰانْ] (مص) = گداختن || گداخته شدن، آب شدن

ذوحیاتین [ذُ وحَ یٰا تَ یْ نْ] (تر . اض .) = دوزیست

ذوذنب [ذُوذَنَ بْ] (تر . اض .) = دنباله دار

ذوق [ذَ وْ قْ] (مص) = چشیدن، چشایی، چشش || گراییدن، گرایش || خوشی، شادی

ذهاب [ذَ هٰا بْ] (مص) = گذاشتن، شدن، رفتن، گذر، گذشت، رفت و آمد

ذهب [ذَهَ بْ] (اِ) = زر

ذهن [ذِهْن] (اِ) = هوش، خرد، دریافت، ویر، یاد، یاده، هوشمندی، زیرکی

ذیحساب [ذیَ ح سٰا بْ] (تر . اض .) = آمرگر، آمارگر

ذیل [ذَ یْ لْ] (اِ) = پایین، پای || دامان، دامن || زیر

ذیلاً [ذَیْ لَ نْ] (ق) = درزیر، درپایین || پس از این، سپس





رابح [رابِ حْ] (ص) = سودبخش، سودآور

رابط [رابِ طْ] (ص) = پیوند دهنده، بستگی دهنده، پیوستگی دهنده، چسبنده، چسباننده

رابطه [رابِ طَ هْ] (ص) = بستگی، پیوند

راجع [راجِ عْ] (ص) = بازآینده، باز گردنده، برگشت کننده || درباره

راجل [راجِ لْ] (ص) = پیاده

راجی [راجِ یْ] (ص) = امیدوار، امیدوارنده

راح [راْحْ] (مص) = شاد شدن، شادی کردن، شادمانی || می، باده

راحت [راحَ تْ] (مص) = آساییدن، آرامش یافتن، آسودگی پیدا کردن، آسایش، آسودگی || آرام، آسوده، آسوده دل

راحة الحلقوم [راحَ تُ لْ حُ لْ قومْ] (تر. اض .) = لرزانک، فرنی

راحل [راحِ لْ] (ص) = کوچ فرما، کوچنده

راحله [راحِ لَ هْ] (ص) = ستور بارکش، شتر سواری

راحم [راحِ مْ] (ص) = بخشاینده، بخشایشگر، دلسوز، مهربان

رادع [رادِ عْ] (ص) = جلوگیری کننده، بازدارنده، بازایستاننده

رازق [رازِ قْ] (ص) = روزی ده، روزی دهنده، رستی ده

راس [رَءْ سْ] (اِ) = سر || برسر || سرور || سرجمله (ف.ع.)

رأس المال [رَءْ سُ لْ ما لْ] (تر. اض .) = سرمایه، مایه

راشد [راشِ دْ] (ص) = دیندار || رهشناس، راه دان، راه راست رونده || بالنده

راشی [راشِ یْ] (ص) = پاره دهنده، پاره ستان

راضی [راضِ یْ] (ص) = خرسند، خوشدل، خشنود || دادستان

راعی [راعِ یْ] (ص) = نگهبان || چوپان، چراننده، شبان || فرمانروا

راغب [راغِ بْ] (ص) = خواستار، خواهان، خواهنده || گراینده، گرونده || پسندکار || دلداده، امیدوار

رافع [رافِ عْ] (ص) = فرازنده، بردارنده، بلند کننده، بالا برنده || دادخواه

راقم [راقِ مْ] (ص) = نویسنده

راکب [راکِ بْ] (ص) = سوار

راکد [راکِ دْ] (ص) = ایستاده، برجای، بی جنب وجوش

راووق [راوُوق] (ص) = پالونه، پالونهٔ شراب

راوی [را وِ یْ] (ص) = گوینده || آورنده || بازگو

راویه [را وِیَ هْ] (ص) = باز گوینده || مشک آب || چارپایی که مشک آب را می برد

راهب [را هِ بْ] (ص) = ترسا، ترسکار || کشیش || ترسای پارسا و گوشه نشین || عبادتکار(ع. ف.)

رأی [رَ ءْ یْ] (مص) = کنکاش || اندیشه، رای || جَگاره، جدکاره

رایت [رایَ تْ] (اِ) = پرچم، درفش || اختر

رایج [رایِ جْ] (ص) = روا، روان، سره || پول جاری (ف.ع.)

رایحه «رائحه» [را یِ (ءِ) حَ هْ] (ص) = بو || بوی خوش

رباء [ربا ءْ] (مص) = افزون گرفتن || کوالیدن، بیشی یافتن

رباط [رِبا ط] (اِ) = بند، رشته، پیوند || گروه سواران || کاروانسرا

رباع [رُبا عْ] (ق) = چهارچهار، چهارگان || چهارخال

رب النوع [رَ بْ بُ نْ نَ وْ ع] (تر. اضـ.) = پروردگار، ایزد || فرشته || نگهبان

ربح [رِ بْ حْ] (مص) = بهره بردن، سود یافتن || بهره، سود

ربط [رَ بْ طْ] (مص) = بر بستن، بستگی، وابستگی، پیوند

ربع [رُ بْ عْ] (اِ) = چاریک، یک چهارم

ربع [رَ بْ عْ] (اِ) = سرا، خانه، فرود آمدنگاه

ربقه [رِ بْ قَ هْ] (اِ) = بند، رشته، رشته گره دار || بند گردن || گردن بند جانوران

ربوب [رُبُو بْ] (اِج) = خدایان || آفرینندگان

ربوبیت [رُ بو بی یَ تْ] (مص) = پروردگار بودن، پروردگاری، خدایی، خداوندی

ربیع [رَبی عْ] (اِ) = بهار، بهارگاه

رتبه [رُتْ بَ هْ] (اِ) = پایه، پایگاه || جاه

رتق [رَتْ قْ] (مص) = بستن، دوختن || بست و گشاد، دوختن و شکافتن، بستن و گشودن

رثاء [رَ ثا ءْ] (مص) = گریستن، مویه گری || یاد کردن مرده، مرده ستایی

رجاء [رَ جا ءْ] (مص) = امید داشتن، آرزو داشتن، امیدواری، چشمداشت

رجال [رِ جا لْ] (اِج) = بزرگان، نامداران || مردان

رجاله [رَ جْ جا لَ هْ] (اِ) = پیادگان || فرومایگان، بی هنران

رجحان [رُ جْ حا نْ] (مص) = افزون آمدن، فزونی داشتن، چربیدن، برتری || بلندپایگی

رجس [رِ جْ س] (اِ) = پلیدی، گندگی || گناه || زشت

رجعت [رَ جَ عَ تْ] (مص) = بازگشتن، برگشتن، بازآمدن، برگشت || رستاخیز

رجل [رَجُ لْ] (اِ) = کاک || مرد

رجل [رِجْ لْ] (اِ) = پای، پا

رجم [رَجْ مْ] (مص) = سنگسار کردن، کشتن با سنگ || دشنام گفتن || راندن، دور کردن

رجوع [رُجُوع] (مص) = بازآمدن، بازگشت، برگشتن، واآمدن، برگشت، واگشت

رحل [رَ حْ لْ] (اِ) = آسایشگاه || بار، گیرخ، رخت

رحل [رَحْ لْ] (مص) = کوچ کردن

رحلت [رِ حْ لَ تْ] (مص) = درگذشتن، از جهان رفتن || باربستن، کوچیدن، کوچ

رحم [رَح مْ] (اِ) = بچه دان، زهدان || پوگان، بویگان، آبسته، پوسدان || خویشی، خویشاوندی، پیوستگی

رحم [رَح مْ] (مص) = بخشودن، دل سوختن، مهربانی، دلسوزی، بخشایندگی

رحمان [رَح مٰا نْ] (ص) = بخشاینده، مهربان

رحمت [رَ ح مَ تْ] (مص) = بخشودن، بخشایش || دلسوزی || درود، آمرزش

رحیق [رَ حی قْ] (اِ) = باده، باده ناب، می بی آمیغ

رحیل [رَ حی لْ] (مص) = کوچیدن، کوچ کردن، رفتن، کوچ، باربستن، بُنه بستن

رحیم [رَ حی مْ] (ص) = بخشایشگر، بخشاینده، آمرزگار || مهربان، دلسوز

رخاء [رَ خٰا ءْ] (مص) = سست کردن، سستی، نرمی || فراخ بودن زندگی، فراخی

رخصت [رُخْ صَ تْ] (مص) = آزاد کردن، رها کردن || پدرود || دستوری، دستور، پروانه || آسانی

رخوت [رَخْ وَ تْ] (مص) = نرم شدن، نرمی، سستی

رد [رَدْ د] (مص) = بازدادن، بازگردانیدن، وا زدن، نپذیرفتن || بازگشتن || بازآفریدن

رداء [رِ د ا ءْ] (اِ) = بالاپوش، دوش انداز || طاق (تاق) || آسمان

رده [رَدْ دَ ةْ] (اِ) = برگشتگی، ازدین برگشتگی

ردیف [رَ د ی فْ] (ص) = رج، رسته، رده، راسته || برابر

رذالت [رَ ذ ٰا لَ تْ] (مص) = پستی کردن، ناکسی نمودن، فرومایگی کردن

رذایل «رذائل» [رَ ذ ا ع لْ] (اِج) = پستی ها، ناکسی ها، فرومایگی ها

رذل [رَذْ لْ] (ص) = پست، فرومایه، ناکس || فرونژاد

رذیل [رَ ذ ی لْ] (ص) = ناکس، فرومایه، پست، لَوالَو، لَتره

رذیله [رَ ذ ی لَ ةْ] (ص) = پستی، ناکسی، فرومایگی

رزاز [رَزْزٰازْ] (ص) = برنج کوب || برنج فروش

رزاق [رَزْزٰاقْ] (ص) = روزی دهنده

رزانت [رَ ز ا نَ تْ] (مص) = سنگین بودن، سنگینی، گرانباری || آهستگی، بردباری

رزق [رِزْق] (اِ) = روزی، آبشخور، داخِم

رزین [رَزی نْ] (ص) = استوار || گرانمایه || سنگین

رسالت [رَسٰا لَ تْ] (مص) = پیام بردن، پیام آوردن، پیامبری || نوشته، پیام

رساله [رِ سٰا لَ ةْ] (اِ) = نامه، نوشته، دفترچه (ع. ف.)

رسام [رَسْ سٰا مْ] (ص) = پیکرنگار، چهره نگار، نگارگر، صورت بند (ع. ف.)، طرح کش (ع. ف.)، نقشبند (ع. ف.)

رسایل «رسائل» [رَسٰا ع لْ] (اِج) = نوشته ها، نامه ها

رستاق [رُسْ تٰاقْ] (اِ) = روستا

رسم [رَسْ مْ] (مص) = دستور، دستوردادن || صورت کشیدن (ع. ف.)، نقش کردن (ع. ف.)، نگاره، کشیده نگار، رقمزنی (ع. ف.)

رسم [رَسْ مْ] (مص) = راه کسی رفتن، آیین کسی پیش گرفتن، آیین، روش، خوی، شیوه، سان، راه || یاسه (یاسا)

رسن [رَسَ نْ] (اِ) = بند، ریسمان، رشته || افسار

رسوب [رُسُوبْ] (مص) = ته نشین شدن، ته نشست کردن، دُرده، واماندن

رسوخ [رُسُوخ] (مص) = فرورفتن || استواری کردن، پایداری، پابرجایی

رسول [رَسُولْ] (ص) = وخشور، پیامبر، پیمبر، پیغامبر || پیک، فرستاده، اَسکُدار، پیام آور || پاخ، وچرگر، وجرگر

رسوم [رُسُومْ] (اِ ج) = آیین ها، روش ها، راه ها، دستورها

رشاد [رَشَادْ] (مص) = براه بودن، بسامان بودن، رستگاری، راستی || پیروزی

رشادت [رَشَادَتْ] (مص) = پردل بودن، دلیر بودن، دلیری، بی پروایی، پردلی، دلاوری

رشاقت [رَشَاقَتْ] (مص) = خوش اندام بودن، بلند بالایی، باریک اندامی || نیکویی

رشد [رُشْدْ] (مص) = بالیدن، بزرگ شدن، بالش || کاردانی || رسیدن || براه شدن

رشوه [رِشْوَهْ] (اِ) = گزید، لاج، پاره، بلکفد

رشید [رَشیدْ] (ص) = دلیر، دلاور || بزرگ || رستگار || کاردان، راه دان، راهنمای

رشیق [رَشیقْ] (ص) = نیکو، زیبا || بلند بالا، خوش اندام، کشیده بالا

رضا [رِضا] (اِ) = تن دردادگی || خوشدلی، خوشنودی، خرسندی

رضاع [رَضاعْ] (مص) = شیر خوردن، شیر خوارگی

رضایت [رِضایَتْ] (اِ مص) = خشنودی، خرسندی، دلخوشی

رضوان [رِضْوانْ] (مص) = خشنود شدن، خشنودی || بهشت || پسندیدن || ستایش، آفرین

رضی [رَضی ی] (ص) = مرد خشنود، دلخوش، خرسند

رطب [رَطْبْ] (ص) = تر، تروتازه

رطب [رُطَبْ] (اِ) = خرمای تازه

رطب ویابس [رَطْبْ وَیابِسْ] (تر. عط.) = تر و خشک با هم (درست و نادرست باهم) (کنا.)

رطل [رَطْلْ] (اِ) = پیمانه، پیاله

رطوبت [رُطُوبَتْ] (مص) = نم، نا(ی) نمناکی، نَمچ، نَمج || خیسیدن، تر شدن || تری، تازگی || خوتیه

رعایت [رِعایَتْ] (مص) = تیمار خوردن، پاییدن، نگهداشتن، نگاهداشت، پاس، نگهبانی || نوازش، دستگیری || چرانیدن || بزرگی کردن

رعب [رُعْبْ] (مص) = ترسیدن، سهمیدن، نهیب، ترس، پرواس، هَراک، هاس || رَمش

رعد [رَعْدْ] (اِ) = تندر، آسمان غرش، بُخْتو، کُنور

رعشه [رَعْشَهْ] (اِ) = لرزه، لرزش، جنبش

رعنا [رَعْنا] (ص) = زیبا، خوشگل، خوشنما، آراسته || خودخواه، خودپسند، خودآرا، شنگ، زنِ گول

رعونت [رُعُونَتْ] (مص) = خودخواهی کردن، خودآرایی کردن || نادانی || خودبینی

رعیت [رَعی یَتْ] (اِ) = مردم، تودهٔ مردم

رغبت [رَغْبَتْ] (مص) = گراییدن، گرایش، گراه، رو نمودن، خواستن، خواهانی، خواهش || آرزو || دندان نهادن ||

میل نمودن (ع. ف.)
رفاقت [رِفاقَتْ] (مص) = دوستی کردن، دوستی، همراهی، همدمی، دمسازی، یاری
رفاه [رَفاهْ] (مص) = آسایش داشتن، آسودگی داشتن، بفراخی زیستن، تن آسانی کردن، تن آسایی
رفاهیت [رَفا هی یَ تْ] (مص) = بآسانی زندگی کردن، آسودگی، آسایش، تناسانی، آسایش، آسانی، فراخی زندگی
رفع [رَفْعْ] (مص) = برداشتن، بلند کردن، بر پا کردن، برآوردن، افراختن، برکشیدن، فرازیدن، اوراشتن || آهیختن، برانداختن، پرداختن
رفعت [رِفعَتْ] (اِ) = بلندی || بلندپایگی، بزرگواری، والایی
رفق [رِفْقْ] (مص) = نرمی کردن، نرمی، نیکویی، مهربانی، دوستی، همراهی || آزرم داشتن
رفقاء [رُفَقاءْ] (اِ ج) = دوستان، یاران، همراهان، همدمان
رفوء [رُفوء] (مص) = پیراستن || پیوند جامه کردن
رفیع [رَفیعْ] (ص) = فرازنده، بالا برنده || بلند پایگاه، والا، مهین، مهینه، بلندپایه
رفیق [رَ فی قْ] (ص) = یار، همدست، دوست، همدم، دمساز، دوستکام، همراه، هامراه || همپاز، انباز || هومیتر || پشت وپناه، هم پهلو، بازو
رقاب [رِ قا بْ] (اِ ج) = گردن ها، بن گردن ها، پس گردن ها || بندگان
رقابت [رَقا بَ تْ] (مص) = برابری کردن، هم چشمی کردن، چشم همچشمی || چشمداشت، نگهبانی
رقاص [رَقْ قا ص] (ص) = پای گر، پای کوبنده، پای کوب، دست انداز || یافر || بازیگر
رقبت «رقبة» [رَقَ بَ هْ] (اِ) = گردن، پس گردن، بن گردن، کزوغ || بنده
رقت [رِ قْ قَ تْ] (مص) = نرم شدن || نازکدلی، دلسوزی، نرمی، نازکی
رقص [رَ قْ صْ] (مص) = جنبیدن، پای کوفتن، پایکوبی، پای بازی || بازیگری || وشتن، وشت
رقعه «رقعة» [رُقْ عَ تْ] (اِ) = نوشته، نامه || پاره، تکه || پینه
رقم [رَ قْ مْ] (مص) = نبشتن، نگاشتن، نگارش || نوشته، نگاشته || پیکر، شمار || نشان
رقیب [رَقی بْ] (ص) = هم چشم، هماوَرد || پاسبان، نگاهبان || همال
رقیت [رِقْ قی یَ تْ] (مص) = بندگی کردن، بردگی
رقیق [رَقی قْ] (ص) = نرم، هموار، آبکی، آبناک، سست، شل، نازک، تنک، هاموار، نَسود
رقیق القلب [رَقی قُ لْ قَ لْ بْ] (تر. اض.) = نازکدل، نرم دل
رقیمه [رَقی مَ هْ] (ص) = نوشته، نبشته
رکن [رُ کْ نْ] (اِ) = گوشه دیوار، کُنج دیوار || کرانه || پایه، ستون، بنیاد || بزرگ، سرور
رکود [رُ کُو دْ] (مص) = ایستادن، آسودن، آرامیدن، آرام شدن، آرام گرفتن، برجای بودن ||

کسادی بازار (ع. ف.)

رکوع [رُ کو عْ] (مص) = خم گشتن، دو تا شدن، پشت خمانیدن

رکون [رُ کو ن] (مص) = آسودن، آسایش یافتن، آرام گرفتن || یازیدن، گراییدن

رکیک [رَ کی ک] (ص) = سست، باریک || ناکس، پست، فرومایه || زشت، یاوه

رماد [رَمٰا دْ] (اِ) = خاکستر

رمال [رِ مٰا لْ] (اِ ج) = ریگ ها، شن ها، ریگستان ها

رمال [رَ مْ ما ل] (ص) = ریگ فروش || فالگیر (ع. ف.)

رمح [رُمْ حْ] (اِ) = نیزه

رمز [رَ مْ زْ] (مص) = پوشیده گفتن || راز، پرخیده، نهانی

رمق [رَ مَ قْ] (اِ) = تاب، توان، توش، ماندهٔ جان

رمق [رَمْ قْ] (مص) = نگریستن، نگاه کردن

رمل [رَمْ لْ] (اِ) = ریگ، شن، سنگ ریزه

رمی [رَ مْ یْ] (مص) = افکندن، انداختن || تیراندازی کردن

رمیم [رَمی مْ] (ص) = پوسیده، کهنه

رواء [رُوٰاْء] (اِ) = دیدار، دیدار نیکو

روابط [رَ وٰا بِ طْ] (اِ ج) = پیوندها، پیوستگی ها || آمیزش

روات [رُوٰا تْ] (اِ ج) = گویندگان || بازگو کنندگان || آورندگان

رواج [رَوٰا جْ] (مص) = روان بودن، روانیدن، روا، روایی || سامان

رواق [رُوٰا ق] (اِ) = پیشگاه، ایوان، پیشخانه، پایگاه، پیش طاق، سُتاوند، خِیری

روایت [رِ وٰا یَ تْ] (مص) = از زبان کسی گفتن، بازگویی کردن، حکایت کردن، (ع. ف.)، آگهی

روح [رُوح] (اِ) = روان، جان، نهان، هش، دل، هوش || فروهر، فرور

رؤساء [رُءَ سا ء] (اِ ج) = سران، سروران، بزرگان

روضات [رُوضٰا تْ] (اِ ج) = گلزارها، باغ ها

روضه [رَوْضَ هْ] (اِ) = گلزار، گلستان، باغ بزرگ، گلشن || بهشت (کنا.) || چمن

رونق [رَوْنَ قْ] (اِ) = رنگ، خوبی، نوا، نمود، سامان، روایی، شیرینی، پیشرفت، آب کار، روشنایی، نیکویی

رؤیا [رُءْ یٰا] (مص) = خواب دیدن، گزر، بوشپاس

رؤیت [رُءْ یَ تْ] (مص) = دیدن، نگریستن، نگاه کردن، دیدار، دید

رهبان [رُ هْ بٰا نْ] (ص) = دیرنشین، ترسا، گوشه گیر

رهبانیت [رُ هْ با نی یَ ت] (مص) = دیرنشینی، ترسایی، گوشه نشینی

رهن [رَ هْ نْ] (اِ) = گرو دادن، گروگان گذاردن || پایندان || شالهنگ، بند

ریاء [رِیٰاءْ] (مص) = دورویی، خودنمایی، لاف، ریو

ریاح [رِیٰاحْ] (اِج) = بادها

ریاحین [رَیٰا حی نْ] (اِج) = گلها، اِسپَرَم ها || سبزه ها

ریاست [رِ یٰا (عا) سَ تْ] (مص) = بزرگی کردن، سروری کردن، فرمانروایی کردن || سرداری || رهبری

ریاض [رِیاض] (اِج) = باغ ها، گلشن ها
ریاضت [رِیاضَت] (مص) = رنج کشیدن، رنج بردن || ورزش کردن، کوشش کردن، تمرین کردن (ع. ف.) || فرهیختن، فرنودی
ریب [رَیْب] (مص) = دودل شدن، دودلی || نیاز || گمان، گمان‌مندی
ریبت [رَیْبَت] (اِ) = گمان || بدگمانی || دودلی
ریحان [رَیْحان] (اِ) = اِسپَرَم، شاسپرم، وَنْجَنَک، اسفرم، شاهسپرم
رئیس [رَئیس] (ص) = بزرگ، پیشوا، خوندگار، پیشگاه || سر، سرور، سروان، سرپرست، سردار، سرکار، سرکرده || میره، کندآور
ریع [رَیْع] (مص) = بالا آمدن، برآمدن || افزون‌شدن || گوالیدن
ریق [رِیْق] (اِ) = آب دهان
ریه [رِیَه] (اِ) = شُش، جگرسپید





زاجر [زاجِرْ] (ص) = بازدارنده || برانگیزنده، بانگ‌زننده || اندرزدهنده
زارع [زارِعْ] (ص) = برزگر، کشاورز، خویشکار، برزیگر
زاویه [زاوِیَهْ] (ص) = گوشه، کنج
زاویه حاده [زاوِیَ هِ حادَهْ] (تر. وصف.) = گوشه تند
زاویه قائمه [زاوِیَ هِ قاءِمَهْ] (تر. وصف.) = گوشه راست
زاویه منفرجه [زاوِیَ هِ مُنْفَرِجَهْ] (تر. وصف.) = گوشه باز
زاهد [زاهِدْ] (ص) = پاکدامن، پارسا، درویش، مردخدا، گوشه گیر، پاکرو، پاکباز، دژپسند، کُهبد، ابرو، دژکام، دُژآکام
زاهر [زاهِرْ] (ص) = روشن || سرخ پررنگ || گیاه خرم
زاید «زائد» [زایِ(ء)دْ] (ص) = افزون، بیش، وَغیش || افزون شونده، زیاد شونده (ع.ف.) || پیرایه || بیهوده
زایر «زائر» [زایِ(ء)رْ] (ص) = دیدارکننده
زایل «زائل» [زاءِلْ] (ص) = ناپایدار، ناپاینده || کم || ناپدید
زباله [زُبالَهْ] (ا) = خاکروبه، آشغال، خاشاک || سرگین || چیزاندک || آب کم
زبانیه [زَبانِیَهْ] (ا) = سرکشان، مردم سخت ودرشت || دوزخ بانان، فرشتگان شکنجه
زبد [زَبَدْ] (ا) = کف، کفک
زبده [زُبْدَهْ] (ا) = گزیده، برگزیده، پسندیده، سبکبار || سرشیر، تاشک
زبرجد [زَبَرْجَدْ] (ا) = بُسراق، سنگی گرانبها
زبور [زَبُورْ] (ا) = نوشته، نبشته
زجاج [زُجاجْ] (ا) = آبگینه، پیالهٔ بلور، شیشه
زجر [زَجْرْ] (مص) = تاراندن، راندن || بازداشتن || بانگ زدن || آزار، شکنج، شکنجه، باهکیدن، باهک، پشودن
زحمت [زَحْمَتْ] (ا) = رنج، دشواری، آزار، سختی، دردسر، آزردگی || هنگامه، گیر و دار || انبوهی
زخرف [زُخْرُفْ] (ا) = آراسته || زر || خوبی، آبدار
زراعت [زِراعَتْ] (مص) = کشتکاری کردن، کشاورزی، کشتکاری، کشت وکار || تخم افکندن، برز افشاندن || ورزه، ورز، شیار || کاویدن، ژومیدن
زرافه [زَرّافَهْ] (ا) = گاوپلنگ، اشترگاو،

زرع [زَرْع] (مص) = کاشتن، کاشت، کشتکاری، کشت، برزگری || تخم افشاندن

زرق [زَرْقْ] (مص) = کبود شدن || دورنگی، دروغ، دورویی

زعامت [زَعامَتْ] (مص) = سروری کردن، پیشوایی، سروری، بزرگی، مهتری

زعفران [زَعْفَرانْ] (اِ) = جساد

زعم [زَعْمْ] (مص) = گمان بردن، گمان || مهتری کردن، سروری کردن، پیشوایی، بزرگی || پایندانی، پذرفتاری

زفاف [زِفافْ] (مص) = دست بدست دادن، هم بستر کردن، دامادی کردن

زکام [زُکامْ] (اِ) = آبریزش بینی، گرفتگی بینی

زل [زَلْلْ] (مص) = لغزیدن، لغزش

زلال [زُلالْ] (ص) = ناب، پالبده، آب گوارا، آب پاک

زلزله [زَلْزَلَهْ] (مص) = لرزیدن، لرزش || زمین لرزه || ترسانیدن

زلل [زَلَلْ] (مص) = لغزیدن، لغزش || افتادن || گناه

زمام [زِمامْ] (اِ) = لگام، دهنه، افسار، مهار، پالهنگ، پلاهنگ

زمان *

زمرد [زُمُرُّدْ] (اِ) = مینو

زمره [زُمْرَهْ] (اِ) = دسته، گروه

زمزمه [زَمْزَمَهْ] (مص) = سرود خواندن، سر آوازه کردن

زناء [زِناءْ] (مص) = بدکاری کردن، گرد آمدن به ناروایی

زنار [زُنّارْ] (اِ) = کمر بند، کُستی، کُشتی

زنبق [زَنْبَقْ] (اِ) = پیلغوش

زنبور [زُنْبورْ] (اِ) = کَبْت، کَلیز، مُنگ

زنبورعسل [زُنْبورِعَسَلْ] (تر. اضـ.) = پَرمَر

زواج [زِواجْ] (اِ) = زن کردن || زناشویی

زوال [زَوالْ] (مص) = ناپدید شدن، نیستی، نابودی || پشت دادن || ناپایداری || خاستن || آفتاب زردی

زواهر [زَواهِرْ] (اِج) = روشن ها || بلندها

زوایا [زَوایا] (اِج) = گوشه ها، کنج ها

زواید «زوائد» [زَوایِدْ] (اِج) = افزونی ها || بیهوده ها || پیرایه ها

زوج [زَوْجْ] (اِ) = شوی، شوهر || همسر || جفت || لنگه

زوجه [زَوْجَهْ] (اِ) = همسر، زن، همخوابه || مایه

زور [زورْ] (اِ) = دروغ، نادرستی، گول زدن

زورق [زَوْرَقْ] (اِ) = کشتی، کِرو، کرجی || ماه یکشبه

زهاد [زُهّادْ] (اِج) = پارسایان، پرهیزکاران

زهد [زُهْدْ] (مص) = پرهیزگاری کردن، پارسایی کردن، گوشه گیری، پرهیزگاری

زهر [زَهْرْ] (اِ) = شکوفه گیاه

زهراء [زَهْراءْ] (ص) = درخشنده، سپید روی، درخشنده روی

زیاد [زِیادْ] (اِ) = بسیار، فراوان، افزون، فزون، بیش، بیشمار، بیشی، چشک، نهمار

زیادت [زِیادَةْ] (مص) = فزودن، بسیار شدن، افزونی یافتن، بسیاری، بیشی، بیش

* زمان در فارسی و عربی مشترک است.

زیارت [زِیا رَتْ] (مص) = سرزدن، دیدن، دیدن کردن، دیدار

زینت [زِ یْ نَ تْ] (اِ) = زیب، آیین، آراستگی، آذین، آرایش، زیور، پیرایه، سیج، پائُون، آسا، ماهور، ماهو، ایواز، افرند



س

ساباط [سَا بَا طْ] (اِ) = سایبان، سایه گاه || کوچه سرپوشیده || دالان، دهلیز || پوشش

سابق [سَا بِ قْ] (ص) = پیش، پیشینه، پیشین || باستان || پیش رس || پیشرو، پیشتاز، پیش دست، پیش گیرنده

سابقاً [سَا بِ قَ نْ] (ق) = پیشتر، در زمان گذشته، پیش از این

سابقه [سَا بِ قَ هْ] (ص) = پیشین || پیشی گیرنده || پیشینه

ساتر [سَا تِ رْ] (ص) = پوشنده، پوشاننده || پرده‌پوش، روپوش، پوشش || پنهان کننده

ساحت [سَا حَ تْ] (اِ) = درگاه، پیشگاه، آستانه

ساحر [سَا حِ رْ] (ص) = جادو، جادوگر، افسونگر، فسونگر || فریبنده، جادوخیز || دوال باز || پری افسا || خاک انداز || کُندا

ساحل [سَا حِ لْ] (ص) = پیش، کنار، کرانه، لب

سارق [سَا رِ قْ] (ص) = دزد، شبگر، شبگرد، شبرو || راهزن || غارتگر (ع.ف.) || ژکور، شَنگُل، شنگول، **کَنُهر، مَنگ، مَنگُل**

ساری [سَا رِ ی] (ص) = واگیردار || روان، رونده، دررونده

ساطع [سَا طِ عْ] (ص) = تابان، درخشان، درخشنده || پراکنده || آشکار، هویدا || افراشته، بلند، افراخته

ساطور [سَا طورْ] (اِ) = کارد بزرگ

ساعت [سَا عَ تْ] (اِ) = گهنما، گاهنما، هنگام‌نما || زمان || دم || هاسر

ساعد [سَا عِ دْ] (ص) = اَرَش، رش، بال، بازو، باهُو

ساعی [سَا عی] (ص) = کوشا، کوشنده، خوشکار، تخشا || دونده، شتابنده

سافل [سَا فِ لْ] (ص) = پایین، فرود، فرو || بی سروپا، پست

ساق [سَا قْ] (اِ) = پوزهٔ پا، پیماننده

ساقط [سَا قِ طْ] (ص) = افتاده، فرود افتاده، فتاده || ناکس، فرومایه || لخْشان

ساقه [سَا قَ هْ] (اِ) = باز پسینیان سپاه || جلودار || پایه || تنهٔ درخت

ساقی [سَا قی] (ص) = می دهنده، می‌گسار || نوشاننده || آب دهنده، آبیار || چمانی، سَردِه، می بد، نوشانک

ساکت [سَا کِ تْ] (ص) = خاموش، خموش، آرام، زبان بسته، بی سر و صدا (ف.ع.)

ساکن [سـاکِ نْ] (ص) = آرامیده، آسوده، آرام || نشبننده || زیستور، باشنده || ایستاده، بی جنبش

سالب [سا لِ بْ] (ص) = ربایند‌ه، گیرنده || زیان رساننده

سالف [سـا لِ فْ] (ص) = گذشته، پیش رفته، پیشین

سالک [سا لِ کْ] (ص) = رونده، راهرو، راه رونده، رهسپار

سالم [سـا لِ مْ] (ص) = تن درست، درست، راست، بی‌گزند، تن آسان، دَرْواخ

سامع [سـامِ عْ] (ص) = شنونده

سامعه [سـا مِ عَ هْ] (ص) = شنوا || شنوایی، نیروی شنوایی || گوش

سامی [سـامی] (ص) = بلند، فراز، بالا

سانحه [سـا نِ حَ هْ] (ص) = پیش آمد، روی داد، رخداد

ساهر [سـا هِ رْ] (ص) = بیدار، شب بیدار، شب زنده دار

سایر «سائر» [سـا عِ رْ] (ص) = رونده، روان || دیگر || همه

سایرین [سـا یِ ری نْ] (اِ) = دیگران || روندگان

سایل «سائل» [سـا عِ لْ] (ص) = پرسنده، پرسش کننده، خواهنده || گدا

سبابه [سَ بْ با بَ هْ] (اِ) = دومین انگشت دست

سباح [سَ بْ با حْ] (ص) = آشناکن، شناور، شناگر

سباحت [سَ بـا حَ تْ] (مص) = شنا کردن شناوری

سباع [سِ بـا عْ] (اِ ج) = درندگان، ددان، جانوران درنده

سبب [سَ بَ بْ] (اِ) = دست آویز، انگیزه، افزار، بند، مایه، گبو، لاد، روُن

سبحان [سُ بْ حـا نْ] (مص) = پاک بودن || پاکیزه کردن || بپاکی یاد خدا کردن

سبط [سِ بْ طْ] (اِ) = پسرپسر، فرزندزاده

سبع [سَ بْ عْ] (اِ) = هفت

سبع [سَ بُ عْ] (ص) = درنده، دد

سبق [سَ بْ قْ] (مص) = پیش افتادگی، پیشی جستن، پیش افتادن

سبقت [سَ بْ قَ تْ] (مص) = پیشی گرفتن، پیشی، فراچیه

سبک [سَ بْ کْ] (مص) = گداختن || روش، شیوه

سبوح [سَ بْ بوحْ] (ص) = ستاینده

سبوح [سُ بْ بُوحْ] (ص) = بسیارپاک

سبیل [سَ بی لْ] (اِ) = راه، راه روشن، راه راست || روش

ستار [سَ تْ تـا رْ] (ص) = دیواره. پوشش || بسیارپوشنده

ستر [سَ تْ رْ] (مص) = بازداشتن || **پوشیدن**، پوشش || پرده

سجاده [سَ جْ جـا دَ هْ] (اِ) = جانماز || سفره || دستارخوان || نهالی، نهالین

سجایا [سَ جـا یـا] (اِ ج) = خویَ ها، خوها

سجده [سِ جْ دَ هْ] (اِ) = کرنش، زمین بوسی، فربوس، بخاک افتادگی

سجل [سِ جِ لْ لْ] (اِ) = شناسنامه، نام و نشان || چک با مهر || پیمان

سجن [سَ جْ نْ] (مص) = بند کردن، زندانی

کردن، بازداشت

سجن [سِ جْ نْ] (اِ) = زندان

سجود [سُ جُو دْ] (مص) = بخاک افتادن، سجده گزاری کردن (ع.ف.)، پیشانی سودن || نماز، بندگی، پرستش

سحاب [سَ حَا بْ] (اِ) = ابر، میغ

سحار [سَ حْ حَا رْ] (ص) = افسونگر، جادوگر || فریبنده

سحب [سُ حُ بْ] (اِج) = ابرها

سحر [سِ حْ رْ] (مص) = جادو کردن، جادویی کردن || بستن || افسونگری کردن، فساییدن، افساییدن || فریفتن، نیرنگ || اروند

سحر [سَ حَ رْ] (اِ) = بامداد، پگاه، سپیده دم، سپیده، شبگیر || **وارتگاه**

سخاء [سَ خَا ءْ] (مص) = بخشش داشتن، دهش، بخشندگی، بخشش || رادی، جوانمردی (کنا.)

سخافت [سَ خَا فَ تْ] (مص) = کم خرد بودن، بی خردی، گولی

سخاوت [سَ خَا وَ تْ] (مص) = بخشش داشتن، گشاده دست بودن || جوانمردی کردن، رادی

سخره [سُ خْ رَهْ] (اِ) = فرمانبردار، زیردست || بیگاری

سخرة [سُ خْ رَ ةْ] (مص) = لابه کردن، افسوس، ریشخند

سخط [سَ خَ طْ] (مص) = خشم گرفتن || ناخشنودی

سخی [سَ خی ی] (ص) = فراخ دست، گشاده دست || ارجمند، گشاده دل، فراخ دیده، دریادل (کنا.) || جوانمرد، رادمنش

سخی الطبع [سَ خی یُ طْ طَ بْ عْ] (تر. اض.) = راد، جوانمرد || گشاده دست

سخیف [سَ خی فْ] (ص) = سبک || بیخرد، کم خرد || پست، دون

سد [سَ دْ دْ] (مص) = فروبستن، پیش بستن، جلوگیری || بند، بست || بند آمدن

سداد [سَ دَا دْ] (مص) = برراه راست بودن، راستی، درستی

سده [سُ دْ دَهْ] (اِ) = پیشگاه، درگاه، درخانه، آستانه

سراج [سِ رَا جْ] (اِ) = چراغ || آفتاب

سراج [سَ رْ رَا جْ] (ص) = زین ساز، زینگر || زین فروش

سرادق [سُ رَا دِ قْ] (اِ) = سراپرده

سرایت [سَ رَا یَ تْ] (مص) = کارگر شدن || واگیر شدن، واگیری

سربال [سِ رْ بَا لْ] (اِ) = پوشاک، پوشیدنی || پیراهن || شلوار

سرج [سَ رْ جْ] (اِ) = زین

سرطان [سَ رَ طَا نْ] (اِ) = چنگار، جنگال، جنگار، خرچنگ، پنجپا، کُلچَنگ

سرعت [سُ رْ عَ تْ] (اِ) = شتاب، تندی، هنگار || چالاکی، تیزی، فرفره || زودی || گذار

سرقت [سِ رْ قَ تْ] (مص) = دزدیدن، ربودن، دستبرد زدن، دزدی کردن، راهزنی کردن، شبگردی کردن || طریدن

سرمد [سَ رْ مَ دْ] (اِ) = همیشه، جاوید، پیوسته

سرور [سُ رُو رْ] (مص) = شاد شدن، شادی کردن، خوشی کردن، دلخوش بودن، خشنودی، خشنود بودن || شوخی کردن، سینه

گشاد دادن، خرّمی کردن || فرخندگی || فَرخَنْج، کُروژ، کُروز، اُولنج، گشی، رنگ
سریر [سَ ری رْ] (اِ) = **تخت**، اورنگ، پاد || زیرگاه، سرین گاه || نیم دست
سریر سلطنت [سَ ری رِسَ لْ طَ نَ تْ] (تر. اضـ .)= **تخت پادشاهی**
سریع [سَ ری عْ] (ص) = **تند، فرز، تیز**، چست، چالاک، اروند، شتابنده || زود، زودگذر || آغالیده || **تکاور، سپندآسا**، سبک خیز
سریع الانتقال [سَ ری عُ لْ اِنْ تِ قا لْ] (تر. اضـ .) = تندهوش، زودیاب، تیزهوش، زودفهم (ف.ع.)، **تندفهم** (ف.ع.)
سریع السیر [سَ ری عُ سْ سَ یْ رْ] (تر. اضـ .)= **تندرو**، بادپا
سریع العمل [سَ ری عُ لْ عَ مَ لْ] (تر. اضـ .)= تند کار، چالاک، آتشین آهنگ
سطح [سَ طْ حْ] (اِ) = رو، روی، رویه || آشکوب || بام، بان
سطر [سَ طْ رْ] (مص) = نوشتن || رده، رج || یک رده نبشته
سطل [سَ طْ لْ] (اِ) =پیمانه، آوند آبکشی
سطوت [سَ طْ وَت] (مص) = تاخت و تاز، تاختن || با خشم گرفتن || فرداشتن، فروشکوه داشتن
سعادت [سَ عا دَ تْ] (مص) = **خوشبخت** بودن، خوشبختی، کامرانی، نیکبختی، خجستگی، پیروزی، بهروزی، کاغک، شاده، اِرمَگان، پدرام
سعایت [سَ عا یَ تْ] (مص) = بدگویی کردن، سخن چینی کردن، زشت یاد، دُشتیاد || غمز کردن (ع.ف.)
سعد [سَ عْ دْ] (مص) =فرخنده بودن، خجسته بودن || هما، خوب، نیک، ارمگان
سعی [سَ عْ یْ] (مص) = کوشیدن، کار کردن، چخیدن || رنج، کوشه، تلاش، کوشش || نبرد
سعید [سَ عی دْ] (ص) = خوشبخت، خجسته، فرخنده، نیکبخت، نیک روز، کامروا، دلخوش، دولتیار (ع.ف.) || طالع مند (ع.ف.) || انُوشه، پدرام، آدخ، بختور، فرخ
سفاک [سَ فْ فا ک] (ص) = خونریز
سفاین [سَ فا یِ نْ] (اِج) = کشتی ها
سفر [سَ فَ رْ] (مص) = جایی رفتن، بنه بستن، راهی کردن، رهسپاری || نوردیدن || دامن افشاندن
سفراء [سُ فَ راءْ] (اِج) =فرستادگان
سفله [سُ فْ لَ هْ] (اِ) = پست، **فرومایه**، ناکس || ژکور || بدنهاد، بدسرشت
سفلی [سُ فْ لا] (ص) =پست تر، پایین تر
سفیر [سَ فی رْ] (ص) = فرستاده، نماینده، پیک، پیام آور || کارآگاه || فرشته، پاخ
سفینه [سَ فی نَ هْ] (اِ) = ناو، کشتی، ناوه، جُنگ
سقاء [سَ قْ قاءْ] (ص) = آبکش، آبکاره، آب دهنده
سقایت [سِ قا یَ تْ] (اِ) = جای آب دادن || آبکشی، دادن آب
سقر [سَ قَ رْ] (اِ) = دوزخ
سقط [سَ قَ طْ] (اِ) = ناکس، **فرومایه**، بیکاره || رسوایی || آخال، کالای نبهره ||

سقط [سَ قْ طْ] (اِ) = افگانه || برف، شبنم برفی

سقط [سَ قْ طْ] (اِ) = پایه، گوشه || بال شترمرغ

سقط جنین [سِ قْ طِ جَ نی نْ] (تر. اضـ .) = بچه انداختن، فگانه کردن، **اپگانه کردن**

سقف [سَ قْ فْ] (اِ) = بام، بان، آسمانخانه، آسمانه || اشکوب || تاره، تارم، والاد، ناغول

سقم [سُ قْ مْ] (مص) = نادرست بودن، نادرستی || بیماربودن، بیماری، ناخوشی

سقوط [سُ قوطْ] (مص) = (فرو) افتادن، پرت شدن، زمین خوردن، بسردرآمدن || لغزیدن، لیز خوردن، لخشیدن، شَخْش

سکان [سُ کْ کا نْ] (اِج) = باشندگان || دنباله کشتی

سکته [سَ کْ تَ هْ] (اِ) = ایست، درنگ، ایستاد

سکر [سُ کْ کَ رْ] (اِ) = شکر

سکر [سُ کْ رْ] (مص) = بیخودشدن، بیهوش شدن || مست شدن، مستی

سکر [سِ کْ رْ] (اِ) = بستن بند آب

سکران [سَ کْ رانْ] (ص) = لولی، مست، سرمست

سکنه [سَ کَ نَ هْ] (اِج) = باشندگان

سکوت [سُ کوتْ] (مص) = خاموش بودن، دم فرو بستن، سر برنهادن، تن زدن، دم درکشیدن، زبان بستن (کنا.)، مهر دهان، دم گرفتن || آرامش، آرام

سکون [سُ کونْ] (مص) = آرامیدن، آرامش، آرام || آساییدن || درنگ کردن، پروا کردن ||

سکونت [سُ کونَ تْ] (مص) = جای گزینی، خانه گزینی

سکین [سِ کْ کی نْ] (اِ) = کارد، چاقو، چاکو

سکینه [سَ کی نَ هْ] (اِ) = آرام، آرامش، آسایش || آهستگی

سل [سَ لْ ل] (مص) = آهنجیدن، آهازیدن، آهیختن، برکشیدن، بیرون کشیدن

سل [سَ لْ ل] (اِ) = کشتی، پل چوبی

سلاح [سِ لاحْ] (اِ) = سازجنگ، جنگ افزار

سلاخ [سَ لْ لاخْ] (ص) = **پوستکن**

سلاست [سَ لا سَ تْ] (مص) = نرم بودن، نرمی || آسان بودن، آسانی || هموار شدن || روانی گفتار، روانی

سلاله [سُ لا لَ هْ] (اِ) = بچه، فرزند، کودک || برگزیده، بیرون کشیده

سلاطین [سَ لا طی نْ] (اِج) = پادشاهان، شاهان

سلام [سَ لامْ] (مص) = گردن نهادن || پیام، درودگویی، درود || آفرین || تندرستی

سلامت [سَ لا مَ تْ] (مص) = تندرست بودن، تندرستی، تن آسانی || **صحت یافتن** (ع. ف.)، دَرواخ || رستگاری || **بی‌گزند شدن** || بدرود، پدرود

سلام علیکم [سَ لا مُ نْ عَ لَ یْ کُ مْ] (تر. جملی.) = درود برشما

سلب [سَ لْ بْ] (مص) = ربودن، گرفتن، برداشتن، کندن، جدا کردن || (ص) = کنده، ربوده، جداشده

سلخ [سَ لْ خْ] (مص) = پوست کندن || از

میان بردن، از بین بردن، نابودی || روز پایان ماه (اِ)

سلس [سَ لِ سْ] (ص) = رام || روان || نرم و آسان، آسان

سلسله [سِ لْ سِ لَ هْ] (اِ) = رشته، زنجیر || پیوستگی || خاندان، دودمان || گروه

سلطان [سُ لْ طانْ] (اِ) = پادشاه، شاه، کشور خدا، شهریار

سلطنت [سَ لْ طَ نَ تْ] (مص) = پادشاه بودن، پادشاهی، شاهی، فرمانروایی، شهریاری || چیرگی، دست داشتن

سلطه [سُ لْ طَ هْ] (اِ) = افزونی || چیرگی || منش || توانایی || پادشاهی

سلف [سَ لَ فْ] (ص) = پیشینه، گذشته، درگذشته || پیشینیان

سلف [سِ لْ فْ] (اِ) = پوست

سلک [سِ لْ کْ] (اِ) = تار، رشته || رده

سلک [سِ لْ کْ] (اِ) = آبراهه، ناودان، ناودان کوچک

سلم [سِ لْ مْ] (اِ) = آشتی || تندرستی

سلم [سُ لْ لَ مْ] (اِ) = نردبان || پلکان

سلوک [سُ لُو کْ] (مص) = رفتار کردن، رفتار، رفتن راهی، روش

سلیس [سَ لی سْ] (ص) = روان، هموار

سلیطه [سَ لی طَ هْ] (ص) = پتیاره، زن هرزه، زن بدزبان، زبان دراز، چغاز

سلیقه [سَ لی قَ هْ] (اِ) = سرشت، نهاد

سلیم [سَ لی مْ] (ص) = درست، رهیده از گزند || ساده، رام، ساده دل، نرم دل || مار گزیده

سلیم النفس [سَ لی مُ نْ نَ فْ سْ] (تر. اض.) = نیک سرشت، پاک نهاد، نیک نهاد || بی آزار

سم [سَ مْ مْ] (اِ) = زهر، شرنگ

سماء [سَ ما ءْ] (اِ) = سپهر، آسمان، گردون، گُرزْمان || (کنا.) گنبد کوز، گنبد کوژ، گنبد لاجوردی

سماط [سِ ما طْ] (اِ) = رشته، رده || سفره، دستارخوان

سماع [سَ ما عْ] (مص) = شنودن آواز، شنیدن، اشنودن، شنفتن، شنوایی || گوش داشتن

سماوی [سَ ما وی ی] (اِ. من.) = آسمانی

سمت [سِ مَ تْ] (اِ) = نشانه || پُست

سمت [سَ مْ تْ] (مص) = راه، سو، راسته || رخ، چهره || آهنگ، یازش || روش نیکو

سمج [سَ مِ جْ] (ص) = ناپسند، زشت. بی شرم

سمسار [سِ مْ سا رْ] (اِ) = داسار، داستار، کاروان، نرخی، کَهبَد

سمط [سِ مْ طْ] (اِ) = رشته || گردن بند

سمع [سَ مْ عْ] (مص) = شنیدن، نیوشیدن || گوش

سمک [سَ مَ کْ] (اِ) = ماهی

سمک [سَ مْ کْ] (مص) = بلند گردانیدن || بلند شدن

سمین [سَ می نْ] (ص) = فربه، چاق، لنبر، گوشت بَر، ستبر، پروار، تُپل، آکنده گوشت، بخته، تنومند، تناور

سن [سِ نْ نْ] (اِ) = دندان || سال || زاد

سناء [سَ نا ءْ] (مص) = روشنایی، فروغ || بلندی

سنان [سِ نانْ] (اِ) = نیزه || تیزی (هرچیز)

سنبل [سُ نْ بُ لْ] (اِ) = خوشه

سنت [سُ نْ نَ تْ] (اِ) = راه، روش، شیوه || نهاد

سنخ [سِ نْ خْ] (اِ) = بن دندان || بن، بنیاد

سنن [سُ نَ نْ] (اِ ج) = روش ها، شیوه ها، راه ها

سنه [سَ نَ هْ] (اِ) = سال

سنه [سِ نَ هْ] (مص) = چُرت زدن، پینکی، اول خواب (ع. ف.) || گران خوابی

سنی [سَ نی ی] (ص) = بلند || روشن، تابان

سنین [سِ نی نْ] (اِ ج) = سال ها || عمرها (ع. ف.)

سوء [سُوءْ] (اِ) = بدی، زشتی

سوابق [سَ وا بِ قْ] (اِ ج) = پیشینه ها، گذشته ها || سرگذشت ها

سوء خلق [سُوءِ خُ لْ ق] (تر. اض.) = زشت خویی، بدخویی، بدرفتاری، خوی بد، کج خلقی (ف.ع.)

سوء ظن [سُوءِ ظَ نْ ن] (تر. اض.) = بدگمانی، فییدن

سوء قصد [سُوءِ قَ صْ دْ] (تر. اض.) = آهنگ بد || آهنگ کشتن کسی

سوء هاضمه [سُوءِ ها ضِ مَ هْ] (تر. اض.) = بدگواری

سواء [سِ وا ء] (اِ) = میانه || برابر، یکسان، راستا راست || (ق) مگر

سواحل [سَ وا حِ لْ] (اِ ج) = کنارها، کرانه ها

سواد [سَ وا د] (اِ) = نوشته، رونوشت || تاریکی، سیاهه، تَم، تیره || خواند و نوشت || روستاها

سوار [سِ وا ر] (اِ) = آلنگو، دستیاره، دستواره، دستینه، دستبند، دست برنجن، آیارَه

سوانح [سَ وا نِ حْ] (اِ ج) = رویدادها، رخدادها

سوداء [سَ وْ دا ء] (ص) = دلگیری (اِ) || سیاه

سور [سورْ] (اِ) = باره، بارو، باروی شهر

سوره [سُورَهْ] (اِ) = رده || نشان || نمود

سوره [سَ وْ رَهْ] (اِ) = تیزی، تندی

سوق [سَ وْ قْ] (مص) = راندن، راندن چار پایان، رانش

سوق [سُوقْ] (اِ) = بازار

سها [سُ ها] (اِ) = ستاره || نام یک ستاره

سهام [سِ ها مْ] (اِ ج) = تیرها || بخش ها، پاره ها

سهر [سَ هَ رْ] (مص) = بیدار بودن، بیداری، بیداری شب || نیمه شب (اِ)

سهل [سَ هْ لْ] (ص) = آسان، نرم، ساده، خوار || کُواسَمه، کُواسیمه || پدرام

سهل العبور [سَ هْ لُ لْ عُ بُورْ] (تر. اض.) = آسان، آسانرو

سهل العلاج [سَ هْ لُ لْ عِ لاجْ] (تر. اض.) = آسان چاره

سهل القبول [سَ هْ لُ لْ قَ بُولْ] (تر. اض.) = زودباور || زودپذیر

سهل الوصول [سَ هْ لُ لْ وُصُولْ] (تر. اض.) = آسان یاب، آسان رس

سهم [سَ هْ مْ] (اِ) = بخش، بهره || خدنگ، ناوک، تیر

سهو [سَ هْ وْ] (مص) = لغزیدن، لغزش، پرتی || فراپوشیدن، فراموشی

سهولت [سُ هُو لَ تْ] (مص) = آسان بودن، آسانی || نرمی، سادگی، همواری ||

کواسیمه || کشه

سهیم [سَ هی مْ] (ص) = انبازه، امباز، هم بهره

سیاح [سَ یْ یا حْ] (ص) = جهانگرد، گیتی نورد

سیاحت [سِ یا حَ تْ] (مص) = گردش کردن، گشتن، جهان گردی کردن || دامن افشاندن

سیادت [سِ یا دَ تْ] (مص) = برتری کردن، بزرگی کردن، سروری کردن، سرداری، مهتری، خواجگی

سیار [سَ یْ یا رْ] (ص) = رونده، روان || گردنده || کاروان (اِ)

سیاره [سَ یْ یا رَهْ] (ص) = ستاره گردنده || رونده

سیاست [سَ یا سَ تْ] (مص) = کیفر دادن، سزا دادن، سرکوب کردن، سرکوبی، گوش مال دادن || داوری || پیرلستن || فرمان راندن، کشورداری کردن || دوراندیشی

سیاف [سَ یْ یا فْ] (ص) = دژخیم || شمشیرزن

سیاق [سِ یا قْ] (مص) = راندن || نوشتن || روش

سیاقت [سِ یا قَ تْ] (مص) = راندن، روان کردن || روش

سیال [سَ یْ یا لْ] (ص) = روان || آب روان

سید [سَ یْ یِ دْ] (ص) = بزرگ، خواجه، سرور، سالار، سردار

سیر [سَ یْ رْ] (مص) = گشتن، گردش کردن، کنجکاوی کردن، روان شدن

سیرت [سی رَهْ] (اِ) = روش || سرشت، خوی

سیما [سی ما] (اِ) = رخ، چهره، روی || نشان





شاب [شـٰابْ] (اِ) = مرد جوان، جوان، بُرنا
شاذ [شـٰاذْذ] (ص) = کمیاب، دیریاب
شارب [شا رِ بْ] (ص) = نوشا، نوشنده، آشامنده || برو، بروت (موی روی لب مرد)
شارح [شارِحْ] (ص) = پردازنده، گزارنده
شارع [شا رِعْ] (ص) = راه، راه راست، شاهراه، جاده || آیین گزار
شارق [شا رِقْ] (ص) = تابان، درخشان، تابنده، روشن
شاطر [شا طِ رْ] (ص) = باهوش، هشیار، هشوار، هوشمند، زیرک || چابک، زرنگ، چالاک || شوخ || دلاور، بی باک || وَشگَرده، واشکرده
شاعر [شـٰا عِ رْ] (ص) = چامه سرا، چگامه سرا || داننده، دریابنده، آگاه || واتگر، سروادی، سروادگو
شاغل [شاغِ لْ] (ص) = جاگیر || بازدارنده || بکاروادارنده
شافع [شافِعْ] (ص) = خواهشگر || پایمرد
شاق [شا ق ق] (ص) = سخت، دشوار، توان فرسا
شاکر [شا کِ رْ] (ص) = سپاسگزارنده، نمک شناس، سپاسگزار

شاکی [شا کی] (ص) = دادخواه || گله مند، گله کننده
شامخ [شامِخْ] (ص) = بلند، والا
شامل [شا مِ لْ] (ص) = دربردار، فراگیر، دارا، فراگیرنده
شامه [شامْمَةْ] (ص) = بویایی
شأن [شَ ءْ نْ] (اِ) = فر، شکوه، بزرگی، جاه، ورج || پایه || کار || آوند
شاهد [شا هِ دْ] (ص) = گواه || بیننده || زیبا، خوشنما
شایبه «شائبه» [شا ءِ بَ ةْ] (ص) = گمان || آلودگی || آمیزش
شایع [شا یِ عْ] (ص) = آشکاره، آشکارا || پراکنده، گسترده
شباب [شَ بـٰا بْ] (مص) = جوان بودن، جوانی، برنایی
شباهت [شِ با هَ تْ] (مص) = مانستن، هم گونیه، همانندی، مانندگی، گراهش
شبح [شَ بَ حْ] (اِ) = کالبد، پیکر
شبکه [شَ بَ کَ ةْ] (اِ) = سوراخ سوراخ || پنجره || تورماهیگیری
شبه [شِ بْ هـ] (اِ) = مانند، همانند، وان (پسـ.)

شبهه [شُ بْ هَ هْ] (اِ) = گمان، بدگمانی، دودلی || ناروا || پوشیدگی

شبیه [شَ بی هْ] (ص) = مانند، همانند، هماور، همال، همتا، نمونه، دیس

شتاء [شِ تاْءْ] (اِ) = زمستان || سرما

شتم [شَ تْ مْ] (مص) = دژنام دادن، دشنام دادن، دشنام || سرزنش کردن

شجاع [شُ جاْ عْ] (ص) = دلاور، دلیر، بیباک، پهلوان، یکه‌تاز، تهمتن، هژیر، ناترس، یل، ناباک، نخچیرزن، پیل افکن، **نستوه**، نریمان، نیو، نامجو، نَبَرده، پردل (کنا.)

شجاعت [شَ جاْ عَ تْ] (مص) = دلیری کردن، پردلی کردن، یارگی کردن، یارایی || نیواد || گُندا

شجر [شَ جَ رْ] (اِ) = درخت

شجره [شَ جَ رَهْ] (اِ) = بن‌زاد || درخت

شجعان [شَ جْ عاْ نْ] (اِ ج) = دلاوران، پردلان، دلیران، پهلوانان

شجن [شَ جْ نْ] (مص) = اندوه، دلتنگی

شحنه [شِ حْ نَ هْ] (اِ) = نگاهبان، پاسبان، گمارده

شخص [شَ خْ صْ] (اِ) = کس، آدمی، تن، دیسه

شخیص [شَ خی صْ] (ص) = بزرگ، تناور، ارجمند

شدید [شَ دی دْ] (ص) = سخت || نیرومند، توانا || بسیار، فراوان || تند

شدید اللحن [شَ دی دُ لْ لَ حْ نْ] (تر. اض.) = زننده، تند، درستگو

شر [شَ رْرْ] (مص) = بدی، بدکرداری، گزند

شراب [شَ راْ بْ] (اِ) = می، باده || نوشابه، نوشیدنی، آشامیدنی || (کنا.) آب آتش زا

شرار [شَ راْ رْ] (اِ) = اخگر، جرقه، آتشپاره، سرشک آتش، ایژک، آییژ

شرار [شِ راْ رْ] (اِ ج) = بدی ها

شرارت [شَ را رَ تْ] (مص) = بدی کردن، بدخواهی کردن || آشوب بر پا ساختن

شراره [شَ را رَهْ] (اِ) = اخگر، جرقه، آتشپاره، ژابیژ

شراع [شِ راْ عْ] (اِ) = شامیانه، سایبان، سراپرده || زه کمان || بادبان کشتی

شرافت [شَ راْ فَ تْ] (مص) = بزرگی کردن، **والایی نمودن، وارستگی، آزادگی، ارجمندی**، بزرگواری

شراکت [شِ راْ کَ تْ] (مص) = انباز گشتن، انبازی

شرایط «شرائط» [شَ را ءِ طْ] (اِ ج) = پیمانها

شرایین [شَ راْ یی نْ] (اِ ج) = رگ ها || سرخ رگ ها

شرب [شُ رْ بْ] (مص) = آشامیدن، نوشیدن

شربت [شَ رْ بَ تْ] (اِ) = نوشینه، آشامیدنی

شرح [شَ رْ حْ] (مص) = آشکار کردن، پیدا کردن || گزارش دادن || گشایش دادن، از هم باز کردن || وَستی || چم

شرحه [شَ رْ حَ هْ] (اِ) = پاره، یک پرده

شرر [شَ رَ رْ] (اِ) = اخگر، **جرقه**، آتشپاره، سرشک آتش

شرط [شَ رْ طْ] (مص) = پیمان، گرو

شرع [شَ رْ عْ] (مص) = دین، کیش، آیین || روش، راه

شرف [شَ رَ فْ] (مص) = آبرو، بزرگی،

بزرگواری
شرق [شَ رْ قْ] (مص) = برآمدن آفتاب || خاور || باختر || سپیدی || روشنی آفتاب || وارتگاه
شرک [شِ رْ کْ] (ص) = انباز، انبازی
شرکت [شِ رْ کَ ةْ] (مص) = انباز گشتن
شروط [شُ رُوطْ] (اِج) = پیمان ها || گروها
شروع [شُ رُوعْ] (مص) = آغازیدن || آغاز، فَلَخ
شره [شَ رَهْ] (مص) = آزداشتن، آزمندی
شریان [شَ رْیٰانْ] (اِ) = رگ، رگ جنبنده
شریر [شَ ری ر] (ص) = پلید، بدکار، بد، مردم آزار || پورچ، ناک
شریعت [شَ ری عَ تْ] (اِ) = کیش، روش || وخشور پند || راه راست
شریف [شَ ری فْ] (ص) = آزاد، بزرگوار || گهری، پاک نژاد
شریک [شَ ری کْ] (ص) = انباز، امباز، همدست، همیار || همتا، همال
شریک المال [شَ ری کُ لْ مٰا لْ] (تر. اضـ .) = همباز، انباز
شط [شَ طّ] (اِ) = جوی || رود، رود بزرگ || کناره
شعاب [شِ عٰا بْ] (اِ ج) = درزها، شکاف ها || شکاف های کوه، دره ها
شعار [شِ عٰا رْ] (اِ) = نشان، راه و روش || زیر پوش، جامه زیر
شعاع [شُ عٰاعْ] (اِ) = پرتو، فروغ، رخش، فره، تاب، شیده
شعایر «شعائر» [شَ عا ءِ رْ] (اِج) = نشانه ها || راه و روش ها
شعب [شُ عَ بْ] (اِج) = شاخه ها || دسته ها

شعبده [شَ عْ بَ دَ هْ] (اِ) = تردستی، چشم بندی
شعبه [شُ عْ بَ هْ] (اِ) = شاخه || دسته
شعر [شِ عْ رْ] (مص) = دانستن، دریافتن || چامه، سرود، سرواده، سرواد || میوه‌دل (کنا.)
شعراء [شُ عَ راءْ] (اِج) = سرایندگان، چکامه سرایان، گویندگان شعر (ف.ع.)، سرواد گویان
شعف [شَ عَ فْ] (مص) = خوشدل گشتن، شادی کردن || دلدادگی
شعله [شُ عْ لَ هْ] (اِ) = تابش، روشنی، فروغ || زبانه آتش، آفرازه
شعوب [شُ عُو بْ] (اِ ج) = تیره ها || شکاف ها، درزها
شعور [شُ عور] (مص) = آگاهی یافتن || هوش، هش، خرد || دانش، آگاهی، دریافت
شعیر [شَ عی رْ] (اِ) = جو
شغب [شَ غَ بْ] (مص) = آشوب کردن، فتنه انگیزی کردن (ع. ف.) || فریاد زدن
شغل [شُ غْ لْ] (اِ) = کار، پیشه، هنر، ورز، فیار
شفاء [شِ فٰا ء] (مص) = تندرستی یافتن، بهبودی یافتن، درمان شدن
شفاف [شَ فْ فا فْ] (ص) = روشن، درخشان، تابان || آبگینه
شفاعت [شَ فا عَ تْ] (مص) = خواهش کردن، خواستاری، خواهشگری || میانجی شدن، میانداری کردن، پا در میانی نمودن، پایمردی
شفاه [شِ فاه] (اِج) = لبان، لب ها
شفق [شَ فَ قْ] (اِ) = شامگاه، سرخی

شفقت [شَ فَ قَ تْ] (امص) = مهربانی، دلسوزی، نرم‌دلی

شفیع [شَ فی عْ] (ص) = میانجی، پایمرد || خواهشگر || پوزشگر || وَرفان، ورفشان

شفیق [شَ فی قْ] (ص) = دلسوز، مهربان || پندآموز

شق [شَ قْ ق] (مص) = ترکاندن || چاک دادن، شکافتن، شکفتگی

شق [شِ قْ ق] (اِ) = پاره، شاخه، نیمه || کرانه، سو، راه

شقاقل [شَ قا قُ لْ] (اِ) = گَزَر برّی (ف.ع.)، زردک بیابانی

شقاوت [شَ قا وَ تْ] (مص) = سنگدلی کردن، سخت‌دلی نمودن || بدبختی

شقه [شُ قْ قَ هْ] (اِ) = پاره، نیمه

شقی [شَ قی ی] (ص) = سنگدل || بدبخت، بداختر

شک [شَ کْ ک] (مص) = دودلی کردن || گمان بردن

شکاک [شَ کْ کا ک] (ص) = دودل || بدگمان، بسیار بدگمان

شکایت [شِ کا یَ تْ] (مص) = گله کردن، گله گذاری، گله‌مندی || دادخواهی کردن || نالِش، گرزش

شکر [شُ کْ رْ] (مص) = سپاس داشتن، سپاسگزاری || درود فرستادن || هن

شکل [شَ کْ لْ] (مص) = چهره، روی، رخ || پیکر، اندام، کالبد || نگاره || مانند

شکوه [شَ کْ وَ هْ] (اِ) = گله، گله‌مندی || دادخواهی

شکیل [شَ کی لْ] (ص) = زیبا، خوشگل، دلپسند، خوش اندام

شم [شَ مْ م] (مص) = بوییدن، بوی، بو || اندر یافتن

شماتت [شَ ما تَ تْ] (مص) = سرزنش کردن || شاد شدن به رنج کسی

شمال [شَ ما لْ] (اِ) = باد

شمال [شِ ما لْ] (اِ) = سرشت، خو، خوی || چهر

شمایل «**شمائل**» [شَ ما ءِ لْ] (اِ ج) = خوی ها || چهره ها، پیکره ها

شمایم [شَ ما یِ مْ] (اِ ج) = بوی ها

شمس [شَ مْ سْ] (اِ) = خورشید، مهر، میترا، خور، آفتاب، آف، شید || یک اسبه، هزارتا به

شمع [شَ مْ عْ] (اِ) = موم || اسپندار || چراغ

شمن [شَ مَ نْ] (ص) = بت‌پرست

شمول [شُ مو لْ] (مص) = فرا گرفتن، در برگرفتن

شموم [شُ مو مْ] (اِ ج) = بوهای خوش، بوییدنی ها، بوی ها

شمیم [شَ می مْ] (ص) = بوی خوش، باد خوشبو || بلند

شناعت [شَ نا عَ تْ] (مص) = زشت شدن، زشتی || سرزنش کردن

شنیع [شَ نی عْ] (ص) = ناپسند، ناشایست، زشت، ناسزا، ناهنجار

شوارق [شَ وا رِ قْ] (اِ ج) = روشنی ها

شواهد [شَ وا هِ دْ] (اِ ج) = گواهان، گواه ها

شواهق [شَوا هِ قْ] (اِ ج) = بلندی ها

شور [شَ وْ رْ] (مص) = رای زدن، رایزنی کردن، سگالیدن با یکدیگر، کنکاش کردن

(تر؟)

شوق [شَ وْقْ] (مص) = دلبستگی داشتن || خرسندی || خواهش کردن || آرزو داشتن، آرزومندی

شوکت [شَ وْ كَ تْ] (اِ) = فر، شکوه، فر و شکوه، بزرگواری

شوم «شؤم» [شُ ءْ مْ] (ص) = بدشگون، ناخجسته، نافرخنده

شهاب [شَ هاٰ بْ] (اِ) = ستاره || زبانه آتش

شهادت [شَ هاٰ دَ تْ] (مص) = گواهی دادن، گواهی || نامه || کشته شدن در راه خدا

شهامت [شَ هاٰ مَ تْ] (مص) = بزرگی داشتن، توانایی داشتن || دلاوری کردن، دلیری نمودن، بی باکی کردن || چستی نمودن، چالاکی || زیرکی کردن

شهد [شَ هْـ دْ] (اِ) = انگبین، شرینی

شهرت [شُ هْـ رَ تْ] (مص) = نامداری، نام، نامبرداری، آوازه، خَنیدگی || آشکار شدن

شهره [شُ هْـ رَ هْ] (ص) = نامدار، نامور، نامی، بنام

شهریه [شَ هْـ ری یَ هْ] (اِ . مَن .) = ماهیانه، ماهانه

شهم [شَ هْـ مْ] (ص) = چالاک، تند، تیز، تیزدل

شهوت [شَ هْـ وَ تْ] (مص) = آز داشتن، خواهش نفس (ف.ع.) || ورون

شهود [شُ هُو دْ] (مص) = گواه شدن، دیدن، گواه بودن || گواهان (اِ ج)

شهید [شَ هی دْ] (ص) = کشته (شده) || گواه

شهیر [شَ هی رْ] (ص) = نامور، نامدار

شیب [شَ یْ بْ] (مص) = سپید شدن مو || پیری

شیخ [شَ یْ خْ] (ص) = پیرمرد || مرد بزرگ || دانشمند || پیشوا || پیرمراد (ف.ع.)

شیطان [شَ یْ طاٰ نْ] (اِ) = دیو، اهریمن، اهرمن، انگره مینو، ساستا، هُرماس || نافرمان

شیطنت [شَ یْ طَ نَ تْ] (مص) = سرکشی کردن، نافرمانی کردن || گربزی کردن || دورویی کردن

شیعه [شی عَ هْ] (اِ) = پیروان، یاران، دوستان || گروه، گروه همدل || روش

شیوخ [شُ یوخْ] (اِ ج) = پیران || رهبران، خواجگان، پیشوایان || دانشمندان

شیوع [شُ یُوعْ] (مص) = آشکار گردیدن، آشکاری || پراکنده شدن، پراکندگی





صابر [صا بِ رْ] (ص) = بردبار، شکیبا، خویشتن دار، شکیبنده

صاحب [صا حِ بْ] (ص) = خداوندگار، خداوند، خواجه، خاوند || همراه، یار، همنشین، دوست || دارا، دارنده || کیا، ورساز

صادر [صا دِ رْ] (ص) =فرستاده، بیرون داده || باز گردنده

صادرات [صا دِ را تْ] (اِج) = فرستاده ها، اسایگان || اسبران

صادق [صا دِ قْ] (ص) = راستگو، راستیگر || پیدا، آشکار || درویش نهاد

صارم [صا رِ مْ] (ص) = دلاور، مرد دلیر || تیغ برنده

صاعد [صا عِ دْ] (ص) = بالارو، بالا رونده

صاعقه [صا عِ قَ هْ] (ص) = رخش، درخش، آذرخش || ابرنجک

صاف «**صافی**» [صا فی] (ص) = ناب، پرداخته، پاک، بی آلایش، ساده دل، پاکیزه، بی آمیغ || روشن || بیغش (ف.ع.)، رک و بی پرده || پالیده، ساد، نَسُو، نشو || بی دُرد

صالح [صا لِ حْ] (ص) = پرهیزکار، پرهیزگار، پارسا، نیکوکار || شایسته، نیک، شاهنده || ارزانی

صالحات [صا لِ حا تْ] (اِج) = کارهای نیک

صامت [صا مِ تْ] (ص) = خاموش، خمش، گلوبسته، لب بسته، زبان بریده

صانع [صا نِ عْ] (ص) = آفریننده، سازنده || کارگر، پیشه کار، پیشه ور، دستکار || آماینده، گروگر، کروکر

صایب «**صائب**» [صا ءِ بْ] (ص) = راست، درستکار، درست وراست || رسا، رسنده

صایم «**صائم**» [صا ءِ مْ] (ص) = روزه گیر، روزه دار

صبا [صَ با] (اِ) = باد، باد بهاری، باد برین، باد پیش

صباح [صَ با حْ] (اِ) = بامداد، پگاه، سپیده دم

صباحت [صَ با حَ تْ] (مص) = زیبا بودن، زیبایی، خوبرویی، سفید رویی، روشنی چهره، خوشگلی

صباغ [صَ بْ با غْ] (ص) = رنگرز، رنگ ساز || دروغگو

صبح [صُ بْ حْ] (اِ) = پگاه، بامداد، آغاز روز، بام، سپیده دم، شبگیر || پنگ

صبر [صَ بْ رْ] (مص) = بردباری کردن،

شکیبایی کردن، پروا داشتن، شکیبیدن، شکیب، تاب، صابرشدن (ع. ف.) || ژُکفَری

صبغه [صَ بْ غَ ه] (اِ) = رنگ

صبوح [صَ بُوحْ] (اِ) = چاشت || بادهٔ بامدادی

صبور [صَ بُورْ] (ص) = خوددار، بردبار، شکیبا، فراوان شکیب || ژُکفر

صبیان [صِ بْ یاٰنْ] (اِج) = کودکان

صبی [صَ بی ی] (اِ) = پسر || فرزند || کودک

صبیه [صَ بی یَ هْ] (اِ) = دختر

صحابه [صَ حاٰ بَ هْ] (اِ ج) = یاران، همنشینان

صحاح [صَ حاٰ حْ] (مص) = تندرستی یافتن، پاک شدن از بیماری، شفا یافتن (ع. ف.) || درستی

صحاری [صَ حا ر ی] (اِ ح) = دشت ها، بیابان ها

صحاف [صَ حْ حا فْ] (ص) = رو یه گر، شیرازه بند، جلدساز (ع. ف.)

صحبت [صُ حْ بَ تْ] (مص) = گفتگو کردن، سخن گفتن || همدمی کردن، یاری کردن، آمیزش کردن، همنشینی کردن، همراهی کردن، دوستی || سخن

صحت [صِ حْ حَ تْ] (مص) = درستی پیدا کردن، تندرستی یافتن

صحرا [صَ حْ راء] (اِ) = بیابان، دشت || کویر || کلاک

صحف [صُ حُ فْ] (اِ ج) = نامه ها، کتاب ها (ع. ف.)

صحن [صَ حْ نْ] (اِ) = میان سرای || کاسهٔ بزرگ

صحو [صَ حْ وْ] (مص) = هوشیاری یافتن

صحیح [صَ حی حْ] (ص) = راست، یکپارچه، درست || تندرست || پدرام، واخ || هوده

صحیح البنیه [صَ حی حُ لْ بُ نْ یَ هْ] (تر. اض.) = تن درست

صحیح العمل [صَ حی حُ لْ عَ مَ لْ] (تر. اض.) = درستکار، راستکار، راست کردار

صحیح المزاج [صَ حی حُ لْ مِ زاٰ ج] (تر. اض.) = تن درست

صحیفه [صَ حی فَ هْ] (اِ) = نامه

صخره [صَ خْ رَ هْ] (اِ) = خرسنگ، سنگ سخت

صد [صَ دْ دْ] (مص) = بگردیدن، برگردانیدن، بگشتن

صدا [صَ دا] (اِ) = آوا، زنگ، آواز، بانگ، وانگ || پژواک || شِپْل، خجاو، نوف

صدارت [صِ دا رَتْ] (مص) = آغاز کردن || بالانشینی کردن، بزرگ فرمانداری || نخست وزیری

صداع [صُ دا عْ] (اِ) = دردسر

صداق [صِ دا قْ] (اِ) = کابین، کاوین

صداقت [صَ دا قَ تْ] (مص) = راستی کردن، درستکاری نمودن، راستگویی || آمیزش کردن، دوستی نمودن، یاری || یگانگی کردن، یکرنگی نمودن

صدد [صَ دَ دْ] (اِ) = آهنگ، در پی، نزدیکی || روباروی، روبرو

صدر [صَ دْ رْ] (اِ) = بالا، والا || بالانشین، پیشگاه، بزرگ || آغوش، سینه، بر، بَتیا، اگوش، چم

صدره [صَ دْ رَهْ] (اِ) = سرسینه || سینه بند،

شاماکچه || لَباچه

صدف [صَ دَفْ] (اِ) = گهر || گوشماهی

صدق [صِ دْ ق] (مص) = راستی کردن، درستی کردن || راست گفتن || هرتوز

صدقات [صَ دَ قا تْ] (اِ ج) = داشن ها، بخشیده ها

صدقه [صَ دَ قَ ہْ] (اِ) = داشن || رایگان

صدم [صَ دْ مْ] (مص) = کوفتن، بهم کوفتن

صدمه [صَ دْ مَ ہْ] (اِ) = کوفت، کوفتگی، کوست || آسیب، آزار || زیان، آگفت، آکفت || گزایش || آزردگی، رنج

صدور [صُ د ور] (مص) = درآمدن || صادر شدن (ع.ف.)

صدور [صُ د ور] (اِ ج) = سینه ها || بزرگان، سران، مهتران، بالانشین ها

صدوق [صَ د وقْ] (ص) = راستگو، همیشه راستگو || دوست، وفاخواه (ع.ف.)، نمک شناس (کنا.)

صدیق [صَ د ی قْ] (ص) = دوست، یار، آشنا، غمگسار (ع.ف.)، هواخواه (ع.ف.)، یاور || راستین، راستینه، درست، راستگو || هماس، همیاز || دادار، والا

صراح [صَ را حْ] (ص) = ناب، بی آمیغ، پاک

صراحت [صَ را حَ تْ] (مص) = آشکاربودن، آشکار شدن، روشنی || بی آمیختگی، بی آمیغی، ویژه شدن || بی پردگی، رک گویی (ع.ف.)

صراحی [صُ را حی] (اِ) = پیمانه، آوند شراب || تکوک

صراط [صِ را طْ] (اِ) = راه || راه راست

صراف [صَ رْ را ف] (ص) = کارآگاه، کهبد، درم گزین، گوهرشناس، سره گر

صرافت [صَ را فَ تْ] (مص) = سره کردن، ناب گردانیدن

صرامت [صَ را مَ تْ] (مص) = بریدن || دلیری، دلاوری، چالاکی، مردانگی، بزرگی

صرصر [صَ رْ صَ رْ] (اِ) = باد سخت، باد بلند آواز

صرع [صَ رْ عْ] (مص) = افتادن، ازپا درآمدن || افکندن

صرف [صَ رْ فْ] (مص) = گردانیدن، بگردانیدن، واژگون کردن || بکار بردن، بکار داشتن || گردش کردن، گردش روزگار

صرف [صِ رْ فْ] (ص) = بی آمیزش، بی آمیغ، ویژه، ناب، سره

صرفه [صَ رْ فَ ہْ] (اِ) = سود، بهره، بهره مندی || افزونی

صریح [صَ ر ی حْ] (ص) = آشکارا، هویدا، پدید || بی آلایش، پوست کنده || رک گو(ی) (ع.ف.)، بی پرده

صعب [صَ عْ بْ] (ص) = سخت، دشوار، دشخوار || گران، انبوه، نبهمار

صعب الحصول [صَ عْ بُ لْ حُ صولْ] (تر. اض.) = دشواریاب

صعب الوصول [صَ عْ بُ لْ وُصُولْ] (تر. اض.) = دیریاب، دشواررس، دشواریاب

صعق [صَ عْ قْ] (مص) = بیهوش گردیدن، بیهوشی

صعوبت [صُ عو بَ تْ] (مص) = دشواربودن، دشواری، سختی، دشوارگذاری || درماندگی

صعود [صُ عود] (مص) = برآمدن، برشدن،

بالا رفتن، فراز آمدن، اوگ
صغار [صِ غٰا رْ] (اِ ج) = خردان، کوچک ها، کهتران || کودکان
صغر [صِ غَ رْ] (مص) = خرد بودن، خردی || خردسالی
صغر [صُ غْ رْ] (مص) = خوار شدن || خرده گردیدن، ریز، کوچک، خرد، کهتر، کیچ، مچول
صغیر [صَ غی رْ] (ص) = خُرد، کوچک، خُردک، کوچکک || خردسال
صف [صَ فْ ف] (مص) = رده، رسته، رج، دَخ، رست، رژه
صفاء [صَ فا ء] (مص) = یک رنگ بودن، یکرنگی || سادگی || بی آلایشی، پاکیزگی، پاکی، بی غشی (ف.ع.) || خرّمی || آشتی || روشنی
صفار [صَ فْ فٰا رْ] (ص) = رویگر، مسگر، مس فروش، سفیدگر
صفت [صِ فَ تْ] (مص) = ستودن || چگونگی، چونی، گواشه، کواسه، کواس || گونواژه || خوی || گونه || پیشه
صفحه [صَ فْ حَ هْ] (اِ) = چهره، رویه || کنارهٔ هر چیز || برگ
صفر [صِ فْ رْ] (ص) = خالی، تهی || پوچ
صفراء [صَ فْ رٰا ء] (ص) = زرداب، زرده، گش زرد، لو، ویش || زردرنگ
صفوت [صَ فْ وَ تْ] (مص) = پاک شدن، بی آمیغ بودن || برگزیدگی، برگزیده || ویژگی
صفوف [صُ فوفْ] (اِ ج) = رده ها، رسته ها، دسته ها
صفه [صُ فْ فَ هْ] (اِ) = ایوان، سکو، سُتاوند || نشستنگاه سوار
صفی [صَ فی ی] (ص) = برگزیده، گزیده || بی آمیغ || دوست پاک
صفیر [صَ فی رْ] (مص) = بانگ زدن، فریاد || شپلیدن، سپیل، اسپیر، شِپل، سوت
صقل [صَ قْ لْ] (مص) = پرداختن، پرداخت، زدودن، ساییدن، پرنگ دادن، روشنگری
صقل [صُ قْ لْ] (اِ) = پهلو || تهی گاه
صقیل [صَ قی لْ] (ص) = زدوده || روشن کرده، روشن || زده
صلابت [صَ لٰا بَ تْ] (مص) = درشت بودن، درشتی، ستبری || دشواری || استوار گشتن، استواری || سختی، سختگی || پیشانی
صلاح [صَ لٰا حْ] (مص) = نیک شدن || نیکی کردن || آشتی کردن || نیکویی، خوبی || بهره || سزاواری، شایستگی
صلاحیت [صَ لٰا حی یَ تْ] (مص) = شایستگی، سزاواری، درخوری
صلب [صُ لْ بْ] (ص) = سخت، درشت، استوار || استخوانِ پشت
صلب [صَ لْ بْ] (مص) = بردار کشیدن، دار زدن
صلح [صُ لْ حْ] (اِ) = سازش، آشتی || پیوند
صلحاء [صُ لَ حٰاء] (اِ ج) = نیکوکاران، نیکان
صلوات [صَ لَ وا ت] (اِ ج) = درودها || نمازها
صله [صِ لَ هْ] (مص) = پیوند دادن، پیوستگی || پاداش، بخشش
صله رحم [صِ لَ هِ رَ حِ مْ] (تر. اض.) = نیکی

به خویشان وبستگان

صلیب [صَ لی بْ] (ص) = چلیپا، چلیپ، خاج || دار

صم [صُ مْ مْ] (اِج) = کران، ناشنوایان

صماخ [صِ مٰا خْ] (اِ) = پردهٔ گوش || درون گوش، سوراخ گوش

صم بکم [صُ مْ مُ بُ کْ مْ] (ص . مر .) = کران وگنگان || زبان بسته

صمت [صَ مْ تْ] (مص) = خاموش بودن، خاموشی

صمد [صَ مَ دْ] (ص) = بی نیاز || پاینده

صمصام [صَ مْ صٰا مْ] (اِ) = شمشیر

صمغ [صَ مْ غْ] (اِ) = انگم، انگژد، انگژه، ژد، زد، کهربا

صمیم [صَ می مْ] (ص) = پاک، بی آلایش، بی آمیغ || برگزیده

صنادید [صَ نا د ی د] (اِج) = مهتران، بزرگان || سختی ها

صنادیق [صَ نٰا دی قْ] (اِج) = گنجه ها، بنگاه ها

صناع [صُ نْ نا ع] (اِج) = سازندگان || پیشه وران

صناعت [صِ نٰا عَ تْ] (اِ) = پیشه || هنر || کار

صنج [صَ نْ جْ] (اِ) = چنگ

صندل [صَ نْ دَ لْ] (اِ) = چندل، سندل، چندن

صندوق [صُ نْ دُ وقْ] (اِ) = گنجه || بنگاه || خاشاکدان

صنع [صُ نْ عْ] (مص) = آفریدن، آفرینش، ساختن || نیکویی کردن، نیکویی

صنعت [صَ نْ عَ تْ] (مص) = پیشه، هنر، فیار، شوال، کار، کردار

صنف [صِ نْ فْ] (اِ) = گونه، رسته، دسته، گروه || دسته بندی، پایه بندی

صنم [صَ نَ مْ] (اِ) = بت، شمن، بُد، شمسه (ع . ف .) || نگار، دلبر

صنوبر [صَ نَ وْ بَ رْ] (اِ) = کاج، تراز، ناژو، لَه

صنیع [صَ نی عْ] (ص) = آفرینش، آفریده، ساخته || کار || نیکی || پیشه || جامهٔ پاکیزه || چربدست

صواب [صَ وٰا بْ] (اِ) = راست، درست || سزاوار || هوده

صوامع [صَ وٰا مِ عْ] (اِج) = دیرها، نیایشکده ها

صوب [صَ وْ بْ] (مص) = باران باریدن || راست، درست || راستا، سوی، آهنگ

صوت [صَ وْ تْ] (اِ) = آواز، آوا، بانگ، آهنگ

صور [صُ وَ رْ] (اِج) = پیکرها، روی ها، چهره ها

صور [صُور] (اِ) = شاخ، نای

صورت [صُورَ تْ] (اِ) = چهره، چهر، رخ، رخسار، روی، رو، دیم، دیمه || پیکر || چگونگی || گونه، گون

صولت [صَ وْ لَ تْ] (مص) = تاختن || خشم || زبردستی، شکوه

صوم [صَ وْ مْ] (مص) = روزه، روزه گرفتن

صومعه [صَ وْ مَ عَ هْ] (اِ) = کازه، دیر (معر.)، نیایشگاه (ترسایان)

صهبا [صَ هْ بٰا] (اِ) = باده، می || افشره انگور

صهر [صِ هْ رْ] (اِ) = خویشاوندی || داماد

صیاد [صَ یْ یٰا دْ] (ص) = شکارچی،

شکارگر، نخچیروان، نخچیروال، شکره‌دار، شکرنده، بازیار، دامیار

صیام [صِ یٰا مْ] (مص) = روزه داشتن || روزه

صیانت [صِ یٰا نَ تْ] (مص) = نگاهداشتن، نگاهداری، نگهبانی، پاساد || پیش گیری

صیانت نفس [صِ یٰا نَ تِ نَ فْ سْ] (تر. اض.) = نگاهداشتن خویشتن

صیت [صی تْ] (اِ) = آواز، آوازه || نام خوب

صیحه [صَ یْ حَ هْ] (اِ) = ناله، فریاد، فغان || بانگ || شیهه

صید [صَ یْ دْ] (مص) = نخیر کردن، شکار کردن، شکار، اشکردن، شکریدن، بشگرد، دامیاری

صیغه [صِ یْ غَ هْ] (اِ) = ریخت || آفرینش

صیغه [صِ یْ غَ هْ] (اِ) = همسر || زناشویی کوتاه

صیف [صَ یْ فْ] (اِ) = تابستان || گرما

صیقل [صَ یْ قَ لْ] (ص) = پرداخت، پرداز، زدودن، مالیش || زداینده





ضابط [ضا ب ط] (ص) = نگهدارنده || بایگان || یاور|| دهخدا، دهدار|| کاردار|| نیرومند || هشیار
ضابطه [ضا ب ط ه] (ص) = دستور|| نگهدارنده
ضاحک [ضا ح ک] (ص) = خندان، خندنده
ضار [ضا رْ ر] (ص) = زیانکار|| زیان‌رسان
ضارب [ضا ر ب] (ص) = زننده
ضال [ضا ل ل] (ص) = گمراه، بیره، آواره، بیراه
ضاله [ضا ل ل ه] (ص) = گم گشته || گمراه کننده، گمراه
ضامن [ضا م ن] (ص) = پذرفتار، پایندان
ضایع [ضا ی ع] (ص) = فرو گذاشته، تباه، تَبَست || گندیده، لاش || فرومایه، زبون، بیکار|| گم
ضایعه [ضا ی ع ه] (ص) = از دست رفته، از میان رفته || تباه شده || زبونی || فرو گذاشتگی || رویدادبد
ضباط [ضَ ب با ط] (ص) = بایگان || نوشتدار|| نگهدارنده
ضبط [ضَ ب ط] (مص) = نگاهداشتن، نگهداری || بایگانی کردن || داشتن || فرو بستن || گرفتن، گردآوری کردن || بیاد سپردن
ضجر [ضَ ج ر] (مص) = نالیدن، تپیدن دل، دلتنگی کردن، بی آرامی
ضجر [ضَ ج ر] (ص) = تنگدل || خشمگین || بی آرام
ضحک [ضِ ح ک] (مص) = خندیدن || خنده
ضخامت [ضَ خا مَ ت] (مص) = ستبر گشتن، کلان شدن، تنومندی، ستبرا، درشتی
ضخم [ضَ خ م] (ص) = تناور، درشت، ستبر، کلان، فربه || هنگفت
ضد [ضِ د د] (ص) = باژگونه، باشگون، پاشگونه || ناساز، ناسازگار|| پاد، پَت || آخشیج، خشیج، آخشیگ
ضد سم [ضِ د دِ سَ م م] (تر. اض .) = پازهر، پادزهر
ضر [ضَ ر ر] (مص) = زیان رساندن، زیان || گزند شدن، گزند || سختی، تنگی
ضراء [ضَ ر را ء] (ا) = گزند، آسیب || سختی، بدبختی، دشخواری || تنگدستی، رنجوری
ضرب [ضَ ر ب] (مص) = زدن، کوفتن، کفتن، زخم، کوستن || آمیختن || آسیب زدن، آزار، زخم زدن || نواختن || (ا) = مانند، همتا،

گونه || تنبک

ضرب المثل [ضَ رْبُ لْ مَ ثَ لْ] (تر. اضـ .)= مانندزدن، بسان زدن، داستان زدن

ضربان [ضَ رَ بٰا نْ] (مص) = تپیدن، تپیدن دل، تپش دل || زدن

ضربت [ضَ رْ بَ تْ] (اِ) = کوفت، نواخت، کوپ

ضرر [ضَ رَرْ] (اِ) = زیان، گزند، آسیب

ضرع [ضَ رْ عْ] (اِ) = پستان

ضرع [ضَ رْ عْ] (مص) = زاریدن، خوار گردیدن، رام شدن، خواری، زاری

ضرغام [ضِ رْ غٰا مْ] (اِ) = شیر || دلاور || نیرومند

ضروب [ضُ روب] (اِ ج) = گونه ها، دسته ها

ضرورت [ضَ رُ و رَ تْ] (اِ) = ناگزیری، بایستگی، وایست، دربایست، ناچاری || نیاز، وایا، وایه، تلنگ

ضروری [ضَ ر و ر ی ی] (اِ . مـ .) = دربایست، بایست، بایسته، وایست، وایا، ونکول، درو ای، ناچار

ضریب [ضَ ری ب] (ص) = مانند || زننده

ضریح [ضَ ری ح] (ص) = گور، دخمه، آرامگاه، میانه گور، گورابه || شکاف

ضریر [ضَ ری رْ] (ص) = کور، نابینا || بیمار

ضعف [ضَ عْ فْ] (مص) = درمانده شدن، ناتوان گشتن، درماندگی، زاری، سستی، ناتوانی || ستوهیدن، ستوهی || شل شدن || فرو هشتن، فرونشستن || کاهیدن

ضعیف [ضَ عی ف] (ص) = بینوا، درمانده، ناتوان || رنجور، بیمار، زار، نزار، شکسته حال (ف.ع.) خوارکار || شل، سست، لَس، بِستار || بیکس، کوتاه دست || بَرَنْخِچ، پامَس، بامَس، غراچه، فَرویش، سپوک

ضعیف الجثه [ضَ عی فُ لْ جُ ثْ ثَ هْ] (تر. اضـ .) = کوچک اندام

ضعیف النفس [ضَ عی فُ نْ نَ فْ س] (تر. اضـ .) بی‌دل، کم‌دل || سست بنیاد (کنا.)، سست نهاد || سست اراده (ف.ع.)

ضلالت [ضَ لٰا لَ تْ] (مص) = گمراه گشتن، گمراهی || بیرهی

ضلع [ضِ لْ عْ] (اِ) = پهلو، کنار، ور، بر || دنده || گوشه

ضم [ضَ مْ م] (مص) = گرد آوردن، فراهم آوردن || پیوستن، پیوست کردن || افزودن

ضمان [ضَ مٰا نْ] (مص) = پذیرفتن، پذرفتاری || پایندانی || زنهار

ضمانت [ضَ مٰا نَ تْ] (مص) = بر گردن گرفتن، پذرفتاری || زنهار || پایندانی || بابیزانی

ضمایر «ضمائر» [ضَ مٰا ع رْ] (اِ ج) = درون ها || اندیشه ها

ضمن [ضِ مْ نْ] (اِ) = درون، توی، لا، در میان، اندرون، پیچیده، پیمایش

ضمیر [ضَ می رْ] (ص) = اندرون، اندرون دل، نهاد، درون، نهان || اندیشه || فرانام

ضمیمه [ضَ می مَ هْ] (ص) = پیوسته، پیوست، آویزه

ضمین [ضَ می نْ] (ص) = پایندان، پذرفتار، بابیزان

ضوء [ضَ وْ ءْ] (مص) = روشن شدن، روشنایی || پرتوافکندن

ضیاء [ضِ یٰا ءْ] (مص) = پرتوافکندن، پرتو،

ضیاء روشنی، فروغ، تابش، تاو، تاب، افروختگی

ضیاع [ضِ یا عْ] (مص) = تباه شدن، هلاک شدن (ع. ف.)، ازبین رفتن، نابود شدن

ضیافت [ضِ یا فَ تْ] (مص) = میزبانی کردن، مهمانی، جشن، سور، بزم

ضیق [ضِ یْ قْ] (مص) = تنگ شدن || به سختی افتادن، تنگی || بخیل گشتن (ع. ف.)





طابق النعل بالنعل [طابَ قَنْ نَ عْ لْ بِ نْ نَ عْ لِ] (ق) = پا جای پا، راستا راست، درست، برابر، یکسان

طاعت [طاٰ عَ تْ] (مص) = فرمانبرداری کردن، بندگی کردن || پرستش کردن || نیوش

طاعن [طاعِ نْ] (ص) = سرزنش کننده || نیزه زننده

طاعون [طاعُونْ] (اِ) = مرگامرگ

طاغوت [طاغُوتْ] (اِ) = جادوگر || سرکش || بیدادگر، ستم گر || بت، نام بُتی

طاغی [طاغی] (ص) = نافرمان، سرکش || ستمکار

طاقت [طاٰ قَ تْ] (اِ) = توانایی داشتن، تاب آوردن، یارایی، یاره، پایاب، تیو، توش || بردباری کردن

طالب [طاٰ لِ بْ] (ص) = خواستار، خواهان، خواستگار || جوینده، پوینده || پژوهنده، یوزنده || افژولنده || ادب آموز (ع. ف.)، میلاو

طالع [طا لِ عْ] (ص) = سرنوشت، اختر، بخت، هور || دمیده، دمنده، تافته || برآینده

طامع [طامِ عْ] (ص) = آزمند || امیدوار

طاهر [طا هِ رْ] (ص) = پاکیزه، پاک، بی آلایش || ویژه || پاک نهاد، آشُو || ساده رنگ

طایر «**طائر**» [طا یِ (ع) رْ] (ص) = پرنده، پران، پریده || فرشته (کنا.)

طایفه «**طائفه**» [طا یِ (ع) فَ هْ] (اِ) = گروه، تیره، دسته || خویشان، خویشاوندان

طب [طِ بْ بْ] (مص) = درمان کردن || پزشگی || پیشگیری بیماری

طبابت [طِ بٰا بَ تْ] (مص) = درمان || پزشگی

طباخ [طَ بْ بٰا خْ] (ص) = آشپز، پزنده، خورده پز، خوالیگر، خورشگر || سالار، خوانسالار

طباخ [طَ بٰا خْ] (اِ) = استواری، توانایی || فربهی

طباع [طِ بٰا عْ] (اِج) = سرشت ها، نهادها، خوی ها || نیکی ها

طباق [طِ بٰا قْ] (مص) = برابر شدن، برابر بودن، برابری

طبال [طَ بْ با لْ] (ص) = تَبیره‌زن، طبل نواز (ع. ف.)، دهل زن

طبایع «**طبائع**» [طَ بٰا یِ (ع) عْ] (اِج) = سرشت ها، نهادها، خوی ها

طبخ [طَ بْ خْ] (مص) = پزاندن، پختن، پزیدن، پخت، پخت و پز، پزانیدن، پختگی ||

ساختن || برشتن

طبع [ط بْ عْ] (مص) = چاپ کردن || سرشت، نهاد، منش، شیوه

طبق [ط بَ قْ] (مص) = لنگه، لت || پوشش || گروه || سینی، تبنگه || مهره پشت || پشت شرم‌زن || کشتی، وند

طبق [طِ بْ قْ] (اِ) = برابر

طبقات [ط بَ قا تْ] (اِ ج) = پایه ها || رسته ها، گروه ها || چینه های زمین

طبقه [ط بَ قَ هْ] (اِ) = پایه || آشکوب، آشکوپ || رسته، گروهی از مردمان || باب || پوشش

طبل [ط بْ لْ] (اِ) = کوست، کوس، دُهل، تبیره، تبوراک، شَندَف || بزرگ‌شکم

طبل کبیر [ط بْ لِ کَ بی رْ] (تر. وص.) = کوس

طبله [ط بْ لَ هْ] (مص) = پر خوردن، شکم بارگی کردن || بو یدان (اِ)

طبیب [ط بی ب] (ص) = پزشک، پچشک || زیرک، دانا || پیله ور

طبیعت [ط بی عَ تْ] (اِ) = سرشت، خوی، منش، نهاد، خیم || آخشیج || بوم || چگونگی

طحال [طِ حا ل] (اِ) = سِپُرز، اِسپُرز، هفت خزینه (کنا.)

طراح [ط رْرا حْ] (ص) = شالوده ریز || نگارگر

طرار [ط رْرا ر] (ص) = کیسه بر، جیب بر || گُربُر، تیززبان

طراوت [ط را وَ تْ] (مص) = تازگی داشتن، نم داشتن، شادابی، تری، سبزی || شکوه، زیبایی

طرب [ط رَ بْ] (مص) = خوشی کردن، شادمانی کردن، رامش کردن، شادمان گردیدن، کُروز، کُروژ، کاچه

طرح [ط رْ حْ] (مص) = انداختن، افکندن || گستردن، پهن کردن || نگار، گرته || دور گردانیدن، دور کردن

طرد [ط رْ دْ] (مص) = راندن، تاراندن، دور کردن

طرر [طُ رَرْ] (اِ ج) = موهای پیشانی || کرانه ها

طرز [ط رْ زْ] (اِ) = روش، شیوه، شگرد || رسته || سان، گون، کواشه || آهنگ || کنش، کردار

طرف [طَ رَ فْ] (اِ) = کران، کرانه، کنار، لبه || پیش || پهلوگاه، پهلو، بغل، بر، ور، زهوار || سوک، سون، سو

طرفه [طُ رْ فَ هْ] (اِ) = زیبا || کمیاب، نوباوه، تازه || شگفت‌آور || بازیگر

طرفه العین [ط رْ فَ ةُ لْ عَ یْ نْ] (تر. اضـ.) = بیکدم، چشم بهم زدن، بیک چشم زدن

طرق [طُ رُ قْ] (اِ ج) = راه ها || روش ها

طرق [ط رْ قْ] (مص) = کوفتن || آواز رباب || برکندن موی

طره [طُ رْ رَ هْ] (اِ) = زلف، موی پیشانی || گوشه، کناره، کرانه

طرید [ط ری دْ] (ص) = رانده، دور کرده

طریف [ط ری فْ] (ص) = نو، تازه، نوباوه || زیبا || شگفت

طریق [ط ری قْ] (اِ) = روش || راه || کیش || خو || پیشه || آستین || شبگرد || روی || رای || ساز، گذشت || کارگون، ریستک

طریقت [ط ری قَ تْ] (اِ) = روش || کیش، آیین || راه || رنگ

طریقه [طَ ری قَ هْ] (اِ) = رفتار، روش، آیین، شیوه || راه || خوی || شگرد || کواس

طعام [طَ عا مْ] (مص) = خوراک، شیلان، خورش || اشام، آشامیدنی، لب چرا || چاشت

طعم [طَ عْ مْ] (مص) = چشیدن، چشش، چشته، مژه، مزه، چاشنی

طعمه [طُ عْ مَ هْ] (اِ) = خوراک || خوردنی || چشته

طعن [طَ عْ نْ] (مص) = بد یاد کردن، سرزنش || گرفته زدن، سرکوفت، سرکوب || نیزه زدن || گواژ، نیش زدن، زخم زبان زدن

طعنه [طَ عْ نَ هْ] (اِ) = سرزنش، سرآکوفت، بدگویی || گواژ، گواژه

طغیان [طُ غْ یا ن] (مص) = از اندازه درگذشتن || سرکشی، نافرمانی، سرپیچی، گستاخی، شورش، بادسری

طفره [طَ فْ رَ هْ] (اِ) = گریز، جستن، برجستن

طفل [طِ فْ لْ] (اِ) = کوچک، خرد || نوباوه، نوزاد || خردسال، بچه، کودک || نواده || ناز پرورده

طفولیت [طُ فو لی یَ ت] (مص) = بچگی، کودکی، خردسالی || گهوارگی

طفیلی [طُ فَ یْ لی ی] (اِ . مز .) = ناخوانده، انگل، بِشتام || ایرمان || الدنگ (کنا .)

طلا [طِ لا] (اِ) = زر، زرناب || اندوده

طلاب [طُ لْ لا بْ] (اِ ج) = خواهندگان، جویندگان || دانشجویان

طلاب [طِ لا بْ] (مص) = بازجست کردن، درخواستن

طلاق [طَ لا قْ] (مص) = بیزاری کردن || رهایی یافتن، آزادی || جدایی یافتن || هیلیش

طلاقت [طَ لا قَ تْ] (مص) = خندان گشتن، گشاده رویی || گشادگی یافتن زبان، روانی

طلب [طَ لَ بْ] (مص) = خواستن، خواهش، درخواست، جسته جوی، تقاضا کردن (ع . ف .) || بیوسیدن || لابه کردن || یوزیدن، افژولیدن، افژول || آنجَخت

طلبه* [طَ لَ بَ هْ] (اِ ج) = پژوهنده ها، خواهندگان، دانش پژوه ها، دانشجوها || هاوشتار

طلسم [طِ لِ سْ مْ] (اِ) = نیرنگ، فریب || افسون || جادوگری

طلعت [طَ لْ عَ تْ] (اِ) = روی، رخسار، چهره || دیدار

طلق [طِ لْ قْ] (ص) = روا، بی آمیغ

طلق [طَ لِ قْ] (ص) = خندان، تازه روی، گشاده روی || بی بند، رها، گشاده دست || زبان تیز

طلوع [طُ لُو عْ] (مص) = سربرزدن، دمیدن، بردمیدن، برآمدن، برخاستن، خاستن، بلند شدن || پدید آوردن || شکوفه کردن خرما || طالع شدن (ع . ف .)، تابش، تافتن

طلیعه [طَ لی عَ هْ] (ص) = پیشرو || تابش || سپیده

طلیق [طَ لی قْ] (ص) = خوشروی، خوش منش، خنده روی، گشاده رو || از بند رسته، رها || تیززبان

طماع [طَ مْ ما عْ] (ص) = آزمند، آزجو، آزور ||

* این واژه درعربی جمع است ولی درفارسی مفرد بکارمی رود.

درازدست، دندان گرد || آلُغده، آرُغده

طمانینه «طمأنینة» [طُ مَ ءْ نی نَ هْ] (مص) = آرامیدن، بیارامیدن، آرامش دادن، آسایش داشتن، آهستگی کردن

طمطراق [طُ مْ طُ راٰ قْ] (اِ) = فر، شکوه || خودنمایی

طمع [طَ مَ عْ] (مص) = آزمند گردیدن، آز، بند || دندان نهادن، امیدواری، پیوس، بوسبدن || بند بستن || الجخت، انجختن، انچخت

طناب [طَ ناٰ بْ] (اِ) = ریسمان، رجه، بند، رده

طناز [طَ ن ناٰ زْ] (ص) = شوخ، پُرناز، خرامان، کش خرام || فسوس کننده، ریشخند کننده

طنز [طَ نْ زْ] (مص) = سرزنش کردن، سرزنش، نیش زدن، افسوس کردن

طنین [طَ نی نْ] (مص) = آواز کردن، زنگ زدن، بانگ برداشتن، وزوز کردن

طواف [طَ وْ واٰ فْ] (ص) = دوره گرد، هرجاگرد

طواف [طَ واٰ ف] (مص) = گرد گشتن، گرد گردی، گردش، دور گشتن (ع. ف.)، دور زدن (ع. ف.)

طور [طَ وْ رْ] (مص) = گونه، جور، روش، چگونگی، اندازه، سان

طوف [طَ وْ فْ] (مص) = دور گشتن (ع. ف.)، گرداگرد گردیدن، گرد برآمدن، گشت

طوفان [طُو فاٰ نْ] (اِ) = توفان، بوران، کولاک، آب سیاه، آب سیه

طوق [طَ وْ قْ] (اِ) = گردن || گردن بند || چنبر || پرگار || پرهون || یاره

طول [طُو لْ] (مص) = بلند بودن، درازا، درازنا، بلندی || برآمدن || فراخی || توانگری || یازش، یازدن، داشتن

طومار [طوماٰ رْ] (اِ) = پیچیده، لوله || نوشته دراز، نامه || نَـوَرده

طویل [طَ وی لْ] (ص) = دراز، بلند، درازناک || درگ

طویل القامه [طَ وی لُ لْ قاٰ مَ هْ] (تر. اضـ.) = بلندقد (ف. ع.)، بلندبالا

طویله [طَ وی لَ هْ] (ص) = رسن دراز، رشته || آخور، جایگاه ستوران

طهارت [طَ هاٰ رَ تْ] (مص) = پاک گردیدن، پاکی، پاکیزگی || نزاکت || آبریز

طی [طَ ی ی] (مص) = پیمودن، سپردن، رهسپاری || پیچیدن، نوردیدن || اندرنوشتن، تابانیدن، نوشتن

طیار [طَ ی یاٰ رْ] (ص) = پرنده، پرآور، پرواز کننده || اسب چست || چست وچالاک

طیاره [طَ ی یاٰ رَه] (ص) = پرآور || کشتی تیزرو || هواپیما || هوانورد

طیب [طَ یْ یِ بْ] (ص) = پاکیزه، پاک، پاکی || روا، نیکو، بسامان، خوب || خوشبوی || آشو

طیر [طَ یْ رْ] (مص) = پریدن، پرواز کردن || پرنده، کالوج، کالوچ

طیران [طَ یَ راٰ نْ] (مص) = پریدن، پرواز کردن، پرزدن، پرکشیدن

طیره [طَ یْ رَهْ] (اِ) = خشم || سبکی

طینت [طی نَ تْ] (اِ) = نهاد، سرشت، خوی، گل

طیور [طُیورْ] (اِج) = پرندگان || فرشتگان



ظ

ظافر [ظا فِ رْ] (ص) = پیروز || پیروزی یابنده

ظالم [ظا لِ مْ] (ص) = بیدادگر، استمگر، سخت دل، سنگدل، ستمگر، بازو دست، خیره کش، دلازار، استم آمیز، ستم پرور، ستمکار(ه)، سیاهکار، سیه سر، بیداد، مردم آزار، مردم گز(ی)، جان آزار، دست دراز، بیرحم (ف.ع.)، گُرداس، ساستا

ظاهر [ظا هِ رْ] (ص) = آشکار، آشکارا، نمایان، پیدا، پدید، هویدا || برآورده، شکفته || یکرویه || نمای، نموده، نمار، نمودار، نااندیش، بَرِدَمَنده، روی || پَروهان

ظاهراً [ظا هِ رَ نْ] (ق) = گویا، شاید || آشکارا || همانا

ظبی [ظَ بْ یْ] (اِ) = آهو

ظرافت [ظَ را فَ تْ] (مص) = دانایی، زیرکی، شوخی، خوشگلی، شیرین سخنی، خوش طبعی (ف.ع.)، سبک روحی (ف.ع.)، نازکی

ظرف [ظَ رْ فْ] (اِ) = آوند، خنور، باهار، کاسه

ظریف [ظَ ری فْ] (ص) = نازک، زیرک، شوخ، زیبا، خوشگل، برنا، لولی، سیمین، شنگ، شنگل، زیچ

ظفر [ظَ فَ رْ] (مص) = دست یافتن، کارزار شکستن، پیروز کردن، پیروزی، چیرگی، کامیابی درجنگ، گشاد درنبرد || سود بردن || ویل

ظل [ظِ لْ لْ] (اِ) = سایه || پناه || آسودگی || تاریکی، شب

ظلال [ظِلا لْ] (اِج) = سایه ها

ظلام [ظُ لْ لا مْ] (اِج) = ستمکاران

ظلام [ظَ لا مْ] (اِ) = تاریکی

ظلم [ظُ لْ مْ] (مص) = ستم کردن، جور کردن، بیداد کردن، مُسته، بیداد، ستمگری، ستمکاری، ستم، استم، ابیداد || درشتی کردن، زورآوردن، شالهنگ، اشتلم || بخی کردن، خون آشامیدن (کنا.)

ظلمات [ظُ لَ ما تْ] (اِج) = تاریکی ها، تیرگی ها

ظلمت [ظُ لْ مَ تْ] (اِ) = خیرگی || تاریکی، تاری، تیرگی، سیاهی، تَم

ظن [ظَ نْ نْ] (مص) = گمان کردن، گمان بردن، گمانه || پنداشتن، پنداره، پندار || انگاره، انگارش، انگاردن، انگاریدن

ظنون [ظَ نُونْ] (ص) = بدگمان، بددل

ظواهر [ظَ وا هِ رْ] (اِج) = نماها، پیداها، روها

ظنین [ظَ نی نْ] (ص) = بدگمان || بددل، سیه دل، بدسگال || اندیشنده، انگارنده

ظهر [ظَ هـ رْ] (اِ) = دنبال، پس، پشت، واپس، فُراک

ظهر [ظُ هـ رْ] (اِ) = نیمروز، میانه روز

ظهور [ظُ هُورْ] (مص) = برآمدن، نمودارشدن، پدید آمدن، آشکار شدن، هویدا شدن، پیدا شدن، درآمدن، پرده برافکندن، آفتابی شدن، بیرون آمدن || دمیدن، برخاستن || پیش آمدن || شکافتن، شگفتن، گل کردن || زادن

ظهیر [ظَ هی رْ] (ص) = یار، یاور، پشتیبان

ظهیر





عابد [عابِدْ] (ص) = خداپرست || پرستنده، پرستار، پرستشگر، کاتوزی || کُهبد

عابر [عابِ رْ] (ص) = رونده، رهگذر، راهگذار، گذران، گذرنده

عاجز [عاجِ زْ] (ص) = ناتوان، درمانده، بینوا، زبون، افتاده، کم زور، زار، فتاده، نزار، ناچار، سست، ناتاب، خسته، فرومانده، بیدرمان، استوه، فرسوده، بتنگ آمده، پاتال، شل، غامی، پَیخَست، پَیخَسته، هاژ || بی سروپا

عاجل [عاجِ لْ] (ص) = شتابنده || چالاک || زود

عادت [عادَتْ] (اِ) = خوگرفتن، خو || شیوه، نهاد، منش، کنش || پیشه || مُروسیدن || سان، واره

عادل [عادِ لْ] (ص) = پُرداد، دادوَر، دادگستر، دادگر، داد دهنده، دادار، راست، درست، ستم شکن

عادی [عا دْ د ی] (اِ . منـ .) = ساده || خو گرفته || روشنی

عاذل [عا ذِ لْ] (ص) = سرزنش کننده، نکوهش کننده

عار [عا رر] (ص) = ننگ، رسوایی، ننگین، آک

عارض [عا رِ ضْ] (ص) = رخ، رخساره، چهره || دادخواه || پدیدارشونده || سالارسپاه، فرمانده، لشکر || تاوریده

عارضه [عارِضَ هْ] (ص) = آسیب، بیماری || نیاز || کرانه || پدیدارشونده، پیش آمد

عارف [عا رِ فْ] (ص) = شناسنده، شناسا، دانا، آگاه، داننده || خداشناس، پارسا(ی) || نادره دان(ع. ف.)، وقوف دار(ع. ف.) || زنده

عاری [عا ری] (ص) = برهنه، لخت، لاج || نادان، بی خرد

عاریت [عارِیَ تْ] (مص) = وام دادن || ایرمان، سپنج

عازم [عازِمْ] (ص) = آهنگ کننده || کوشش کننده || بسیجیده

عاشق [عا شِ قْ] (ص) = شیفته، پابند، دلباخته، دلسوخته، دلشده، شیدا، بیدل، سینه چاک، دلبسته، شوریده، باخته دل، غاش، کشته، خاطرخواه (ع. ف.)، شوریده خاطر(ف. ع.)

عاصی [عاصی] (ص) = گناهکار، بزه کار || سرکش، نافرمان

عاطر [عاطِ رْ] (ص) = خوشبوی

عاطفه [عا طِ فَ هْ] (ص) = مهر، مهربانی

عاطل [عا طِ لْ] (ص) = بیکاره، بیهوده || بی پیرایه || بدگوهر، نابکار

عافیت [عا فِ یَ تْ] (اِ) = تندرستی، تن آسانی، بدرود || پارسایی، پرهیزگاری || رستگاری

عاق [عـا ق ق] (ص) = پرمخیده، نافرمان، خودسر، بیزار کننده || آزاردهنده پدرومادر

عاقبت [عـا قِ بَ تْ] (اِ) = انجام، پس، فرجام، پایان، انجامش، سرانجام، اَفدام، آفدُم

عاقبت الامر [عـا قِ بَ تُ لْ اَ مْ رْ] (تر. اضـ .) = سرانجام، پایان کار، درپایان

عاقد [عـا قِ دْ] (ص) = پیوندگر، گره زننده، پیوند کننده، استوار کننده || عقد کننده (ع. ف.)

عاقل [عا قِ لْ] (ص) = هشیوار، هوشیار، دریابنده، پژوهنده، خردمند، فرزانه، فرزان، دانا، گُربُز، زیرک، پخته، اَریش، آژیر، کیاجور، فَروهیده

عالم [عا لِ مْ] (ص) = دانا، داننده، دانشمند، پژوهنده، دانشور، دانشگر، فرهیخته، فهمیده (ع. ف.)، آگاه، استاد، دانشی، فروهیده، روشندل، فرهمند، بَشولنده، لَزیر، کُندا || ارجمند، بزرگوار

عالم [عـا لَ مْ] (اِ) = جهان، گیتی، کیهان، گهان، گیهان || آفرینش || جهان کهین

عالم الغیب [عا لِ مُ لْ غَ یْ بْ] (تر. اضـ .) = دانای نهان

عالم روحانی [عا لِ مِ رُوحا نی ی] (تر. وصـ .) = آخوند

عالی [عا لی] (ص) = برتر، والا، سرافراز || بزرگ، بلند، پهروم

عام [عا مْ م] (ص) = همگان، همه، فراگیرنده || نادان

عامل [عا مِ لْ] (ص) = مزدور || کننده || سازه || کارمند، کاردار || رنجبر، گلکار || کارگر، کارکن || ورزگر، کروکر، گروگر || پیشه کار

عاملاً [عامِ لَ نْ] (ق) = دستی دستی

عامه [عا مْ مَ هْ] (ص) = توده، همه مردم || یکبارگی

عامی [عا می ی] (اِ. منـ .) = نادان، بی سواد، ناموخته، ساده، ناخوانده، پیاده از دانش || رَشْنیق

عاید «عائد» [عا یِ (ع) دْ] (ص) = بازگردنده || درآمد

عایدات «عائدات» [عا یِ (ع) دا تْ] (اِج) = درآمدها

عایق «عائق» [عا ع ق] (اِ) = بازدارنده، نارسانا

عایل «عائل» [عا ع لْ] (ص) = نیازمند، درویش

عبا [عَ با] (اِ) = بالاپوش

عباد [عِ بـا دْ] (اِج) = بندگان || بردگان

عباد [عُ بْ بـا دْ] (اِج) = پرستندگان، نیایش کنندگان

عبادت [عِ بـا دَ تْ] (مص) = بندگی کردن، بندگی، نیایش کردن، پرستش کردن || پرورش

عبارت [عِ بـا رَ تْ] (مص) = گزاره، گزارش

عبث [عَ بَ ثْ] (مص) = بیهوده، یاوه، هرزه، خیره || رایگان || گزاف

عبد [عَ بْ دْ] (اِ) = نوکر، بنده، رهی || پرستار، پرستشگر، پرستنده || لالا، گرّا || حلقه بگوش (ع. ف.) (کنا.)

عبر [عَ بْ رْ] (مص) = گذشتن || درگذشتن || اندوهگین شدن

عبرت [عِ بْ رَتْ] (اِ) = پند، اندرز || شگفت || سنجیدن || پند گرفتن

عبقری [عَ بْ قَ ری ی] (ص) = توانا || مهتر || گرانبها، نیکو || جامه نیکو

عبودیت [عُ بو د ی یَ تْ] (مص) = بندگی کردن، بردگی، بندگی، نماز گزاری || پایکاری، پایین پرسی

عبور [عُ بو ر] (مص) = گذشتن، گذشت، بریدن، پی سپردن || گذاردن || گذر کردن، رد شدن (ع. ف.)

عبور و مرور [عُ بورُ مُ رُورْ] (تر. عط.) = آمد و شد، شدآمد

عبوس [عَ بو س] (ص) = اخمو، ترش رو، دژبرو، گره پیشانی، تیموک

عبهر [عَ بْ هَـ رْ] (اِ) = نرگس || پرگوشت

عبید [عَ بی دْ] (اِج) = بندگان

عبیر [عَ بی رْ] (اِ) = بو، گلاب || مشگ، گرد

عتاب [عِ تا بْ] (مص) = نکوهیدن، سرزنش کردن، گله کردن، نکوهش، سرزنش || ناز کردن || خشم گرفتن، خشم، فرخاش، پرخاش

عتبات [عَ تَ با تْ] (اِ ج) = درگاه‌ها، آستان‌ها

عتبه [عَ تَ بَ ةْ] (اِ) = آستان، درگاه، فرگاه || تیمار

عتیق [عَ تی ق] (ص) = دیرینه، کهنه، سال دیده، باستان، دیرین || برگزیده || آزاد شده || ژند، فرسوده

عتیقه [عَ تی قَ ةْ] (ص) = کهنه، کهن || باستانی

عجاب [عُ جا بْ] (ص) = شگفت، بسیار شگفت آور

عجالتاً «**عجالة**» [ع جا لَ تَ نْ] (ق) = اکنون، اینک، این دم، هم اکنون، بی درنگ

عجایب «**عجائب**» [عَ جا ع بْ] (اِ ج) = شگفتی ها، شگفت ها

عجب [عُ جْ بْ] (مص) = بخویشتن نازیدن، خودپسندی کردن، خودخواهی، بادسری، ناز، خوستایی، خودبینی

عجب [عَ جَ بْ] (مص) = شگفتیدن، شگفت، شگفتی، اشگفت || آفَد

عجز [عَ جْ زْ] (مص) = فروماندن، ناتوان شدن، از پا فتادن، درماندن، درماندگی، ماندگی، ناتوانی، سستی، بیچارگی، فتادگی || فرسودن || سپر افکندن، ستوهی، بستوه آمدن || شل شدن || زاری || فَرَنْجی || لاوه، لابه

عجله [عَ جَ لَ ةْ] (اِ) = شتاب، تندی، تیزی، شتابزدگی، اوشتاب || هَنگار

عجم [عَ جَ مْ] (اِ) = فارس، پارسی، پارسا(ی)، ایرانی || فارسی زبان

عجم [عُ جْ مْ] (اِج) = گنگان || گنگی (اِ)

عجوبه [عُ جو بَ ةْ] (ص) = شگفت آور، شگفت

عجوز [عَ جُوز] (ص) = پیر، پیره، سالخورده، کهن سال، سالمند، سالدیده، فرتوت، گران جان، سال گشت، سالدار، گنده پیر، کمپیر، پاراو، زرفان

عجوزه [عَ جوزَ هْ] (ص) = پیره‌زن، زن پیر، زن کلانسال، پاراو

عجول [عَ جُو لْ] (ص) = پرشتاب، بی شکیب، شتابنده، شتابان، دست پاچه، شتابزده، آتشبان

عجیب [عَ جی بْ] (ص) = شگفت، اشگفت، شگفت آور، شگرف || جادویی || ناشناخته || اَفْد، اوفتد || ورسَنگ، نَبهار

عجیب الخلقه [عَ جی بُ لْ خِ لْ قَ هْ] (تر . اض .) = شگفت آفرینش

عد [عَ دْ دْ] (مص) = شمردن، شماردن، شمار

عُدات [عُ داتْ] (اِج) = دشمنان، بدخواهان

عداد [عِ دا د] (اِ) = شمارنده، شمار، شمارش

عدالت [عَ دا لَ تْ] (مص) = دادگر بودن، دادگری، داد || راستکاری، راستی || برابری

عداوت [عَ دا وَتْ] (مص) = دشمنی کردن، کینه وری کردن، دشمنی، کینه، کین، کین ورزی || آفندیدن، آفند || پتیاره

عدد [عَ دَ دْ] (اِ) = شمار، شمار شماره، شماره || تای، تک || همار، آمار

عدس [عَ دَ سْ] (اِ) = مَچَک، نَسْک، وانْج، آنژه، بُلسُن، استرار، دانچه، دانژه، مَرْجُمک

عدل [عِ دْ لْ] (اِ) = (یک) لنگه (بار)، نیم لنگه، تنگ || برابر، تای

عدل [عَ دْ لْ] (مص) = داد دادن، داد، دات، دادگری || ترازو || راست

عدم [عَ دَ مْ] (ص) = نیستی، نابودی، نبود || ناتوانایی، بینوایی، نابسی

عدو [عَ دو] (اِ) = دشمن، بدخواه

عدول [عُ دُ ول] (مص) = بازگشتن، برگشت || درگذشتن

عدول [عُ دُ و ل] (اِ) = داد دهندگان، دادگران، دادگستران || گواه ها

عده [عِ دْ دَ هْ] (اِ) = شمار، شماره || گروه || دوران جدایی زن

عدید [عَ د ی دْ] (ص) = شماره، شمار || همدست، همتا

عذاب [عَ ذا ب] (اِ) = شکنجه، اشکنجه، رنج، آزار، بتیاره، پتیاره، پاژَخ، باهک، باهکیدن، پاهکیدن || اگفت

عذاب [عِ ذا بْ] (اِج) = گواراها، خوشگوارها

عذب [عَ ذْ بْ] (ص) = خوشگوار، گوارا، خوش، شیرین

عذر [عُ ذْ رْ] (اِ) = پوزش || بهانه

عذرا [عَ ذْ را] (ص) = دوشیزه، دختر

عرابه [عَ رْ را بَ هْ] (اِ) = گردونه، گاری، گردونه اسبی

عرایس [عَ رای سْ] (اِج) = بیُوگ ها

عرب [عَ رَ بْ] (اِ) = تازی || بدوی (ع. ف.) || شهرنشین

عربده [عَ رْ بَ دَ هْ] (اِ) = فریاد، داد، فغان || بدخویی، بدمستی

عرش [عَ رْ شْ] (اِ) = تخت، اورنگ، پات، پاد || سپهر || سایبان، چادر || گُرزمان، کرزمان || آسمان

عرشه [عَ رْ شَ هْ] (اِ) = فراز، بالا، روی

عرصه [عَ رْ صَ هْ] (اِ) = فراخنا، پهنا، پهنه || میدان، اسفرسب، اسفرسپ

عرض [عَ رَ ضْ] (اِ) = کالا || بیماری

عرض [عَ رْ ضْ] (مص) = آشکار کردن، نشان دادن، نمایش || پدید آوردن || سان دادن

عرض [عَ رْ ضْ] (اِ) = پهنا، پهنه، پهنی،

فراخنا(ی)

عرض [عِ رْضْ] (اِ) = آبرو

عرضه [عَ رْضَ هْ] (اِ) = پیشنهاد || نمایش، آشکارا

عرضه [عُ رْضَ هْ] (اِ) = توانایی || زیرکی || شایستگی

عرفا [عُ رَفا] (اِج) = دانایان || درویشان

عرفان [عِ رْفا نْ] (مص) = شناختن، باز شناخن، شناسایی || درویشی

عرق [عِ رْقْ] (اِ) = ریشه، بیخ || نژاد || رگ

عروج [عُ رُوج] (مص) = برآمدن، ببالا رفتن، ببلندی رفتن، بالا رفتن

عروس [عَ رُو سْ] (اِ) = بانو || گل نوبرآمده || بیُوک، بیو، ویو || هرچیز زیبا وآراسته

عروسی [عَ روسی ی] (اِ. مر.) = بیوگانی

عروض [عَ روضْ] (اِ) = آهنگ چامه، آهنگ سرواد || آگاهی

عروق [عُ رُوقْ] (اِج) = رگ ها، سپیدرگ ها || ریشه ها

عریان [عُ رْیا نْ] (ص) = برهنه، لوت، لخت، لاج || برهنگی

عریض [عَ ری ضْ] (ص) = پهناور، پهن، گشاد، گشاده، پت وپهن || فراخ || شایگان || پخج، پخچ، پُر پر، فخت

عزاء [عَ زا ء] (مص) = شکیبایی کردن || سوگواری کردن، سوگ، ماتم پرسی (ع. ف.)

عزایم «**عزائم**» [عَ زاءِ مْ] (اِج) = افسون ها || آهنگ ها

عزب [عَ زَبْ] (ص) = یکه || مرد بی زن

عزت [عِ زْزَتْ] (مص) = ارجمند گشتن، گرامی شدن، ارزش داشتن، ارج، آبرو، سرافرازی

عزل [عَ زْ لْ] (مص) = فرو نهادن، بیکار کردن، از کار برداشتن، برکنار کردن، بازداشت از کار

عزلت [عُ زْ لَ تْ] (مص) = تنهایی || گوشه گیری، گوشه نشینی

عزم [عَ زْمْ] (مص) = آهنگیدن، کمربستن، بسیج، آهنگ، هنگ، آهنج || یازش، دریازیدن || ساز کردن || روان ساختن، راهی کردن || استادن

عزوبت [عُ زُوبَ تْ] (مص) = بی همسری، بی زنی

عزیز [عَ زی زْ] (ص) = ارجمند، گرامی، نیکو داشت || بزرگوار || نایاب || پرمایه، گران || اَپرویز

عزیمت [عَ زی مَ تْ] (مص) = رفتن || آهنگیدن، آهنگ نمودن || آهنگ سفر کردن

عسرت [عُ سْ رَتْ] (مص) = سخت بودن، سختی، دشواری || تنگی داشتن، تنگ دستی

عسس [عَ سَ سْ] (ص) = شبگرد، پاسبان، گزمه || کوتوال

عسل [عَ سَ لْ] (اِ) = انگبین || نوش

عشاء [عِ شاء] (اِ) = تاریکی || آغازشب

عشاق [عُ شْ شا ق] (اِ ج) = دوستداران || نیازیان، خواستاران || شیفتگان، دلدادگان

عشرات [عَ شَ راتْ] (اِج) = دهگان

عشرت [عِ شْ رَتْ] (مص) = خوشی کردن، کامرانی، خوشگذرانی || سازگاری، آمیزش

عشق [عِ شْ قْ] (مص) = دل دادن، دل بستن، دل باختن، دل دادگی، شیدایی، دلشدگی ||

گراییدن، گرانیدن، سوز || مهر || دیوانگی || دوستی || دوشارم
عشوه [عِ شْ وَهْ] (اِ) = ناز، کرشمه
عشیره [عَ شی رَهْ] (اِ) = خویش، تبار || نزدیکان، خویشاوندان
عصا [عَ صا] (اِ) = چوب، دستواره، هراده، دست‌چوب، چوبدست، چوبدستی، تخله
عصابه [عِ صا بَهْ] (اِ) = سربند، دستار
عصار [عَ صْ صا رْ] (ص) = افشره‌چی || شیرکش || چلاننده، فشارنده، افشارنده || عرق گیر (ع. ف.)
عصاره [عُ صا رَهْ] (اِ) = افشره، افشرده، چکیده || شیره، چلانده || برگزیده
عصب [عَ صَ بْ] (اِ) = پی
عصر [عَ صْ رْ] (مص) = چلاندن، چلانیدن، افشردن، فشردن، فشار، فشارش || آب گرفتن
عصر [عَ صْ رْ] (اِ) = روزگار، زمانه، زمان || پسین، چاشت، ایوار، ایواره
عصمت [عِ صْ مَ تْ] (مص) = بازداشتن || پرهیزگاری، پارسایی، پاکدامنی
عصیر [عَ صی رْ] (ص) = افشره، چکیده
عضد [عَ ضُ دْ] (اِ) = بازو، آرنج || یار، یاور
عضله [عَ ضُ لَهْ] (اِ) = مایچه، ماهیچه
عضو [عُ ضْ وْ] (اِ) = اندام، هندام || هموند || پاودست
عطاء [عَ طا ء] (اِ) = دهش، بخشش، داد و دهش، بخشندگی، درهشته || داشن، پاداش، داشاد، داشاب، بَغیاز، بغیاز
عطار [عَ ط طا ر] (ص) = مشگ فروش، بو فروش، خوشبوفروش || پیله‌ور
عطایا [عَ طا یا] (اِج) = بخشش ها، دهش ها
عطر [عِ طْ رْ] (اِ) = بوی خوش || خوشبو، عبیر افشان (ع. ف.)
عطسه [عَ طْ سَ هْ] (اِ) = شِنوسه، اِشنوسه
عطش [عَ طَ شْ] (مص) = تشنه شدن، تشنگی
عطشان [عَ طْ شا نْ] (ص) = تشنه || آرزومند
عطف [عَ طْ فْ] (مص) = گردانیدن، گشتن، برگشتگی، برگشت || پیچیدگی
عطلت [عُ طْ لَ تْ] (مص) = بی پیرایه بودن، بی پیرایگی || بیکاربودن، بیکاری
عطوف [عَ طوفْ] (ص) = دلجو، مهربان، عاطفه گستر (ع. ف.)
عطوفت [عُ طو فَ تْ] (مص) = دوستی کردن || مهربانی کردن، دلجویی کردن، مهربانی
عطیه [عَ طی یَ هْ] (ص) = بخشش، دهش
عظام [عِ ظا م] (اِج) = بزرگان، کلانان || استخوان ها
عظم [عَ ظْ مْ] (اِ) = استخوان
عظم [عِ ظَ مْ] (مص) = بزرگی، کلانی
عظمت [عَ ظَ مَ تْ] (اِ) = فر، شکوه، اشکوه، بزرگی، بزرگواری، کلانی || بلندی || شگرفی || آروند، آفرند، آفرنگ، اورنگ، پرداخ || فرهت
عظیم [عَ ظی مْ] (ص) = درشت، سترگ، کلان، گران، بزرگ || سرپرست، تاج سر، تاجدار || پهلوان || بزرگوار، سرفراز || لَزیر، اشگرف، گت، نهمار، نابهر، گُنده، زَند، ژَندَه
عظیم الجثه [عَ ظی مُ لْ جُ ثْ ثَ هْ] (تر. اضـ.) = کلان، تنومند، گنده، ستبر، درشت اندام
عفاریت [عَ فا ر ی تْ] (اِج) = دیوان، اهریمنان

عفاف [عَ فا فْ] (مص) = پاکدامن بودن، پاکدامنی، پرهیزگاری، پارسایی || بازایستادن

عفت [عِ فْ فَ تْ] (مص) = پارسایی || پاکدامنی، پرهیزگاری || هیوند

عفریت [عِ فْ ری تْ] (اِ) = دیو، اهریمن، اِستنبه، کَخ‌ژنده

عفن [عَ فِ نْ] (ص) = بدبو، بویناک || گندیده || پوسیده

عفو [عَ فْ وْ] (مص) = آمرزیدن، بخشودن، درگذشتن، آمرزش، بخشش (گناه)، گذشت (از گناه)، فرو گذاشت (گناه)، بخشایش، آمرزگاری، بخشندگی (گناه) || دریه || درسته

عفو [عَ فُ وْو] (ص) = گناه‌بخش، درگذرنده

عفونت [عُ فُو نَ تْ] (مص) = بدبویی || گندیدگی || پلشت، پلشتی

عفیف [عَ فی فْ] (ص) = پاکدامن، پارسا، پاک، پرهیزگار || آبرومند

عفیفه [عَ فی فَ هْ] (ص) = زن پارسا، زن پاکدامن، زن پرهیزگار

عقاب [عُ قا بْ] (اِ) = شاهین، آله، آلخ، دال

عقاب [عِ قا بْ] (مص) = شکنجه کردن || پاداش بدی دادن، کیفر

عقار [عُ قا رْ] (اِ) = می، باده || نوشیدنی، آشامیدنی

عقار [عَ قا رْ] (اِ) = ده، آبادی، آب و زمین، دارایی

عقاقیر [عَ قا قی رْ] (اِج) = داروهای گیاهی، گیاهان دارویی

عقاید [عَ قا یِ دْ] (اِج) = باورها

عقب [عَ قَ بْ] (اِ) = پشت، پس، دنباله، دنبال، پستر، پی، باز پس || پی آورد || اپاچ || پاشنه، پایشنه

عقبه [عَ قَ بَ ه] (اِ) = گردنه، راه دشوار، گریوه

عقد [عَ قْ دْ] (مص) = کابین بستن || پیوستن، بستن، بستگی، بند، پیوند || گره بستن، گره || پذرفتاری، پیمان بستن

عقد [عِ قْ دْ] (اِ) = گردن‌بند، گلوبند

عقده [عُ قْ دَ هْ] (اِ) = گره || پیمان

عقرب [عَ قْ رَ بْ] (اِ) = گژدم

عقل [عَ قْ لْ] (اِ) = هوش، خرد، دانش || فرهنگ || دریافت || اُولِنج، نُس

عقوبت [عُ قو بَ تْ] (مص) = کیفر، سزا، بادآفراه، بادافره || شکنجه، آزار

عقول [عُ قُو لْ] (اِج) = خردمندان، دانایان، هوشمندان، دانشمندان

عقیدت «عقیده» [عَ قی دَ تْ] (اِ) = باور || پنداره || انیورنه، نَمِشْته، ورنه

عقیق [عَ قی قْ] (اِ) = سنگ سرخ، گوهرسرخ

عقیم [عَ قی مْ] (ص) = نازاینده، نازا، نازاد، استرون، سترون || اجاق کور (کنا.)، فسرده پستان (کنا.)

عکاس [عَ کْ کا سْ] (ص) = پرتونگار، توگر، تابگار

عکس [عَ کْ سْ] (مض) = وارونه کردن، برگرداندن، وارون کردن، باشگون کردن، باشگونه، پاشگونه || تافتن || موکده

عکس العمل [عَ کْ سُ لْ عَ مَ لْ] (تر. اضـ .) = واکنش

علاء [عَ لا ء] (مص) = بلندی گرفتن، بزرگی یافتن، برتری یافتن، بزرگواری

علاج [عِ لا ج] (مص) = درمان کردن || چاره سازی، چاره، چار || ویدیدن، وید || گزیرش، گُزیردن، گُزر، گزیر || بیارش

علاف [عَ لْ لا ف] (ص) = کاه فروش || برنج فروش || هیمه فروش

علاقه [عَ لا قَ هْ] (اِ مص) = پیوند، بستگی، آویزش، وابستگی || دوستی، دلبستگی، خاطرخواهی (ع. ف.)

علامت [عَ لا مَ تْ] (اِ) = نمودار، نشانه، نشانی، نمود، انگ، نمایند، خجک، داغ || سراغ || شمارشمار

علامه [عَ لْ لا مَ هْ] (ص) = نیک دانا، بسیار دانشمند، بسیاردان، همه دان

علایم «علائم» [عَ لا ءِ مْ] (اِ ج) = درفش ها، نشان ها، نمودها

علت [عِ لْ لَ تْ] (اِ) = انگیزه، مایه || آسیب || ناتوانی

علف [عَ لَ فْ] (اِ) = گیاه، سبزه، چرامین، خرامین || لب چرا || واش

علم [عِ لْ مْ] (مص) = آگاهیدن، دانستن، دانش، دانایی، دانندگی، آگاهی || شناختن، شناخت || پیدایی || فرهنگ || اولنج، اورند

علم [عَ لَ مْ] (اِ) = نشان || درفش، پرچم || اختر

علن [عَ لَ نْ] (مص) = آشکار بودن، هویدا بودن، پنهان نبودن || پدید آمدن

علو [عُ لُ وْ وْ] (مص) = بلند گردانیدن، فرازیدن، فراختن || بلندی، والایی || بزرگی، ورج

علوطبع [عُ لُ وْ وِ طَ بْ عْ] (تر. اض.) = بزرگ منشی، بزرگ نهادی

علوفه [عُ لو فَ هْ] (اِ) = خوراک ستور

علوم [عُ لو مْ] (اِ ج) = دانش ها، شناخت ها

علی [عَ لی ی] (ص) = بلند، بلند برآمده، بلند پایه، بزرگ، کلان، توانا

علی البدل [عَ لَ لْ بَ دَ لْ] (ق) = جانشین

علی التدریج [عَ لَ تْ تَ دْ ری ج] (ق) = رفته رفته، کم کم، اندک اندک

علی الخصوص [عَ لَ لْ خُ صُوص] (ق) = بویژه

علی الطلوع [عَ لَ طْ طُ لُوعْ] (ق) = بامداد، پگاه، سپیده دم

علی الفور [عَ لَ لْ فَ وْ ر] (ق) = بی درنگ، در دم، هماندم، درزمان

علی قدرالامکان [عَ لا قَ دْ رِ لْ اِمْ کا نْ] (ق) = چندانکه بتوان، چندانکه بشود

علی رغم [عَ لا رَ غْ مْ] (ق) = بناخواست، بناخواه، ناسازگار

علی السویه [عَ لَ سْ سَ وی یَ هْ] (ق) = یکسان

علیحده [عَ لا حِ دَ هْ] (ق) = جدا، جداگانه || پرک

علیل [عَ لی لْ] (ص) = بیمار، ناخوش، دردمند، مستمند، دردزده، رنجور، آنگِشتال

علیه [عَ لی یَ هْ] (ص) = ارجمند، بلندپایه

علیهذا [عَ لا ها ذا] (ق) = ازاینرو، بنابراین

عم [عَ مْ مْ] (اِ) = برادرپدر

عماد [عِ ما دْ] (اِ) = ستون، تکیه گاه (ع. ف.)

عمار [عَ مْ ما رْ] (ص) = استوار

عمارت [عِ ما رَ تْ] (مص) = آباد گردانیدن || خانه، ساختمان، آبادانی، آبادی ||

پای بست || پَرکوک، لاد، شار
عماری [عَ مٰا ری] (اِ) = کجاوه، کژاوه، تخت روان
عمال [عُ مْ مٰا ل] (ص) = کارکنان، کارگزاران
عمامه [عَ مٰا مَ هْ] (اِ) = سربند، دستار، دستار سر، کلاه، دولبند، شکوب
عمداً [عَ مْ دَ نْ] (ق) = دانسته، دستی
عمده [عُ مْ دَ هْ] (اِ) = بسیار، بزرگ، برجسته، سترگ || یکجا فروشی || تکیه گاه (ع. ف.)
عمر [عُ مْ رْ] (اِ) = زاد، زندگی، زندگانی || سال و ماه
عمق [عُ مْ قْ] (اِ) = گود بودن، گودی، ژرفا، غفجی
عمل [عَ مَ لْ] (مص) = ساختن || کردن، کنش || کار کردن، کردار || فرمودن || نمودن || انجام دادن || کاشتن، کشت کردن، کاریدن || رفتارکردن || کار بستن، برز، ورز || فیاوار، فیار، بیاوار
عمله [عَ مَ لَ هْ] (اِج) = جاشوان || کارگران || کارکنان
عمود [عَ مُودْ] (اِ) = ستون، ستونه، اُستُن || گرز، دَبوس، سر پاش، کوپال || پایه || چکیده || پشتیبان
عموم [عُ مُو مْ] (مص) = همگان، همگی، همه، یکجا || مردم
عمه [عَ مْ مَ هْ] (اِ) = خواهر پدر
عمید [عَ می دْ] (ص) = مهتر، پیشوا، سرور
عمیق [عَ می قْ] (ص) = ژرف، گود، بی پایاب، مغ || ژرف بین || فراوان || گریسنگ || نَغول

عناد [عِ نٰا دْ] (مص) = ستیهیدن، ستیز کردن، استیزه کردن || خیرگی، خیره سری، گردنکشی
عناصر [عَ نا صِ رْ] (اِ ج) = آخشیگان، آخشیجان
عنان [عِ نٰا نْ] (اِ) = دهنه، لگام، افسار، پالاهنگ || رشته || جلو
عنایت [عِ نٰا یَ تْ] (مص) = آهنگ کردن || نواختن، بخشش، بزرگی || پرداختن || پیش آوردن
عنبر [عَ نْ بَ ر] (اِ) = شاهبو
عند الامکان [عِ نْ دَ لْ اِ مْ کا نْ] (ق) = هرگاه بشود، تا آنجا که، اگر بشود، هرزمان بشود
عند الحاجه [عِ نْ دَ لْ حٰا جَ ت] (ق) = هنگام نیاز
عند الضروره [عِ نْ دَ ضْ ضَ رورَ هْ] (ق) = اگر بایستی
عند اللزوم [عِ نْ دَ لْ لُ زُومْ] (ق) = هرگاه باید
عندلیب [عَ نْ دَ لی بْ] (اِ) = مرغ باغ، هزار، هزاردستان، واف
عنصر [عُ نْ صُ رْ] (اِ) = بیخ، بن || آخشیج || کیانا
عنف [عُ نْ فْ] (اِ) = ستم، درشتی، زور، سخت دلی
عنفوان [عُ نْ فُ وا نْ] (اِ) = آغاز || آغاز جوانی
عنقا [عَ نْ قا] (اِ) = سیمرغ
عنقریب [عَ نْ قَ ری بْ] (ق) = بزودی، زود، بهمین زودی، بهمین نزدیکی
عنکبوت [عَ نْ کَ بو تْ] (اِ) = کارتُنک، تارتَنه، تارتن، تار تننده، جوله، جولا، غُنده، کار بافک، مگس گیر، کلاش، شیرمگس

عنن [عَ نَ نْ] (اِ) = سستی کمر، ناتوانی جنسی (ف.ع.)
عنوان [عُ نْ و اْ نْ] (اِ) = سرنامه، آغاز نامه، دیباچه || مهرخوان || نشانی
عنود [عَ نودْ] (ص) = ستیزه کار، ستیزگر
عوار [عُ واْرْ] (اِ) = دریدگی، کهنگی جامه، پارگی پارچه
عوارض [عَ وا رِ ضْ] (اِج) = پیش آمدها، روی دادها || بیماری ها || باج || آسیب ها
عواقب [عَ واْ قِ بْ] (اِج) = پی آمدها || پس آیندگان
عواطف [عَ وا طِ فْ] (اِج) = مهربانی ها
عوام [عَ وا م مْ] (اِج) = توده، مردم، مردمان، مردمان ساده
عوامل [عَ وا مِ لْ] (اِج) = کارکنان || کارگران
عواید «عوائد» [عَ وا یِ (ع) دْ] (اِج) = سودها || درآمدها
عود [عُودْ] (اِ) = چوب || تار (آلت موسیقی) || سندهان، انجوج || چوب خوشبوی
عود [عَ وْ دْ] (مص) = بازگشتن، بازگردیدن، بازگشت
عودت [عَ وْ دَ تْ] (مص) = برگشتن، برگردیدن، بازگشتن، بازگشت، بازگرد || واپس آمدن، آمدن، واپس، واآمدن || مولیدن، مول
عور [عورْ] (اِج) = برهنه ها، لخت ها، لاج ها || یک چشم ها
عورت [عَ وْ رَ تْ] (اِ) = شرمگاه || کارزشت
عوض [عِ وَ ضْ] (اِ) = بجای، جانشین || پاداش، تاوان || کیفر || برابر || آلِش
عون [عَ وْنْ] (مص) = یاری کردن، یاوربودن، یاربودن، دستگیری کردن، پشتیبان بودن
عهد [عَ هْ دْ] (مص) = پیمان || پند، اندرز || روزگار || سوگند
عهده [عُ هْ دَهْ] (اِ) = بگردن پذیری || پیمان || تاوان
عیادت [عِ یاْ دَ تْ] (مص) = دیدن بیمار، پرسش، پرسه، بیمارپرسی
عیار [عَ یْ یاْ رْ] (ص) = زیرک، چالاک، جوانمرد، تندرو، تردست || ولگرد، شبرو || شنگل، شنگول، شنگ || داغول || حقه باز (ع. ف.)
عیار [عِ یاْ رْ] (مص) = اندازه کردن، سنجش || آزمایش کردن
عیاش [عَ یْ یاْ شْ] (ص) = کامران، خوشگذران
عیال [عِ یاْ لْ] (اِ) = همسر، نان‌خور، زن و فرزند
عیان [عِ یاْ نْ] (مص) = آشکارا دیدن، دیدار بچشم کردن
عیب [عَ یْ بْ] (مص) = نکوهیدن، بدی، آهو، آهوک، رسوایی، گناه، بدنامی، رنگ، بتیاره || رخنه، آسیب || آک
عید [عِ یْ دْ] (اِ) = جشن
عیش [عَ یْ شْ] (مص) = زندگانی کردن، زندگی، گذران || شادی کردن، خوشی، خوش گذرانی || نتاسیدن
عین [عَ یْ نْ] (اِ) = دیده، چشم || برگزیده || برجستگی || چشمه
عیون [عُ یُو نْ] (اِج) = چشم ها، دیده ها || چشمه ها || برجستگان || برگزیدگان



غار [غا رْ] (اِ) = گور، زمین گود، گودال || زاغه || اِشکَفت، شکفت، شکاف || دهار، داها || آهون || مغاک

غارت [غا رَتْ] (مص) = تاراج کردن، دستبرد زدن، تاختن || تارات، لاش، فریش || چپو، چپاول (تر.)

غازی [غا زی] (ص) = جنگجو، جنگ کننده || کشنده

غاسق [غا سِ قْ] (ص) = تاریک، شب تاریک

غاشیه [غا شِ یَ هْ] (ص) = زین پوش، پوشش زین || رستاخیز

غاصب [غا صِ بْ] (ص) = ستمگر || ستاننده بستم

غاضب [غا ضِ بْ] (ص) = نژند || خشمگین || آرُغده

غافر [غا فِ رْ] (ص) = پوشنده گناه، آمرزنده گناه، درگذرنده

غافل [غا فِ لْ] (ص) = ناآگاه، نادان، بیخبر(ف.ع.)، پنبه در گوش(کنا.) || فرویش، بَرناس || فراموشکار

غالب [غا لِ ب] (ص) = پیروز، چیره، شکرنده || پیش دست، توانا، زبردست

غالباً [غا لِ بَ نْ] (ق) = بیشتر، بسا، چه بسا، بسی || گیو

غامض [غا مِ ضْ] (ص) = سربسته، پوشیده || دشوار، سخت، پیچیده

غانی [غا نی] (ص) = توانگر، بی نیاز

غایب «غائب» [غا ی (ع) بْ] (ص) = پنهان، ناپدید || پوشیده

غایت [غا یَ تْ] (اِ) = پایان، انجام، فرجام، سرانجام

غایط [غا یَ طْ] (اِ) = زمین پست || سرگین، چمین || سرگین آدمی، پلیدی انسان (ف.ع.)

غایله «غائله» [غا یِ (ع) لَ هْ] (ص) = پوشیده || بدی، زشتی || کینه || گزند || آشوب، جنجال

غایی «غائی» [غا ئی] (ص) = پایان، سرانجام، پایانی

غبار [غُ با رْ] (اِ) = گرد، سوده، آوار، نرم || اندوه، آزردگی || ماغ، لاد

غبطه [غِ بْ طَ هْ] (اِ) = آرزومندی || پُژهان، بژهان

غبن [غَ بْ نْ] (مص) = فریفتن، زیان کردن || افسوس

غدار [غَ دْ دا رْ] (ص) = فریبنده، فریبکار، کج

خواه || پیمان شکن || گُربُز
غدر [غَ دْرْ] (مص) = گول زدن، فریب دادن، دورنگی کردن، بیوند
غده [غُ دْ دَ هْ] (اِ) = گره || دُژ پیه، دُشپیل، دشپل || آژَخ
غدیر [غَ د ی رْ] (اِ) = گودال، آبگیر، تالاب، ابگون، ابگونه، موژ
غذاء [غ ذ ا ء] (اِ) = خوراک، آشام، خوردنی، خورش
غرامت [غَ ر ا مَ تْ] (مص) = تاوان دادن || زیان دادن || پشیمانی
غرایب «غرائب» [غَ ر ا یِ (ءِ) بْ] (اِج) = تازه ها || شگفت آورها || کمیاب ها
غرایز [غَ ر ا یِ زْ] (اِج) = سرشت ها، نهادها
غرب [غَ رَ بْ] (اِ) = بید مجنون (ف.ع.)، ترنگوت
غرب [غَ رْ بْ] (مص) = پنهان شدن، ناپدید گشتن || دور شدن || باختر، جای فرو شدن آفتاب
غربال [غ رْ بٰا لْ] (اِ) = پرویزن، بریزن، پروِزَن، گربال || آلَک
غربت [غُ رْ بَ تْ] (مص) = دور گشتن از میهن، دورافتادگی || دوری
غرر [غُ رَ رْ] (اِج) = برگزیده ها، گزیده ها || سپیدی های پیشانی
غرض [غَ رَ ضْ] (مص) = آرمان، آرزومندی || آهنگ || نشانه تیر، آماج || خواست || کینه، دشمنی
غرفه [غُ رْ فَ هْ] (اِ) = بربار، بالاخانه، پکوک، پَرواره || پنجره، دریچه
غرق [غَ رْ قْ] (مص) = آب از سر گذشتن، در آب فرورفتن || شیفته گشتن
غرم [غَ رْ مْ] (مص) = تاوان دادن || وام دادن
غروب [غُ رُ و بْ] (مص) = فرو آمدن، فرو شدن || کوچ کردن || نشستن آفتاب، فرورفتن آفتاب، خورنشست، پسین
غرور [غُ رو رْ] (مص) = فریفتن || بالیدن، باد پنداشتن، بادسری، باد، باد و دم، پندار، فیس، خودبینی، فریفتگی بخود، برمنشی، پرافادگی (ف.ع.) || غنودن
غریب [غَ ر ی بْ] (ص) = ناآشنا، ناشناس، بیگانه || کمیاب || دور || پراکنده || شگفت آور، شگفت انگیز || بیواره، بیکس
غریزه [غَ ر ی زَ هْ] (اِ) = نهاد، سرشت، خلیده
غریق [غَ ر ی قْ] (ص) = فرورفته، فروشده در آب || کشتی شکسته
غزات [غَ ز ا تْ] (اِ) = کشتن دشمن، جنگ با دشمنان، پیکار، رزم
غزات [غُ ز ا تْ] (اِج) = جنگجویان
غزال [غَ ز ا ل] (اِ) = آهو، بره، آهوبره
غزال [غَ زْ ز ا ل] (ص) = جولا، جولاده، ابریشم تاب
غزل [غَ زْ لْ] (مص) = تابیدن، تافتن، رشتن || ریسمان، رشته
غزل [غَ زَ لْ] (اِ) = ترانه، چامه، سرود دوستی || عشقبازی (ع.ف.)
غزوات [غَ زَ وٰا تْ] (اِج) = جنگ ها || جنگ های دینی
غزوه [غَ زْ وَ هْ] (اِ) = جنگ، جنگ دینی
غسال [غَ سْ سٰا لْ] (ص) = مرده شوی || شوینده || رخت شوی، جامه شوی
غساله [غَ سْ سٰا لَ هْ] (ص) = شوینده ||

رخت شوی || زن شوینده || مرده شوی
غسل [غُ سْ لْ] (مص) = شستن، شوییدن، فرو شستن، شوی، پاویدن، ورشستن || پاک کردن
غش [غَ شْ شْ] (مص) = گول زدن، شیله پیله || نابهره || کینه || تیرگی || شار
غش [غَ شْ شْ] (ص) = بیهوشی
غشاء [غِ شا ءْ] (اِ) = پرده || پوست || پوشش
غصب [غَ صْ بْ] (مص) = بزور گرفتن، بستم گرفتن، بستم بستدن
غصه [غُ صْ صَ هْ] (اِ) = اندوه، افسوس، دردمندی، دریغ || اندوه گلوگیر، گلوگیر || تالواسه
غضب [غَ ضَ بْ] (مص) = خشم گرفتن، برآشفتن، ستیزه کردن، خشم || آزردگی || انگرا، غرشیدن، غریدن، غراش
غضروف [غُ ضْ رُ و فْ] (اِ) = کرکری، کَرکَرانک، استخوان نرم
غضنفر [غَ ضَ نْ فَ رْ] (اِ) = شیر درنده، شیر بیشه || درشت خو
غضوب [غَ ضُوبْ] (ص) = بسیار خشمگین، خشمناک
غطا [غِ طا ءْ] (اِ) = پرده || پوشش
غفار [غَ فْ فا رْ] (ص) = آمرزگار، آمرزشکار، آمرزنده
غفران [غُ فْ را نْ] (مص) = آمرزیدن، پوشیدن گناه، آمرزش
غفلت [غَ فْ لَ تْ] (مص) = فراموش کردن، فراموشی || نادانی کردن، ناآگاهی || فروگذاشتن || سستی کردن، فَرویش
غفور [غَ فورْ] (ص) = بخشاینده، آمرزگار، آمرزنده، آمرزشکار
غل [غُ لْ لْ] (اِ) = زنجیر، بند، گردن‌بند || پاوند
غل [غِ لْ ل] (مص) = کینه داشتن، پرکینه گردیدن، رشگ، کین
غلاف [غَ لا ف] (اِ) = نیام || پوست || پوشش || تاموره
غلام [غُ لا مْ] (اِ) = پسر || برده، رهی، راهی، بنده، نوکر || امرد || پرستار، لالا || گرفتار، لاچین
غلبه [غَ لَ بَ هْ] (مص) = پیروز شدن، چیره شدن، پیروزی، چیرگی || اشتلم || اشکردن || فرخادی
غلط [غَ لَ طْ] (مص) = نادرست بودن، پرت بودن || بزه، واهر
غلظت [غِ لْ ظَ تْ] (مص) = درشت بودن، سفت بودن، گندگی، درشتی، سفتی، ستبری، دژواخ
غلق [غَ لِ قْ] (ص) = سخن دشوار
غلمان [غِ لْ ما نْ] (اِج) = بردگان، بندگان || پسران || کودکان || امردان
غلو [غُ لُ وْو] (مص) = گزافکاری کردن، گز افروی، گزاف گویی، گزاف، زیاده‌روی کردن (ع. ف.)
غله [غَ لْ لَ هْ] (اِ) = گندم || درآمد || راش، راژ || شالی
غلیان [غَ لَ یا نْ] (مص) = جوش کردن، جوش، جوشش، بسرآمدن || تفتن، تفتگی
غلیظ [غَ لی ظْ] (ص) = سفت، درشت، پرمایه، مایه‌دار، تند، سفته || گوشت‌پر، فربه، ستبر، استبر، گنده || ناگواره، دیرگوار،

سنگین || مَشت، خشن، دَفزک
غلیل [غَ لی ل] (ص) = سوزش درون || سوزش دوستی || گرمی اندوه || تشنگی
غم [غَ مْ م] (مص) = اندوه داشتن، اندوهناک بودن، دل گرفته بودن، افسرده بودن، اندوه، رنج، راخ، دلخوری || تاسیدن، تالواسه، تاسه || آدرنگ
غماز [غَ مْ ما زْ] (ص) = سخن چین || کرشمه گر || نیکوپیکر || جنباننده
غمام [غَ ما مْ] (اِ) = ابر || ابرسفید || اسفنج
غمز [غَ مْ زْ] (مص) = سخن چینی (کردن)
غمزه [غَ مْ زهْ] (اِ) = ناز، کرشمه || خوش منشی
غناء [غَ نا ء] (اِ) = توانگری، بی نیازی
غنج [غَ نْ جْ] (مص) = کرشمه (کردن)، ناز (کردن)
غنی [غَ نی ی] (ص) = بی نیاز || ارجمند || توانگر، گنجور، دارا، مایه دار، پرخواسته، دارنده، دولتمند (ع. ف.)، مالدار (ع. ف.)، دولتیار (ع. ف.)
غنیمت [غَ نی مَ تْ] (اِ) = بازیافته، تاراج، لاش، ازدشمن گرفته
غواشی [غَ وا شی] (اِج) = پرده ها || چادرها || زین پوش ها
غواص [غَ وْ وا ص] (ص) = آب باز، آشناگر، شناگر، آبورز
غوث [غَ وْ ثْ] (مص) = یاری کردن، فریادرسی کردن، پناه دادن || فریاد
غور [غَ وْرْ] (مص) = فروشدن، فرورفتن، فرو رفتگی || بن، ته، تک
غوص [غَ وْ صْ] (مص) = بآب فروشدن، فرو رفتن در آب
غوطه [غَ وْ طَ هْ] (مص) = فرورفتن در آب || پاغوش
غوغاء [غَ وْ غا ء] (اِ) = هنگامه، هیاهو، جنجال، آشوب، ستیزه || فریاد و فغان || انجمن || شر انگیزی (ع. ف.) || وُژول، وِیلَه || اخروش، خروش
غول [غُولْ] (اِ) = دیو، بغامه
غوی [غَ وی ی] (ص) = گمراه، بیراه، گمره
غیاب [غِ یا بْ] (مص) = ناپدید گشتن، نهان بودن، نبودن || فروشدن آفتاب
غیاث [غِ یا ثْ] (اِ) = پناه، پناه خواهی || فریادرسی || فریادخواهی
غیار [غِ یا رْ] (اِ) = پاره زرد، زرد پاره یهودان
غیب [غَ یْ بْ] (مص) = ناپدید شدن، ناپدید، پنهان || راز || پشت سر || پنهان شدگی
غیبت [غَ یْ بَ ت] (مص) = ناپدید شدن، نهان بودن || دشتیاد، اندا، بدگویی
غیر [غَ یْ رْ] (ح) = جز || بی، نا || مگر
غیر [غَ یْ رْ] (اِ) = دیگرگونی، دگرگونی || دیگر، بیگانه
غیرت [غَ یْ رَتْ] (مص) = مردانگی داشتن، مردی داشتن، رگداری || رشگ بردن، رشک وری || ناموس پرستی (ع. ف.)
غیرثابت [غَ یْ رِثا بِ تْ] (تر. اضـ.) = نانهاده
غیرخالص [غ یْ رِ خا لِ صْ] (تر. اضـ.) = ناسره
غیردایم [غَ یْ رِد اْ ءِ مْ] (تر. اضـ.) = ناپایدار || سست
غیر صالح [غَ ی رِ صا لِ حْ] (تر. اضـ.) = ناویژه، ناشایست

غیرصبور [غَ یْ رِصَ بُورْ] (تر. اضـ .)= ناشکیبا
غیرصحیح [غَ یْ رِصَ حی حْ] (تر. اضـ .)= ناراست، نادرست، بیجا
غیرظاهر [غَ یْ رِظا هـِرْ] (تر. اضـ .)= ناپیدا
غیرقابل اجراء [غَ یْ رِقَا بِ لِ اِجْ راء] (تر. اضـ .)= انجام ناپذیر، پیش نرفتنی
غیرقابل علاج [غَ یْ رِقَا بِ لِ عِلا جْ] (تر. اضـ .)= بی درمان، درمان ناپذیر
غیرقابل قبول [غَ یْ رِقَا بِ لِ قَ بُو لْ] (تر. اضـ .)= باورنکردنی، ناپذیرفتنی
غیرقابل قسمت [غَ یْ رِقَا بِ لِ قِسْ مَ تْ] (تر. اضـ .)= بخش ناپذیر
غیرقادر [غَ یْ رِقَا دِرْ] (تر. اضـ .)= نتوان
غیرکامل [غَ یْ رِکَا مِ لْ] (تر. اضـ .)= نافرجام
غیرلازم [غَ یْ رِلَا زِمْ] (تر. اضـ .)= ناخواست || نابایست
غیرلایق [غَ یْ رِلَا یِ قْ] (تر. اضـ .)= نابایسته، ناسزاوار
غیرماهر [غَ یْ رِما هـِرْ] (تر. اضـ .)= ناشی
غیرمتحمل [غَ یْ رِمُ تِ حَ مْ مِ لْ] (تر. اضـ .)= ناشکیبا
غیرمجرب [غَ یْ رِمُ جَ رْ رَ بْ] (تر. اضـ .)= ناشی
غیرمحدود [غَ یْ رِمَ حْ دُ ود] (تر. اضـ .)= بیکران
غیرمحکم [غَ یْ رِمُ حْ کَ مْ] (تر. اضـ .)= بستار، نااستوار
غیرمرتب [غَ یْ رِمُ رَتْ تَ بْ] (تر. اضـ .)= نابسامان، ناسامان
غیرمربی «مرئی» [غَ یْ رِمَ رْ ئی ی] (تر. اضـ .)= نادیده، نادیدنی
غیرمسرور [غَ یْ رِمَ سْ رُ ور] (تر. اضـ .)= ناخشنود
غیرمطبوخ [غَ یْ رِمَ طْ بُوخ] (تر. اضـ .)= نپخته
غیرمطلوب [غَ یْ رِمَ طْ لُوبْ] (تر. اضـ .)= ناخواست
غیرمطیع [غَ یْ رِمُ طی عْ] (تر. اضـ .)= نافرمان
غیرمعروف [غَ یْ رِمَ عْ رُوف] (تر. اضـ .)= ناآشنا، ناشناس، ناشناخت || گمنام، بی نام
غیرمعلوم [غَ یْ رِمَ عْ لُوم] (تر. اضـ .)= نایاب
غیرمفید [غَ یْ رِمُ فی دْ] (تر. اضـ .)= ناکاره
غیرمقبول [غَ یْ رِمَ قْ بُو لْ] (تر. اضـ .)= ناپسند، ناگوار
غیرملموس [غَ یْ رِمَ لْ مُوسْ] (تر. اضـ .)= ناسفته
غیرممکن [غَ یْ رِمُمْ کِ نْ] (تر. اضـ .)= ناشو، ناشدنی
غیرمناسب [غَ یْ رِمُ نَا سِ بْ] (تر. اضـ .)= ناجور، ناسزا || ناسره، فرخج
غیرمنظور [غَ یْ رِمَ نْ ظُورْ] (تر. اضـ .)= نادیده
غیرموافق [غَ یْ رِمُ وَا فِ قْ] (تر. اضـ .)= ناتو، ناسازگار || ناهمراه
غیرناقص [غَ یْ رِنَا قِ صْ] (تر. اضـ .)= ناکاسته
غیرواجب [غَ یْ رِوَا جِ بْ] (تر. اضـ .)= نابایست
غیرواضح [غَ یْ رِوَا ضِ حْ] (تر. اضـ .)= ناپیدا
غیظ [غَ یْ ظْ] (مص)= خشم گرفتن، خشم، خشم پنهان || بخشم آوردن
غیم [غَ یْ مْ] (اِ)= ابر، ابر ریزنده || تشنگی، گرمی درون
غیور [غَ یُورْ] (ص)= مردانه، مرد || لودی ||

غیور

رشگن، رشگ‌گن، رشکین، ارشکین، رشگ‌بر، غیرتمند (ع.ف.)



ف

فاتح [فا تِ حْ] (ص) = پیروز، پیروزمند، ظفرمند(ع. ف.)، فیروز، چیره || فرازنده || گشاینده، گشا، گشایا || یگانه || جهانجوی، اپروچ

فاتحه [فاتِحَ هْ] (ص) = سوک || دیباچه، سرسخن||آغاز||آغازاندیشه||گشاینده، گشایا

فاتر [فا تِ رْ] (ص) = سست، زبون، ناتوان || آب نیمگرم

فاجر [فا جِ رْ] (ص) = آلوده، تردامن، بی سیرت (ف.ع.) || گناهکار، بی اندازه بد، تباهکار، جهمرز||روسبی ||زنباره

فاحش [فا حِ شْ] (ص) = زشت || گستاخ || بسیار

فاحشه [فا حِ شَ هْ] (ص) = جنده، روسپی، شباره، گلنده، اکاره، زَنَچَک، غَر، شَلْف، خُشنی

فاخته [فاخْ تَ هْ] (اِ) = کوکو، کالنجه

فاخر [فا خِ رْ] (ص) = نازنده، بالنده || گرانبها، پرارزش، گرانمایه

فارس [فا رِ سْ] (ص) = پهلوان || سوار، شاهسوار، سواره، سوارکار || جنگاور

فارغ [فا رِ غْ] (ص) = آسوده، از کاری پرداخته، بیکار || آزاد || بی نیاز || خوله

فارغ البال [فا رِ غُ لْ با لْ] (تر. اض.) = آرامیده || آسوده دل، آزاده دل، آسوده خاطر(ف.ع.)

فارغ التحصیل [فا رِ غُ تْ تَ حْ صی لْ] (تر. اض.) = فرهیخته، پایان دریافته، آسوده از دانشجویی، دانش آموخته

فاسد [فا سِ دْ] (ص) = پلید، تباه || گمراه || گندیده، پلاسیده || ستک، فَرغَنده

فاسدالاخلاق [فاسِ دُلْ اَخْ لا قْ] (تر. اض.) = بدخو، بدخوی، زشتخو

فاسق [فا سِ قْ] (ص) = تباهکار، گنهکار، بدکار، سیاهکار، تبه کار || آلاینده، ناپاک، تردامن || هرزه، جنده باز، جهیک || ناراست کردار

فاصله [فا صِ لَ هْ] (ص) = دوری || جدایی

فاضل [فا ضِ لْ] (ص) = فرزانه، دانا، دانشگر، دانشمند، دانشومند، کیاجور، فرجاد || پسندیده، نیکو || برتر، افزون

فاطر [فا طِ رْ] (ص) = آفریننده، آفریدگار، نوآفریننده

فاعل [فا عِ لْ] (ص) = کننده، انجام دهنده

فاقه [فا قَ هْ] (اِ) = نیازمندی، تنگدستی، ناداری

فال [فٰا لْ] (اِ) = شگون، مروا، آغال، اغور || پیش بینی || کُپه

فالج [فٰا لِ جْ] (ص) = سستی || فروهشتگی، زمین گیری، کجی پا

فالودق [فٰا لودَ ق] (اِ) = پالوده

فانی [فٰا نی] (ص) = ناپایدار، ناپاینده || گذرنده || میرا، نابود شونده، نیست شونده

فایده «فائده» [فٰا یِ (ءِ) دَ ہْ] (ص) = سود، بهره || فرجام || آمرغ

فایز «فائز» [فا ءِ زْ] (ص) = پیروز، کامیاب، فیروز || رستگار، رهایی یافته || رسنده، یابنده، دست یابنده

فایض «فائض» [فا ءِ ضْ] (ص) = فرو ریزنده || سرشار

فایق [فا یِ قْ] (ص) = برگزیده، بهترین || چیره، برتری یابنده، فزونی یابنده || شکافنده

فبها [فَ بِ ها] (ق) = چه بهتر، بسیار خوب

فتاء [فَ تا ءْ] (اِ) = جوانی || جوانمردی

فتاح [فَ تْ تٰا حْ] (ص) = داور || گشاینده، باز کننده

فتح [فَ تْ حْ] (مص) = پیروز شدن، پیروزی || گشادن، گشودن، بازکردن، وانمودن، واکردن، گشایش، گشاد || ترکانیدن || فرازیدن، فراز گردیدن، فراز شدن

فتق [فَ تْ قْ] (مص) = شکافتن || گشودن، گشادگی || بادگند

فتنه [فِ تْ نَ ہْ] (اِ) = آشوب، هنگامه، شور، شورش، شرانگیزی (ع. ف.)، برهم خوردگی || آزمون || ستیز || گناه || آکفت، اگفت || غاک، خَرخَشه، جنجال

فتوت [فُ تُ وْوَتْ] (اِ) = جوانی || جوانمردی، مردانگی، بخشندگی

فتوح [فُ تُو حْ] (اِ ج) = گشایش ها، گشاد کارها || پیروزی ها

فتور [فُ تُورْ] (مص) = آرام شدن پس از تندی، آرامی || سست شدن، سستی || کندی

فتوی «فتوا» [فَ تْ وا] (اِ) = دادِستان، وچر، وجر

فتیله [فَ تی لَ ہْ] (ص) = تافته، تابیده || رشته، ریسمان تافته

فجر [فَ جْ رْ] (اِ) = پگاه، سفیده دم، بامداد، روشنی پگاه || گناه، بدکارگی || وارتگاه

فجور [فُ جُورْ] (مص) = آلودگی، بدکاری، زشتکاری، بی سیرتی (ف. ع.)، تبه کاری || برانگیخته گردیدن بر گناه

فجیع [فَ جی عْ] (ص) = دردناک، جانگداز || پیش آمد ناگوار، درد بزرگ

فحاش [فَ حْ حٰا شْ] (ص) = دشنام گوی، دشنام دهنده، زشتگوی

فحش [فُ حْ شْ] (مص) = دشنام، دژنام، ناسزا، یاوه، یافه || خواری

فحشاء [فَ حْ شا ءْ] (اِ) = ناهنجاری، زشتی، کار ناشایست، بدکاری، ناسزایی || روسپی گری

فحص [فَ حْ صْ] (مص) = کاویدن، کاوش || جستجو کردن، جستجو، واپژوهیدن

فخار [فَ خْ خٰا رْ] (ص) = آجر پز، کوره پز، کوزه گر، سفال پز، کُلال

فخار [فِ خٰا رْ] (مص) = نازیدن

فخر [فَ خْ رْ] (مص) = نازیدن، ناز، نازش || بالیدن، بزرگی نمودن، سرافرازی || افزون

شدن || چیره شدن

فخیم [فَ خی مْ] (ص) = گرامی ، ارجمند ، بزرگوار || استوار || بزرگ

فداء [فِ د اْ ء] (مص) = جان سپاردن || سربها || گُریان ، گُرویان || برخی

فدیه [فِ دْیَ ةْ] (اِ) = سربها || نیاز

فرار [فِ را ر] (مص) = گریختن ، دررفتن ، گریز ، پشت ، رم ، جستن ، شبیم

فراست [فِ راسَ تْ] (مص) = زیرک بودن ، زیرکی ، هوشیاری ، دریافت ، اندریافت

فراست [فَ راسَ تْ] (مص) = سواری کردن

فراسخ [فَ راسِ خْ] (اِج) = فرسنگ ها

فراش [فِ ر ا ش] (اِ) = بستر ، پستر ، رختخواب ، زیرافکن ، زیرانداز ، زوار ، گستردنی || همسر

فراش [فَ رْ ا شْ] (ص) = پیک || خدمتگزار (ع . ف .) ، پیشخدمت (ف . ع .)

فراغ [فَ ر ا غْ] (مص) = آسوده شدن || آسایش ، آسودگی

فراغ بال [فَ راْ غ بْاْ لْ] (تر . اض .) = آسودگی ، آرامش

فراغت [فَ ر ا غَ تْ] (مص) = آسودگی ، آرامش ، وارستگی ، آسایش || نتاس ، زیغ

فراق [فِ راْ قْ] (مص) = جدا شدن ، جدایی ، فتار || دوری

فرج [فَ رَ جْ] (مص) = گشایش یافتن ، گشایش در کار || اندوه وابردن ، گشایش اندوه || شکافتن

فرج [فُ رَ جْ] (اِج) = شکاف ها ، رخنه ها

فرجه [فُ رْ جَ ةْ] (اِ) = شکاف ، گشادگی ، رخنه

فرح [فَ رَ حْ] (مص) = شادمانی کردن ، خوشی کردن ، شادی ، شاده || جشن

فرد [فَ رْ دْ] (ص) = یگانه ، تا ، لنگه ، تک ، تنها

فرس [فَ رَ سْ] (اِ) = اسب ، باره ، بارگی ، کوه روند (کنا .) || مادیان ، نریان

فرسان [فُ رْ ساْ نْ] (اِج) = سواران

فرش [فَ رْ شْ] (مص) = گستراندن ، گسترانیدن ، گستردن ، گستردنی || افکندن ، اوکندن ، اوکنیدن || زیرانداز ، زیرافکن || انبوب ، بوب

فرصت [فُ رْ صَ تْ] (اِ) = دست یافتگی ، یارگی ، یارا || زمان || پروا

فرض [فَ رْ ضْ] (مص) = انگاشتن ، گمان کردن ، گمانه || پنداشتن ، پندار || بایسته بودن

فرضاً [فَ رْ ضَ نْ] (ق) = به پندار ، اگر ، بگمان ، اگر گمان شود

فرط [فَ رْ طْ] (اِ) = بسیاری ، فزونی ، فراوانی ، بی اندازگی || پیشدستی || چیرگی

فرع [فَ رْ عْ] (اِ) = شاخه ، شاخ || نژاد || بهره ، بر

فرق [فَ رْ قْ] (مص) = جدایی افکندن ، دور ساختن || تمیزدادن (ع . ف .)

فرق [فَ رْ قْ] (اِ) = هَپاک ، هَباک ، تارسر ، میانِ سر || چکاد ، چکاده ، تارک || سر

فرقه [فِ رْ قَ ةْ] (اِ) = دسته ، گروه ، تیره

فرید [فَ ر ی دْ] (ص) = یکتا ، یکه ، یگانه ، یکان ، یکدانه || یک تنه ، تنها || بیکس || بی مانند

فریده [فَ ر ی دَ ةْ] (ص) = یکدانه گوهر || پرمنش

فریضه [فَ ری ضَ ةْ] (ص) = بایسته ، فرموده

(خدا) || نماز
فزع [فَ زَعْ] (اِ) = ترس، بیم
فساد [فَ سا دْ] (مص) = تباه شدن، تباهی، نابودی || آشوب، شور، شورش، برهم خوردگی || شرانگیزی (ع. ف.)، دوبهم زنی || ستمگری || گزند || پوسیدگی، گندیدگی
فسحت [فُ سْ حَ تْ] (اِ) = گشادگی، فراخی || گنجایش
فسخ [فَ سْ خْ] (مص) = شکستن || بهم زدن، برهم زدن || ستردن || ویران ساختن، تباه کردن
فسق [فِ سْ قْ] (مص) = گناه کردن، ناپارسایی کردن، کاربد، آلودگی || نافرمانی کردن
فسیح [فَ سی حْ] (ص) = فراخ، گشاد
فصاحت [فَ صا حَ تْ] (مص) = شیوایی سخن، روانی سخن || تیززبانی، زبان‌آوری، جادوسخنی
فصد [فَ صْ دْ] (مص) = رگ زدن، خون گرفتن، گشودگی رگ، رگ زدگی، رگ زنی، رگ گشایی
فصل [فَ صْ لْ] (مص) = بریدن، بگسلیدن، جدا کردن، جدایی، بریدگی، داخیدن || ساده کردن || هنگام، گاه، انگام || بند، میانگیر || ژماک
فصیح [فَ صی حْ] (ص) = شیوا، گشاده زبان، زبان آور، ترزبان، روشن زبان، زبان دان || شیاک
فضاء [فَ ضاءْ] (اِ) = جا، سرای || میدان || گنجا || زمین فراخ || اسفرسب
فضاحت [فِ ضا حَ تْ] (اِ) = رسوایی
فضل [فَ ضْ لْ] (اِ) = دانش، فرهنگ || برتری، افزونی، فزونی، فرایسته || بخشش || دستگاه || فرخادی
فضلات [فَ ضَ لا تْ] (اِ ج) = گمیزها، آخال ها
فضله [فَ ضْ لَ هْ] (اِ) = سرگین، پلیدی || مانده، بازمانده || ریغ
فضول [فُ ضُو لْ] (ص) = شوخ، یاوه گو، پرت گو، ابلوک || یاوه گویی || فزونی، بازمانده
فضولات [فُ ضُولا تْ] (اِ ج) = آخال
فضیحت [فَ ضی حَ تْ] (اِ) = رسوایی، بی آبرویی، بدنامی
فضیلت [فَ ضی لَ تْ] (اِ) = برتری، افزونی، فرایستگی || دانش، فرزان، شایستگی
فطام [فِ طا مْ] (مص) = ازشیر گرفتن، ازشیر باز کردن
فطانت [فَ طا نَ تْ] (مص) = دریافتن، دریافت، اندریافت || زیرکی داشتن، باهوش بودن، هوشیاری
فطر [فِ طْ رْ] (مص) = گشودن روزه، روزه گشادن
فطرت [فِ طْ رَ تْ] (اِ) = آفرینش || سرشت، خوی، نهاد || دانایی
فطنت [فِ طْ نَ تْ] (مص) = زیرک بودن، تیز خاطری (ف.ع.)، زیرکی || باهوش بودن، هوشیاری || دانا بودن، دانایی
فطیر [فَ طی رْ] (ص) = سرشته، خمیر شده (ع. ف.)
فعال [فَ عْ عا لْ] (ص) = پرکار، پرکردار،

کرداگار
فعالیت [فَ عّ عا لی یَ تْ] (مص) = کوشش کردن، کوشش، تلاش کردن
فعل [فِ عْ لْ] (مص) = نمودن، کردن، کار کردن، کنش، گنش، کار|| انجام دادن || گهواژه
فعلاً [فِ عْ لَ نْ] (ق) = اکنون، این دم، این زمان
فعله [فَ عَ لَ هْ] (اِج) = کارگر، کارگران، کنندگان، گل کاران
فقاع [فُ قْ قا عْ] (اِ) = آبجو
فقاهت [فَ قا هَ تْ] (مص) = دانستن، دانشمندی
فقدان [فِ قْ دا ن] (مص) = گم گشتگی، گم کردن، از دست شدن، گم شدن || برباد رفتن، تباهی، نیستی، نابودی || فروگذاردن || یاوگی، یاوه
فقر [فَ قْ رْ] (اِ) = تنگدستی، دریوزگی، درویشی، نیازمندی، پریشانی، سختی، بینوایی، دست‌تنگی، بیسامانی، بیچیزی، نداری
فقراء [فُ قَ را ءْ] (اِج) = نیازمندان، درویشان، نادارها
فقرات [فَ قَ راتْ] (اِج) = مهره ها
فقره [فَ قَ رَهْ] (اِ) = مهره‌پشت || بند
فقط [فَ قَ طْ ط] (ق) = مگر، تنها
فقه [فِ قْ هْ] (مص) = دانستن، دریافت، دانش
فقها [فُ قَ ها ءْ] (اِج) = دانشمندان، دانایان، دریابندگان
فقید [فَ قی دْ] (ص) = درگذشته، گم شده، ازدست رفته
فقیر [فَ قی رْ] (ص) = تنگدست، گدا، تهیدست، درویش، درمانده، بی پول، بیچیز، بینوا، مستمند، اوون، لات، ناداشت، بی سرو سامان، آشفته سامان، بی برگ، نابودمند، نیازمند، پژوم
فقیه [فَ قی هْ] (ص) = دانشمند || دانشمند دینی
فک [فَ کّ ک] (مص) = گشودن، باز کردن، گشودگی، جدا کردن || (اِ) آرواره، کام
فکر [فِ کْ رْ] (مص) = اندیشه کردن، اندیشه، انداچه، سگالش، اسگالش، سگالیدن || پنداشتن، پندار، گمان کردن || نیرنود، نهیدن || گوش خاریدن (کنا.)
فلات [فَ لا تْ] (اِ) = دشت، دشت پهناور || پشته
فلاح [فَ لا حْ] (اِ) = رستگاری || پیروزی، فیروزی
فلاح [فَ لْ لا حْ] (ص) = برزگر، کشاورز، ورزگر، ورزگار
فلاحت [فِ لا حَ تْ] (اِ) = برزگری، کشاورزی
فلاسفه [فَ لا سِ فَ هْ] (اِج) = دانشمندان || فرزانگان
فلاکت [فَ لا کَ تْ] (اِ) = بدبختی، بیچارگی، خواری، فلک زدگی (ع. ف.)
فلان [فُ لا ن] (اِ) = بهمان، باستار، بیستار، بیسار
فلان وفلان [فُ لا نُ فُ لا نْ] (تر. عط.) = باستاروبیستار

فلج [فَ لَ جْ] (ص) = کجی پا || سستی اندام || زمین گیری || از کارافتادگی

فلس [فَ لْ سْ] (اِ) = پولک، پول، پشیز

فلسفه [فَ لْ سَ فَ هْ] (اِ) = فرزانگی، دانش پرستی

فلق [فَ لَ قْ] (اِ) = سپیده دم، چاک، چاک روز || شکاف، شکاف کوه || شکافته

فلک [فَ لَ کْ] (اِ) = آسمان، گردون، آسمان برین، سپهر، چرخ، چرخ برین || گرد || آشکوب || آسگون

فلک [فُ لْ کْ] (اِ) = بلم || کشتی

فلکه [فَ لْ کَ هْ] (اِ) = چرخ، چرخهٔ ریسمان || زمین گرد، اسپریس، میدان

فلوس [فُ لُوسْ] (اِج) = پولک ها || پشیزها

فن [فَ نْ نْ] (اِ) = هنر || گونه || روش || نیرنگ || ورزه || شگرد

فناء [فَ نا ءْ] (مص) = نیست گردیدن، نیستی، نابودی || درگذشتن، مرگ || سپری شدن || فرسودن || سوخت شدن

فنجان [فِ نْ جا نْ] (اِ) = پنگان، پیاله

فنون [فُ نُونْ] (اِج) = هنرها || گونه ها || روش ها || شگردها

فوات [فَ واتْ] (مص) = درگذشتن، نیستی یافتن

فواحش [فَ وا حِ شْ] (اِج) = روسپیان || زشت کاری ها || گناهان

فواره [فَ وْ وا رِ ه] (ص) = جوشا، سرجوش، بسیارجوشنده

فواصل [فَ وا صِ لْ] (اِج) = جدایی ها

فوت [فَ وْتْ] (مص) = ازدست رفتن، مردن، گذشتن، درگذشتن، درگذشت، نیست شدن

فوج [فَ وْج] (اِ) = گله || گروه، هنگ، دسته، لشگر

فور [فَ وْرْ] (اِ) = تند، زود، به شتاب

فوراً [فَ وْ رَ نْ] (ق) = در دم، بی درنگ، اکنون، اینک، درزمان، ایدون

فوران [فَ وَ را نْ] (مص) = جوش آمدن، جوشش || جهاندن، جهش || جوشانیدن || بالا آمدن (براثرجوشش)

فوز [فَ وْزْ] (مص) = فیروزشدن، پیروزی || رستگاری، رستگارشدن || رستن، رهایی

فوق [فَ وْقْ] (اِ) = بالا، فراز، بر، روی، زبر، زبرسو(ی) || آسمان

فوقانی [فَ وْ قا نی ی] (اِ . منـ .) = بالایی، بالا، زبرین

فهد [فَ هْ دْ] (اِ) = پلنگ، یوز پلنگ

فهم [فَ هْ مْ] (مص) = دریافتن، پی بردن، وایافتن، دریافت، اندر یافت || دانستن || هوش داشتن، هوش، زیرکی، خرد || بوبردن

فهیم [فَ هی مْ] (ص) = دانا، زیرک، بخرد

فیاض [فَ یْ یا ضْ] (ص) = جوانمرد || دهش کننده، بخشنده

فی الحقیقه [فِ لْ حَ قی قَ ت] (ق) = براستی

فی الفور [فِ لْ فَ وْرْ] (ق) = در دم، بی درنگ، هماندم، درزمان

فی المجلس [فِ لْ مَ ج لِ سْ] (ق) = همانجا، درجای

فیصل [فَ یْ صَ لْ] (ص) = داور || بُرنده، جدا کننده

فیض [فَ یْ ضْ] (مص) = لب ریز شدن، سرشاری، ریزش || آشکار گشتن راز || بخشیدن، دهش، بخشش || فر

فیضان [فَ یَ ضا نْ] (مص) = ریختن آب، لب ریزشدن، ریزش، سرشاری آب

فیلسوف [فَ یْ لَ سُوفْ] (ص) = دانا، دانش دوست || زیرک || کُندا، کنتا

فی مابین [فی مٰا بَ یْ نْ] (ق) = دربین (ف.ع.)، درمیان



ق

قاب [قَا بْ] (اِ) = بُژُول، شتالنگ، بُجُول (استخوان‌پاشنه پا) || نیام || چارچوب
قابض [قَا بِ ضْ] (ص) = گیرنده || نگهدار، نگاهدارنده || درآورنده || میراننده
قابل [قا بِ لْ] (ص) = پذیرنده، پذیرا || کارآزموده، توانا || درخورنده، شایسته، درخور || رسا، سزا، سزاوار || پسندیده، پسندکار || پیش آینده
قابل اجرا [قا بِ لِ اِجْ راء] (تر. اض .) = انجام پذیر
قابل زراعت [قا بِ لِ زِرَا عَ تْ] (تر. اض .) = کشتنی، کِشت‌پذیر
قابل قبول [قَا بِ لِ قَ بُو لْ] (تر . اض .) = پذیرفتنی، باور کردنی
قابل قسمت [قَا بِ لِ قِسْ مَ تْ] (تر. اض .) = بخش‌پذیر
قابله [قا بِ لَ هْ] (ص) = ماما، ماماچه، پازاج || زن شایسته
قابلیت [قا بِ لی یَ تْ] (امص) = سزاواری، شایستگی || گنجایش، گنجا، گنج || هنر || کشش پذیری، خمیدگی پذیری || عرضه داشتن (ع. ف.)، توانایی
قاتل [قا تِ لْ] (ص) = آدم کش، خونریز، جان گسل، خونین، خون آشام، جان‌ستان، کشنده، خونخوار
قادر [قادِرْ] (ص) = توانا || توانگر، بی نیاز || بزرگوار || پهلوان، سخت‌بازو، نیرومند || آزموده، کارآزموده || پادار، پرتاب و توان
قارعه [قا رِعَ هْ] (ص) = رستاخیز
قاری [قا ری] (ص) = خوانا، خواننده || گورخوان
قاص [قا صْ ص] (ص) = داستان سرا، داستان گو، افسانه گو
قاصد [قَا ص دْ] (ص) = فرستاده، پیک، پیامبر، اَسکُدار || کارآگاه || راهنورد، رهنورد، گامزن، راه انجام || میانه‌رو || **قصد** کننده (ع. ف.) || یازنده، یازان، یاز || اشت، اسک
قاصر [قا صِ رْ] (ص) = نارسا، کوتاه || ناتوان
قاضی [قَا ضِ یْ] (ص) = دادور، دادرس، داور || هیربذ
قاطبه [قا طِ بَ هْ] (ص) = همه، همگی
قاطع [قا طِ عْ] (ص) = بُرنده، بُران، گسلاننده || راهبان || هاینده، هایان
قاطع الطریق [قا طِ عُ ظْ ظَ ری قْ] (تر. اض .) = راهزن، دزد

قاعد [قاع دْ] (ص) = نشیننده، نشسته
قاعده [قا ع دَ هْ] (ص) = روش، راه، شیوه، آیین || کیش، هنجار، آیین، کردار || کانون، بربست || بنیاد، پایه، ارچین || رنگ، کراشه، گون، گونا || آذین، آرایش
قافله [قا فِ لَ هْ] (ص) = گروه || کاروان، گروه مسافر (ف.ع.)
قافیه [قا فِ یَ هْ] (ص) = از پی رونده || پساوند، بساوند || پس گردن
قالب [قا لَ بْ] (اِ) = کالبد، کالب || پیکر، تندیس || الگو || تَپنگ
قامت [قا مَ تْ] (اِ) = اندام، بالا، برز، هُندام
قاموس [قا موسْ] (ص) = میانه دریا، دریا || رازدار
قانع [قا نِ عْ] (ص) = بسند کننده || سازگار، سازکار || دلخوش، خرسند، پذیرنده || پرهیزگار
قانون [قا نونْ] (اِ) = دستور، روش، شیوه، آیین || گون، گونا || داد || کواس || کانون
قاهر [قا هِ رْ] (ص) = چیره || فرخاد
قاید «قائد» [قا یِ (ع) دْ] (ص) = پیشوا، راهبر، پیشرو، سردار
قایل «قائل» [قا یِ (ع) لْ] (ص) = گوینده || سخنگو
قایم «قائم» [قا یِ (ع) م] (ص) = پابرجا، سر پا ایستاده، استوار، پایدار، بر پا، ایستاده
قایمه «قائمه» [قا یِ (ع) مَ هْ] (ص) = ستون، پایه || آستانهٔ در
قباء [قَ با ءْ] (اِ) = جامهٔ جلوباز (پیش باز) || پیلپیا
قباحت [قَ با حَ تْ] (مص) = زشت بودن، زشتی || بدی، بدکاری || رسوایی || ناهنجاری
قباله [قَ با لَ هْ] (اِ) = تَرده، تَرزَده، چاک، نَورده، بیله، بیلک
قبایل «قبائل» [قَ با ع لْ] (اِج) = تیره ها، خاندان ها، دودمان ها
قبح [قُ بْ حْ] (مص) = زشت بودن، زشتی، بدگلی || بدکاری، ننگ || فَرَخچی، ورخچی، گَستی
قبر [قَ بْ رْ] (اِ) = گور، دخمه، تنگنا، فرجامگاه، خاک، آرامگاه، ستودان، مغاک || (مص) = بگور کردن، به خاک سپردن
قبض [قَ بْ ضْ] (مص) = بدست گرفتن، بند کردگی || گرفتن جان، میرانیدن || رسید
قبضه [قُ بْ ضَ هْ] (اِ) = گرفتنگاه، دسته || مشتی از چیزی، یک مشت
قبل [قَ بْ لْ] (اِ) = پیش، پیشینه
قبل [قُ بُ لْ] (اِ) = روبرو، رویاروی، جلو || اندام شرم زن
قبلاً [قَ بْ لَ نْ] (ق) = پیشتر
قبله [قِ بْ لَ هْ] (اِ) = پیش رو، روبرو || روش || عبادتگاه (ع.ف.)
قبول [قَ بول] (مص) = به گردن گرفتن، فرا پذیرفتن، پذیرفتن، پذیرایی، پذیرش، پذرفتاری || گزیدن، برگرفتن، گزینش || باور کردن || نوازیدن، نوازش، نواخت || گرویدن، پسندیدن، پسند || برآوردن || فراستاندن
قبه [قُ بَ هْ] (اِ) = گنبد، کپه || خرگاه، آبه || آسمان (کنا.) || کوپله
قبیح [قَ بی حْ] (ص) = زشت، بدگل || ناخوش || ناشایست، ننگین، ناپسند، زننده،

نابکار || بتیاره، بتیار || وَرَخج، فرخچ، نغام || فَژاک، فژاگن
قبیل [قَبی لْ] (ص) = گروه، دسته
قبیله [قَبی لَ هْ] (ص) = دودمان، خاندان، تیره، ایل || دسته
قتال [قِتا ل] (مص) = نبرد کردن، رزم کردن، جنگ کردن، ستیزکردن، کشتارکردن، کارزار
قتل [قَتْ لْ] (مص) = کشتن، میراندن، خون کردن، جان کشیدن، جان ستاندن، خون ریختن، کُشت، کُشتار
قتیل [قَتی لْ] (ص) = کشته، کشته شده
قحبه [قَحْ بَ هْ] (ص) = لکاته، جنده، سیماب دل، روسبی || گنده پیر
قحط [قَحْ ط] (مص) = خشکسال شدن، تنگسالی، نایابی، کم یابی || نیاز، دوشیاری
قد [قَدْ د] (اِ) = اندام، بُرز، بالا، بَشَن || اندازه
قدح [قَدَحْ] (اِ) = کاسه، پیمانه، جام، تاس، لیک، ساتگی، ساتکین، ریغال، نغاغ، نفاغ
قدح [قَدْ ح] (مص) = آتش برآوردن از آتش زنه || سرزنش، عیبکردن (ع. ف.)، بدگویی
قدر [قَدْرْ] (اِ) = آبرو || ارز، ارج، ارزش، ورج || پایه، پایگاه || بِلَنج، اندازه || پیشنهاد
قدر [قَدَرْ] (اِ) = سرنوشت، فرمان
قدرت [قُدْ رَ تْ] (مص) = توان داشتن، توانستن، توانایی، توان، توش || یارستن، یارگی، یارا || هم اندازه بودن || گنجایش داشتن، گنج، گنجا || بی نیاز بودن || اوژ، هنگ || تاب، تیو
قدس [قُدْ سْ] (مص) = پاک بودن، پاکی || بهشت || آشویی
قدم [قَدَمْ] (اِ) = پای، پی، گام || پیش پای || پایگاه
قدم [قِدَمْ] (اِ) = دیرینگی، کهنگی || پیشی درکار
قدماء [قُدَماٰ ع] (اِج) = پیشینیان || دیرینگان
قدمت [قِدَمَتْ] (اِ) = کهنگی، دیرینگی || پیشی، پیشینگی
قدم مبارک [قَدَمِ مُباٰ رَک] (تر. وص، اِ. مر.) = پی خجسته
قدوس [قُدْدُوس] (ص) = پاک، بسیار پاک
قدوم [قُ دُ ومْ] (مص) = آمدن، رسیدن، در رسیدن، بازآمدن || گام ها (اِج.)
قدوه [قُدْوَهْ] (اِ) = پیشوا، رهبر
قدیر [قَدی رْ] (ص) = توانا || نام خدا
قدیم [قَ دی مْ] (ص) = باستانی، دیرین، کهن، پیشین، دیرینه، پیشینه، دیرباز، سالخورده، کنانه
قدیم الایام [قَ دی مُ لْ اَیْ یاٰ م] (تر. اض.) = دیر باز، روزگار پیش، روزگار پیشین، روزگار کهن
قرا [قُرا] (اِج) = دِه ها، روستاها، دیه ها
قرائت [قَراءَتْ] (مص) = خواندن
قراب [قِرابْ] (اِ) = نیام، نیام شمشیر
قرابت [قَ را بَ تْ] (اِ) = خویشی، خویشاوندی || پیوستگی، بستگی، پیوند، پیوندی || آشنایی || نزدیکی
قرابه [قَرْرا بَ هْ] (ص) = شیشه بزرگ || شیشه شراب (ف.ع.)
قرار [قَ را ر] (مص) = آرامیدن، آرام گرفتن، آرامش، آرام، آسودگی || پایدار شدن، پای، استواری || شکیبا شدن || پیمان
قراضه [قُراضَ هْ] (اِ) = ریزه، ریزه زر و سیم ||

بیکاره، کهنه، شکسته

قران [قِ رٰا ن] (مص) = بهم پیوستن، پیوستگی || نزدیکی || نزدیکی دو ستاره، یکجا شدن ستارگان

قراین «قرائن» [قَ را ءِ نْ] (اِج) = نشانه ها، نشانها || مانندها، همانندان

قرب [قُ رْ بْ] (مص) = نزدیک بودن، نزدیکی || خویش بودن، خویشی، خویشاوندی || فَرْهَمَندی

قربان [قُ رْ بٰا نْ] (مص) = خون کردن، کشتار || نزدیک شدن || کُریان، گُریان

قرة العین [قُ رْ رَ تُ لْ عَ یْ نْ] (تر. اض .) = نور دیده، نورچشم، فرزند || خنکی چشم

قرح [قَ رْ حْ] (مص) = خسته کردن، ریش کردن ||] (اِ) = زخم، ریش

قرحه [قُ رْ حَ ةْ] (اِ) = زخم، ریش

قرص [قُ رْ صْ] (اِ) = کُلیجه، گرده

قرض [قَ رْ ضْ] (مص. اِ.) = پاداش دادن || بریدن، درنوردیدن || وام دادن || بدهی، وام، بدهکاری، فام، ابام، اوام، افام، پام || سامَه

قرض الحسنه [قَ رْ ضُ لْ حَ سَ نَ ةْ] (تر. اض .) = وام نیکوکارانه || وام بی بهره

قرضه [قَ رْ ضَ ةْ] (اِ) = بدهی، بدهکاری، وام

قرطاس [قِ رْ طا سْ] (اِ) = کاغذ || نامه

قرع [قَ رْ عْ] (مص) = کوفتن، زدن، کوبیدن || بی مویی، کچلی

قرعه [قُ رْ عَ ةْ] (اِ) = بهره || برگه || پِشک

قرن [قَ رْ نْ] (اِ) = شاخ، سُرون || گیسو || مهتر || سرکوه

قرن [قَ رْ نْ] (اِ) = دوره، سده، بدوران، پاره ای اززمان

قروض [قُ رُ وْ ضْ] (اِ ج) = وام ها، بدهکاری ها

قرون [قُ رُ ون] (اِج) = زمان ها || سده ها

قریب [قَ ری بْ] (ص) = نزدیک || آشنا || خویش، پیوسته، خویشاوند || فَرهَمَند

قریباً [قَ ری بَ نْ] (ق) = بزودی، نزدیکی

قریحه [قَ ر ی حَ ةْ] (ص) = هوش || اندریافت || سرشت

قرین [قَ ری نْ] (ص) = همتا، جفت، همال، مانند || یار، هماور || همسر || همنشین

قرینه [قَ ری نَ ةْ] (ص) = نشانه || همانند || پیوسته

قریه [قَ ری ةْ] (اِ) = ده، روستا(ی)، گام || شهری کوچک

قسام [قَ سْ سا م] (ص) = بخشنده، بخش کننده || سوگندخورنده

قساوت [قَ سٰا وَ تْ] (مص) = سختی، ژغند || سنگدلی، بی مهری، سیاه‌دلی، بیرحمی (ف. ع.) || ستمکاری، ستمگری

قسط [قِ سْ طْ] (اِ) = داد، دادگری || بخش || بهره، بهرگانی، زون

قسطاس [قِ سْ طا سْ] (اِ) = کپان، قپان، ترازو

قسم [قِ سْ مْ] (اِ) = بخش، دانگ، بهر، پاره، بهره وبر، ورشیم || سَرده، گونه، جور

قسم [قَ سَ مْ] (اِ) = سوگند، سامه

قسمت [قِ سْ مَ تْ] (اِ) = بخش، لخت، پاره، بهره، بهر، رسد || روزی || سرنوشت، آوخ || بلوک

قسی [قَ سی ی] (ص) = سنگدل،

قسی القلب [قَ سی یُ لْ قَ لْ بْ] (تر. اض .) = سنگدل، سخت دل

قسیس [قِسْ سی س] (اِ) = کشیش

قسیم [قَ سی م] (ص) = بخش کننده، بخشیاب || بهره، بخش || نیکوروی، زیبا

قشر [قِ شْ رْ] (اِ) = پوست، پوسته، پوشش، پرده || لایه || (مص) = شخاییدن، پوست کندن

قص [قَصْ صْ] (اِ) = سینه

قصاب [قَصْ صا بْ] (ص) = کشتاری || گوشت فروش || نی نواز، نای زن

قصار [قِصا رْ] (ص) = کوتاه || سخنان کوتاه

قصار [قَصْ صا رْ] (ص) = گازر، جامه شوی

قصاص [قِصا ص] (مص) = پاداش دادن، پاداش، شیان || شَله

قصاص [قَصْ صا ص] (ص) = گوینده، سخن زن، زبانزن، زبانران، داستان گوی

قصب [قَ صَ بْ] (اِ) = نای، نی، نایژه || لوله || کاواک

قصبه [قَ صَ بَ هْ] (اِ) = شهرک || سامان

قصد [قَ صْ دْ] (مص) = عازم شدن (ع. ف.) || آهنگیدن، آهنجیدن، هنگ، آهنگ || گرایستن، گراییدن، گرایش || بسیج || خواستن، یازش

قصر [قَصْ رْ] (اِ) = درگاه، سرا(ی)، کاخ، کوشک، کارگاه. کاخ شاهی، پرکوک، جَوسَه

قصر [قَ صْ رْ] (مص) = کوتاه کردن، کوتاه بودن || پایان || جامه شویی کردن، گازری کردن

قصص [قِ صَ صْ] (اِ ج) = افسانه ها، داستان ها، سرگذشت ها

قصور [قُ صو رْ] (مص) = فروگذاشتن، فرو گذاشت، سستی، کوتاهی، فَرویش || فروماندن، درماندگی

قصور [قُصو رْ] (اِج) = کاخ ها، کوشک ها

قصه [قِ صْ صَ هْ] (اِ) = افسانه، سرگذشت، داستان، فسانه || انگاره، انگارده

قصیده [قَ صی دَ هْ] (ص) = چکامه، چغامه || چوبدستی || گوشت خشگ

قصیر [قَ صی رْ] (ص) = کوتاه || کوتاه بالا

قصیل [قَ صی لْ] (ص) = جونارس || خَوید

قصیر القامه [قَ صی رُ لْ قا مَ هْ] (تر . اض .) = کوتاه بالا

قضاء [قَ ضا ءْ] (مص) = دادرسی کردن، دادستانی کردن || آفریدن || درگذشتن، مردن، مرگ || سرنوشت || دستور

قضات [قُضا تْ] (اِج) = داوران، دادرسان

قضاوت [قَضا وَ تْ] (اِ) = داوری

قضیب [قَ ضی بْ] (اِ) = شاخهٔ درخت، ترکه || چوبدستی || تازیانه || نره

قضیه [قَ ضی یَ هْ] (ص) = سرگذشت || چگونگی || پیشنهاد || پیش آمد || فرمان || جستار

قطاع [قَ ط طا ع] (ص) = بُرنده، کاژ || بسیار برنده

قطاع [قُ طْ طا عْ] (اِج) = برنده ها

قطاع الطریق [قُ طْ طا عُ طْ طَ ری قْ] (تر . اض .) = راهزنان

قطایف «قطائف» [قَ طا یِ(ءِ) فْ] (اِج) = جامه های پرزدار خوابناک، چادرها، چادرهای پیچیده || لوزینه

قطب [قُ طْ بْ] (اِ) = سردار، فرمانده، مهتر، سرگروه || ستونهٔ آسیاب

قطر [قُ طْ رْ] (اِ) = پهنا || کرانه || گدار || سرزمین || کلفتی، بزرگی

قطر [قَ طْ رْ] (مص) = چکیدن، چکاندن، چکه || باران

قطره [قَ طْ رَهْ] (اِ) = چکیده، چکه || نم || سرشک

قطع [قَ طْ عْ] (مص) = بریدن، برینش، وابریدن || بگسلیدن، گسستن، گسلاندن || جدا کردن، داخیدن، واخیدن || پاره کردن، انجیدن، شکوفتن || سپردن، پیمودن || پست کردن

قطعاً [قَ طْ عَ نْ] (ق) = بی گمان، سدرسد، سددرسد، درجمله منفی = هرگز

قطعه [قَ طْ عَ هْ] (اِ) = بریده، تکه، پار، پاره، پارچه، پرگاله، برخ، برخه، برخی، لت، لخت، لاخه، گراس، ورشیم

قطعه قطعه [قَ طْ عَ هْ قَ طْ عَ هْ] (ق) = لخته لخته، یک یک، پاره پاره، شاخ شاخ، جوبجو، ژنده ژنده، تارتار، جدا جدا، تار و تور، تارتور، تک تک

قطعیت [قَ طْ عی یَ تْ] (اِ) = بریدگی، جدایی || بی‌گمانی

قطور [قَ طُورْ] (ص) = کُلفت

قطیفه [قَ طی فَ هْ] (اِ) = جامه (یا پارچه) پرزدارخوابناک || چادردرپیچیده

قعر [قَ عْ رْ] (اِ) = بن، ته، تک || پایان

قفا [قَ فا] (اِ) = پس گردن، پس سر، پشت گردن || دنبال، پی

قفسه [قَ فَ سَهْ] (اِ) = گنجه، اشکاف

قفل [قُ فْ لْ] (اِ) = بند، کلیدان، کلیدانه || کلون

قفیز [قَ فی زْ] (اِ) = پیمانه

قلاب [قُ لْ لا بْ] (اِ) = چنگک، کژه، کژک، کجک، نَشپیل، شست

قلاده [قِ لا دَ هْ] (اِ) = گردن‌بند || گلوبند، زنجیر

قلاع [قِ لاٰ عْ] (اِج) = دژها، کوت ها

قلب [قَ لْ بْ] (مص) = برگردانیدن، واژگون کردن، واژگونی، باشگون، باژگونه || دل || میانه، درون || ناسره، نبهره، نارِوا

قلب [قِ لْ بْ] (اِ) = پنیر خرما، دل درخت خرما || گیاه مروارید

قلت [قِ لْ لَ تْ] (اِ) = کمی، اندکی، کمینگی || کاهش || کمبودی

قلع [قَ لْ عْ] (مص) = برکردن، برانداختن، برکندن، واژگونی، سرنگونی || تباهی، ویرانی

قلع و قمع [قَ لْ عُ قَ مْ عْ] (تر . عط .) = برانداختن، ریشه کن کردن

قلعه [قَ لْ عَ هْ] (اِ) = دژ، دیز، دز، کوت، دربند || کلات، کلاته || پناهگاه، آندَخسواره || لاد

قلق [قَ لَ قْ] (مص) = بی آرام شدن، بی آرامی، پریشانی، آشفتگی، تلواسه

قلل [قُ لَ لْ] (اِج) = چکادها، ستیغ ها

قلم [قَ لَ مْ] (اِ) = خامه، کلک

قلوب [قُ لُوبْ] (اِج) = دل ها

قله [قُ لْ لَ هْ] (اِ) = سرکوه، چکاد، نوک کوه، ستیغ

قلیل [قَ لی لْ] (ص) = اندک، کم، ناچیز، کاهیده || لخت، برخی، آمُرغ || ویدا ||

کَماس، کماسه

قمار [قِمٰا رْ] (مص) = برد و باخت کردن، گرو بندی در بازی‌کردن، بازی رنگ، گنجفه || منگ

قماش [قُمٰا شْ] (اِ) = پارچه، رخت، بافته، فتوره || گونه || ناچیز، فرومایه || آخریان، کالای بازرگانی

قمر [قَمَرْ] (اِ) = ماه || شبگرد، گرده گردون || مانگ || ماج

قمراء [قَمْرٰاء] (ص) = ماهتاب، روشنایی ماه || شب روشن

قمع [قَ مْ عْ] (مص) = سرکوب کردن، سرکوبی || خوار کردن، خوار گردانیدن || فرونشاندن

قمقمه [قُمْقُمَهْ] (اِ) = کوزه، سبو، گواز || مَتاره

قنات [قَنٰاتْ] (اِ) = کاریز، کهریز، آفراس || مبزاب، موری

قناد [قَنْ ناد] (ص) = شیرینی پز || شیرینی فروش

قناطر [قَناطِرْ] (اِج) = پل ها

قناعت [قَ نا عَ تْ] (اِ) = بسنده کاری || سازگاری || خرسندی

قندیل [قِ نْ دی لْ] (اِ) = چراغ، چراغدان، چراغبره، چراغواره، جَلَوند

قنوات [قَنَوٰاتْ] (اِج) = کاریزها || نیزه ها

قنوط [قُنوطْ] (مص) = ناامید شدن، نومیدی

قوا [قُوا] (اِج) = نیروها، زورها، توانایی ها

قوام [قَوٰا م] (اِ) = مایهٔ زیست || راستی || استواری

قوام [قِوام] (اِ) = پایه || ستون

قوت [قُو تْ] (اِ) = خوردنی، خورش، خوراک، آشام

قوت [قُوَّتْ] (اِ) = زور، نیرو، توان، تاب، توش، توانایی، رنگ، کرکام، چمک || استواری || دلگرمی

قوز [قُوز] (اِ) = خمیدگی، کوژ، کج، خم

قوس [قَوْسْ] (اِ) = کمان، کمانه || ماه آذر || شاخ آهو

قوس وقزح [قَوْسُ قُزَح] (اِ) = رنگین‌کمان، آژفنداک، آفنداک، نُوس، نوسه، تیراژه، تیراژی، اغلیسون

قول [قَوْلْ] (مص) = گفتن، گفتار، گفت || گفت || سخن || زبان || سرود || گزارش

قولنج [قُولَنْجْ] (اِ) = روده درد، دل درد

قولون [قُولُونْ] (اِ) = روده فراخ

قوم [قَوْمْ] (اِ) = گروه، گروهه، دسته || تبار، نژاد || خاندان خویش، خانواده، خویشاوندان، دودمان || پیوند

قوی [قَوی ی] (ص) = بازور، پرتوان، زرمند، توانا، تنومند، نیرومند || استوار، پایدار || بزرگ، بامنش || فربه، پرگوشت || تهمتن، تهم || اِستَنبه || اموند

قهر [قَ هْ رْ] (مص) = ارغند، ارغنده || چیرگی، چیره شدن || کینه ورزی || ستم || خشم

قی [قَ یْ ءْ] (مص) = اشکوفه، شکوفه، هراش، مراش || بالا آوردن (غذا)، بیرون ریختن (آنچه درشکم است)

قیاس [قِ یٰا سْ] (مص) = سنجیدن، اندازه گرفتن، پیمایش، سنجش || شمار، شماره || آمایش

قیافه [قِ یا فَ هْ] (اِ) = رخسار، چهره، جَنَم || پی جویی، پی شناسی

قیام [قِ یـا مْ] (مص) = برخاستـن، خاستـن، استادن، بلند شدن || خیزیدن، خیزش || پای گرفتن || ایستادگی کردن || رستاخیز || بپاخاستن || شورش

قیامت [قِ یا مَ تْ] (مص) = برانگیخته شدن || رستاخیز

قید [قَ یْ دْ] (اِ) = گرفتاری || پیمان || بند، بست، پای بند، پایگیر || زاوْلانه

قیر [قی رْ] (اِ) = روغن سیاه، کُرف، کَژف

قیل وقال [قی لُ قا لْ] (تر. عط.) = گفت و شنیـد، گفتگو || هیاهو، داد وفریاد

قیلوله [قَ یْ لُو لَ هْ] (اِ) = خواب چاشتگاه، خفت نیمروزان

قیم [قَ یْ یِ مْ] (ص) = سر پرست، بالاسر، پریستار

قیمت [قی مَ تْ] (اِ) = ارزش، بها، ارج، ارز، آخش





کابر [کا بِ رْ] (ص) = بزرگ || ارجمند

کابوس [کا بُو سْ] (اِ) = بختک، خُفتو، خفتک || نیدلان، فَدرَنجک، درفنجک || استنبه

کاتب [کا تِ بْ] (ص) = نویسنده، قلمزن(ع. ف.)، دبیر، نگارنده، رقم نویس(ع. ف.) || سخندان

کاذب [کا ذِ بْ] (ص) = دروغگو|| نادرست، آهمند || دروغین، ناراست

کأس [کَ ءْ سْ] (اِ) = پیاله، جام

کاسب [کا سِ بْ] (ص) = یابنده || پیشه ور، پیشه کننده

کاسد [کا سِ دْ] (ص) = ناروا (ن)، مندک

کاشف [کا شِ فْ] (ص) = یابنده، پدیدآورنده، آشکار کننده، پیدا کننده

کاشفه [کا شِ فَ ةْ] (مص) = آشکار کردن، پیدا کردن، گشادگی، پیدایی

کافر [کا فِ رْ] (ص) = بددین، بیدین، ناخدا || ناسپاس، نسپاس || ناگرونده، ناخستو|| گبر، گاور، گور

کافل [کا فِ لْ] (ص) = پذیرفتار، پذیرنده || تیماردار

کافی [کا فی] (ص) = بس، بسنده || بی نیاز|| پیشکار، کارگزار|| دانای کار

کامل [کا مِ لْ] (ص) = درست، بسنده، یکدست، سره، جانانه || پر، رسا، پرمایه، هماگن|| دانا

کاملاً [کا مِ لَ نْ] (ق) = سد درسد، سد اندر سد، بدرستی

کامن [کا مِ نْ] (ص) = پنهان شونده، پوشیده شونده

کانون [کا نُو نْ] (اِ) = باشگاه || آتشدان، افروزه

کاهل [کا هِ لْ] (ص) = سست || ناتوان || تنبل، تن آسان || فرتوت || اژکان، اژهان، اژکهن، اژکهان || لتره

کاهن [کا هِ نْ] (ص) = پوشیده گو، فال گیر(ع. ف.)، غیب گو(ع. ف.)

کاین «کائن» [کا یِ (ءِ) نْ] (ص) = باشنده

کاینات «کائنات» [کا یِ نا تْ] (اِ ج) = آفریده ها، پدیده ها، باشندگان

کبار [کِ با رْ] (اِ ج) = بزرگان

کبایر «کبائر» [کَ با ءِ رْ] (اِ ج) = بزرگ ها || گناهان بزرگ

کبد [کَ بِ دْ] (اِ) = جگر، هفت خزینه

کبر [کِ بَ رْ] (ص) = پیری، کهنگی ||

بزرگسالی، کلانسالی، بزرگی

کبر [کِ بْ رْ] (اِ) = خودخواهی، خودگیری، خویشتن ستایی، لاف زنی

کبرسن [کِ بَ رِ سِ نْ ن] (تر . وصـ.) = سالخوردگی

کبری [کُ بْ را] (ص) = بزرگتر || زن بزرگتر

کبریاء [کِ بْ ریٰاء] (ص) = بزرگی، بزرگمنشی، برتری

کبریت [کِ بْ ری تْ] (اِ) = گوگرد

کبیر [کَ بی رْ] (ص) = بزرگ، مهین، مهینه، گنده || کلان، ارجمند، بزرگوار، پرمنش، گرامی || سر پرست، خواجه، سرور || گت، گته

کتاب [کِ تٰا بْ] (اِ) = نامه || نوشته، نبشته

کتاب [کُ تْ تٰا بْ](اِج) = نویسندگان

کتابت [کِ تٰا بَ تْ] (مص) = نوشتن، نگاشتن، نبشتن، نگاریدن، نویستن، نوردیدن، قلم زدن(ع. ف.)، رقمزنی، نگارش، نویسندگی

کتف [کِ تْ فْ] (اِ) = شانه، دوش، کت، شانه گاه

کتمان [کِ تْ مٰا نْ] (مص) = پرده پوشی کردن، پنهان کردن، پوشیده داشتن، پنهان گردانیدن، نهان داشتن، پوشیدن

کتیبه [کَ تی بَ هْ] (ص) = نبشته، سنگنبشته، نوشته || لشگر

کثافت [کَ ثا فَ تْ] (مص) = ستبر شدن، ستبری || پلیدی، چرکی، ریم، پلشتی، شوخگنی || لجن، پژ

کثرت [کَ ثْ رَ تْ] (مص) = فزون شدن، زیاد گشتن (ع. ف.)، فزونی، انبوهی، فراوانی، بسیاری، بیشی، فراخی، پرشدن

کثیر [کَ ثی رْ] (ص) = فراوان، بسیار، نهمار، بیش، چندین || هنگفت، گزاف || فزون، فزوده || گش، کشن، انبوه، پر، پر پشت، مالامال || فربه

کثیف [کَ ثی ف] (ص) = چگال، ستبر، پر، سنگین || چرک، پلشت، پلید، چرکین، ناپاک || فژه، فژگن، پژوین، پژآگن

کحل [کُ حْ لْ] (اِ) = سُرمه

کدر [کَ دِ رْ] (ص) = تار || تیرگی، تاریکی || گرفته || دُردی

کدورت [کُ دُ و رَ تْ] (مص) = تیره شدن، تیرگی یافتن، تاریکی || گرفته شدن، گرفتگی، رنج، دلتنگی || ناپاک شدن، آلودگی، ناپاکی

کدیه [کُ دْ یَ هْ] (اِ) = گدایی || سختی روزگار

کذاب [کَ ذْ ذا بْ] (ص) = دروغگو، بسیار دروغگو || آسمند

کذب [کِ ذْ بْ] (مص) = دروغ گفتن || پَلَمَس

کذلک [کَ ذا لِ کْ] (ق) = همچنان، همچنین

کرات [کَ رْ رٰا تْ] (اِج) = بارها، پی درپی

کرات [کُ رٰا تْ] (اِج) = گوی ها

کرار [کَ رْ رٰا رْ] (ص) = بازگرداننده، بازگردنده

کراراً [کِ رٰا رَنْ] (ق) = بارها

کرام [کِ رٰا مْ] (اِج) = بزرگواران، جوانمردان

کرامت [کَ رٰا مَ تْ] (مص) = بزرگی ورزیدن، جوانمردی کردن، مردانگی کردن،

بزرگواری، سرافرازی || دهش کردن، بخشندگی، بخشش

کراهت [کَ را هَ تْ] (مص) = ناخوشایند بودن، ناخوشایندی، ناپسندی || بد آمدن || دشمنی کردن

کراهیت [کَ را هی یَ تْ] (مص) = ناپسند داشتن، ناپسندی، بیزاری

کرب [کَ رْ بْ] (اِ) = اندوه، اندوه سخت، اندوه‌دم‌گیر

کرسی [کُ رْ سی ی] (اِ) = تخت، زیرگاه، سندلی، چار پایه

کرم [کَ رَ مْ] (مص) = جوانمردی کردن، بزرگواری کردن، رادی || بخشش کردن، بخشندگی || میزبانی کردن

کرم [کَ رْ مْ] (اِ) = رز، تاک، درخت انگور

کره [کُ رَ هْ] (اِ) = گوی، آسمان

کره [کُ رْ هْ] (مص) = ناپسند داشتن، دشوار داشتن، ناخوشایند داشتن

کریم [کَ ری مْ] (ص) = رادمرد، رادمنش، جوانمرد، راد || بخشنده، بخشاینده، گشاده دست، فراخ آستین، فراخ دست، دریا دل، گشاده‌دل || مهمان‌پرور

کریه [کَ ری هْ] (ص) = زشت، بدگل || ناپسند، ناخوشایند، ناگوار || بد || وَرَخج، ورخچ

کساء [کِ سا ءْ] (اِ) = گلیم || بالاپوش

کساد [کَ سا دْ] (مص) = ناروا بودن، ناروایی || بی خریدار بودن، بی رواجی، مَندَک

کسالت [کَ سا لَ تْ] (اِ) = ناخوشی، بیماری || سستی، درماندگی || خستگی

کسب [کَ سْ بْ] (مص) = فراهم آوردن، روزی جستن || سوداگری کردن، پیشه || آلفَنجیدن

کسبه [کَ سَ بَ هْ] (اِ ج) = فروشندگان، پیشه‌وران، پیله‌وران، بازاریان، سوداگران

کسر [کَ سْ رْ] (مص) = خرد کردن، شکستن، رخنه کردن، پاره کردن، شکاف دادن، شکستگی || کاستن، کاهش دادن || کم داشتن، کمبود || برخه

کسل [کَ سِ لْ] (ص) = ناتوان، سست || ناخوش

کسلان [کَ سْ لا نْ] (ص) = سست || ناتوان

کسوت [کِ سْ وَ تْ] (اِ) = جامه، رخت، پوشاک، پلاس، پوشش

کسور [کُ سورْ] (اِ ج) = پاره‌ها، برخه‌ها || کمبودها

کسوف [کُ سوفْ] (مص) = گرفته شدن || گرفتن آفتاب، خورگیر

کشف [کَ شْ فْ] (مص) = یافتن || گشادن || آشکار کردن، پرده برانداختن، پرده دریدن، پیدا کردن

کف [کَ فْ فْ] (مص) = باز ایستادن، باز ایستانیدن، بازداشتن || برگردانیدن || نگاهداری

کف [کَ فْ فْ] (اِ) = رویه، پشت دست یا پا، پنجه

کفار [کُ فْ فا رْ] (اِ ج) = بی دینان، خدا ناشناسان، ناسپاسان، ناگروندگان

کفاره [کَ فْ فا رَ هْ] (ص) = تاوان گناه

کفاش [کَ فْ فا شْ] (ص) = کفشگر (ع. ف.)، پای افزاردوز

کفالت [کَ فَا لَ تْ] (مص) = جانشین شدن، جانشینی || سرپرستی کردن || پایندانی
کفایت [کِ فَا یَ تْ] (مص) = شایسته بودن، شایستگی || بسنده بودن، بسندگی، بس شدن
کفر [کُ فْ رْ] (مص) = بی دینی کردن || ناسپاسی کردن، نمک ناشناسی || نافرمانی کردن || ناگرویدن
کفران [کُ فْ رَا نْ] (اِمص) = ناگرویدگی || ناسپاسی
کفل [کَ فَ لْ] (اِ) = لُنبر، سرین، جفته، آلست || اِستاغ
کفن [کَ فَ نْ] (اِ) = جامهٔ مرده، مرده پوش، مرده جامه، جامه مرگ || آبچین
کفیل [کَ فی لْ] (ص) = جانشین || همتا، مانند || پذرفتار، پایندان
کل [کُ لْ ل] (اِ) = همگی، همه یکجا
کل [کَ لْ ل] (اِ) = گرانی، سنگینی، سختی || ستم || خستگی
کُلاً [کُ لْ لَ نْ] (ق) = همگی، سراسر، یک سره، روی هم رفته، یکباره، یکجا
کلال [کَ لَا لْ] (مص) = خسته شدن، مانده گردیدن، خستگی، ماندگی
کلام [کَ لَا مْ] (اِ) = سخن || گفتار، گفت، گفته || وات، واج || گپتن، گَپ
کلب [کَ لْ بْ] (اِ) = سگ
کلبتین [کَ لْ بَ تَ یْ نْ] (اِ) = انبر || گاز انبر
کلفت [کُ لُ فَ تْ] (ص) = خشن، درشت، ستبر، ناهموار
کلمات [کَ لِ مَا تْ] (اِ ج) = واژه ها، سخنان، گفتارها
کلمه [کَ لِ مَ ةْ] (اِ) = واژه، سخن، گپ، وات، واج، گفتار
کلیم [کَ لی مْ] (ص) = سخنگو، سخنور || هم سخن
کلیل [کَ لی لْ] (ص) = نابینا
کم [کَ مْ] (اِ) = چند، چندی
کما فی السابق [کَ مَا فِ سْ سَا بِ ق] (ق) = مانند پیش، مانند گذشته
کما کان [کَ مَا کَا نْ] (ق) = چنانکه بود، همچون گذشته
کمال [کَ مَا لْ] (مص) = رسیدگی، رسایی، همبودی || پرداختگی، آراستگی
کمال مطلوب [کَ مَا لِ مَ طْ لُوبْ] (تر. اضـ.) = آرمان
کمون [کُ مُو نْ] (مص) = پوشیده شدن، پوشیدگی، نهفتگی
کمیت [کَ مْ می یَ تْ] (اِ) = چندی، اندازه
کمین [کَ می نْ] (اِ) = نهان شدگی، پنهان شدگی
کناس [کَ نْ نَا سْ] (ص) = رفتگر، پاکار، سرگین پاک کن، چندال
کناسه [کُ نَا سَ ةْ] (اِ) = خاکروبه، خانه روبه
کنایه [کِ نَا یَ ةْ] (مص) = پوشیده سخن گفتن || گوشه، سربسته، متلک || گواژه، گُواژه
کنز [کَ نْ زْ] (اِ) = گنج
کنس [کَ نْ سْ] (مص) = روفتن خانه، جاروکشی کردن
کنس [کَ نِ سْ] (ص) = فرومایه، پست، چشم تنگ
کنوز [کُ نُوزْ] (اِج) = گنج ها

کواعب [کَ وٰاعِ ب] (اِج) = زنان نار پستان

کواکب [کَ وٰا کِ بْ] (اِج) = ستارگان، اختران، گوهرهای آسمانی

کوثر [کَ وْ ثَ رْ] (اِ) = جوی || جویی در بهشت || مهتر || بسیاردهش، نیکی بسیار

کوکب [کَ وْ کَ بْ] (اِ) = اختر، ستاره، استاره، گُیان، تارا || ارزن زرین (کنا.)

کوکبه [کَ وْ کَ بَ هْ] (اِ) = ستاره || شکوه، فر || گروه مردم

کهف [کَ هْ فْ] (اِ) = چاک، شکاف || پناه || زاغه، کاز، کازه

کهل [کَ هْ لْ] (ص) = میان‌سال || موی سپید وسیاه، موی دورنگ، دوموی

کیاست [کِ یٰا سَ تْ] (مص) = زیرک بودن، زیرکی || تیزهوش بودن، هوشیاری || دانایی

کید [کَ یْ دْ] (مص) = فریب دادن || بدسگالیدن، بدسگالی

کیف [کَ یْ فْ] (اِ) = خوشی، مستی، شنگولی || چگونگی، چونی

کیفیت [کَ یْ فی یَ تْ] (اِ) = چونی، چگونگی

کیل [کَ یْ لْ] (مص) = اندازه کردن، پیمانه کردن، پیمودن، سنجیدن، پیمایش

کیله [کِ یْ لَ هْ] (اِ) = پیمایش





لاابالی [لَااُبَالی] (ص. مر.) = هرزه، بیکاره، بی باک، ناستوده، بی بندوبار

لااقل [لا اَقَ لْ ل] (ص. مر.) = دست‌کم

لابد [لَابُ دْ دْ] (ق) = هرآینه، هرآیینه، ناچار، ناگزیر، بناچار، بی‌چاره

لاجرعه [لَاجُ رْعَ هْ] (ق) = بیکبار نوشیدن || بیکدم

لاجرم [لَاجَ رَمْ] (ق) = ناگزیر، ناچار، هرآینه

لازم [لازِمْ] (ص) = بایسته، ناگزیر، بایست، دربایست، اندربای

لازمه [لَازَمَ هـ] (ص) = بایسته

لازوال [لَا زَوَا لْ] (ص. مر.) = همیشگی، پایدار، پاینده، جاوید

لاصق [لَاصِ قْ] (ص) = چسبنده، چسبان

لاطایل «**لاطائل**» [لَا طا ئِ لْ] (ص. مر.) = گزاف، بیهوده، لاف، پوچ، پرت وپلا

لاعلاج [لَا عِ لَا جْ] (ص. مر.) = ناچار، ناگزیر، بیچاره

لاکن [لَاکِ نْ] (ح) = ولی

لامحاله [لَامُحَا لَ هْ] (ق) = ناچار، ناگزیر، دست کم

لامسه [لَامِ سَ هْ] (ص) = بساوایی، بساوش، پرماس، پرواس

لامع [لَا مِ عْ] (ص) = روشن، درخشان، تابنده، تابان، درخشنده، لیان

لاهوت [لَا هُوتْ] (اِ) = جهان برین

لایتناهی [لا یَ تَ نا ها] (ص. مر.) = بیکران، بیشمار، بی پایان

لایزال [لَا یَ زَا ل] (ص. مر.) = جاوید، همیشگی، نابودی ناپذیر، پایدار، پیوسته، ماندگار

لایعقل [لا یَ عْ قِ لْ] (ص. مر.) = نادان، بیخرد

لایق «**لائق**» [لَا یِ (ء) قْ] (ص) = شایان، شایسته، شایگان، برازنده، درخور، نورد، فرزام، یاسان، زیبنده، فراخور، سزا، روا، گزایش || خوشایند || ارجمند || گان

لاینحل [لا یَ نْ حَ لْ لْ] (ص. مر.) = ناگشودنی، بازنشدنی || چاره‌ناپذیر

لاینفک [لا یَ نْ فَ کْ کْ] (ص. مر.) = پیوسته، بسته، چسبیده، جدانشدنی

لاینقطع [لَا یَ نْ قَ طِ عْ] (ق) = پیوسته، پی در پی، پیاپی، همواره، هماره، پشت سرهم

لایموت [لا یَ مُوتْ] (ص. مر.) = نمیران، نامیران، بی مرگ

لئامت [لَ ءَا مَ تْ] (مص) = پست بودن، پستی

کردن، فرومایگی

لب [لُ بْ بْ] (اِ) = ویژه || ناب || مغز || گزیده

لباب [لُ با بْ] (اِ) = ناب، برگزیده، بی آمیغ، ویژه

لباس [لِ با سْ] (اِ) = پوشاک، جامه، رخت، پوشش، رخت وپخت، جَندَر

لبنیات [لَ بَ نی یا تْ] (اِ ج) = فرآورده های شیر

لبیب [لَ بی بْ] (ص) = خردمند، بخرد، دانا

لبیک [لَ بْ بَ یْ کَ] (ق) = آری، بله، ایستاده ام

لثه [لِ ثَ هـ] (اِ) = بن دندان، گوشت دندان

لج [لَ جْ جْ] (اِ) = ستیزه، ستیهندگی، یکدندگی

لجاجت [لَ جا جَ تْ] (مص) = خیرگی کردن، پافشاری || ستیز کردن، ستیهیدن، ستیزه کردن، ستیزیدن، استیزه، پیکار

لجام [لِ جا مْ] (اِ) = دهنه، لگام، وَرْس، پالهنگ، جلوبند

لجوج [لَ جُو جْ] (ص) = ستیزجو، ستیهنده، ستیزکار، زکاره، سخت سر، یکدنده، اُستاخ، چشم سفید (کنا.)، سرتق

لجه [لُ جْ جَ هْ] (اِ) = ژرفنای دریا، گودی دریا

لحاظ [لِ حا ظ] (مص) = نگریستن، نگرش، دید

لحاف [لِ حا ف] (اِ) = شب پوش، بالاپوش، دواج، شَودر، شادیچه، شپوش

لحد [لَ حَ دْ] (اِ) = گور، شگاف، مغاک

لحظه [لَ حْ ظَ هْ] (اِ) = دم، یک نگاه

لحظه لحظه [لَ حْ ظَ هْ لَ حْ ظَ هْ] (ق) = دم بدم

لحن [لَ حْ نْ] (اِ) = آهنگ، آوا، آواز

لحیم [لَ حی مْ] (ص) = پرگوشت، با گوشت، فربه

لدغ [لَ دْ غْ] (مص) = گزیدن، نیش زدن، گزش

لدن [لَ دُ نْ] (اِ) = نزدیک، نزد، پیش

لذا [لِ ذا] (ق) = ازاین رو

لذات [لَ ذْ ذا تْ] (اِ ج) = خوشی ها || مزه ها

لذاید «لذائذ» [لَ ذا ءِ (یِ) ذْ] (اِ ج) = خوشی ها، مزه های خوش

لذت [لَ ذْ ذَ تْ] (اِ) = خوشی || مزه، مزه خوش

لذیذ [لَ ذ ی ذْ] (ص) = بامزه، خوش مزه، خوش خوار، مزه‌دار || وشت، وشته || نُوشه، نوشین

لزج [لَ زِ ج] (ص) = نوچ، چسبان، چسبنده || لغزان، لیز

لزوم [لُ زُو مْ] (مص) = بایستن، بایستگی، دربایست || وابستگی، پیوستگی

لسان [لِ سا نْ] (اِ) = زبان || سخن

لطافت [لَ طا فَ تْ] (مص) = نرم بودن، نرمی || نازک بودن، نازکی، باریکی || سبک بودن، سبکی || نیکو بودن، نیکویی || دلجویی کردن || خُرد بودن || روشن بودن

لطایف «لطائف» [لَ طا ءِ ف] (اِ ج) = نرمی ها || خوبی ها، نیکویی ها || سخنان باریک، شوخی ها

لطف [لُ ط فْ] (مص) = مهربانی کردن || نازکی کردن، ناز، نازش || نرمی کردن، مهربانی || نیکویی کردن، نیکوکاری || بخشش کردن، سپاس، سپاسه || صفا داشتن (ع. ف.)

لطیف [لَ طی فْ] (ص) = سبک، نرم، ترده، نازک || پاکیزه، نازنین || نیکو، نغز || خُرد، باریک || تاژ || نَشو، نسو

لطیفه [لَ طی فَ ةْ] (ص) = شوخی، سخن باریک، سخن نغز، آمده || نکته آرای (ع. ف.)

لعاب [لُ عا بْ] (اِ) = آهار، آهر، آش، آب دهان، خَدو، خُیُو، گِلیز

لعب [لَ عِ بْ] (مص) = بازی کردن، بازی

لعبت [لُ عْ بَ تْ] (اِ) = پیکر، پیکرنگاشته || بازی، بازیچه

لعل [لَ عْ لْ] (اِ) = لال || گوهرسرخ، سرخ || بدخشانی

لعن [لَ عْ نْ] (مص) = نفرین کردن || بشوریدن، پشوریدن || راندن

لعنت [لَ عْ نَ تْ] (اِ) = راندگی || نفرین، فَریه

لغات [لُ غا تْ] (اِ ج) = واژه‌ها || زبان‌ها || سخنان

لغُت [لُ غَ تْ] (اِ) = زبان || واژه || سخن

لغز [لُ غَ زْ] (اِ) = چیستان، پَردک، کِردک، بَردک، پَرد

لغو [لَ غْ وْ] (مص) = یاوه بودن، هرزه بودن، بیهوده بودن، بیکاره بودن || ژاژ، گزاف || بیهوده گویی || لامانی

لفاظ [لَ فْ فا ظ] (ص) = زبان باز || سخن پرداز، سخنور || پرگو، زیادگو (ع. ف.)

لفاف [لِ فا فْ] (اِ) = جامه || پوشش، پوشه، پوش

لفافه [لِ فا فَ ةْ] (اِ) = روپوش || پرونده، پوشه || پای‌پیچ

لفظ [لَ فْ ظْ] (اِ) = گفت، گفته || سخن ||

لقاء [لِ قا ء] (مص) = روبروشدن || دیدن، دیدار || روی، چهره

لقاح [لَ قا حْ] (مص) = آبستن شدن، باردار گشتن، آبستنی || گشن دادن

لقب [لَ قَ بْ] (اِ) = نام، ورنام || پاشنامه، پاچنامه، پاژنامه

لقلق «لقلقه» [لَ قْ لَ قَ ه] (مص) = زبان برآوردن، آواز || جنبانیدن

لقمه [لُ قْ مَ ةْ] (اِ) = تکه، نواله، گُراس

لقوه [لَ قْ وَ ةْ] (اِ) = کژدهانی، کژرویی

لکن [لا کِ نْ نْ] (ح) = پس

لکنت [لُ کْ نَ تْ] (مص) = زبان گرفتن، بستگی زبان، گرفتگی زبان، درماندگی در سخن، کندزبانی

لمحه [لَ مْ حَ ةْ] (اِ) = نگرش دزدکی، نگاه دزدیده، چشم‌زد، پنهان‌دیدگی || درخش

لمس [لَ مْ سْ] (مص) = بسودن، سودن، پرواسیدن، ساییدن، بساوش، بساوایی، بسوایی || دست کشیدن، دست کشی، دست زدن || دست سودگی

لمع [لَ مْ عْ] (مص) = درخشیدن، درخشندگی، درخشش || روشن شدن

لمعان [لَ مَ عا نْ] (مص) = رخشیدن، درخشیدن، روشنی، رخشندگی، درخشش || تابیدن، تابندگی

لمعه [لَ مْ عَ ةْ] (اِ) = روشنی، پرتو، (یک) درخشش

لم یزرع [لَ مْ یَ زْ رَ عْ] (ص . مر.) = کویر، بی کشت، کاشته نشده، ویران

لم یزل [لَ مْ یَ زَ لْ] (ص . مر.) = پاینده،

جاودان، همیشه، پایدار

لن ترانی [لَ نْ تَ رٰا نی] (ق) = خودستایی || هرگزمرا نبینی

لواء [لِ واء] (اِ) = درفش، پرچم || اختر

لوازمات [لَ وٰا زِ ما تْ] (اِ ج) = بایست ها، بایستگان || ابزارها

لوازم التحریر [لَ وٰا زِ مُ تْ تَ حْ ری رْ] (تر. اضـ.) = نوشت افزار

لواط [لَ وْ وٰا ط] (ص) = بدکاره || شاهد باز(ع. ف.) امردباز، تازباره

لواط [لِ وا ط] (ص) = بچه بازی کردن، آمیختن با امرد، شاهدبازی کردن(ع. ف.)

لواف [لَ وْوٰا ف] (ص) = شالنگی، بوریاباف

لوامع [لَ وٰا مِ عْ] (اِ ج) = درخشنده ها، رخشان ها، روشنی ها، پرتوها

لوایح «لوائح» [لَ وا ی (ع) حْ] (اِ ج) = نوشته ها

لوث [لَ وْ ثْ] (مص) = آلودن، آلودگی، آلایش || بدی، پلیدی || زخم

لوح [لَ وْحْ] (اِ) = رویه، تخته، پلمه || تخته کشتی

لوز(ه) [لَ وْزَ(ة)] (اِ) = (یک) بادام

لؤلؤ [لُ ءْ لُ ءْ] (اِ) = گوهر، مروارید || اشگ

لوم [لَ وْمْ] (مص) = نکوهش کردن، سرزنش کردن

لون [لَ وْن] (اِ) = رنگ || آفام، فام، وام، اوام

لهب [لَ هَبْ] (اِ) = زبانه آتش

لهجه [لَ هْجَ ه] (اِ) = گویش || زبان || گفتار

لهذا [لِ ها ذا] (ق) = ازاینرو، زیرا، برای این

لهف [لَ هْ فْ] (مص) = افسوس خوردن، دریغ، اندوه

لهو [لَ هْ وْ] (مص) = بازی کردن، بازی || نزدیکی کردن، آرمش

لهیب [لَ هی بْ] (ص) = سوزان، فروزان || زبانه آتش || گرمی آتش، گرمی، سوزش

لیاقت [لِ یٰا قَ تْ] (مص) = شایستن، سزیدن، زیبیدن، برازیدن، درخور بودن، شایستگی، سزاواری || روا داشتن، ساز کردن || دربایست بودن، دربایست || بسنده بودن، بسندگی || عرضه داشتن(ع. ف.)، توانایی، قابلیت داشتن(ع. ف.)

لیال [لَ یا لْ] (اِج) = شب ها

لیالی [لَ یٰا لی] (اِج) = شب ها

لیقه [لی قَه] (اِ) = رشته || پُرز

لیل [لَ یْ لْ] (اِ) = شب

لیلاً [لَ یْ لَ نْ] (ق) = شبانه، در شب، شباشب

لیله [لَ ی لَ ه] (اِ) = شب، یک شب

لیلی [لَ یْ لا] (ص) = شب، شب درازتاریک

لینت [لی نَ تْ] (مص) = نرم شدن، نرمی || روان شدن، روانی || سست شدن، سستی || آبگانی گشتن، آبگینی

لئیم [لَ عی مْ] (ص) = ناکس، پست، فرومایه، ناجوانمرد، بدسگال، سیاه دست، سخت، زفت

م

ماء [مٰاءْ] (اِ) = آب
مابعد [مٰا بَ عْ دْ] (ق) = سپسین، پس از آن.
مابقی [مٰا بَ قی] (ص. مر.) = بازمانده، پس مانده، جامانده
مابین [مٰا بَ یْ نْ] (ق) = در میان، میان، اندرون
ماتم [مَ ءْ تَ مْ] (اِ. مکان) = سوگواری، سوگ || اندوه || پُرسه
ماجرا [مٰا جَ را] (اِ. مر.) = پیش آمد، آنچه رفت، آنچه گذشت، رویداد || سرگذشت، داستان، افسانه || هنگامه || گفتگو
ماحصل [مٰا حَ صَ لْ] (اِ. مر.) = بدست آمده، بازآمده
ماحضر [مٰا حَ ضَ رْ] (اِ. مر.) = خوراک اندک
مأخذ [مَ ءْ خَ ذْ] (اِ) = روش || پایه، سرچشمه
مادام [مٰا دٰا م] (ق) = تا، هنگامیکه، تا زمانی، تا هنگامی که
مادام الحیات [مٰا دٰا مَ لْ حَ یٰا تْ] (ق. مر.) = همیشه، تا پایان زندگی
مادام العمر [مٰا دٰا مَ لْ عُ مْ رْ] (ق. مر.) = همیشه، تا پایان زندگی
مادون [مٰا دَ و نْ] (ص) = پایین، زیردست || کوچکتر
ماده [مٰا دْ دَ هْ] (ص) = مایه || سامان || فرور، فروهر
مارد [ما رِ دْ] (ص) = سرکش، گردن کش || بلند
مازاد [مازاد] (ص) = فزونی
ماسبق [مٰا سَ بَ قْ] (ص) = پیشینه، گذشته
ماسلف [ما سَ لَ فْ] (ص) = گذشته
ماضی [ما ضِ یْ] (ص) = گذشته، سپری شده || گذرنده
مافات [ما فا تْ] (ص) = گذشته، سپری، از دست رفته
مافوق [مٰا فَ وْ قْ] (ص) = برتر، بالاتر، بالادست
ماقبل [مٰا قَ بْ لْ] (ق) = جلو، پیش، گذشته، پیشتر
ماکر [ما کِ رْ] (ص) = فریبنده، بدسگال || چاره گر
مأکول [مَ ءْ کُو لْ] (ص) = خورده || خوردنی
مال [مٰا لْ] (اِ) = هستی، دارایی، خواسته، سیم، سوزیان || رنگ
مال التجاره [مٰا لُ تْ تِ جٰا رَهْ] (تر. اضـ.) = کالا، تنخواه، خواسته، کالای سوداگری،

آخریان

مالک [مٰا لِ کْ] (ص) = دارنده، دارا || خداوند، خدا(ی)، خداوندگار، خاوند || سردار

مالکیت [مٰا لِ کی یَ تْ] (اِ) = دارندگی || خداوندی، خداوندگاری، خاوندی

مألوف [مَ ءْ لُوفْ] (ص) = خوگر، خوگرفته || دوستی کرده || همدم

مالیات [مٰا لی یٰا تْ] (اِج) = باج، ساو، گزیت

مالیه [ما لی یَ ه] (اِ. منـ.) = دارایی || خواسته

مأمن [مَ ءْ مَ نْ] (اِ) = پناهگاه، آنذخس، اندخسواره، سامه

مأمور [مَ ءْ مور] (ص) = فرمانداده، گماشته، کاردار، کاربند، فرموده || فرماندار

مأمورتنظیف [مَ ءْ مورِ تَ نْ ظی ف] (تر. اضـ.) = رفتگر

مأموریت [مَ ءْ موری یَ تْ] (اِ) = گماشتگی، گماردگی || کارداری

مانع [مٰا نِ عْ] (ص) = بازدارنده، جلوگیر، دامنگیر، پیش بند

مأنوس [مَ ءْ نوسْ] (ص) = خوگیر، خوگرفته || آشنا، دوست، یار || مروسیده || همدم

مأوا [مَ ءْ و ا ء] (اِ) = پناهگاه، پشت گاه، فراز، جایگاه

ماهر [ما هِ رْ] (ص) = چابک، چالاک، چابکدست || زبردست، وشکرده، استاد، تردست، چیره دست || پخته، هنرمند، هنردار

ماهیت [مٰا هی یَ تْ] (اِ) = چگونگی || چیستی

مایحتاج [مٰا یَ حْ تٰا ج] (ص) = دربایست، نیازینه || ناگزیر

مایده «مائده» [مٰا یِ (ءِ) دَ هْ] (ص) = خوردنی || روزی || خوان، میزخوان

مایع [مٰا یِ عْ] (ص) = آبگونه، آبکی، آبدار || روان

مایل «مائل» [ما یِ (ءِ) لْ] (ص) = خمیده، کج، برگردیده، گراییده || یله || خواستار، گردانیده

مباح [مُ بٰا حْ] (ص) = سزا، روا، جایز دانسته (ع. ف.) || بی زیان

مباحث [مَ بٰا حِ ثْ] (اِج) = سخنان، گفتگوها

مباحثه [مُ بٰا حَ ثَ هْ] (مص) = گفتگو کردن || کاوش کردن

مبادرت [مُ بٰا دَ رَ تْ] (مص) = شتاب کردن، شتاب، پیش دستی کردن، پیشی گرفتن، پیشی

مبادله [مُ بٰا دَ لَ هْ] (مص) = پایاپای کردن، تاخت زدن، داد وستد

مبادی [مَ بٰا دی] (اِج) = آغازها

مبارز [مُ بٰا رِ زْ] (ص) = پیکارگر، جنگاور، جنگجو، رزمخواه، رزم آور، رزمپوش، آوردجو || هم آویز، هماور، هم نبرد || دلاور، یل

مبارزه [مُ بٰا رَ زَ هْ] (مص) = جنگیدن، تاختن، آویزش کردن || شمشیربازی

مبارک [مُ بٰا رَ کْ] (ص) = خجسته، فرخنده، فرخ، همایون، فرخ پی، نیک پی، پیروز، سپید دست، سپیدپا، پدرام، نُوشه

مباشر [مُ بٰا شِ رْ] (ص) = سرپرست، پیشکار || کارساز، کارپرداز || کاردار، سررشته دار

مباشرت [مُ بٰا شَ رَ تْ] (مص) = آمیزش

کردن || سررشته‌داری کردن || سرپرستی کردن، پیشکاری کردن || آرمیدن با زن، آرمش، آمیغ

مبال [مَ بٰا لْ] (اِ) = آبخانه، آبریزگاه، ادب خانه (ع. ف.)، گمیزدان

مبالات [مُ بٰا لٰا تْ] (ص) = اندیشیدن || باک داشتن، بیم داشتن

مبالغ [مَ بٰا لِ غْ] (اِج) = اندازه‌ها || پول‌ها

مبالغه «مبالغة» [مُ بٰا لَ غَ هْ] (مص) = بسیار کوشیدن، کوشش بسیار || زیاده روی کردن (ع. ف.)، مکاس || گزاف گویی

مبانی [مَ بٰا نی] (اِج) = شالده‌ها، بنیان‌ها، پایه‌ها، بنیادها

مباهات [مُ بٰا هٰا تْ] (مص) = بالیدن، نازیدن، فخر کردن (ع. ف.)، نازش

مباهی [مُ بٰا هی] (ص) = نازش کننده، فخر کننده (ع. ف.)، نازنده، سربلند، سرفراز

مبایعه [مُ بٰا یَ عَ هْ] (مص) = خرید و فروش کردن

مبتدا [مُ بْ تَ دا] (ص) = آغازیده، آغازشده، آغاز

مبتدی [مُ بْ تَ د ی] (ص) = آغاز کننده، نوآموز، نوکار، تازه کار، خامدست

مبتذل [مُ بْ تَ ذَ لْ] (ص) = پیش پا افتاده، بی ارزش، پست، خوار، فرومایه

مبتکر [مُ بْ تَ کِ رْ] (ص) = تازه پدید آورنده، نوآورنده، نوآور، نوساز، سرچشمه دار

مبتلی «مبتلا» [مُ بْ تَ لٰا] (ص) = گرفتار شده، دچار

مبتنی [مُ بْ تَ نی] (ص) = ساخته، ساخته شده، بنا شونده (ع. ف.)، بنا کننده (ع. ف.)

مبحث [مَ بْ حَ ثْ] (اِ) = جستجو کردن، پژوهش کردن، جستار

مبحث [مَ بْ حَ ثْ] (اِ) = جای جستجو، جای گفتگو

مبداء [مَ بْ دَ ءْ] (اِ) = سرچشمه، آغاز، خاستگاه || آشکارشده || سرمایه

مبدع [مُ بْ دِ عْ] (ص) = آفریده || سازنده، نوآورنده، آفریننده

مبدل [مُ بَ دْ دَ لْ] (ص) = برگردانیده، دگرگون شده

مبذول [مَ بْ ذ و لْ] (ص) = بخشش شده، بخشیده، ارزانی داشته

مبرا [مُ بَ رْ رٰا] (ص) = بیگناه || پاک، بی آلایش، پاک شده || دورشده

مبرات [مَ بَ رْ رٰا تْ] (اِج) = ارزانش‌ها، ارزانی‌ها، داشن‌ها، دهشته‌ها، داد و دهش‌ها || کارهای نیک

مبرز [مَ بْ رَز] (اِ) = آبریز، آبخانه

مبرز [مُ بَ رْ رَ زْ] (ص) = برتر، برتری یافته، برجسته

مبرم [مُ بْ رَ مْ] (ص) = استوار || ناگزیر || آویزگَن || دوتا، برهم تافته

مبرهن [مُ بَ رْ هَ نْ] (ص) = آشکار شده، روشن شده

مبسوط [مَ بْ سُوطْ] (ص) = گسترده، گسترده شده، فراخ، پهناور، گشاده، فَهل، دامنه‌دار || پهن گشته، چیده شده، انداخته || سرخوش، دلشاد، طربناک (ع. ف.)

مبشر [مُ بَ شْ شِ رْ] (ص) = نویددهنده، مژده دهنده || دین‌پرور

مبشر [مُ بَ ش شَ رْ] (ص) = مژده داده

مبصر [مُ بْ صَ رْ] (ص) = دیده شده، نگاه شده

مبصر [مُ بْ صِ رْ] (ص) = بینا، بیننده

مبعوث [مَ بْ عو ثْ] (ص) = فرستاده || برگزیده || برانگیخته

مبغوض [مَ بْ غُو ضْ] (ص) = ناپسند، ناستوده || دشمن داشته

مبلغ [مُ بَ لْ لِ غْ] (ص) = رساننده

مبلغ [مَ بْ لَ غْ] (اِ) = جای رسیدن || اندازه، بلنج

مبنی [مَ بْ نا] (اِ) = شالده، شالوده، بنیان، بنیاد

مبهم [مُ بْ هـَ مْ] (ص) = تاریک، پیچیده، پوشیده، گُنگ، دربسته

مبهوت [مَ بْ هُو تْ] (ص) = سرگشته، سرگردان، مات، کالیو

مبیت [مَ بی تْ] (مص) = گذراندن، شب گذراندن || خوابگاه

مبیع [مَ بی عْ] (مص) = خرید و فروش کردن || فروخته || خریده

متابع [مُ تا بِ عْ] (ص) = پیرو، پس رو، دنباله رو

متابعت [مُ تا بَ عَ تْ] (مص) = دنبال کردن، پیروی کردن، پی کردن || فرمانبرداری کردن

متأثر [مُ تَ ءَ ثْ ثِ رْ] (ص) = گرفته، آزرده، اندوهگین، خاطر آزرده (ع. ف.) || اثر پذیر (ع. ف.)

متأخر [مُ تَ ءَ خْ خِ رْ] (ص) = پسین، بازمانده، پس مانده، سپسین، واپسین، پس افتاده || درنگ کننده || دیرند، دیر کرده

متارکه [مَ تا رِ کَ هْ] (مص) = واگذاشتن، کنار گذاشتن، رها کردن، دست برداشتن، دست کشیدن

متأسف [مُ تَ ءَ سْ سِ فْ] (ص) = پشیمان، دریغاگو (ی)، افسوس خور، ناخن بدندان || اندوهگین، دژمان، پژمان

متاع [مَ تا عْ] (اِ) = کالا، کاله، کاچال، رخت و پخت، آخریان، سامان، آروس

متألم [مُ تَ ءَ لْ لِ مْ] (ص) = دلگیر، دلخور، دردناک، دردزده، رنجیده، داغ دیده، دردمند، دل شکسته || خسته || ناخشنود || مویه کننده، مویه گر، زارنده، فگار

متانت [مَ تا نَ تْ] (مص) = استوار بودن، استواری، نیرومندی، سختی، پابرجایی

متأهل [مُ تَ ءَ هْ هِ لْ] (ص) = زن گرفته، همسردار، باخانمان || کدخدا

متبادل [مُ تَ با دِ لْ] (ص) = پایاپای

متباعد [مُ تَ با عِ دْ] (ص) = دور، از هم دور

متباین [مُ تَ با یِ نْ] (ص) = جدا شده، جدا شونده

متبحر [مُ تَ بَ حْ حِ رْ] (ص) = دانا، استاد، زبردَست، دانشمند، بسیاردانا، بسیاردان

متبرک [مُ تَ بَ رْ رِ کْ] (ص) = خجسته، فرخنده

متبسم [مُ تَ بَ سْ سِ مْ] (ص) = خندان، لبخندزن، خنده رو || شکفته

متبلور [مُ تَ بَ لْ وِ رْ] (ص) = بلور شده (ع. ف.)

متتابع [مُ تَ تا بِ عْ] (ص) = درپی رونده، پیروی کننده || پی درپی

متتبع [مُ تَ تَ بْ بِ عْ] (ص) = پژوهنده، پژوهشگر، جوینده

متجاسر [مُ تَ جا سِ رْ] (ص) = گردنکش،

گستاخی کننده

متجانس [مُ تَ جا نِ سْ] (ص) = همگون، هم گوهر، هم جنس (ف.ع.)

متجاور [مُ تَ جا وِ رْ] (ص) = همسایه، همسایگی کننده

متجاوز [مُ تَ جا وِزْ] (ص) = بیدادگر، دراز دست || پیش رفته، پیش آینده || درگذشته، درگذر || چشم پوش || درازکار || افزون شونده

متجاهل [مُ تَ جا هِـ لْ] (ص) = نادان نما

متجدد [مُ تَ جَ دْ دِ دْ] (ص) = نوپرست، نوخواه، تازه پرست، تازه پسند || نوگردنده، نو گردیده || روشن فکر (ف.ع.)

متجرد [مُ تَ جَ رْ رِدْ] (ص) = برهنه || تنها

متجزی [مُ تَ جَ زْ زِی] (ص) = پاره پاره گردیده

متجسس [مُ تَ جَ سْ سِ سْ] (ص) = جویا، جستجوکننده || پویا || خبرجوینده (ع.ف.)

متجلی [مُ تَ جَ لْ لی] (ص) = تابان، روشن، پرنور (ف.ع.) || آشکار

متجمع [مُ تَ جَ مْ مِ عْ] (ص) = آراسته، فراهم آمده، مانا

متحارب [مُ تَ حا رِ بْ] (ص) = جنگنده || جنگ افروز

متحد [مُ تْ تَ ح دْ] (ص) = باهم، یکدل، یک گروه، همدست، بهم پیوسته || یکی شده، یگانه

متحدالشکل [مُ تْ تَ ح دُ شْ شَ کْ لْ] (تر. اض.) = همسان

متحرک [مُ تِ حَ رْ رِ ک] (ص) = جنبنده، جمنده، جنبان || بشولنده

متحصن [مُ تَ حَ صْ صِ نْ] (ص) = پناهنده، دژ پناه || بست نشسته، بست نشین

متحمل [مُ تَ حَ مْ مِ لْ] (ص) = بردبار، شکیبا، شکیبنده || خوددار || سازگار || بلاکش (ع.ف.)

متحیر [مُ تَ حَ یْ یِ رْ] (ص) = سرگردان، گیج، هاج، هاژ(و)، سر در گم، سرگشته، بشولنده، پا در گل، آسیمه سر، خیره، کالیو، خلاوه || آواره

متخاصم [مُ تَ خا صِ مْ] (ص) = دشمن

متخصص [مُ تَ خَ صْ صِ صْ] (ص) = استاد، کارشناس || ویژه || یکه

متخلص [مُ تَ خَ لْ لِ صْ] (ص) = نامیده || رهایی یافته

متخلف [مُ تَ خَ لْ لِ فْ] (ص) = پس مانده، سپس مانده، پس افتاده || خلافکار (ع.ف.)

متخلق [مُ تَ خَ لْ لِ قْ] (ص) = خوگر، خوگرفته || خوشخو

متداول [مُ تَ دا وِ لْ] (ص) = روا || دست بدست گشته

متدرج [مُ تَ دَ رْ رِج] (ص) = کم کم، آهسته، اندک اندک

متدرجاً [مُ تَ دَ رْ رِ جَ نْ] (ق) = اندک اندک، کم کم، آهسته آهسته

متدین [مُ تَ دَ یْ یِ نْ] (ص) = پارسا، دیندار، دین پرور || راستکار، درستکار || خویشکار

متذکر [مُ تَ ذَ کْ کِ رْ] (ص) = یادآور، یادآر، یاد کننده، یادآورنده || پند گیرنده

متذلل [مُ تَ ذَ لْ لِ لْ] (ص) = خوار، پست، فرومایه || دادخواه

مترادف [مُ تَ را دِ فْ] (ص) = پیاپی، پشت سرهم، پیهم، پی درپی || هم رسته، هم رده

متراکم [مُ تَ را کِ مْ] (ص) =گردآینده، برهم

نشیننده، انبوه، پر پشت، انباشته
مترتب [مُ تَ رَتْ تِ بْ] (ص) = بجای خود ایستنده، استوار
مترجم [مُ تَ رْ جِ مْ] (ص) = زباندان || برگردان || ترزبان || پچواک
متردد [مُ تَ رَدْ دِ دْ] (ص) = دودل، آشفته، دو دله || بنگی
مترسل [مُ تَ رَسْ سِ لْ] (ص) = نامه نگار، دبیر، نویسنده
مترشح [مُ تَ رَ شْ شِ حْ] (ص) = تراونده، تراویده || شایسته، درخور، سزاوار
مترصد [مُ تَ رَصْ صِ دْ] (ص) = آماده، چشم براه، امیدوار || کمین کرده (ع . ف .)
مترقب [مُ تَ رَقْ قِ بْ] (ص) = نگرنده || امیدوار، چشم دارنده
متروک [مَ تْ رُ و ک] (ص) = واگذاشته، هشته، مانده، مانیده، رها شده، فراموش شده
متزلزل [مُ تَ زَلْ زِلْ] (ص) = لرزنده، جنبنده || دودل
متساوی [مُ تَ سا وِ ی] (ص) = یکسان، برابر، همپایه
متسع [مُ تْ تَ سِ عْ] (ص) = فراخ شونده، گشاد، فراخ
متشابه [مُ تَ شا بِ هْ] (ص) = یکدست، یک جور، همسان، هم مانند، همانند، مانند
متشبث [مُ تَ شَ بْ بِ ثْ] (ص) = چنگ زننده، درآویزنده، آ گیشنده، آویزگن
متشتت [مُ تَ شَ تْ تِ تْ] (ص) = پراکنده، پریشان
متشخص [مُ تَ شَ خْ خِ صْ] (ص) = بزرگوار، برجسته، باشکوه، سرآمد || جدا

متشکر [مُ تَ شَ کْ کِ رْ] (ص) = سپاسگزار، سپاسدار
متشنج [مُ تَ شَ نْ نِ جْ] (ص) = لرزان، ترنجیده || بالارونده
متصدع [مُ تَ صَ دْ دِ عْ] (ص) = دردسر دهنده || دردسریابنده
متصاعد [مُ تَ صا عِ دْ] (ص) = بالارونده، بالا برآینده، فرایاز
متصدی [مُ تَ صَ دْ دی] (ص) = سر پرست || پیشکار || پیش آینده
متصرف [مُ تَ صَ رْ رِ فْ] (ص) = برگرداننده || دستدار، دردست دارنده
متصل [مُ تْ تَ صِ لْ] (ص) = پیوسته، پیوند خورده، هم بسته، همجوش، چسبیده || رسانیده، رسیده || پشتاپشت، پیاپی، پی درپی
متصور [مُ تَ صَ وْ وَ رْ] (ص) = پنداشته، انگارده || گمان
متضاد [مُ تَ ضا دْ د] (ص) = ستیزگی کننده || ناهمگون، ناسازگار
متضرر [مُ تَ ضَ رْ رِ رْ] (ص) = زیانکار || زیان رساننده، آسیب رساننده
متضرع [مُ تَ ضَ رْ رِ عْ] (ص) = خواهشمند، زاری کننده
متضمن [مُ تَ ضَ مْ مِ نْ] (ص) = دربردارنده || تاوان دهنده
متظاهر [مُ تَ ظا هِ رْ] (ص) = هم پشت، یاوری دهنده || خودنما
متظلم [مُ تَ ظَ لْ لِ مْ] (ص) = دادخواه، دادخواهنده
متعادل [مُ تَ عا دِ لْ] (ص) = همسنگ، هم وزن (ف . ع .) برابر، هم اندازه || ترازشده،

هم تراز

متعاقب [مُ تَ عا قِ بْ] (ص) = پشت بند، در پی، ازپی آمده، دنباله، دنبال || پیرو

متعاقباً [مُ تَ عا قِ بَ نْ] (ق) = در پی، پیاپی، دمادم، گرداگرد، پشت سرهم

متعال «متعالی» [مُ تَ عا لی] (ص) = بلند شونده || والا، بلند

متعجب [مُ تَ عَ جْ جِ بْ] (ص) = بادسار || شگفت زده، بشگفت آمده، شگفتیده || حیرت انگیز(ع. ف.)

متعدد [مُ تَ عَ دْ دِ دْ] (ص) = بیش، بسیار، بسی، انبوه، بیشمار، فزون، وس، فِره، چند، چندین

متعدی [مُ تَ عَ دْ د ی] (ص) = ستمکار، ستمگر

متعذر [مُ تَ عَ ذْ ذِ رْ] (ص) = دشوار، سخت || بهانه آورنده || پوزش خواه

متعرض [مُ تَ عَ رْ رِ ضْ] (ص) = پیشگیر، پیش آینده || پرخاشجو، پاپی شونده || آفندور

متعصب [مُ تَ عَ صْ صِ بْ] (ص) = برنایشت || فرهودی

متعفن [مُ تَ عَ فْ فِ نْ] (ص) = بوی گرفته، بویناک، بدبو، برگردیده بوی || شماغند، شماگنده || پوسیده، گندیده، گندک

متعقل [مُ تَ عَ قْ قِ لْ] (ص) = اندیشمند، اندیشناک || خردمند، بخرد || هوشمند، بهوش

متعلق [مُ تَ عَ لْ لِ قْ] (ص) = دلداده، دلبسته || وابسته، خویش || اندر آویزنده، آویخته

متعلم [مُ تَ عَ لْ لِ مْ] (ص) = آموخته، آموزنده، شاگرد، دانش آموز، علم خوان(ع. ف.)، ادب آموز(ع. ف.)

متعهد [مُ تَ عَ هْ هِ دْ] (ص) = پذیرفتار، پذیرنده || پایندان || زنهارخوار || تیماردار || عهده دار(ع. ف.)

متغیر [مُ تَ غَ یْ یِ رْ] (ص) = دگرگون، دیگرگون || آشفته، خشمگین || برگردنده، گشته، برگشته || دگرگون شونده

متفاوت [مُ تَ فا وِ تْ] (ص) = دورشونده || از هم جدا، جدا

متفرع [مُ تَ فَ رْ رِ عْ] (ص) = شاخه شاخه شونده

متفرعن [مُ تَ فَ رْ عِ نْ] (ص) = خودخواه، خودپسند، خودبین

متفرق [مُ تَ فَ رْ رِ قْ] (ص) = پراکنده، پخش، پاشیده، جدا شده، پخشیده، پریشیده، داغان، شاخ شاخ، آشفته، پریشان، پراشیده، گراش، شهلیده، شهریده

متفق [مُ تْ تَ فِ قْ] (ص) = یکدل، همدوش، یک زبان، دمساز، همدست، همراه، یکرویه، یک رشته، یک گره(کنا.)

متفق الرای [مُ تْ تَ فِ قُ رْ رَ ءْ یْ] (تر. اضـ.) = همداستان، هم اندیش، هم رای

متفق القول [مُ تْ تَ فِ قُ لْ قَ وْ لْ] (تر. اضـ.) = یکدل، هم سخن، همراه، یکزبان، همزبان، هم آوازه، دمساز

متفکر [مُ تَ فَ کْ کِ رْ] (ص) = اندیشمند، اندیشنده || اندیشناک

متقابل [مُ تَ قا بِ لْ] (ص) = روبرو، برابر

متقارب [مُ تَ قا رِ بْ] (ص) = نزدیک، نزدیک شونده || همگرا(ی)، همرس

متقاضی [مُ تَ قا ضِ یْ] (ص) = خواهان،

خواستار، خواهش کننده، درخواست کننده، خواهنده
متقاطع [مُ تَ قا طِ عْ] (ص) = همدیگررا بُرنده
متقاعد [مُ تَ قا عِ دْ] (ص) = بازنشسته || خانه نشین || پذیرفتار
متقبل [مُ تَ قَ بْ بِ لْ] (ص) = پذیرنده، پذرفتار، بگردن گیرنده
متقدم [مُ تَ قَ دْ دِ مْ] (ص) = گذشته، پیش، پیشبن، پیشتر || پیشتاز، پیش رونده، پیش آینده || پیشوا
متقدمین [مُ تَ قَ دْ دِ می نْ] (اِ ج) = گذشتگان، پیشینیان
متقلب [مُ تَ قَ لْ لِ بْ] (ص) = واژگون شده، دگرگون شونده، برگردنده، بازگشته || نادرست، ناهنجار || فریبنده || ده دله
متقن [مُ تْ قَ نْ] (ص) = استوار || استوار گردیده
متقی [مُ تْ تَ قی] (ص) = پارسا، پرهیزگار، دینک
متکبر [مُ تَ کَ بْ بِ رْ] (ص) = خودپرست، خودبین، گرانسر، گردنکش، پرباد، پرمنش، سرمست، سرگران، خودنما، گران سرشت، غد، تن پرست، پهلوزن، گنده دماغ (ف.ع.)، کَنج، فیرنده
متکسر [مُ تَ کَ سْ سِ رْ] (ص) = شکسته
متکفل [مُ تَ کَ فْ فِ لْ] (ص) = به گردن گیرنده، پایندان
متکلم [مُ تَ کَ لْ لِ مْ] (ص) = گویا، گوینده، سخن گوینده
متکی [مُ تْ تَ کی] (ص) = دلگرم، پشت گرم، پشت دهنده بر

متلاشی [مُ تَ لا شی] (ص) = پاشیده، از هم پاشیده، پریشان || ویران || کفیده
متلاطم [مُ تَ لا طِ مْ] (ص) = آشفته، برهم خورده
متلاقی [مُ تَ لا قی] (ص) = روبروشونده || دیدارکننده || برخورد کننده
متلالی [مُ تَ لا لی] (ص) = روشن، درخشان، تابان
متلون [مُ تَ لَ وْ وِ نْ] (ص) = رنگین || رنگ برنگ شونده || گونا گون، رنگارنگ
متلهف [مُ تَ لَ هْ هِ فْ] (ص) = دریغ خورنده، افسوس خورنده || اندوهناک
متماثل [مُ تَ ما ثِ لْ] (ص) = همانند، مانند
متمادی [مُ تَ ما دِ ی] (ص) = دراز، کشیده || ستیهنده
متمایز [مُ تَ ما یِ زْ] (ص) = جدا || بازشناخته
متمایل [مُ تَ ما یِ لْ] (ص) = خمیده، کج شونده || گرونده، گرایسته
متمتع [مُ تَ مَ تْ تِ عْ] (ص) = برخوردار، بهره مند، بهره ور، برخور || پیروز || کامروا || تن پرور
متمدن [مُ تَ مَ دْ دِ نْ] (ص) = شهرنشین، شهری || با فرهنگ
متمرد [مُ تَ مَ رْ رِ دْ] (ص) = سرکش، نافرمان، ستیزنده، ستیزه کار، خودسر، گردن کش || زکاره || سر پیچی کننده
متمکن [مُ تَ مَ کْ کِ نْ] (ص) = دارا، توانا، توانگر || پادار || جاگیر
متملق [مُ تَ مَ لْ لِ قْ] (ص) = چاپلوس، چرب زبان، سالوس، سخن فروش، زبان باز، خوش آمدگو، آبیشه، آبسته

متمم [مُ تَ مْ مِ مْ] (ص) = پشت بند || پردازنده || پایان || رسا کننده

متمنی [مُ تَ مَ نْ نی] (ص) = آرزو شده || آرزومند، خواهشگر

متمول [مُ تَ مَ وْ وِ لْ] (ص) = بی نیاز، توانگر، دارا، دارنده، مال دار (ع . ف .)

متن [مَ تْ نْ] (اِ) = دیبا || میان، درون، زمینه، پشت

متناسب [مُ تَ نا سِ بْ] (ص) = برازنده || هماهنگ، (هم) جور، فراخور || بستگی داشته، وابستگی داشته || مانند || پساوند، بساوند

متناظر [مُ تَ نا ظِ رْ] (ص) = روبرو شونده || نگرنده بریکدیگر

متناقض [مُ تَ نا قِ ضْ] (ص) = شکننده، پیمان شکننده

متنبه [مُ تَ نَ بْ بِ هْ] (ص) = آگاه، هوشیار || بیدار

متناهی [مُ تَ نا هی] (ص) = بپایان رسنده، پایان یابنده

متنعم [مُ تَ نَ عْ عِ مْ] (ص) = خوش گذران || برخوردار || توانگر

متنفذ [مُ تَ نَ فْ فِ ذْ] (ص) = برنده || توانا، سرجنبان

متنفر [مُ تَ نَ فْ فِ رْ] (ص) = بیزار || رمنده، گریزان || پژمان

متنور [مُ تَ نَ وْ وِ رْ] (ص) = روشن || روشن دل || روشنی یابنده

متنوع [مُ تَ نَ وْ وِ عْ] (ص) = گوناگون، جور بجور، گونه گونه

متواتر [مُ تَ وا تِ رْ] (ص) = پی درپی، پیاپی، پشت سر هم، پیهم، پس یکدیگر آینده، پیاپی آینده

متواری [مُ تَ وا ری] (ص) = پنهان شونده، پنهان گشته || گریزان، آواره، سرگردان، دربدر

متوازن [مُ تَ وا زِ نْ] (ص) = هم وزن (ف.ع.)، هم سنگ

متوازی [مُ تَ وا زی] (ص) = برابر || بهم نرسنده

متواصل [مُ تَ وا صِ لْ] (ص) = پیوسته || پی ریز || بهم رسنده

متواضع [مُ تَ وا ضِ عْ] (ص) = فروتن، سربزیر، افتاده حال (ف.ع.)، افتاده

متوافر [مُ تَ وا فِ رْ] (ص) = بسیار، فراوان

متوافق [مُ تَ وا فِ قْ] (ص) = سازگار، سازوار || یکی شونده

متوالی [مُ تَ وا لی] (ص) = پی درپی، پشت سرهم، پیاپی || توبتو، پشتاپشت

متوجه [مُ تَ وَ جْ جِ هْ] (ص) = آگاه، هوشیار || روی آورنده

متوحش [مُ تَ وَ حْ حِ شْ] (ص) = ترسان، سراسیمه، نگران، پریشان || بیابانی || سرکش، توسن

متورم [مُ تَ وَ رْ رِ مْ] (ص) = ورم کرده (ع.ف.) آماسیده، برآمده، پرباد، بادآلود، باد کرده

متوسط [مُ تَ وَ سْ سِ طْ] (ص) = میان، میانه || میانگیر، میانجی، میاندار || میانگین

متوسل [مُ تَ وَ سْ سِ لْ] (ص) = پناهنده، دست بدامن || نزدیکی جوینده، نزدیکی خواه || آگبشنده

متوفی [مُ تَ وَ فْ فا] (ص) = از جهان رفته،

درگذشته، مرده

متوقع [مُ تَ وَ قْ قِ عْ] (ص) = امیدوار، آرزومند، بیوسنده، چشم دارنده || نیازمند

متوقف [مُ تَ وَ قْ قِ فْ] (ص) = ایستاده، ایستنده || درنگ کننده

متوکل [مُ تَ وَ کْ کِ لْ] (ص) = امید دارنده || تکیه کننده (ع. ف.)

متولد [مُ تَ وَ لْ لِ دْ] (ص) = زاده، زاییده، بجهان آمده || پیدا شونده

متولی [مُ تَ وَ لْ لی] (ص) = کارگزار، سر پرست || دوست دارنده

متهاجم [مُ تَ هاجِ مْ] (ص) = تازنده، تکوَر، تاختور

متهم [مُ تْ تَ هَ مْ] (ص) = بدنام، ببدی شناخته

متهور [مُ تَ هَ وْ وِ رْ] (ص) = گستاخ، بی باک، دلیر، بی پروا، پردل، شیروَش

متهوع [مُ تَ هَ وْ وِعْ] (ص) = بالاآورنده، قی کننده (ع. ف.)، شکوفه کننده || قی آورنده (ع. ف.)

متیقن [مُ تَ یَ قْ قِ نْ] (ص) = بی‌گمان، دانسته، آور

متین [مَ تی نْ] (ص) = استوار، پابرجا || گرانسنگ

مثاب [مُ ثابْ] (ص) = پاداش گرفته، پاداش یافته

مثابه [مَ ثا بَ هْ] (ق) = باندازه، مانند، همانند

مثال [مِ ثا لْ] (ا) = نمونه، مانند، همانند || پیکره || فرمان

مثانه [مَ ثا نَ هْ] (ا) = آبدان، شاش دان، پیشاب دان

مثبت [مُ ثْ بِ تْ] (ص) = استوار گرداننده، برجای دارنده، استوار کننده

مثبت [مُ ثْ بَ تْ] (ص) = برجا، پایدار، استوارشده || نوشته

مثل [مِ ثْ لْ] (ص) = همتا، مانند، تا، بسان، آسا، مان، همانا، همچون، بکردار، نورد

مثل [مُ ثُ لْ] (اِج) = مانند ها

مثل [مَ ثَ لْ] (اِ) = داستان، افسانه، چُنانه

مثلث [مُ ثَ لْ لَ ثْ] (ص) = سه گوشه، سه بر || سه کرده شده

مثله [مُ ثْ لَ هْ] (مص) = شکنجه کردن، کیفر دادن، بریدن گوش یا بینی

مثمر [مُ ثْ مِ رْ] (ص) = باردار، سودمند، بسیار بر، برومند

مثمن [مُ ثَ مْ مَ نْ] (ص) = هشت گوشه، هشت تا، هشت پهلو، هشت بر

مثنوی [مَ ثْ نَ وی] (ص . منـ.) = دوتایی، دو لختی

مثوی [مَ ثْ وا] (ا) = آرامگاه، گور || خانه

مجاب [مُ جابْ] (ص) = پذیرفته || پاسخ داده شده || پاسخ شنیده

مجادل [مُ جا دِ لْ] (ص) = ستیزه کار، ستیزنده، ستهنده

مجادله [مُ جا دَ لَ هْ] (مص) = فرخاش، ستیزیدن، ستیز || گفت و گو کردن || پیکار کردن، جنگ کردن || غرشیدن

مجاری [مَ جا ری] (اِج) = آبراه ها، جوی ها || راهها

مجاز [مُ جا زْ] (ص) = روا، پروانه دار

مجازات [مُ جا زا تْ] (مص) = پادافراه دادن، کیفر دادن، پاداش دادن، سزا، پادآفراه

مجال [مَ جا ل] (اِ) = هنگام، زمان || یارا، توانایی || جولانگاه(ع. ف.)

مجالس [مَ جا لِ س] (اِج) = نشست ها || نشستنگاه ها || انجمن ها

مجالس [مُ جا لِ س] (ص) = همبر، همدم، همسر، همنشین

مجالست [مُ جا لَ سَ ة] (مص) = آمیزش کردن، همدمی کردن، هم نشینی کردن

مجامع [مَ جا مِ ع] (اِج) = گرد آمدنگاهها، انجمن ها

مجامعت [مُ جا مَ عَ ت] (مص) = گرد آمدن || آمیزش کردن، نزدیکی کردن، گایه

مجانا [مَ جا نَ ن] (ق) = رایگان، مُفت

مجانبت [مُ جا نَ بَ ت] (مص) = دورشدن، دوری گزیدن || پرهیز کردن

مجانی [مَ ج جا نی] (اِ. منـ.) = رایگان، بی پول، مفت

مجانین [مَ جا نی ن] (اِج) = دیوانگان

مجاور [مُ جا وِ ر] (ص) = هم دیوار، همسایه، همجوار(ف. ع.)، هم گوشه || نزدیک

مجاورت [مُ جا وَ رَ ت] (مص) = همسایگی (کردن) || نزدیک شدن

مجاهد [مُ جا هِ د] (ص) = کوشا، کوشنده، کوشش کننده

مجاهدت [مُ جا هَ دَ ت] (مص) = کوشش کردن || جهاد کردن(ع. ف.)، کارزار با بی دینان کردن

مجبور [مَ ج بو ر] (ص) = ناچار، ناگزیر

مجتمع [مُ ج تَ مِ ع] (ص) = فراهم شده، باهم، روی هم، گردهم، گردآمده || گروه شده

مجتمع [مُ ج تَ مَ ع] (ص) = انجمن

مجتمعاً [مُ ج تَ مِ عَ ن] (ق) = برهم، روی هم، باهم

مجتهد [مُ ج تَ هِ د] (ص) = کوشا، کوشنده || هنرآفرین، هنرمند، هنردار

مجد [مَ ج د] (اِ) = بلندی پایگاه، بزرگی در جاه[1]، بزرگواری، جوانمردی

مجد [مُ جِ د] (ص) = کوشا، کوشش کننده

مجدد [مُ جَ دْ دَ د] (ص) = نوشده، نو کرده شد، ازنوپدیدآمده، نو، تازه

مجدداً [مُ جَ دْ دَ دَ ن] (ق) = باز، دوباره، ازنو، تازه، ازسر، ازسرنو

مجدر [مُ جَ دْ دَ ر] (ص) = آبله رو، آبله دار

مجدود [مَ ج دو د] (ص) = کامروا، بختیار، نیک بخت

مجذوب [مَ ج ذو ب] (ص) = ربوده، کشیده، درکشیده، بسته || پراکنده || آشفته حال (ف. ع.)، صاحب درد(ع. ف.)

مجرب [مُ جَ رْ رَ ب] (ص) = کار آزموده، آزموده، کاردیده، کرده کار، سختی کشیده، کاردان، کار کشته، با تجربه (ف. ع.)، فراخ مایه، پرورده || پخته، جا افتاده، سال آزما، سال دیده

مجرد [مُ جَ رْ رَ د] (ص) = تنها، یکه، ساده، یکتا || برهنه || بی زن || از دنیا گذشته (ف. ع. ف.)، سبکسار

مجرم [مُ ج رِ م] (ص) = گناهکار، بزه گر، تبه کار، بزهکار || سیه سر، تردامن، نامه سیا، سیه کار || آهمند

مجروح [مَ ج رو ح] (ص) = زخمی، زخمدار، خسته، بریده، زخم خورده || فگار، آزرده

۱ ـ جاه معرب است.

مجره [مَ جَ رْ رَه] (اِ) = راه کهکشان، کاهکشان، کهکشان

مجری «مجرا» [مُ ج را] (ص) = انجام داده شده || روان کرده، روانگر

مجری «مجرا» [مَ ج رٰا] (اِ) = آبراه، جوی || راه

مجسم [مُ جَ سْ سَ مْ] (ص) = آشکار شده || تناور || کالبدیافته

مجسمه [مُ جَ سْ سَ مَ هْ] (ص) = تندیس، پیکره، بت

مجعد [مُ جَ عْ عَ دْ] (ص) = پیچ در پیچ، چین چین، پرشکن، پرتاب، مَرغول، مرغوله

مجعول [مَ جْ عُول] (ص) = ساخته شده || جای داده || ساختگی، دروغین

مجلس [مَ جْ لِ سْ] (اِ) = انجمن || نشیمنگاه، نشستنگاه || نشست

مجلس شورا [مَ جْ لِ سِ شُورا] (تر. اض.) = کنگاشستان (تر؟ + ف.)

مُجلل [مُ جَ لْ لَ لْ] (ص) = بزرگداشته، باشکوه، شکوهمند

مجمر [مَ جْ مَ رْ] (اِ) = آتشدان، منقل آتش (ع. ف.)، کانون، آفروزه

مجمع [مَ جْ مَ عْ] (اِ) = انجمن، اَرسَن || انبوه

مجمل [مُجْ مَ لْ] (ص) = کوتاه، فشرده

مجموع [مَ جْ موعْ] (ص) = گردآمده، فراهم شده || همگی، همه || کوالیده || الفغده، الفخته || آزمَل

مجموعاً [مَ جْ موعَ نْ] (ق) = یکسره، باهم، روی هم رفته || سراسر

مجموعه [مَ جْ موعَ هْ] (ص) = گرد آورده شده، گرد || هنگ || رَمارَم، رَم

مجنون [مَ جْ نُونْ] (ص) = دیوانه، خل || شیدا، شوریده، دلشده || نابخرد، بی خرد، کانا || شیبا || خیم

مجوز [مُ جَ وْ وِ زْ] (ص) = روا دارنده، روا گرداننده

مجوس [مَ جو س] (اِ) = گبر، مغان، زرتشتیان || هاوشت

مجوف [مُ جَ وْ وَ فْ] (ص) = میان تهی، کاواک، توخالی (ف. ع.)

مجهز [مُ جَ هْ هَ زْ] (ص) = آماده || ساخته

مجهول [مَ جْ هو لْ] (ص) = نشناخته، ناشناخته || ناپیدا، ناپدید || ندانسته، کانسته

مجهول الهویه [مَ جْ هُولُ لْ هُ وی یَ هْ] (تر. اض.) = گمنام، ناشناس، ناشناخت

مجید [مَ جی دْ] (ص) = بزرگوار، گرامی، بلند جایگاه

مجیر [مُ جی رْ] (ص) = پناه دهنده، فریادرس، دستگیر

محابا [مُ حا بٰا] (ص) = باک، هراس، ترس || اندیشه، پروا

محاذات [مُ حا ذا تْ] (مص) = همگام بودن || برابر چیزی بودن، روبروی کشیده شدن، روبرو

محاذی [مُ حا ذی] (ص) = همگام || روبرو، برابر، روبروشونده، رویاروی

محارب [مُ حٰا رِبْ] (ص) = رزم آور، رزمی، جنگجو، رزمخواه، رزمدار، رزم زن، رزم پوش، پیکارگر، نبرد آزما، هنگامه جو، دلاور، جنگنده، پرخاشجو، پرستیز، جنگاور

محاربات [مُ حٰا رَبٰا تْ] (اِج) = جنگ ها، کارزارها

محاربت «محاربة» [مُ حا رَبَ هْ] (مص) = کارزار کردن، جنگ کردن، رزم کردن، پیکار کردن، زد و خورد کردن، ستیز کردن، درافتادن، آفندیدن

محارست [مُ حا رَسَ تْ] (مص) = پاسبانی کردن، نگهبانی کردن، نگاهبانی

محارم [مَ حا رِمْ] (اِج) = خویشان، نزدیکان

محاریب [مَ حا ری بْ] (اِج) = نیایشگاهها

محاسب [مُ حا سِ بْ] (ص) = مار، آمارگر، آمارگیر || حسابدار (ع. ف.) || شمارنده || سررشته دار

محاسبه [مُ حا سَ بَ هْ] (مص) = شمردن، شماره کردن، شمار گیری || واریز کردن || آمار || دفترداری (ع. ف.)

محاسن [مَ حا سِ نْ] (اِج) = نیکی ها، خوبی ها || ریش

محاصره [مُ حا صَ رَ هْ] (مص) = فرا گرفتن، در چنبر گذاشتن، گِرداگِرد (گرفتن)، دربندان

محاضره [مُ حا ضَ رَ هْ] (مص) = گفتگو کردن، هم سخنی کردن، پرسش وپاسخ

محافظ [مُ حا فِ ظْ] (ص) = پاسبان، نگهبان، نگاهبان، پاسدار، پاد، کالی || راهبان || گوشدار

محافظت [مُ حا فَ ظَ تْ] (مص) = نگهداری کردن، پاسداری کردن، نگاهداشتن، نگاهداشت، پاد، پاساد

محاق [مُ حا قْ ق] (ص) = پوشیده شده || کاستن ماه

محاکمه [مُ حا کَ مَ هْ] (مص) = داوری کردن، دادرسی کردن || واخواهی کردن، واخواست

محال [مُ حا ل] (ص) = نشدنی، ناشو، بیهوده، نابودنی، دروغ || ترفند

محال [مَ حا لْ] (اِج) = بلوک ها || جای ها

محاوره [مُ حا وَ رَ هْ] (مص) = گفتگو کردن || سخن گفتن، سخن گویی || پاسخگویی

محب [مُ حِ بْ بْ] (ص) = دوست، دوستدار، دوستار

محبت [مَ حَ بْ بَ تْ] (مص) = دوست داشتن، دل آویزیدن، دلبستگی، دوستداری، دوستی، یاری، مهر، دلداری || یکرنگی || شناختن || گراییدن || صفا داشتن (ع. ف.)، خاطرخواهی (ع. ف.)

محبس [مَ حْ بَ سْ] (اِ) = زندان، بند، بازداشتگاه

محبوب [مَ حْ بو بْ] (ص) = دوست، دل ستان، دلدار، دلبند، دلبر، دلربا، دلارام، دلنواز || گرامی، پسندیده، جانان، دلپذیر، دوستگان، نیازی، خانه براندازه (کنا.) || نگارین || ریکا

محبوبه [مَ حْ بو بَ هْ] (ص) = دوست، دلبر || مهوش، ماهوش

محبوس [مَ حْ بو سْ] (ص) = دربند، زندانی، بندی، بازداشته || پَیخُست || گرّا

محتاج [مُ حْ تا جْ] (ص) = بیچاره، نیازمند، مستمند، نادار، بی برگ، وامی، حاجتمند (ع. ف.)

محتاط [مُ حْ تا طْ] (ص) = ژرف نگر، دوراندیش، پیش بین || پرهیزنده، پرهیزکار || آهسته رای || پخته || آژیر

محتال [مُ حْ تا لْ] (ص) = فریبکار، گربز، سربتو، رنگ آور، رند، داغول، فریبنده،

نیرنگ باز، کج خواه، فساینده، فریفتار، شنگ، ریمن، دوال باز، گوش بُر(کنا.)، گربه سان(کنا.) || غلطکار(ع. ف.)

متحجب [مُ تِ حَ جْ جِ بْ] (ص) = پنهان شونده، پوشیده، پنهان، در پرده

محترز [مُ حْ تَ رِ زْ] (ص) = پرهیز کننده، دوری کننده، خویشتن دار، دوری گزیننده

محترس [مُ حْ تَ رِ سْ] (ص)=پاسدارنده، نگهبانی کننده

محترف [مُ حْ تَ رِ فْ] (ص) = پیشه ور

محترم [مُ حْ تَ رَ مْ] (ص) = شایسته، گرامی، باارزش، ارجمند، بلند، پرمنش، آبرومند، با آبرو || تاج سر، تاجدار || ورجاوند || اشگرف

محتسب [مُ حْ تَ سِ بْ] (ص) = پاسبان، شبگرد || دهبان، دهیوبد

محتشم [مُ حْ تَ شَ مْ] (ص) = فرهمند، باشکوه || زبردست || گو

محتضر [مُ حْ تَ ضَ رْ] (ص) = جان دهنده، نزدیک به مرگ

محتکر [مُ حْ تَ کِ رْ] (ص) = انباردار || انبار کننده

محتمل [مُ حْ تَ مَ لْ] (ص) = گویا، گاس، گاسم، شاید || شدنی

محتوی [مُ حْ تَ وی] (ص) = فراگیرنده، دارنده، گرداگرد گیرنده

محتوی [مُ حْ تَ وا] (ص) = فرا گرفته شده، محاط شده (ع. ف.)

محجب [مُ حَ جْ جَ بْ] (ص) = پوشیده، پنهان، درپرده

محجبه [مُ حَ جْ جَ بَ هْ] (ص) = پوشیده، در پرده || چادربسر

محجوب [مَ حْ جُو بْ] (ص) = در پرده، پوشیده، پوشیده رخ || پنهان || آزرمگین، شرمگین، آزرمجو || فروتن، افتاده

محدب [مُ حَ دْ دَ بْ] (ص) = کوژ، برجسته، برآمده || گوژپشت

محدث [مُ حْ دَ ثْ] (ص) = نو، نوپیدا (شده)

محدث [مُ حْ دِ ثْ] (ص) = پدید آورنده || واگو || سخن گوینده، واتگر

محدود [مَ حْ دُ و د] (ص) = اندک، کم || با پایان

محراب [مِ حْ را بْ] (ا) = گنبد || شاه نشین، پیشگاه، انجمن || برواره

محرر [مُ حَ رْ رِ رْ] (ص) = دبیر، نویسنده، نگارنده، سردبیر || سردفتر (ف. ع.)

محرر [مُ حَ رْ رَ رْ] (ص) = وارسته، آزاد شده، رهانیده

محرز [مُ حْ رِ زْ] (ص) = گرد آورنده || پناهگاه دهنده || استوار کننده

محرق [مُ حْ رِ قْ] (ص) = سوزاننده

محرک [مُ حَ رْ رِ کْ] (ص) = جنبنده || تکاننده، جنباننده || برانگیزاننده || شورانگیز || آغالنده || بشولنده || نَوَنده || وژولنده

محرم [مَ حْ رَ مْ] (ا) = همدم، دمساز، همراز || آشنا، خویش، خویشاوند || رازدار || استاخ || خودی، خودمانی

محروسه [مَ حْ رُو سَ هْ] (ص) = نگهداری شده، نگاهداشته

محروق [مَ حْ رُو قْ] (ص) = آتش گرفته || سوخته

محروم [مَ حْ رُو مْ] (ص) = بی بهره، باد بدست || ناکام، نومید، ناامید || بدبخت،

نامراد (ف.ع.) || بازداشته

محزون [مَ حْ ز و نْ] (ص) = پراندوه، اندوهگین، افسرده، دل افسرده || پریشان، پژمرده، پژمان، مستمند، دژکام، دل افگار، فگار، محنت زده (ع.ف.)، شوریده خاطر (ف.ع.) || وابوسیده

محسن [مُ حْ سِ نْ] (ص) = نیکوکار، نیکی کننده || آراینده || شاهنده

محسنات [مُ حَ سْ سَ نا تْ] (اِج) = نیکی ها، خوبی ها، نیکویی ها

محسوب [مَ حْ سوبْ] (ص) = شمرده، شمار کرده، بشمار آمده || قلمداد (ع.ف.) || انگاشتنی

محسود [مَ حْ سو دْ] (ص) = رشگ برده، بدخواسته

محسوس [مَ حْ سو سْ] (ص) = دریافته، پرماسیده، پودات || پیدا، هویدا، دانسته

محشر [مَ حْ شَ رْ] (اِ) = رستاخیز، رستخیز || گردآمدنگاه || روزبازخواست

محشور [مَ حْ شورْ] (ص) = برانگیخته شده || گردآمده، آمیزش یافته

محصص [مُ حَ صْ صَ صْ] (ص) = آشکار، پیدا، هویدا

محصل [مُ حَ صْ صِ لْ] (ص) = دانشجو، دانش آموز، علم خوان (ع.ف.) || بدست آورنده

محصن [مُ حْ صِ نْ] (ص) = پرهیزگار، مرد پارسا، پاکدامن || زن‌دار

محضن [مُ حَ ضْ ضِ نْ] (ص) = استوار گرداننده

محصود [مَ حْ صو دْ] (ص) = درو شده، درویده، درووده

محصور [مَ حْ صُورْ] (ص) = گرداگرد، درمیان گرفته || بازداشته

محصول [مَ حْ صُولْ] (ص) = بدست آمده، گرد آمده، برداشت || خرمن، توده || ساخت || سود، یافته || گنجینه || فرآورده || آیش

محض [مَ حْ ضْ] (ص) = ویژه || ناب، پاک، بی آمیغ || برایِ

محضر [مَ حْ ضَ رْ] (اِ) = آستان، پیشگاه، آمدنگاه، فرگاه

محضر [مُ حْ ضِ رْ] (ص) = آورنده، خوانده

محظور [مَ حْ ظورْ] (ص) = بازداشته (شده) || بازدار، گرفتار || ناسزا، ناروا

محظوظ [مَ حْ ظوظْ] (ص) = بهره ور، بهرمند، بهره مند || خرسند، خشنود، کامیاب، بختیار، سپید بخت، بختور، سعادتمند (ع.ف.)، طالعمند (ع.ف.)

محفل [مَ حْ فِ لْ] (اِ) = گرد آمدنگاه، دیدار گاه، انجمن، کانون، اَرْسَن || جشن، بزم || خوانگاه || گردهم آیی

محفوظ [مَ حْ فوظْ] (ص) = نگاهداری شده || ازبر کرده || انبارده || داشته || آلفخته

محفه [مَ حَ فْ فَ هْ] (اِ) = کجاوه، تخت روان، گزاوه

محقر [مُ حَ قْ قَ رْ] (ص) = خوار شده، خوار، پست، زبون || کوچک و کوتاه، اندک، ناچیز، خُرد(ه)

محقق [مُ حَ قْ قِ قْ] (ص) = بازجو، پژوهنده

محقق [مُ حَ قْ قَ قْ] (ص) = آشکار، درست، راست و درست || پژوهیده

محک [مَ حَ کْ کْ] (مص) = آزمایش کردن،

آزمون کردن

محکم [مُ حْ کَ مْ] (ص) = استوار، پاینده پا(ی) بر جا(ی) || سنگ بسته، سنگین || ستوان، استوان، با استخوان || سخت، سخت سر، دژواخ، سفت || درست || رُس || چست || آکسته || خَبوک، خَبون

محکمه [مَ حْ کَ مَ هْ] (اِ) = داوری گاه، دادگاه، داوری خانه، سرای داد || پزشک گاه، درمانگاه

محکوک [مَ حْ کوک] (ص) = ساییده، خراشیده، خاریده، کنده، کنده کاری شده، کراشیده

محکوم [مَ حْ کُوم] (ص) = فرموده، فرمانداده || فرمانبردار || شکست یافته

محل [مَ حَ لْ لْ] (اِ) = جایگاه، فرود آمدنگاه، جای || سامان || وَخَر، گاس

محلل [مُ حَ لْ لِ لْ] (ص) = گشاینده، نیک گشاینده

محلوق [مَ حْ لُوق] (ص) = موی سترده، موی تراشیده

محلول [مَ حْ لُولْ] (ص) = گشوده، گشاده || گداخته

محله [مَ حَ لْ لَ هْ] (اِ) = راسته، برزن، کوی، کَد

محمد [مُ حَ مْ مَ دْ] (ص) = ستوده، بسیار ستوده

محمل [مَ حْ مِ لْ] (اِ) = کجاوه، تخت روان، کژاوه

محمود [مَ حْ مودْ] (ص) = ستوده، ستایش شده

محمول [مَ حْ مولْ] (ص) = گمان شده || بُرده، بار

محن [مِ حَ نْ] (اِج) = آزمایش ها || رنج ها، گزندها، سختی ها، آگفت ها

محنت [مِ حْ نَ تْ] (اِ) = سختی، رنج، گزند، سار || کوشش || آزمایش || آدَرنگ، آذرنگ || آگفت || تاو

محو [مَ حْ وْ] (مص) = ستردن، سترده، پاک کردن || نابود کردن، ناپدید کردن، ناپیدا || سپری شدن || وا گرفتن || سوخت شدن، سوختن || سودن || اندر نوشتن || فرونشستن || درکشیدن

محور [مِ حْ وَرْ] (اِ) = پیرامون || آسه || گرد گردنده، چرخ

محوطه [مُ حَ وْوَ طَ هْ] (اِ) = دیوارشده

محیط [مُ حی طْ] (ص) = پیرامون، گرد، گرداگرد || دربر گیرنده، پیچا، فراگرد، فراگیر

محیل [مُ حی لْ] (ص) = رند، فریبکار، نیرنگ باز، گربز، حیله گر(ع. ف.)

مخ [مُ خْ خْ] (اِ) = مغز || مغز استخوان || میانه (هرچیز)

مخابره [مُ خا بَ رَ هْ] (مص) = آگاه کردن، آگهی دادن

مخاتیم [مَ خا تی مْ] (اِج) = پیمان ها || مهر کرده ها || به پایان رسیده ها

مخادعه [مُ خا دَ عَ هْ] (مص) = فریب دادن، نیرنگ زدن

مخاریق [مَ خا ری ق] (اِ) = جوانمردان || مردان نیکو اندام || گاوان دشتی || ترفندها، فریب ها

مخازن [مَ خا زِنْ] (اِج) = انبارها

مخاصم [مُ خا صِ مْ] (ص) = دشمن، ستیزکار، ستیزنده، ستیزه کار

مخاصمه [مُ خا صَ مَ هْ] (مص) = پیکار کردن || دشمنی ورزیدن

مخاط [مُخاط] (اِ) = آب بینی

مخاطب [مُ خا طَ بْ] (ص) = شنونده، نیوشنده || روبروی سخن

مخافت «مخافة» [مَ خا فَ تْ] (مص) = ترسیدن، بیم داشتن، ترس، بیم، خوف داشتن (ع. ف.)

مخالطت «مخالطة» [مُخالَطَ تْ] (مص) = آمیزش کردن، آمیختن، آرمیدن

مخالف [مُخالِفْ] (ص) = دشمن || ناساز، ناسازگار || پاد || واژگونه || رویگردان || پرمخیده

مخالفت [مُخالَفَ تْ] (مص) = ناسازگاری کردن || دشمنی کردن || نیسانی

مخبر [مَخْبَ رْ] (اِ) = درون، اندرون

مخبر [مُ خْ بِ رْ] (ص) = آگاه کننده، آگهاننده، آگاهاننده، آگاهان || آیشنه || آژیرنده

مخبط [مُ خَ بْ بَ طْ] (ص) = آشفته، درهم آمیخته || تباه

مختار [مُ خْ تا رْ] (ص) = برگزیده، پسندیده، پسنده، بهین || آزاد || دادور || گزیننده || دهدار

مختال [مُ خْ تا لْ] (ص) = خودپسند، خودخواه

مخترع [مُ خْ تَ رِعْ] (ص) = آفریننده، سازنده، نوپدیدآورنده || شکافنده

مختصر [مُخْ تَ صَ رْ] (ص) = کوتاه || کم

مختل [مُ خْ تَ لْ] (ص) = سست، تباه، پریشان، شوریده، آشفته، درهم شده || آهومند، آهمند

مختلط [مُ خْ تَ لِ طْ] (ص) = درهم آمیزنده || آمیخته، درهم || خوش رفتار || ژُول

مختلف [مُخْ تَ لِ فْ] (ص) = گوناگون

مختلف الشکل [مُ خْ تَ لِ فُ شْ شَ کْ لْ] (تر. اض.) = گوناگون، جوربجور

مختنق [مُ خْ تَ نِ قْ] (ص) = خفه شونده، گلو فشرده، خبه شونده

مختوم [مَ خْ تُو مْ] (ص) = سربمهر || سپری، بپایان رسیده || پیمان

مخدر [مُ خَ دْ دِ رْ] (ص) = سستگر، سست کننده، کرخت کننده

مخدرات [مُ خَ دْ دَ را ت] (اِ ج) = پردگیان، نهان داشتگان

مخدره [مُ خَ دْ دَ رَ هْ] (ص) = روی پوشیده، پردگی، پرده نشین

مخدوش [مَ خْ دُ و شْ] (ص) = خراشیده، خراش برداشته

مخدوم [مَ خْ د و م] (ص) = زبردست، خوندکار، سرور، فرمانروا، خداوندگار

مخده [مُ خَ دْ دَ ه] (اِ) = بالش، پشتی، نازبالش

مخرب [مُخَ رْ رِبْ] (ص) = ویران کننده، نفله کننده || تباهکار

مخرب [مُخَ رْ رَب] (ص) = نابودمند، ویران گشته، ویران

مخرج [مَخْ رَجْ] (اِ) = جای بیرون آمدن

مخرج [مُ خَ رْ رَجْ] (ص) = آهنجیده، آخته، آهخته

مخروبه [مَخْ روبَ هْ] (ص) = ویران، ویرانه

مخروط [مَ خْ ر و ط] (ص) = خراشیده،

تراشیده || گُرزه

مخزن [مَخْ زَنْ] (اِ) = گنج ، گنجینه || بنگاه || امبار، انبار || نهان‌خانه

مخصوص [مَ خْ صو صْ] (ص) = ویژه || برگزیده

مخفف [مُ خَ فْ فَ فْ] (ص) = کوتاه شده، سبک شده، کاسته || سبکبار || (به کسر «ف») = سبک کننده

مخفی [مَ خْ فی ی] (ص) = پنهان، نهان، پوشیده، نهفته، سربسته || آبستن || پنام

مخل [مُ خِ لْ لْ] (ص) = آشوبگر، برهم زن، برهم زننده، آشوب کننده || ویران کننده || گزندرساننده

مخلد [مُ خَ لْ لَ دْ] (ص) = همیشه، جاودان، همیشه ماننده

مخلص [مُ خْ لِ ص] (ص) = پاک، راستار، راستگار، یکرو، پاکدل، راستگو، نیکخواه، بی آلایش || دوست

مخلص [مَ خْ لَ ص] (اِ) = جای رهایی || جای گریز، گریزگاه

مخلوط [مَ خْ لوط] (ص) = آمیزه، آمیخته || آلوده، آغشته || درهم || گمیزه || سرشته || کالیده || اَلغَده

مخلوع [مَ خْ لُوعْ] (ص) = کنده، برکنده، جدا شده || از کاربرکنارشده

مخلوق [مَ خْ لُوقْ] (ص) = آفریده || سرشته || ساخته

مخمر [مُ خَ مْ مَ رْ] (ص) = سرشته

مخمس [مُ خَ مْ مَ سْ] (ص) = پنج گوش، پنج بر، پنج پهلو

مخمصه [مَ خْ مَ صَ ة] (مص) = گرسنگی || پیچیدگی، پیچیدگی کار || تنگی، رنج، گرفتاری، اندوه

مخمور [مَ خْ مُورْ] (ص) = می زده، می خورده، ملنگ، سرخوش || پژمان

مخنث [مُ خَ نْ نَ ثْ] (ص) = هیز، نامرد || فروهشته، خمیده || دوتا گردیده

مخوف [مَ خُو فْ] (ص) = ترسناک، بیمناک، ترس آور

مخیر [مُ خَ یْ یَ رْ] (ص) = برگزیننده، گزیننده، بهگزین

مخیل [مُ خَ یْ یَ لْ] (ص) = پنداشته، گمان کرده

مخیله [مُ خَ یْ یَ لَ ةْ] (ص) = اندیشیده، پنداشته، گمان شده

مخیله [مُ خَ یْ یَ لَ ةْ] (اِ) = مغز

مد [مَ دْ دْ] (مص) = کشیدن، گستردن، دراز کردن، کشیدگی یافتن، فراخ نمودن، کشش || تنیدن

مداح [مَ دْ دَا ح] (ص) = ستاینده، ستایشگر، ثنا گوینده(ع. ف.) || افسانه گر، افسانه پرداز، افسانه ساز

مداخل [مَ دَا خِ لْ] (اِج) = درآمدها

مداخله [مُ دَا خَ لَ ةْ] (مص) = در کاری رفتن

مدار [مَ دَا رْ] (مص) = گردش کردن، دور زدن(ع. ف.) || جای گردش

مدارا « **مداراة** » [مُ دَا رَا تْ] (مص) = بردباری کردن، سازگاری کردن، باهم ساختن || آرامی کردن، آهستگی کردن، نرمی کردن

مدارج [مَ دَا رِجْ] (اِج) = پایه ها || پله ها || زینه ها

مدافع [مُ‌دافِ‌ع] (ص) = دورکننده، راننده
مُدام [مُ دا م] (ص) = همیشه، پیوسته، جاوید، هماره
مداوا «مداواة» [مُ‌داواتْ] (مص) = درمان کردن، علاج کردن (ع. ف.)، چاره کردن
مداومت «مداومة» [مُ دا وَ مَ تْ] (مص) = پیوست کردن، پایداری کردن، پایداری بخشیدن
مداهنه [مُ دا هَ نَ هْ] (مص) = چرب زبانی کردن، چاپلوسی کردن || دورویی کردن || روغن مالی کردن
مدایح [مَ‌دایِ‌حْ] (اِج) = ستایش ها
مداین «مدائن» [مَ دا یِ (ع) نْ] (اِج) = شهرها || تیسفون (اِخ)
مدبر [مُ‌دَبْ‌بِ‌رْ] (ص) = کاردان، پرچاره، بارای، چاره‌جو، چاره‌ساز، چاره‌اندیش، چاره گر || پیشکار
مدبر [مُ دْ بِ رْ] (ص) = بخت برگشته، بدبخت || پشت داده
مدح [مَ دْ حْ] (مص) = ستودن، استودن، ستاییدن، ستایش کردن، درود فرستادن، آفرین کردن، ثنا کردن (ع. ف.) || بلند برداشتن
مدخل [مَ دْ خَ لْ] (اِ) = درونگاه || درگاه || درآمد || فرودگاه || گذرگاه
مدد [مَ دَ دْ] (اِ) = یاوری، پشتیبانی، پشت گرمی، فریاد رسی، یاررسی، دست گیری، دست مردی، یاریگری، یاری، جانب داری (ع. ف.) || افزونی
مدرج [مُ دَ رْ رَ جْ] (ص) = پله پله شده || درنوردیده، درنوشته
مدرج [مَ‌دْرَجْ] (اِ) = روش، جای رفتن
مدرس [مُ‌دَرْرِسْ] (ص) = استاد، آموزگار
مدرس [مَ‌دْرَسْ] (اِ) = آموزشگاه
مدرسه [مَ دْ رَ سَ هْ] (اِ) = آموزشگاه || دبیرستان || دبستان || درسگاه (ع. ف.)، ادب خانه (ع. ف.)
مدرک [مُ‌دْرِکْ] (ص) = دریابنده، گیرنده || خردمند || شناسا، داننده || بیننده || آوند
مدرک [مَ‌دْرَکْ] (اِ) = برگه || گواهی نامه
مدعو [مَ‌دْعُ‌وْوْ] (ص) = خوانده، نامیده‌شده || مهمان || فراخوانده
مدعی [مُ‌دَّعی] (ص) = خواستار، خواهان || داودار، داوکار
مدعی [مُ دْ دَ عا] (ص) = خوانده شده، درخواست‌شده || آرزوشده
مدفن [مَ‌دْفَ‌نْ] (اِ) = گور، آرامگاه، دخمه، ستودان
مدفوع [مَ دْ فوعْ] (ص) = رانده || پلیدی، پیخال، چمین، وَژَن
مدفون [مَ دْ فونْ] (ص) = بخاک سپرده || پنهان‌شده، پنهان || آگنده || آسوده
مدل [مُ دِ لْ لْ] (ص) = راهنمایی کننده، راهبر، راهنما
مدن [مُ‌دُنْ] (اِج) = شهرها
مدمغ [مُ‌دَمْ‌مَغْ] (ص) = خودپسند، گران‌سر || کانا، گول
مدور [مُ‌دَوْوَرْ] (ص) = چرخنده، گردنده || گرد، گِرده، گرد گشته || گلوله، برتافته || چنبری || فرجاری || غُنج
مدهش [مُ دْ هِ شْ] (ص) = ترس‌آور، ترسناک، آشفته کننده || شِبست

مدهوش [مَ دْ هُو شْ] (ص) = بیهوش، بیخویشتن، بی آگاهی || سرگشته، گیج، بنگی، آسیمه، سرگردان || سرمست || شیب و تیب
مدید [مَ دی دْ] (ص) = دراز، کشیده || دیر باز
مدیر [مُ دی رْ] (ص) = گرداننده، کارخانه دار || دهدار
مدینه [مَ دی نَ هْ] (ص) = شهر، شارستان، شارسان
مدیون [مَ دْ یُونْ] (ص) = بدهکار، وامدار، آوام دار، فام زده
مذاب [مُ ذا بْ] (ص) = گداخته || آب شده || ساییده، سوده || ریخته
مذاق [مَ ذا قْ] (مص) = چشیدن، چشش، چشیدنگاه || چشیده
مذاکره [مُ ذا کَ رَ هْ] (مص) = گفتگو کردن
مذاهب [مَ ذا هِ بْ] (اِ ج) = روش ها، دین ها، کیش ها
مذبوح [مَ ذْ بو حْ] (ص) = گلوبریده (حیوان) || بیهوده کوش
مذکر [مُ ذَ کْ کَ رْ] (ص) = نر || مرد
مذکر [مُ ذَ کْ کِ رْ] (ص) = یاد دهنده، بیاد آورنده || پند دهنده، اندرزگو
مذکور [مَ ذْ کُو رْ] (ص) = یاد شده، نامبرده، گفته شده، یاد گردیده
مذلت [مَ ذِ لْ لَ تْ] (مص) = به پستی گراییدن، خوارشدن، پستی، خواری، زبونی
مذموم [مَ ذْ مو مْ] (ص) = زشت، بد، نکوهیده || سرزنش شده
مذمت «**مذمة**» [مَ ذِ مْ مَ تْ] (مص) = بدگویی کردن، نکوهش کردن
مذهب [مَ ذْ هَ بْ] (اِ) = کیش، دین || روش، آیین || راه || وخشور پند، وخشور بند || هَرای
مذهب [مُ ذَ هْ هَ بْ] (ص) = زرکوب، زراندود، زرنگار
مراء [مِ را ءْ] (مص) = ستیزه کردن، ستهیدن، ستیزه
مرابحه [مُ را بَ حَ هْ] (مص) = سود دادن، بهره دادن، بهره کاری
مرآت [مِ رْ آتْ] (اِ) = آینه
مراتب [مَ را تِ بْ] (اِج) = پایه ها، رده ها
مراتع [مَ را تِ عْ] (اِج) = چراگاهها
مراجعت «**مراجعة**» [مُ را جَ عَ تْ] (مص) = بازگشتن، بازآمدن، بازگشت، برگشت
مراحل [مَ را حِ لْ] (اِ ج) = پایه ها || کوچ گاه ها
مراحم [مَ را حِ مْ] (اِج) = مهربانی ها
مراد [مُ را دْ] (ص) = خواسته، آرزو، کام، کامه، لُر، وایا || پیشنهاد || رهبر، پیشوا || پیر، دستگیر
مرارت [مَ را رَ تْ] (مص) = تلخ گشتن || سختی، تلخی، رنج
مراسله [مُ را سَ لَ هْ] (ص) = نامه، نوشته || پیام
مراسم [مَ را سِ مْ] (اِج) = آیین ها، روش ها || نشان ها
مراعات [مُ را عا تْ] (مص) = پاس داشتن، پاییدن || نگاهداری کردن || نگریستن
مراعی [مَ را عی] (اِ ج) = چراگاهها، سبزه زارها
مرافعه [مُ را فَ عَ هْ] (مص) = گفتگو کردن، ستیزه کردن، کشمکش کردن || داوری کردن، دادخواهی کردن
مراقب [مُ را قِ بْ] (ص) = پاسبان، پاسدار،

نگاهبان، پاینده، دیده‌بان، بپا، نگاهدارنده، نگرنده، چشم نهاده، چشم باز || ترسنده، نگران

مراقبت [مُ را قَ بَ تْ] (مص) = پاس داشتن، پاییدن، پاسبانی کردن، نگاهبانی کردن || رسیدگی کردن، رسیدن || چشم نهادن || ترسیدن

مراکب [مَ را کِ بْ] (اِج) = ستورها

مرام [مَ رامْ] (اِ) = روش || خواسته، خواهش || آرزو، امید، کامه

مراوده [مُ را وَ دَ تْ] (مص) = آمیزش کردن، رفت و آمد کردن، آمد و شد کردن

مربع [مُ رَ بْ بَ عْ] (ص) = چهارگوش، چهار پهلو، چهاربر

مربوط [مَ رْبُوطْ] (ص) = وابسته، چسبیده، بسته، بربسته

مربی [مُ رَ بْ با] (ص) = پرورده، پرورش یافته، برکشیده، پرورش آموخته، پرهیخته || لیچار، ریچار

مربی [مُ رَ بْ بی] (ص) = پرورش دهنده، پرورنده، پروردگار || آموزگار، راهنما

مربیه [مُ رَ بْ بِ یَ هْ] (ص) = ماماچه || دایه

مرتاض [مُ رْ تا ضْ] (ص) = رنج کشیده || آمخته، ورزیده، فرهیخته

مرتب [مُ رَتْ تَ بْ] (ص) = پرداخته، آراسته، پیراسته، ایواز، راستاد، بسامان، روبراه، پردازیده، بچم || پدرام

مرتبت [مَ رْ تَ بَ تْ] (اِ) = ارج || پایگاه

مرتبط [مُ رْ تَ بِ طْ] (ص) = پیوسته

مرتبه [مَ رْ تَ بَ هْ] (اِ) = پله || پایه، جایگاه، پایگاه، پی || اشکوب || وَرج

مرتجع [مُ رْ تَ جِ عْ] (ص) = بازگشت کننده، بازگردنده || کهنه‌پَرست || وارون (ه)

مرتد [مُ رْ تَ دْ] (ص) = برگشته (از دین) || بی دین || نِغوشا

مرتشی [مُ رْ تَ شی] (ص) = پاره ستان، پاره ستاننده، پاره گیر، بلکفته گیر

مرتع [مَ رْ تَ عْ] (اِ) = چرامین، چراگاه، چراخور، سبزه‌زار

مرتعش [مُ رْ تَ عِ شْ] (ص) = لرزان، لرزنده، رعشه ناک (ع. ف.) || جنبنده

مرتفع [مُ رْ تَ فِ عْ] (ص) = برآمده، برآورده، بلند، سربالا || کلان، بلند ارکان (ف. ع.)، بلندپایه || شوشه

مرتکب [مُ رْ تَ کِ بْ] (ص) = آغاز کننده || سوارشونده || کننده

مرثیه [مَ رْ ثِ یَ هْ] (مص) = سوگنامه، سوکچامه || سوگواری، گریستن بر مرده || مرده ستایی کردن

مرجان [مَ رْ جا نْ] (اِ) = مروارید، وُسَّد، بُسَّد، کامه، خروهک

مرجح [مُ رَجْ جَ حْ] (ص) = برتر، برتری داده شده، چربیده

مرجع [مَ رْ جَ عْ] (اِ) = جای بازگشت || پناهگاه

مرجوع [مَ رْ جُو عْ] (ص) = بازگردانیده || بازگشت کرده، برگردیده

مرحبا [مَ رْ حَ بـا] (ق) = آفرین || خوش آمدی

مرحله [مَ رْ حَ لَ هْ] (اِ) = فرود آمدنگاه

مرحمت [مَ رْ حَ مَ تْ] (مص) = بخشودن، مهربانی کردن

مرحوم [مَ رْحُومْ] (ص) = آمرزیده، شادروان، خدابیامرز

مردد [مُ رَ دْ دَ دْ] (ص) = نگران، دودل، سرگشته، کالیوه، دودله
مردود [مَ رْ دُ و د] (ص) = رانده، وازده، برگردانیده، بازگردانیده
مرذول [مَ رْ ذ و ل] (ص) = پست، ناکس، فرومایه
مرسل [مُ رْسَ لْ] (ص) = فرستاده، گسیل شده
مرسله [مُ رْ سَ لَ هْ] (ص) = گسیل داشته، فرستاده || فروهشته، آویخته || گردنبند
مرسوم [مَ رْسومْ] (ص) = شیوه، آیین، راستاد || نگاشته
مرشد [مُ رْشِ دْ] (ص) = پرورش آموز || راهبر، راهنما، رهنمون || پیر، دستگیر || کرکوز، کرکز
مرصع [مُ رَصْ صَ عْ] (ص) = گوهر نشان، گوهرآگین
مرض [مَ رَ ضْ] (مص) = دردناک شدن، ناخوش شدن، بیماری، دردمندی || رنجیدن || آزارناک شدن
مرطوب [مَ رْطُوبْ] (ص) = نمناک، نم دار، خیسیده، تر
مرعوب [مَ رْعُوبْ] (ص) = ترسیده، ترسانده، بیمناک، بیم زده، هراسیده
مرعی [مَ رْعٰا] (اِ) = چراگاه || گیاه، سبزه || (مص) = چریدن
مرغوب [مَ رْغُوبْ] (ص) = دلپذیر، پسندیده، دلجو، دلچسب، دلاویز، دلخواه، دل نشان، دل انگیز، دلنشین || نیکو
مرفق [مِ رْفَ قْ] (اِ) = آرنج، آرنگ، آرج، آرن
مرفه [مُ رَ فْ فَ هْ] (ص) = آسایش داده، تن آسان، آسوده، خوش
مرفه الحال [مُ رَفْ فَ هُ لْ حٰا لْ] (تر. اض.) = آسوده، تن آسان، با آسایش، آسوده حال (ع. ف.)
مرقد [مَ رْقَ دْ] (اِ) = گور، آرامگاه، آستانه || خوابگاه
مرقع [مُ رَقْ قَ عْ] (ص) = پاره پاره، تکه پاره، پاره پاره بهم دوخته، پینه کرده
مرکب [مَ رْ کَ بْ] (اِ) = اسب، بارگی، سواری دهنده || برنشست
مرقوم [مَ رْقُومْ] (ص) = نامه || نوشته شده
مرقومه [مَ رْقُومَ هْ] (ص) = نامه || نوشته
مرکز [مَ رْ کَ زْ] (اِ) = میان || دل || پایتخت || بنگاه
مرکوب [مَ رْ کُوبْ] (ص) = سواری دهنده || رانده || برنشسته، برنشستی || راه انجام || چار پای
مرمت [مَ رَمْ مَ تْ] (مص) = دستکاری کردن، دست کاری، لکه گیری کردن || واساز کردن || نیکو کردن
مروت [مُ رُوْ وَ تْ] (مص) = مردمی کردن || جوانمردی کردن، مردانگی کردن || رادمنشی
مروج [مُ رُوجْ] (اِج) = چمنزارها، چراگاهها، سبزه زارها
مروج [مُ رَوْ وِجْ] (ص) = روایی دهنده
مروحه [مِ رْ وَ حَ هْ] (اِ) = بادبزن، بادکش، بادزن
مرور [مُ رُوْ رْ] (مص) = گذشتن، گذر کردن، رد شدن (ع. ف.) || دوباره نگاه کردن || روی نمودن || رفتن
مروق [مُ رَوْ وَ قْ] (ص) = پالوده، پاک شده، باده بی‌دُرد، بی‌آمیغ

مرهون [مَ رْ هُو نْ] (ص) = سپاسگزار || گروگان، گرونهاده، در گرو

مرید [مَ ری دْ] (ص) = سرکش، نافرمان، گردنکش

مرید [مُ ری دْ] (ص) = خواهنده || یازنده

مریض [مَ ری ضْ] (ص) = رنجور، بیمار، ناخوش، دردمند، بستری،، بسترنشین، درد زده، شکر رنگ || دلخسته، آزرده || آهومند، آهمند

مریی «مرئی» [مَ رْ عی ی] (ص) = دیده شده، دیدنی || دیدگاه || پدید، آشکار، نمودار، پیدا، نمایان، پدیدار

مزاج [مِ زا جْ] (مص) = آمیختن، آمیزش || سرشت، نهاد

مزاح [مُ زا حْ] (اِ) = لودگی، شوخی، خوشمزگی، تَماخره، متلک، گنگل، خیتال

مزاحم [مُ زا حِ مْ] (ص) = دردسر دهنده، آزار دهنده، آزار رساننده، رنج دهنده، سرخر، سربار || انبوهی کننده

مزاحمت [مُ زا حَ مَ تْ] (مص) = آزاررساندن، رنج رسانیدن

مزار [مَ زا رْ] (اِ) = گور، آرامگاه

مزارع [مُ زا رِ عْ] (ص) = برزگر، ورزگر، خویشکار، کشاورز، روستایی، دهگان، کارنده، کشورز، برزکار، ورزه، کشنده، کشتکار، کشتیان

مزارع [مَ زا رِ عْ] (اِ ج) = کشتزارها

مزامیر [مَ زا می رْ] (اِ ج) = نی ها، نی های نوازندگی || آوازنیکو

مزاوجت [مُ زا وَ جَ تْ] (مص) = زناشویی کردن، زن کردن || پیوند کردن || جفت شدن

مزایا [مَ زا یا] (اِ ج) = برتری ها، افزونی ها، فزونی ها

مزبله [مَ زْ بَ لَ هْ] (اِ) = خاکدان || سرگین دان، جای ریختن سرگین || خاکروبه

مزبور [مَ زْ بو رْ] (ص) = نوشته شده، نبشته

مزخرف [مُ زَ خْ رَ فْ] (ص) = زراندود، آراسته شده، طرازگه (ع. ف.) || بیهوده، ژاژ، پرهوده

مزخرفات [مُ زَ خْ رَ فا تْ] (اِ ج) = دروغ ها

مزدوج [مُ زْ دَ وَ جْ] (ص) = همسر گیرنده || بهم آمیخته || دوتایی، جفت گردیده

مزرعه [مَ زْ رَ عَ هْ] (اِ) = کشتزار، آبکاره، ابکار(ه)، کشتکار، پالیز

مزروع [مَ زْ رو عْ] (ص) = کشته، کاشته، کشت شده

مزعفر [مُ زَ عْ فَ رْ] (ص) = زرد رنگ

مزکی [مُ زَ کْ کی] (ص) = پاک کننده، پاکیزه کننده || شناساننده

مزکی [مُ زَ کْ کا] (ص) = پاک شده || زکوة داده شده (ع. ف.)

مزمار [مِ زْ ما رْ] (اِ) = نی، نای || آوازنیکو

مزور [مُ زَ وْ وِ رْ] (ص) = افسونگر، سالوس، فریبنده، فسونگر، دروغگو، حیلگر (ع. ف.) || ابلوک

مزید [مَ زی دْ] (مص) = افزون شدن، افزونی یافتن، زیادتی پیدا کردن (ع. ف.)، فراوانی || فزاینده، افزاینده، فزا

مزین [مُ زَ یْ یِ نْ] (ص) = آرایشگر، آراینده || پیرایشگر، پردازنده، پیرا، نظم آرا(ی) (ع. ف.) || بزم آرا(ی)

مزین [مُ زَ یْ یَ نْ] (ص) = آراسته || ساخته، پرداخته || آموده

مزیت «مزیة» [مَ زی یَ تْ] (اِ) = افزونی، برتری

مس [مَ سْ سْ] (مص) = دست زدن، سودن، سایش، سایید گی

مسابقه [مُ سا بَ قَ ہْ] (مص) = پیشی گرفتن، پیشی || هم چشمی کردن || تاختن || بَرزدن || داوزدن

مساجد [مَ سا جِ دْ] (اِ ج) = مزگت ها، نیایشگاهها، نمازخانه ها

مساحت [مِ سا حَ تْ] (مص) = پیمودن زمین، پیمایش زمین || اندازه، پیمایش || زمینه

مسارعت «مسارعة» [مُ سا رَ عَ تْ] (مص) = شتاب کردن، تند شتافتن، شتاب || پیشی گرفتن

مساعد [مُ سا عِ دْ] (ص) = یار، یاور، یارمند، پشتیبان، پشتی، دستیار، دستگیر، پشت و پناه، یاریگر، یاررس، مددکار(ع. ف.)، طرفدار(ع. ف.)

مساعدت [مُ سا عَ دَ تْ] (مص) = یاری کردن، همراهی کردن، پشت به پشت دادن، دست گرفتن، یاریدن، همراهی، دستگیری، دستیاری، پایمردی، یارمندی

مساعی [مَ سا عی] (اِ ج) = کوشش ها || شتاب کردن ها

مسافت [مَ سا فَ تْ] (اِ) = دوری || جدایی

مسافر [مُ سا فِ رْ] (ص) = رهگذار، رهگیر، راهرو، رونده، رهنورد، روانه، راهی، راهگیر، رهسپار، پی سپر || سرنشین

مسافرت «مسافرة» [مُ سا فَ رَ تْ] (مص) = رفتن، جایی رفتن

مساکین [مَ سا کی نْ] (اِ ج) = مستمندان، ناتوانان، گدایان، بینوایان، بی چیزان

مسام [مَ سا م م] (اِ ج) = سوراخ ها

مسامحه [مُ سا مَ حَ ہْ] (مص) = بنرمی رفتار کردن، مدارا کردن(ع. ف.) || کوتاهی کردن، سستی کردن

مساوات [مُ سا و ا تْ] (مص) = همواری کردن، برابری کردن || یکرنگی کردن

مساوی [مَ سا وی] (اِ ج) = زشتی ها، بدی ها، کردارهای زشت

مساوی [مُ سا و ی] (ص) = برابر، یکسان، هموار، راستا راست

مساهله [مُ سا هَ لَ ہْ] (مص) = آسان گرفتن

مسبب [مُ سَ بْ بِ بْ] (ص) = ابزارگر، دست آویز

مسبوق [مَ سْ بوقْ] (ص) = آگاه، آشنا || پیش رفته، گذشته

مستأثر [مُ سْ تَ ءْ ثِ رْ] (ص) = اندوهگین، غمگین || برگزیننده

مستأجر [مُ سْ تَ ءْ جِ رْ] (ص) = کرایه دار، کرایه کننده، کرایه نشین

مستأصل [مُ سْ تَ ءْ صَ لْ] (ص) = پریشان، سرگردان، بینوا، به تنگ آمده، بی چیز، بستوه آمده، بدبخت || بُنه کن، پیچیده

مستبد [مُ سْ تَ ب دْ د] (ص) = خودسر، خودکام، خودرای، غُد

مستبشر [مُ سْ تَ بْ شِ رْ] (ص) = شادمان، شادشونده || مژده گیرنده

مستثنی [مُ سْ تَ ثْ نا] (ص) = جدا || مگر || پدید || ویژه

مستجاب [مُ سْ تَ جا بْ] (ص) = پاسخ داده شده، پذیرفته شده، برآمده

مستجمع [مُ سْ تَ جْ مَ عْ] (ص) = گردآورنده

مستجمع [مُ سْ تَ جْ مَ عْ] (ص) = فراهم آمده

مستجیب [مُ سْ تَ جی بْ] (ص) = پذیرنده، برآورنده، پاسخ دهنده

مستحضر [مُ سْ تَ حْ ضَ رْ] (ص) = بیاد دارنده، آگاهی یافته، آگاه، بلد || آماده

مستحفظ [مُ سْ تَ حْ فِ ظْ] (ص) = پاسبان، نگهبان، پاسدار || یاد گیرنده

مستحق [مُ سْ تَ حَ قْ قْ] (ص) = شایسته، سزاوار، درخور، ارزانی، اندرخور || ازدر || آبدان

مستخدم [مُ سْ تَ خْ دِ مْ] (ص) = نوکر، خدمتکار(ع. ف.)، خدمتگزار(ع. ف.) || کارمند

مستخرج [مُ سْ تَ خْ رِ جْ] (ص) = بیرون آورنده

مستخرج [مُ سْ تَ خْ رَ جْ] (ص) = برکشیده، برآورده

مستدام [مُ سْ تَ دا مْ] (ص) = پایدار، همیشه، جاودان، همیشگی، پاینده، پیوسته

مستدعی [مُ سْ تَ دْ عی] (ص) = درخواست کننده، خواهش کننده، خواهنده، خواستار

مستدیر [مُ سْ تَ د ی رْ] (ص) = دور زننده(ع. ف.)، دور گرداننده(ع. ف.) || گرد، گرده، پرگاری، فرجاری

مستذل [مُ سْ تَ ذِ لْ لْ] (ص) = خوار، پست

مستراح [مُ سْ تَ را حْ] (اِ) = آبریز، ادبخانه(ع. ف.)، آفتابه خانه، آبشگاه، آبخانه

مسترد [مُ سْ تَ رَ د د] (ص) = بازپس داده، پس داده، بازفرستاده

مستزاد [مُ سْ تَ زا دْ] (ص) = افزون شده

مستسقی [مُ سْ تَ سْ قی] (ص) = آب خواه، تشنه || باران خواه

مستشار [مُ سْ تَ شا رْ] (ص) = رایزن، کنکاش خواسته شده (تر؟ + ف)

مستشرق [مُ سْ تَ ش رِ قْ] (ص) = روشن، تابان || خاورشناس

مستطاب [مُ سْ تَ طا بْ] (ص) = پاکیزه، پاک آمده || خوش آمده

مستطیع [مُ سْ تَ طی عْ] (ص) = نیرومند، توانگر، توانا

مستطیل [مُ سْ تَ طی ل] (ص) = چهاربر، دراز

مستظهر [مُ سْ تَ ظْ هَ رْ] (ص) = یاری خواسته شده || پشت گرم || امیدوار

مستعار [مُ سْ تَ عا رْ] (ص) = ایرمان گرفته، وام گرفته

مستعان [مُ سْ تَ عا نْ] (ص) = یاری جسته

مستعد [مُ سْ تَ عِ دْ دْ] (ص) = آماده، پذیرنده، سازور، کمربسته، ساخته || آراسته || آسَغده || آمای

مستعمل [مُ سْ تَ عْ مَ لْ] (ص) = رکوک، فرسوده، نیم دار، کهنه، رگوی، کار کرده، بکاررفته || بکارگماشته، بکاربرده

مستغرق [مُ سْ تَ غْ رَ ق] (ص) = فرورونده

مستغنی [مُ سْ تَ غْ نی] (ص) = بی نیاز، توانگر

مستفاد [مُ سْ تَ فا دْ] (ص) = برآمده || سود گرفته شده

مستفیض [مُ سْ تَ فی ضْ] (ص) = بهره‌مند، برخوردار

مستقبل [مُ سْ تَ قْ بِ لْ] (ص) = آینده،

پیشتاز، پیش آینده

مستقر [مُ سْ تَ قِرْ رْ] (ص) = جای گیر، جای گزین

مستقر [مُ سْ تَ قَ رْ رْ] (ص) = جای گرفته، برجای، پای برجا(ی)، استوار

مستقل [مُ سْ تَ قَ لْ لْ] (ص) = پابرجا، پایدار || آزاد || خودفرمان

مستقیم [مُ سْ تَ قی مْ] (ص) = پایدار، پابرجا || راست، راستا، سهی، فرارون

مستکبر [مُ سْ تَ كْ بِ رْ] (ص) = گردنکش، سرکش || خودخواه || بزرگ منش

مستلزم [مُ سْ تَ لْ زِ مْ] (ص) = بایسته، بایا || خواهان

مستمر [مُ سْ تَ مِ رْ رْ] (ص) = همیشه، پیوسته، پردوام (ف.ع.)، دیرند، پی درپی

مستمسک [مُ سْ تَ مْ سِ كْ] (ص) = چنگ درزننده || دست آویز || دست موزه

مستمع [مُ سْ تَ مِ عْ] (ص) = شنوا، پذیرا، شنونده، نیوشنده، گوش دهنده، نغوشا، نغوشاک

مستند [مُ سْ تَ نَ دْ] (ص) = پشت دار، با پشتیبان || دست آویز

مستنطق [مُ سْ تَ نْ طِ قْ] (ص) = باز پرس

مستوجب [مُ سْ تَ وْ جِ بْ] (ص) = سزاوار، شایسته، برازنده، زیبنده

مستور [مَ سْ تُو رْ] (ص) = پوشیده، پوشیده رخ، پنهان، نهان، سر پوشیده || پرده نشین، در پرده || پاکدامن

مستوره [مَ سْ تو رَهْ] (ص) = زن پارسا || پرده نشین، پردگی || پوشیده

مستوفی [مُ سْ تَ وْ فی] (ص) = فراگیرنده || سردفتر دیوان (ف.ع.ف.) || آمارگیر

مستولی [مُ سْ تَ وْ لی] (ص) = چیره، دست یافته، چیره شونده

مستوی [مُ سْ تَ وی] (ص) = برابر، یکسان، هموار

مستهجن [مُ سْ تَ هْ جَ نْ] (ص) = زشت، ناپسند، بد || پچل

مستهلک [مُ سْ تَ هْ لَ كْ] (ص) = سپری، نیست شده، نابود گردیده

مسجد [مَ سْ جِ دْ] (اِ) = نمازگاه، نیایشگاه، مزگت

مسجل [مُ سَ جْ جَ لْ] (ص) = مهرشده || نوشته شده

مسحوب [مَ سْ حو بْ] (ص) = کشیده، برزمین کشیده

مسحور [مَ سْ حو رْ] (ص) = فریفته || جادوی کرده

مسخ [مَ سْ خْ] (مص) = دگرگون ساختن || ننگسار || برگشتن پیکر، ازریخت افتادن

مسخر [مُ سَ خْ خَ رْ] (ص) = گرفنه شده

مسخره [مَ سْ خَ رَهْ] (مص) = دست انداختن، شوخی کردن، ریشخند کردن، بازیچه قرار دادن (ف.ع.ف.)، خندستانی

مسد [مَ سَ دْ] (اِ) = رسن، ریسمان

مسلم [مَ سَ دْ دْ] (اِ) = سوراخ، شکاف

مسدس [مُ سَ دْ دَ سْ] (ص) = شش بر، شش پهلو

مسدود [مَ سْ دُ و د] (ص) = بسته، بازداشته، فراز، فرازیده || استوار کرده

مسرت [مَ سَ رْ رَ تْ] (مص) = شادی کردن، شادمانی کردن، خرسندی، خوشی

مسرع [مُ سْ رِعْ] (ص) = تندرو، تیزرو، شتاب کننده

مسرف [مُ سْ رِ فْ] (ص) = بیهوده خوار، فراخ رو، بادِدست، هرزه‌خرج (ف . ع .)

مسرور [مَ سْ رُو ر] (ص) = دلشاد، شادان، شاد، سرخوش، شوخ، شادمان، خرّم، دلخوش، خوشدل، شادکام، سرسبز، سرزنده، خشنود، سرمست، سبکدل، شادناک، سُرمُر، تازه رو(ی)، زنده دل، فراخ کام، خرسند، خنده‌ناک، خوش منش، شادیانه، گشاده‌دل، طربناک، (ع . ف .)، خوشحال (ف . ع .)، سبکروح (ف . ع .)

مسروق [مَ سْ رُوقْ] (ص) = دزدزده، دزدیده، ربوده

مسطح [مُ سَ طْ طَ حْ] (ص) = پهن، هموار، تخت، هاموار

مسطور [مَ سْ طورْ] (ص) = نوشته، نبشته

مسطوره [مَ سْ طورَهْ] (ص) = نمونه، تکه

مسعود [مَ سْ عودْ] (ص) = نیکبخت، فرخنده، خوشبخت، فرخ

مسکر [مُ سْ کِ رْ] (ص) = مستی آور، مست کننده

مسکرات [مُ سْ کِ ر ا تْ] (ص) = مست کننده ها

مسکن [مَ سْ کَ نْ] (اِ) = جایگاه، جای باش || آشیان، آشیانه || دربار || بنگاه

مسکن [مُ سَ کْ کِ نْ] (ص) = آرام ده، آرام کننده

مسکوب [مَ سْ کُوب] (ص) = ریخته

مسکوت [مَ سْ کُوتْ] (ص) = آرام شده || خاموش شده

مسکون [مَ سْ کون] (ص) = آرمیده || جاداده شده

مسکین [مِ سْ کی نْ] (ص) = گدا، تنگدست، بینوا، نیازمند، درویش، بیچاره || هادوری

مسلخ [مَ سْ لَ خْ] (اِ) = کشتارگاه || جای پوست کندن || رختکن گرمابه

مسلسل [مُ سَ لْ سَ لْ] (ص) = پشتاپشت، پیوسته، پیاپی، بهم پیوسته، پشت سرهم || زنجیرمانند

مسلط [مُ سَ لْ لَ طْ] (ص) = چیره شده، پیروز شده، دست یافته || گماشته

مسلک [مَ سْ لَ کْ] (اِ) = آیین، راه، شیوه، روش

مسلم [مُ سَ لْ لَ مْ] (ص) = سپارده، سرسپرده || ارزانی || رها گشته || آشکار، روشن، بیگمان

مسلوب [مَ سْ لُوبْ] (ص) = ربوده شده || آهنجیده

مسلول [مَ سْ لو ل] (ص) = کشیده شده، آهیخته، آهنجیده، آهازیده || آموخته || برآورده شده

مسمط [مُ سَ مْ مَ طْ] (ص) = برکشیده شده || برشته کشیده

مسموم [مَ سْ مُومْ] (ص) = زهرخورده || زهر زده، زهرآگین

مسن [مُ سِ نْ نْ] (ص) = بزرگسال، سالخورده، سالمند، کهن سال، پیر، فرتوت، پاتال || جا افتاده || زادخور، زادخوست

مسند [مَ سْ نَ دْ] (اِ) = تخت || پشتی، زیرگاه، تکیه گاه (ع . ف .) || بالش بزرگ

مسواک [مِ سْ و ا کْ] (اِ) = دندان شو، پیلو

مسوده [مُ سْ وَ دْ دَ هْ] (ص) = سیاهه || پیش نویس || نوشته شده

مسؤول [مَ سْ ءُ ولْ] (ص) = پاسخگو || پرسیده

مسهل [مُ سْ هِـ لْ] (ص) = رانده || کارکن || روان کننده || آسان کننده

مسیر [مَ سی رْ] (مص) = رفتن، روان شدن، روش، رفتار

مسیر [مَ سی رْ] (اِ) = گذرگاه، رهگذار، گذر

مسیل [مَ سی لْ] (اِ) = رودگاه || آبرو

مشاء [مَ شْ شا ءْ] (ص) = رونده

مشابه [مُ شا بِ هْ] (ص) = یکسان، همسان، همانند، یکسون، همچون، مانسته، مانند، همال

مشابهت [مُ شا بَ هَـ تْ] (مص) = مانند هم بودن، مانستن، مانندگی، همانندی، مانند

مشاجره [مُ شا جَ رَهْ] (مص) = گفتگو کردن، ستیزه کردن، ستیزیدن || زد و خورد کردن

مشارب [مَ شا رِ بْ] (اِ ج) = آبشخورها || آشامیدنی ها || آیین ها، خوی ها

مشارکت [مُ شا رَ کَ تْ] (مص) = انبازی کردن، هماسی کردن

مشاطه [مَ ش شا طَ هْ] (ص) = آرایشگر، بزک کننده || شانه کننده

مشاع [مُ شا عْ] (ص) = آشکارنا کرده || بخش نشده

مشاغل [مَ شا غِ لْ] (اِ ج) = کار و بارها || پیشه ها

مشام [مَ شا مْ] (اِ) = بو یایی، نیروی بو یایی || بینی

مشاور [مُ شا وِرْ] (ص) = رایزن، کنکاشگر

مشاوره [مُ شا وَ رَهْ] (مص) = رایزنی کردن، کنکاش کردن، گفت و شنیدن

مشاهده [مُ شا هَـ دَ هْ] (مص) = نگریستن، دیدن، با چشم خود دیدن || بینش

مشاهیر [مَ شا هی رْ] (اِ ج) = نامداران، ناموران، بزرگان

مشایخ [مَ شا یِ خْ] (اِ ج) = پیران، بزرگان، پیشوایان

مشایعت [مُ شا یَ عَ تْ] (مص) = پیروی کردن، دنبال روی کردن || درپی کسی رفتن

مشبع [مُ شْ بِ عْ] (ص) = پرکننده، آگننده

مشبک [مُ شَ بْ بَ کْ] (ص) = سوراخ سوراخ، روزنه دار، چشمه چشمه، سوراخ دار، پَروزَن، پنجره پنجره

مشبه [مُ شَ بْ بَ هْ] (ص) = مانند شده، همانند، مانند

مشتاق [مُ شْ تا قْ] (ص) = آرزومند، خواهان || آزمند، تشنه جگر، دلخون

مشتت [مُ شَ تْ تَ تْ] (ص) = پراکنده، پریشان، پراشیده

مشترک [مُ شْ تَ رَ کْ] (ص) = همگانی || انباز شده

مشترک [مُ شْ تَ رِ کْ] (ص) = انباز

مشتری [مُ شْ تَ رِیْ] (ص) = خریدار، خرید کننده || ستاره برجیس

مشتعل [مُ شْ تَ عِ لْ] (ص) = فروزان، روشن، برافروخته، سوزان، زبانه زن، افروخته، شعله ور (ع. ف.)

مشتغل [مُ شْ تَ غِ لْ] (ص) = سرگرم بکاری

مشتق [مُ شْ تَ قْ قْ] (ص) = برگرفته، جدا گردیده، درآمده || شکافته

مشتمل [مُ شْ تَ مِ لْ] (ص) = دارا، فراگیر، گرداگرد، دربردارنده، فراگیرنده

مشجر [مُ شَ جْ جَ رْ] (ص) = پردرخت، درخت دار، درختکاری شده

مشحون [مَ شْ حونْ] (ص) = پرشده، انباشته، آکنده، آغشته، پر، مالامال

مشخص [مُ شَ خْ خَ صْ] (ص) = پیدا، نمایان

مشرب [مَ شْ رَ بْ] (اِ) = آشامگاه، آشامیدنگاه، آبخور || روش، راه، خوی

مشرف [مُ شَ رْ رَ فْ] (ص) = بلند پایه، سرافراز || گرامی شده

مشرف [مُ شْ رِ فْ] (ص) = دیدور شونده، از بالا نگرنده || آگاه || نزدیک

مشرق [مَ شْ رِ قْ] (اِ) = خاور، برآمدنگاه، خاوران || خراسان

مشرق [مُ شْ رِ قْ] (ص) = روشن، تابنده، تابان، درخشان، درخشنده

مشرک [مُ شْ رِ کْ] (ص) = انبازگیر || خدای نشناس

مشروب [مَ شْ رُ و بْ] (ص) = نوشابه، آشامیده، نوشیدنی || نوشیده || آشام

مشروح [مَ شْ رُوحْ] (ص) = گشاده || رسا، بلند بالا، بلند || گزارش شده || چنانکه شاید و باید

مشروط [مَ شْ رُوطْ] (ص) = به پیمان || پیمان شده

مشروطه [مَ شْ رو طَ هْ] (ص) = فرازمان، فرازمانی

مشروع [مَ شْ رُوعْ] (ص) = درست، برابر دستوردین

مشط [مُ شْ طْ] (اِ) = شانه

مشعر [مُ شْ عِ رْ] (ص) = مژده دهنده || آگاه کننده

مشعر [مَ شْ عَ رْ] (اِ) = جای سر بریدن، قربانگاه (ع. ف.)

مشعشع [مُ شَ عْ شَ عْ] (ص) = درخشان، تابان، روشن، تابناک، تافته، سایه پراکن، درخشنده، آبتاب

مشعل [مَ شْ عَ لْ] (اِ) = آتشدان || افروزنده، فروزانه || پلیته

مشعوف [مَ شْ عوفْ] (ص) = دیوانه، شیفته، دلداده، دلباخته || شاد، خشنود، خرّم

مشغله [مَ شْ غَ لَ هْ] (اِ) = کاروبار، پیشه، کار، کار زیاد (ع. ف.) || سرگرمی || گرفتاری

مشغوف [مَ شْ غُوفْ] (ص) = دیوانه، شیفته، دلباخته

مشغول [مَ شْ غُولْ] (ص) = سرگرم، گرفتار، پا در گل، پابند، آویزان || پامس

مشغولیت [مَ شْ غولی یَ تْ] (اِ) = کاروبار || سرگرمی

مشفق [مُ شْ فِ قْ] (ص) = دلسوز، مهربان

مشق [مَ شْ قْ] (مص) = نوشتن || ورزیدن، ورزش کاری کردن

مشقت [مَ شِ قْ قَ تْ] (مص) = خون جگر خوردن، رنج بردن، آزاردیدن، سختی کشیدن، دشواری، پیچ وتاب

مشکات [مِ شْ کاتْ] (اِ) = چراغدان

مشکل [مُ شَ کْ کَ لْ] (ص) = پیکر گرفته

مشکل [مُ شْ کِ لْ] (ص) = سخت، دشوار، پیچیده، دشخوار، دژوار || گراته || نهمار || پوشیده

مشکور [مَ شْ کورْ] (ص) = ستوده || سپاس داشته شده
مشکوک [مَ شْ کو کْ] (ص) = گمان کرده شده
مشمئز [مُ شْ مَ ءِ زْ] (ص) = بیزار کننده، رماننده || ترسان، رمنده، بیزار گشته
مشمع [مُ شَ مْ مَ عْ] (ص) = موم اندود || مومینه || موم جامه
مشمول [مَ شْ مُولْ] (ص) = فراگیر، فرا گرفته، برخود گرفته
مشمولین [مَ شْ مولین] (اِج) = درنوشتگان
مشموم [مَ شْ مُوم] (ص) = بوشده، شمیده || بوییدنی
مشوب [مَ شُو بْ] (ص) = درهم آمیخته، درهم || آغشته، آلوده
مشورت [مَ شْ وَ رَ تْ] (مص) = کنکاش کردن، رای زدن، کنگاج، صواب دید کردن(ع . ف .)
مشوش [مُ شَ وْوَشْ] (ص) = پریشان، درهم، برهم، شوریده، کالُفته، آشفته، بی سر و سامان، بهم پیچیده || دلواپس، پریشان خاطر(ف . ع .)، آسیمه، آسیون، پراکنده دل، بخودپیچان || شیب وتیب، شیبا
مشوق [مُ شَ وْ وِ قْ] (ص) = امید بخش، امیدوار کننده، دلگرم کننده || شادمان کننده
مشئوم [مَ ش ءُ وُ مْ] (ص) = گجسته، ناخجسته، بدشگون || ناشدنی || بدیمن (ف . ع .)
مشهد [مَ شْ هَـ دْ] (اِ) = کُشتنگاه || گواهگاه || دیدنگاه
مشهود [مَ شْ هُودْ] (ص) = دیده شده || پدید، پیدا، آشکار، نمایان || گواهی شده
مشهور [مَ شْ هُورْ] (ص) = نام بردار، نامور، نامی || سرشناس، شناخته، دانسته || بلند آوازه، خنیده || زبانزد || خوشنام
مشی [مَ شْ یْ] (مص) = رفتن، راه رفتن، رفتار، روند، روال، روش
مشیب [مَ شی بْ] (مص) = پیر شدن، پیری || سفید موی گردیدن
مشیت «مشیة» [مَ شی یَ تْ] (مص) = خواستن، خواست || روش، رفتار
مشید [مُ شَ یْ یَ دْ] (ص) = استوار وبلند || گچ اندوده
مصاب [مُ صاٰ بْ] (ص) = راست ودرست || بهدف رسیده(ع . ف .)
مصابرت [مُ صاٰ بَ رَتْ] (مص) = شکیبایی کردن
مصابیح [مَ صاٰ بی حْ] (اِج) = چراغ ها
مصاحب [مُ صاٰ حِ بْ] (ص) = همدم، همراه، دمساز، یار، همنشین، دمخور، پهلو نشین، همگو، همسخن
مصاحبت [مُ صاٰ حَ بَ تْ] (مص) = همدمی کردن، دوستی کردن، همراهی کردن، یار شدن، همدم گشتن، هم نشینی کردن
مصادر [مَ صاٰ دِ رْ] (اِ ج) = ریشه ها، سرچشمه ها، بیرون آمدنگاهها
مصادره [مُ صاٰ دَ رَ هْ] (مص) = بازگیری کردن، تاوان گیری کردن، تاوان
مصادف [مُ صاٰ دِفْ] (ص) = برخورد کننده || راست آینده || روبروشونده || یابنده || بیننده
مصارف [مَ صاٰ رِفْ] (اِج) = هزینه ها || گسارها

مصاعب [مَ صاٰ عِ بْ] (اِ ج) = سختی ها، دشواری ها

مصاف [مَ صاٰ فْ فْ] (اِ ج) = میدان های جنگ، میدان های نبرد، رزمگاهها، نبردگاهها

مصافات [مُ صاٰ فاٰ تْ] (مص) = دوستی کردن، دوستی پاک کردن || برادری کردن

مصافحه [مُ صاٰ فَ حَ هْ] (مص) = دست دادن || دست یکدیگررا گرفتن

مصالح [مَ صاٰ لِ حْ] (اِ ج) = سودها || ابزارها || شایسته ها || نیکخواهی ها

مصالحه [مُ صاٰ لَ حَ هْ] (مص) = سازش کردن، آشتی دادن || واگذار کردن

مصاهرت [مُ صاٰ هَ رَ تْ] (مص) = دامادی کردن، داماد شدن

مصایب «**مصائب**» [مَ صاٰ یِ (ءِ) بْ] (اِ ج) = سختی ها، رنج ها

مصباح [مِ صْ باٰ حْ] (اِ) = چراغ

مصحح [مُ صَ حْ حِ حْ] (ص) = درستکار، درستگر، درست کننده

مصحف [مُ صْ حَ فْ] (ص) = نوشته || گرد آوریده || کُراسه

مصحف [مُ صَ حْ حَ فْ] (ص) = نادرست || شکسته

مصداق [مِ صْ دا ٰ قْ] (اِ) = گواه، گواه درستی || درست || راستی || چم

مصدر [مَ صْ دَ رْ] (اِ) = ریشه، سرچشمه، بیرون آمدنگاه

مصدع [مُ صَ دْ دِ عْ] (ص) = جانفرسا، رنجده، آزاررسان، دردسر دهنده || جدا کننده

مصدق [مُ صَ دْ دَ قْ] (ص) = گواهی شده || باورداشته || راستگوپنداشته

مصدق [مُ صَ دْ دِ قْ] (ص) = گواهی کننده || راست

مصدوم [مَ صْ دُ و مْ] (ص) = کوفته || آسیب یافته، زخم خورده

مصرع [مِ صْ رَ عْ] (اِ) = لخت، لت، پاره، لنگه

مصرف [مَ صْ رَ فْ] (اِ) = بکار گرفتن، کارکرد، گسارش

مصروع [مَ صْ رُ وعْ] (ص) = دیوگیر، دیوزده، دیوانه || برزمین افکنده || سرسام دار

مصروف [مَ صْ رُ وفْ] (ص) = بکار رفته، گسارده || خورده

مصطبه [مِ صْ طَ بَ هْ] (اِ) = سکو || میخانه || جایگاه گدایان || جایگاه مردم

مصطفی [مُ صْ طَ فا] (ص) = برگزیده

مصطلح [مُ صْ طَ لَ حْ] (ص) = زبان زد

مصغر [مُ صَ غْ غَ رْ] (ص) = اندک، خرد کوچک || کهیده، کوچک شده

مصفا [مُ صَ فْ فاٰ] (ص) = پاک، بی آلایش، خرّم، پاکیزه، پالوده

مصلح [مُ صْ لِ حْ] (ص) = آشتی دهنده، آرام جو || داور || نیکوکار || بسامان آورنده

مصلحت [مَ صْ لَ حَ تْ] (اِ) = نیکی، خوبی || سود || پسندیدگی، شایستگی

مصلوب [مَ صْ لُوبْ] (ص) = بدار آویخته، بدارزده، بچلیپا برزده

مصلی [مُ صَ لْ لا] (اِ) = آفرین خانه، نمازگاه، جای نمازگزار

مصمم [مُ صَ مْ مَ مْ] (ص) = آهنگ کننده، دل آغنده || درستکار

مصنع [مَ صْ نَ عْ] (اِ) = آبگیر || کارگاه،

کارخانه || ده
مصنوع [مَ صْ نُوعْ] (ص) = ساخته، ساختگی || پرورده || کرده || آفریده
مصنوعات [مَ صْ نُوعَا ت] (اِج) = ساخته ها، آفریده ها
مصور [مُ صَ وَّرْ] (ص) = نگارشده، نگاشته، نقاشی شده (ع. ف.) || صورت داده شده
مصور [مُ صَ وِّ رْ] (ص) = نگارگر، پرداز، خامه زن، پیکر کننده، صورتگر (ع. ف.)، صورت آفرین (ع. ف.) || آفریننده
مصون [مَ صُونْ] (ص) = نگاهداشته || درپناه
مصیب [مُ صی بْ] (ص) = درستکار || نیک رسنده، درست یابنده || راست و درست
مصیبت [مُ صی بَ تْ] (ص) = سوگ، سوگواری || سختی، گزند، رنج || پریشانی || گرفتاری || اندوه || آگفت، اکفت || آدرنگ || موژه
مضار [مَ ضا رّْ] (اِج) = گزندها، زیان ها
مضاربه [مُ ضَا رَ بَ هْ] (مص) = یکدیگر را زدن || انبازی کردن
مضارع [مُ ضَا رِعْ] (ص) = مانند || مانند شونده
مضاعف [مُ ضَا عَ فْ] (ص) = دو برابر، دوچند، دوچندان، دولا(ی)، دوباره، دوبخشه، دوگانه
مضاف [مُ ضَا فْ] (ص) = افزوده، افزوده شده || وابسته
مضایق [مُ ضا یِ قْ] (ص) = سختگیر، تنگ گیرنده
مضایق [مَ ضَا یِ قْ] (اِج) = تنگناها، جاهای سخت
مضایقه [مُ ضَا یَ قَ هْ] (مص) = دریغ داشتن، فروگذار کردن، فرو گذاشتن || تنگی، سختی || سختگیری کردن || خویشتن داری کردن
مضبوط [مَ ضْ بوطْ] (ص) = استوار شده || نگهداشته، بایگانی شده || گردآوری شده
مضجع [مَ ضْ جَ عْ] (اِ) = آرامگاه، گور || خوابگاه
مضحک [مُ ضْ حِ کْ] (ص) = خنده آور، خنده دار، خنداننده || خندمین || پلید
مضحکه [مَ ضْ حَ کَ هْ] (اِ) = خنده || شوخی، لاغ || خندستان
مضر [مُ ضِ رّْ] (ص) = زیانکار، زیانور، زیان آور، آسیمند
مضراب [مِ ضْ رَا بْ] (اِ) = زخمه، ابزارزدن
مضرب [مَ ضْ رِبْ] (اِ) = جای زدن، زدنگاه
مضرب [مُ ضَ رِّ بْ] (ص) = دو بهم زن، سخن چین
مضرس [مُ ضَ رَّ سْ] (ص) = دندانه دار، دندانه دندانه || سختی دیده
مضروب [مَ ضْ رُوبْ] (ص) = زده، زده شده || زخمدار
مضطر [مُ ضْ طَ رّْ] (ص) = درمانده، پریشان || ناچار، بیچاره
مضطرب [مُ ضْ طَ رِ بْ] (ص) = ژولیده، شوریده، آشفته، آسیمه، پریشان، درهم، بی تاب، سرگردان، آسیمه سر، دیگرگون، هاج، سردرگم، خیره سر، تپان، پرشتاب، پریشیده، پا در گل، دل آزرده، دلواپس، برهم، پیچان دل، کراشیده، چُلبُله، آغالیده، شِگُهان
مضمحل [مُ ضْ مَ حِ لْ لْ] (ص) = نابود، نیست، تباه || ناپدید || لِه

مضمر [مُ ضْ مَ رْ] (ص) = پوشیده شده، پنهان گردیده، نهان داشته || دردل نگاهداشته
مضمضه [مَ ضْ مَ ضَ هْ] (مص) = آب دردهان گردانیدن
مضموم [مَ ضْ مُومْ] (ص) = گرد آورده || پیش دار || پیوست شده
مضیقه [مَ ضی قَ هْ] (اِ) = تنگنا، جایی تنگ، کارسخت، سختگیری
مطابع [مَ طا بِ عْ] (اِج) = چاپخانه ها
مطابق [مُ طا بِ قْ] (ص) = برابر، هم اندازه || سازگار، جور
مطابقت [مُ طا بَ قَ تْ] (مص) = سازگاری کردن، برابری کردن
مطاع [مُ طاعْ] (ص) = فرمانروا || فرمانبرداری شده
مطالب [مَ طا لِ بْ] (اِ ج) = سخن ها || جستارها
مطالبه [مُ طا لَ بَ هْ] (مص) = خواستن، خواستاری، درخواست || بازجست
مطالعه [مُ طا لَ عَ تْ] (مص) = خواندن، بررسی کردن، آگاهش یافتن || پژوهش کردن || وارانداز کردن || نگرش کردن
مطامع [مَ طا مِ عْ] (اِج) = آزها || خواسته ها، آرزوها
مطاوعت «**مطاوعة**» [مُ طا وَ عَ تْ] (مص) = فرمان بردن، فرمانبرداری کردن || سازواری یافتن || پذیرفتن
مطاوی [مَ طا وی] (اِ ج) = پیچیدگی ها || نوردها، شکن ها
مطایا [مَ طا یا] (اِج) = ستوران، چار پایان || شتران

مطب [مَ طَ بْ بْ] (اِ) = درمانگاه، جای پزشگی، پزشک خانه
مطبخ [مَ طْ بَ خْ] (اِ) = آشپزخانه، پختگاه، آشخانه || کارخانه
مطبعه [مَ طْ بَ عَ هْ] (اِ) = چاپخانه، طبع خانه (ع. ف.) || تافتگاه
مطبق [مُ طْ بْ بَ قْ] (ص) = تودرتو || اشکوبه اشکوبه || دارای سرپوش || پهن شده، گسترده شده
مطبق [مُ طْ بِ قْ] (ص) = پوشاننده || برهم نهنده || پیوسته
مطبوخ [مَ طْ بُوخْ] (ص) = پخته || جوشانیده || دم کرده
مطبوع [مَ طْ بُوعْ] (ص) = پسندیده، دلپذیر، خوش آیند، دل پسند || خوب || چاپ شده
مطبوعات [مَ طْ بوعا تْ] (اِج) = نگارش ها || نوشته های چاپی، چاپ شده ها || چاپاک ها
مطر [مَ طَ رْ] (اِ) = باران، آب ابر
مطرب [مُ طْ رِبْ] (ص) = نوازنده، رامشگر، نواشناس، فرخجسته، رودنواز، خنیاگر، چغانه زن، پرده شناس، لولی، رودساز، ره گـو(ی)، نواساز، پرده سرا، نغمه سرا(ع. ف.)شادی آفرین
مطرح [مَ طْ رَحْ] (اِ) = جای افکندن، جای انداختن || جای گفتگو || درمیان، به میان آمده
مطرد [مِ طْ رَدْ] (اِ) = درفش || نیزه کوچک || دیبا، پارچه زیرین جامه
مطرود [مَ طْ رُود] (ص) = رانده، دور کرده
مطلب [مَ طْ لَ بْ] (اِ) = سخن || جستار، جسته، بازجست || کامه، خواسته
مطلع [مُ طْ طَ لِ عْ] (ص) = آگاه، کاردان،

آگاهانیده، کارآموز، دانا، هوشیار، کارآور، آژیرنده، فراخ مایه، آگاهیده، کاردان، کاربین، با خبر (ف.ع.) || دل زنده || سنجیده

مطلع [مَ طْ لَ عْ] (اِ)= دمیدنگاه

مطلق [مُ طْ لَ قْ] (ص)= آزاد، رها، گشاینده، یله، رها شده

مطلقاً [مُ طْ لَ قَ نْ] (ق) = هرگز، هیچ، هیچگاه

مطلق العنان [مُ طْ لَ قُ لْ عِ نا نْ] (تر. اضـ.)= لگام گسیخته، خودسر، خود کام، رها

مطلوب [مَ طْ لُوب] (ص) = دلخواه، دلجو، دلپسند، دلپذیر، خواسته، دل انگیز، دلاویز، پسندیده، دل چسب، ریکا

مطمئن [مُ طْ مَ ءِ نْ] (ص) = آرام، دلگرم، بی گمان، آرامیده، آرمنده، آسوده

مطهر [مُ طَ هْ هِ رْ] (ص) = ستُرنده، پیرا، پالایشگر، پاک کننده

مطهر [مُ طَ هْ هَ رْ] (ص)= پاک، بی آلایش، پاکیزه، پالیده

مطیع [مُ طی عْ] (ص) = پذیرا، فرمانبر، رام، سربزیر، سرسپرده، پرستار، چشم نرم، پذرفتکار، سربراه، زیردست، سخن شنو، نیوشنده، نرمشانه، حلقه بگوش (ع.ف.)

مظالم [مَ ظا لِ مْ] (اِج) = ستم ها، بیدادها || دادخواهی ها

مظان [مَ ظا نْ نْ] (اِج)= جاهای گمان بردن

مظاهر [مُ ظا هِ رْ] (ص)= پشتیبان، نگهبان

مظاهر [مَ ظا هِ رْ] (اِج)= نشانه ها، نمودارها

مظاهرت [مُ ظا هَ رَ تْ] (مص)= یاری کردن، پشت به پشت آوردن، دستگیری کردن، یارمندی کردن

مظفر [مُ ظَ فْ فَ رْ] (ص) = کامیاب، کامروا، فیروز، آپرویز، پیروزمند، پیروزگر، پیروزگار، پیروز

مظلم [مُ ظْ لَ مْ] (ص)= خیره || تیره، تاران، تاریک، تاره، تاری

مظلوم [مَ ظْ لُومْ] (ص) = ستم چشیده، ستم رسیده، دلسوخته، ستمدیده، ستم کش، سختی کشیده، فریاد خواه، لگدکوب شده، فرومانده

مظنون [مَ ظْ نُونْ] (ص)= گمان کرده، گمان برده، انگاشته، انگارده || جای گمان

مظهر [مَ ظْ هَ رْ] (اِ) = نمودار|| تماشاگاه، جلوه گاه || جای آشکار شدن

مظهر [مُ ظْ هِ رْ] (ص)=پیدا، آشکار

معابد [مَ عا بِ دْ] (اِج) = پرستشگاهها، نیایشگاهها، نمازگاهها

معابر [مَ عا بِ رْ] (اِج)= گذرگاهها، گذارها، راهها

معاتبه [مُ عا تَ بَ هْ] (مص)= سرزنش کردن، سرزنش || خشم گرفتن

معاد [مَ عا دْ] (اِ) = بازگشتن، بازگشت || بازگشتگاه || آن جهان

معادل [مُ عا دِ لْ] (ص) = برابر، یکسان، هم اندازه

معادله [مُ عا دَ لَ هْ] (مص) = برابری یافتن، همچندی

معادن [مَ عا دِنْ] (اِج)= کان ها

معاذ [مَ عا ذْ] (مص) = پناه بردن، پناه || پناهگاه

معاذالله [مَ عا ذَ لْ لا هْ] (ق)= پناه بر خدا || پَرگَس، پرگست

معارض [مُ عا رِ ضْ] (ص) = دشمن || ستیزکننده
معارضه [مُ عا رَ ضَ هْ] (مص) = ستیز کردن || چانه زدن
معارف [مَ عا رِ فْ] (اِ ج) = فرهنگ ها، دانش ها
معاریف [مَ عا ری فْ] (اِ ج) = سرشناسان، شناختگان
معاش [مَ عا شْ] (مص) = زیستن، زندگانی، زندگی || روزی، مایه گذران
معاشر [مُ عا شِ رْ] (ص) = یار، دوست، آمیزگار، دمخور، همدم
معاشرت [مُ عا شَ رَ تْ] (مص) = رفت و آمد کردن، آمیزش کردن، جوشش کردن، پیوستن، آمیختن، آمیز، آمیختگی، آمیغ
معاشقه [مُ عا شَ قَ هْ] (مص) = مهربازی کردن، مهرورزیدن، مهردوسر
معاصر [مُ عا صِ رْ] (ص) = هم زمان، کنونی
معاصی [مَ عا صی] (اِ ج) = گناه ها، بزه ها
معاضدت [مُ عا ضَ دَ تْ] (مص) = پشتی کردن، یاری کردن، یاوری کردن، همراهی کردن، دستگیری کردن
معافیت [مُ عا فی یَ تْ] (اِ) = بخشودگی، گذشت کردگی
معاقدت «**معاقدة**» [مُ عا قَ دَ تْ] (مص) = پیمان بستن، هم پیمانی
معالج [مُ عا لِ جْ] (ص) = درمانگر، درمان کننده
معالجه [مُ عا لَ جَ تْ] (مص) = درمان کردن
معالم [مَ عا لِ مْ] (اِ ج) = نشانه ها || جهان ها
مع الوصف [مَ عَ لْ وَصْ فْ] (ق) = با آنکه، با اینکه، با این همه
معامله [مُ عا مَ لَ هْ] (مص) = با هم کار کردن || داد و ستد کردن، سوداگری کردن || تیمار داشتن || کاروبار
معاند [مُ عا نِ دْ] (ص) = ستیزه کننده، ستیهنده || دشمنی کننده || گردنکش || ژکاره
معانقه [مُ عا نَ قَ هْ] (مص) = دست بگردن هم انداختن || آغوشیدن، درآغوش گرفتن
معانی [مَ عا نی] (اِ ج) = درون ها || آرش ها، چم ها
معاودت [مُ عا وَ دَ تْ] (مص) = بازگشتن، بازگردیدن، بازگشت
معاوضه [مُ عا وَ ضَ هْ] (مص) = تا زدن، تاخت زدن، پا بپا کردن، آلِش
معاون [مُ عا وِ نْ] (ص) = دستیار، دست مرد، پشتی، یاور، یاری کننده، پیش دست
معاهد [مُ عا هِ دْ] (ص) = هم پیمان، پشت، پشتیبان
معاهده [مُ عا هَ دَ هْ] (مص) = با هم پیمان بستن، پیمان بندی، پیمان || سوگند || سامه
معایب [مَ عا یِ بْ] (اِ ج) = بدی ها، آک ها || زشتی ها
معاینه [مُ عا یَ نَ هْ] (مص) = بچشم دیدن || رویاروی دیدن || دیده شدن
معبد [مَ عْ بَ دْ] (اِ) = نیایشگاه، پرستشگاه
معبر [مَ عْ بَ رْ] (اِ) = رهگذر، رهگذار، گذرگاه، گذار، گدار || روش || سوراخ || پل || گذرگاه رودخانه
معبر [مُ عَ بْ بِ رْ] (ص) = گزارنده || خوابگو، خوابگزار || گزارشگر

معبود [مَ عْ بُو دْ] (ص) = پرستیده || ستوده || خدا || بت

معتاد [مُ عْ تا دْ] (ص) = خو گرفته، خوگر، مروسیده، آموخته

معتبر [مُ عْ تَ بَ رْ] (ص) = آبرودار، درست، باارزش، بودمند، پادار، ورسنگ

معتدل [مُ عْ تَ دِ لْ] (ص) = میانه، میانه رو || برابر، یک اندازه || راست

معترض [مُ عْ تَ رِ ضْ] (ص) = واخواه || آفندگار || پیش آینده

معترف [مُ عْ تَ رِ فْ] (ص) = هستو، خستو || پذرفتکار || نمک شناس

معزل [مُ عَ زْ زِ لْ] (ص) = گوشه گیر، کناره گیر، عزلت گزین (ع . ف .)، کناره جو

معتضد [مُ عْ تَ ضِ دْ] (ص) = یاری کننده || یاری گیرنده || دادخواه

معتقد [مُ عْ تَ قِ دْ] (ص) = استوار || گرونده || نمشته دار

معتکف [مُ عْ تَ کِ فْ] (ص) = گوشه گیر، گوشه نشین || ماندگار

معتمد [مُ عْ تَ مِ دْ] (ص) = استوار، ستوان، درست || دلگرم، پشت گرم || استام

معتنابه [مُ عْ تَ نا بِ هْ] (ص . مر .) = شایان، پرارزش || بسیار، بسیار زیاد (ف . ع .)، هنگفت

معتوه [مَ عْ تُو هْ] (ص) = دل شده، بیهوش || بیخرد، سبک خرد

معجر [مِ عْ جَ رْ] (اِ) = روسری، چارقد (ف . ع .)، سرانداز، روپاک، واشامه

معجز [مُ عْ جِ زْ] (ص) = فرساینده، جان گداز، ناتوان کننده

معجزه [مُ عْ جِ زَ هْ] (ص) = شگفت، شگفتی، فرجود

معجل [مُ عَ جْ جِ لْ] (ص) = شتاب کننده || پیشی گیرنده

معجل [مُ عَ جْ جَ لْ] (ص) = شتاب کرده، به شتاب

معجون [مَ عْ جُونْ] (ص) = سرشته، آمیخته

معدل [مُ عَ دْ دَ لْ] (ص) = میانه || راست کرده

معدلت [مَ عْ دِ لَ تْ] (مص) = داد دادن، دادگری کردن، دادگستری، داد

معدن [مَ عْ دِ نْ] (اِ) = کان

معدود [مَ عْ دُ و دْ] (ص) = شمرده، شمار کرده || اندک، کم || قلمداد (ع . ف .)

معدوم [مَ عْ دُ وم] (ص) = برافتاده، نابود شده، نابود گشته، نیست شده، نیسته، سر به نیست شده || تباه شده، پست شده || گراشیده || کشفته || چک، هیچ، هیش

معده [مِ عْ دَ هْ] (اِ) = شکم، یمینه، هفت خزینه

معذالک [مَ عْ ذا لِ ک] (ق) = با اینهمه، با همهٔ این، با اینحال (ف . ع .)، با وجود این (ع . ف .)

معذب [مُ عَ ذْ ذَ بْ] (ص) = دررنج افتاده، در سختی، رنجور، آزرده، سوخته دل

معذرت [مَ عْ ذِ رَ تْ] (مص) = پوزش خواستن، پوزش

معذور [مَ عْ ذ و رْ] (ص) = پوزش خواه، پوزشمند || ناچار

معراج [مِ عْ راج] (اِ) = نردبان، پلکان

معرب [مُ عْ رَ بْ] (ص) = روشن گردیده، آشکار، پیدا

معرب [مُ عَ رْ رَ بْ] (ص) = عربی

شده (ع. ف.)، بتازی گردانیده (کلمه ایکه از زبانی دیگر وارد عربی شده) || تازی نما

معربد [مُ عَ رْبِ دْ] (ص) = بدخوی، جنگجو، عربده کش (ع. ف.)

معرف [مُ عَ رِفْ] (ص) = شناسا، شناساننده

معرفت [مَ عْ رِ فَ تْ] (مص) = شناختن، شناخت، شناسایی || دانستن، دانندگی، دانایی، دانش || فرهنگ || پیدایی

معرق [مُ عَ رِقْ] (ص) = خوی آور

معرکه [مَ عْ رِ کَ هْ] (اِ) = رزمگاه، میدان جنگ || هنگامه || گیرودار، داروگیر || نبرد || انجمن

معروض [مَ عْ رو ضْ] (ص) = گفته، بیان شده (ع. ف.) || گسترده || پیشی کرده، پیش آمده

معروف [مَ عْ رُوف] (ص) = سرشناس، نامور، برجسته، شناخته شده، خَنیده، زبانزده، نامدار، نامی || آشنا || پیدا || کارنیک

معزم [مُ عَ زِّمْ] (ص) = افسونگر

معزول [مَ عْ زول] (ص) = جدا شده، یکسو شده || از کاربرکنارشده

معسکر [مُ عَ سْ کَ رْ] (اِ) = اردوگاه، لشگرگاه، جای لشگر

معسور [مَ عْ سورْ] (ص) = دشوار، سخت، دشخوار

معشوق [مَ عْ شُوقْ] (ص) = دلبر، دلربا، دلبند، دلنواز، دلستان، دوستکام، نگارین، تاراجگر دین و دل، خانه برانداز، آرام، دلارای، دلارام، بت عشق (ف. ع.) || دلپذیر || رایکا، ریکا || نیازی

معصوم [مَ عْ صُومْ] (ص) = بیگناه، بازمانده از گناه || پاک، پاکیزه || پارسا، پرهیزگار

معصیت [مَ عْ صی یَ تْ] (مص) = گناه کردن، گناه، بزه || نافرمانی کردن || لغزیدن

معضل [مُ عْ ضَ لْ] (ص) = سخت، دشوار || دشواری، سختی

معطر [مُ عَ طْ طَ رْ] (ص) = بویا، بویدار، خوشبو || عطرآمیز (ع. ف.)، عنبربار (ع. ف.)

معطل [مُ عَ طْ طَ لْ] (ص) = درنگ شده || فروهشته، فروگذاشته || بیکار مانده || درمانده، سرگردان

معطوف [مَ عْ طوفْ] (ص) = بازگردانیده، برگشت، برگاشته || خم، دوتا شده، خمانیده، پیچانیده

معظم [مُ عْ ظَ مْ] (ص) = بزرگ، کلان، سترگ

معظم [مُ عَ ظْ ظَ مْ] (ص) = بزرگ داشته، بزرگ شمرده

معقد [مَ عْ قَ دْ] (اِ) = جای بستن گره || جای بستن پیمان || چادر

معقد [مُ عَ قْ قِ دْ] (ص) = جادوگر || فریبنده

معقد [مُ عَ قْ قَ دْ] (ص) = گره دار، گره بسته || سخن پوشیده || ستبر

معقول [مَ عْ قُولْ] (ص) = خردپسند، پسندیده || آرام || خردمند || ندیشه || بسته شده

معکوس [مَ عْ کو سْ] (ص) = واژگون، باژگونه، سرنگون، وارونه، نگونسار، آگون، نگون

معلق [مُ عَ لْ لَ قْ] (ص) = آویزان، آویزنده، آگیشته، آویخته، سرنگون || فروهشته، هشته || آندروا، اندربای || گلاویز || آونگ، آونگان

معلم [مُ عْ لَ مْ] (ص) = نشان دار || نگارین

معلم [مُ عَ لْ لِ مْ] (ص) = استاد، آموزگار، آموزنده، پرورنده، پرورش آموز، ادب آموز(ع. ف.) || آخوند || فرهنجنده

معلول [مَ عْ لولْ] (ص) = بیمار، دردناک، دردمند، رنجور || برانگیخته

معلوم [مَ عْ لُومْ] (ص) = دانسته، شناخته || هویدا، آشکار

معما [مُ عَ مْ ما] (ص) = پوشیده || نابینا || چیستان

معمار [مِ عْ مٰا رْ] (اِ) = بنیادگر، بناگر(ع. ف.)، والادگر، سازنده

معمر [مُ عَ مْ مَ رْ] (ص) = فرتوت، سالخورده، سالدار، سالدیده، سال برآورده، پیرسالخورده

معمر [مُ عَ مْ مَ رْ] (ص) = آبادان

معمم [مُ عَ مْ مَ مْ] (ص) = دستاربسر، دستاری، دستاربند

معمور [مَ عْ مورْ] (ص) = مرز || آبادان، آباد

معمول [مَ عْ مُولْ] (ص) = بجا آورده، بکار برده، کرده‌شده || رسم، شیوه، کاربرد || روا

معنی [مَ عْ نا] (اِ) = چم، آرش

معوج [مُ عْ وَجْ] (ص) = کج شده، کژشده، خمیده، ناراست، اُریب، کجواج، پیچ خورده، خمانیده، کوه‌پشت، دوتا

معود [مُ عَ وْوَدْ] (ص) = بازگشته، بازگردانیده

معوق [مُ عَ وْوَقْ] (ص) = بازداشته، مانده، پس انداخته، پس افتاده، باز ایستاده || درنگ شده

معول [مُ عَ وْوَلْ] (ص) = استوار، پشت داده

معهذا [مَ عْ ها ذا] (ق) = با وجود این (ف. ع. ف.) با این همه

معیار [مِ عْ یا رْ] (اِ) = اندازه، ترازو، پیمانه || زرکش، زرسنجه

معیت [مَ عی یَ تْ] (مص) = همراهی کردن، باهم بودن، همراهی

معید [مُ عی دْ] (ص) = برگرداننده، بازگرداننده || بازگوکننده || دانشیار

معیشت [مَ عی شَ تْ] (اِ) = روزی || زندگانی، زیست || گذران

معین [مُ عی نْ] (ص) = پشت وپناه، فریادرس || دستیار، یارمند، یاریگر، یار، یاور || پایمرد

معین [مُ عَ یْ یَ نْ] (ص) = آشکار، روشن

معین [مَ عی نْ] (ص) = آب روان و پاکیزه، روان || آب‌چشمه

معیوب [مَ عْ یُوبْ] (ص) = نادرست، دغا || آهومند || پُشلَنگ

مغارب [مَ غارِبْ] (اِج) = باخترها || خاورها

مغازله [مُ غٰا زَ لَ تْ] (مص) = عشقبازی کردن(ع. ف.)، مهرورزی کردن

مغالطه [مُ غٰا لَ طَ ةْ] (مص) = سخن نادرست گفتن

مغایر [مُ غٰا یِ رْ] (ص) = ناساز، ناسازگار || دگرگون

مغایرت [مُ غٰا یَ رَ تْ] (مص) = دگرگون بودن، دگرگونی || ناسازی کردن، ناسازگاری کردن || دوگانگی کردن

مغبون [مَ غْ بُونْ] (ص) = زیانکار، زیان‌دیده || فریفته، فریب‌خورده، گول‌خورده

مغتنم [مُ غْ تَ نَ مْ] (ص) = باارزش || بازیافته

مغرب [مَ غْ رِ بْ] (اِ) = خاور، خاوران || باختر || سرشب، شبانگاه || فروشدنگاه

مغرض [مُ غْ رِضْ] (ص) = بدگمان، بدسگال، بداندیش || کینه‌ور، بدخواه

مغرور [مَ غْ رُور] (ص) = خویشتن بین، بادسر، خودبین، پرباد، خودمنش، سرفراز || گول خورده، فریفته || سرکش، غُد

مغزول [مَ غْ زُولْ] (ص) = ریسیده، بافته، رشته شده

مغشوش [مَ غْ شوش] (ص) = آشفته، درهم، پریشان || آمیخته شده، ناسره

مغفرت [مَ غْ فِ رَ تْ] (مص) = آمرزیدن، بخشودن گناه، آمرزش

مغفل [مُ غَ فْ فَ لْ] (ص) = نادان، ساده دل، گول

مغفور [مَ غْ فُورْ] (ص) = آمرزیده، خدابیامرز || بخشوده

مغلطه [مَ غْ لَ طَ هْ] (اِ) = فریب، دغا || پرت وپلا

مغلق [مُ غْ لَ قْ] (ص) = دشوار، سخت، پیچیده || فرازیده، بسته

مغلوب [مَ غْ لوبْ] (ص) = شکست خورده، شکسته || پست، زبون || زده

مغلول [مَ غْ لُولْ] (ص) = تشنه، سخت تشنه || بندبرنهاده، بسته شده، زنجیربسته، پابند بسته

مغموم [مَ غْ مُو مْ] (ص) = اندوهگین، دل افگار، دلخور، تنگدل، دل افسرده، دلگیر، رنجور، شکسته دل، پژمان، شکسته خاطر(ف.ع.)، تاریک جان، آشفته حال (ف.ع.)، غمدیده(ع.ف.)، دل مانده، فگار، دلخسته، کسارنده، خسته دل، خونین دل، بیجان دل، برآندوه، غمگین(ع.ف.)، خونین جگر، افسرده، پریشان حال (ف.ع.)، بستوه، دلسوخته

مغناطیس [مِ غْ نـا طی سْ] (اِ) = آهن کش، آهن ربا

مغنی [مُ غْ نی] (ص) = بی‌نیاز کننده || چاره گر || بسنده

مغنی [مُ غَ ن نی] (ص) = سرودگوی، آوازه خوان، خنیاگر، سراینده

مغیب [مَ غی بْ] (ص) = پنهان شده، ناپدید گشته، نهان، ناپدید

مغیث [مُ غی ثْ] (ص) = فریادرس، دادرس

مفاتیح [مَ فا تی حْ] (اِج) = کلیدها || بزنگ ها

مفاجات [مُ فا جا تْ] (مص) = ناگهان گرفتن، ناگاه درآمدن، ناگاه، ناگهان

مفاخرت «مفاخرة» [مُ فا خَ رَ تْ] (مص) = بخود بالیدن، نازش || برتری فروختن، برتری کردن

مفاد [مُ فا دْ] (ص) = بهره ها || چم

مفارقت [مُ فا رَ قَ تْ] (مص) = جدا شدن از یکدیگر، جدایی || دوری، فرور

مفاسد [مَ فا سِ دْ] (اِج) = بدی ها، تباهی ها

مفاصل [مَ فا صِ لْ] (اِج) = پیوندگاه ها، بندها

مفتاح [مِ فْ تا حْ] (اِ) = کلید || بزنگ

مفتح [مُ فَ تْ تِ حْ] (ص) = بازکننده، گشاینده || آغاز

مفتخر [مُ فْ تَ خَ رْ] (ص) = سرافراز، سربلند || بالنده، نازنده

مفتری [مُ فْ تَ ری] (ص) = دو بهم زن || دروغگو

مفتش [مُ فَ تْ تِ شْ] (ص) = جوینده، پژوهنده، جستجو کننده، پی‌گیر، پی‌گرد، جویا || بازرس || پوینده، پویا

مفتضح [مُ فْ تَ ضَ حْ] (ص) = بی‌آبرو

گردیده، رسوا شده، رسوا، بی آبرو، دُهل دریده
مفتقر [مُ فْ تَ قِ رْ] (ص) = نیازمند، بینوا، نیاز دارنده
مفتن [مُ فَ تْ تِ نْ] (ص) = دروغگو || دوبهمزن، آشوبگر، آشوبی
مفتوح [مَ فْ تُوحْ] (ص) = باز، گشاد، گشوده، بازشده، گشاده || ترکیده
مفتول [مَ فْ تُولْ] (ص) = تار، رشته || تابیده، تاب داده، ریسیده، تافته، پیچیده بهم
مفتون [مَ فْ تونْ] (ص) = شیدا، شیفته، پابند، فریفته، دل باخته
مفتی [مُ فْ تی] (ص) = وَچرگر، وجرگر، فتوی دهنده (ع. ف.)
مفخر [مَ فْ خَ رْ] (اِ) = مایه سرافرازی، مایه نازش، موجب نازیدن (ع. ف.)
مفخم [مُ فَ خْ خَ مْ] (ص) = بزرگوار، بزرگ داشته
مفر [مَ فَ رْ] (اِ) = گریختن‌گاه، گریزگاه || پناهگاه
مفرح [مُ فَ رِحْ] (ص) = دل انگیز، شادی بخش، شادمانساز، فرح بخش (ع. ف.)، دماغ پرور (ع. ف.)
مفرح [مُ فَ رْرَحْ] (ص) = شاد، شاد شده
مفرد [مُ فْ رَ دْ] (ص) = یکه، تنها، تک، یگانه، یکتا || ساده || دلاور || یله
مفرش [مَ فْ رَشْ] (اِ) = بستر، رختخواب || جامه دان || هر چیز گستردنی، انبوب، بوب || کفپوش (ع. ف.)
مفرط [مُ فْ رِطْ] (ص) = فراوان، بسیار، پی فراخ || از اندازه گذر، بیش از اندازه || گزافه کار، گزاف
مفرط [مُ فْ رَطْ] (ص) = واگذاشته || فراموش کرده || ازپیش فرستاده
مفرق [مُ فَ رْرَقْ] (ص) = افشان || فتالیده || تارومار
مفروش [مَ فْ رُوشْ] (ص) = پهن، گسترده، گشاده || پوشیده
مفروق [مَ فْ روقْ] (ص) = جدا || دور || پراکنده‌شده || کاسته
مفسد [مُ فْ سِ دْ] (ص) = تباهکار، تباه کننده، گنهکار، تبهکار || آشوبی، آشوبگر، استوه، رخنه جو
مفسر [مُ فَ سْ سِ رْ] (ص) = گزارنده، گزارشگر، گزارش کننده || سخنگو
مفصل [مُ فَ صْ صَ لْ] (ص) = بلند بالا، دراز، بلند || دامنه دار
مفصل [مَ فْ صَ لْ] (اِ) = بند، پیوندگاه، بندگاه || گره || وژول
مفضل [مُ فَ ضْ ضِ لْ] (ص) = افزون کننده || بخشش کننده، نیکویی کننده
مفطر [مُ فْ طِ رْ] (ص) = روزه‌خور، روزه گشا
مفقود [مَ فْ قُودْ] (ص) = گم، گم شده، ناپدید گشته، از دست رفته، رفته || ناپیدا || اندروا، باژگونه
مفکر [مُ فَ کْ کِ رْ] (ص) = اندیشنده، اندیشمند، اندیشه کننده
مفلح [مُ فْ لِ حْ] (ص) = رستگار، رستگار شونده || پیروز، پیروزشونده
مفلس [مُ فْ لِ سْ] (ص) = درویش، تهی دست، نادار، بیچیز || ورشکست || سیه گلیم (کنا.)، بادبدست (کنا.) || فرومایه
مفلوج [مَ فْ لُوج] (ص) = زمین گیر،

چنگوک || افتاده

مفلوک [مَ فْ لُو کْ] (ص) = بدبخت، بیچاره || تهیدست

مفهوم [مَ فْ هُومْ] (ص) = دانسته، اندریافته || چم

مفید [مُ فی دْ] (ص) = سازنده || سودمند، سودبخش

مفیق [مُ فی قْ] (ص) = بهوش آینده، هوشیار || بیدارشونده || بهبودیابنده

مقابر [مَ قا بِ رْ] (اِج) = گورستان ها، گورها

مقابل [مُ قا بِ لْ] (ص) = برابر، رویارو، در برابر، رودرروی، روبرو، رویارو(ی)، جلو، پیش، پیش روی، پیشادست

مقابله [مُ قا بَ لَ هْ] (مص) = برابری کردن || رویارویی کردن، روبرو کردن، روبرو شدن، روبارو گشتن || ستیزه کردن || برزدن، چالش

مقادیر [مَ قا دی رْ] (اِج) = اندازه ها، پیمانه ها

مقاربت [مُ قا رَ بَ تْ] (مص) = جفت شدن، نزدیکی کردن، آمیزش کردن، نزدیک شدن

مقارن [مُ قا رِ نْ] (ص) = نزدیک || یار، همدم، همراه || پیوسته

مقارنه [مُ قا رَ نَ هْ] (مص) = بهم پیوستن، یار شدن، یاری، همراهی || نزدیک شدن بهم

مقاصد [مَ قا صِ دْ] (اِج) = آماج ها، یازش ها

مقاطع [مَ قا طِ عْ] (اِج) = بریدنگاه ها || پایان ها

مقاطع [مُ قا طِ عْ] (ص) = پیمانکار

مقاطعه [مُ قا طِ عَ تْ] (مص) = پیمانکاری کردن || وابریدن

مقال [مَ قا لْ] (مص) = گفتن، سخن گفتن، گفتگو کردن، سخن گویی کردن

مقاله [مَ قا لَ هْ] (مص) = گفتن، گفتگو کردن، سخن گفتن || گفتار

مقام [مُ قا مْ] (اِ) = جایگاه، جای، پایگاه، کجا، گاس || زیرافکن || آبشخور|| ارج || کنام

مقاوله [مُ قا وَ لَ هْ] (مص) = گفتگو کردن، گفت وشنید کردن

مقاوم [مُ قا وِ مْ] (ص) = ایستنده، ایستادگی کننده || پایدار، استوار

مقاومت [مُ قا وَ مَ تْ] (مص) = پایداری کردن، پافشاری کردن، پابرجا کردن، استادگی کردن، ایستادگی کردن، ایستادگی، پای داشتن، پای || برابری کردن || تاب و توان || خم دادن

مقایسه [مُ قا یَ سَ هْ] (مص) = سنجش کردن، سنجیدن

مقبره [مَ قْ بَ رَ هْ] (اِ) = دخمه، گورستان، گوراب، ستودان، گور، آرامگاه

مقبوض [مَ قْ بُو ضْ] (ص) = بچنگ گرفته، گرفته، بسته

مقبول [مَ قْ بُو لْ] (ص) = دلفریب، دل نشان، دلپذیر، دلنشین، دلخواه || هژیر، زیبا، خوبرو || پسندیده، خوشایند، خاطر پسند(ع . ف .)، پذیرفته || برجسته، برگزیده، گزیده || فروهیده

مقتحم [مُ قْ تَ حِ مْ] (ص) = بی‌پروا، بیباک || پیروز، چیره

مقتدا «مقتدی» [مُ قْ تَ دا] (ص) = پیشوا، رهبر، پیروی شده، پیشرو

مقتدر [مُ قْ تَ دِ رْ] (ص) = توانا، نیرومند،

زورمند، زبردست، فراخ توان، پرتوان

مقرب [مُ قَ رْ رِ بْ] (ص) = نزدیک گرداننده

مقرب [مُ قَ رْ رَ بْ] (ص) = نزدیک شده

مقتصد [مُ قْ تَ صِ دْ] (ص) = میانه رو، صرفه جو(ی) (ع . ف .) || تنگ گیر

مقتضی [مُ قْ تَ ضا] (ص) = شایسته، سزاوار، درخور || درخواست شده، خواهش شده

مقتضی [مُ قْ تَ ضی] (ص) = درخواست کننده، خواهش کننده

مقتل [مَ قْ تَ لْ] (اِ) = جای کشتن، کشتنگاه، کشتارگاه

مقتول [مَ قْ تولْ] (اِ) = کُشته || ماری

مقدار [مِ قْ دا ر] (اِ) = اندازه، بلنج، چندی، آمرغ || توانایی || سامان || پایه || مایه || آیاره || هنگ

مقدر [مُ قَ دْ دَ رْ] (ص) = سرنوشت || فرا رسیده || خواست (خدا)

مقدر [مُ قَ دْ دِ رْ] (ص) = پروردگار، خدا، ایزد || آراینده

مقدرت [مَ قْ دُ رَتْ] (مص) = توانایی داشتن، توان || توانگری داشتن

مقدس [مُ قَ دْ دَ سْ] (ص) = راستگار || پاک کرده، پاک، پاکیزه || پاک نهاد || اشو

مقدم [مُ قَ دْ دَ مْ] (ص) = پیش، جلو || پیشرو، جلودار || پیشتر، پیشین، پیش رفته، پیشینه، پیش دست || پیش آینده || پیشوا || بالانشین || پیش فرستاده

مقدم [مَ قْ دَ مْ] (اِ) = زمانِ آمدن || جاپا، قدمگاه (ع . ف .) || (مص) = بازآمدن

مقدمه [مُ قَ دْ دَ مَ هْ] (ص) = آستانه || سرآغاز، پیش درآمد، پیش گفتار، دیباچه || برنامه ||

پیش رونده || پیشانی

مقدور [مَ قْ دُ و ر] (ص) = اندازه گرفته || باندازهٔ توانایی، شدنی || پیش آمد

مقر [مَ قَ رْ] (اِ) = جایگاه، جا || آرامگاه، زیستگاه

مقر [مُ قِرْ] (ص) = خستو، هستو || پذرفتکار

مقراض [مِ قْ را ضْ] (اِ) = برنده || گاز

مقرر [مُ قَ رْ رَ رْ] (ص) = ساخته || گماشته || پایدار

مقرر [مُ قَ رْ رِ رْ] (ص) = دانشیار || بیان کننده (ع . ف .)

مقررات [مُ قَ رْ رَ را تْ] (اِ ج) = روش ها، دستورها، آیین ها

مقرعه [مِ قْ رَ عَ هْ] (اِ) = تازیانه

مقروض [مَ قْ رُوضْ] (ص) = بدهکار، وامدار

مقرون [مَ قْ رُونْ] (ص) = نزدیک || بسته، پیوسته، بهم پیوسته

مقسوم [مَ قْ سوم] (ص) = بهره، بخش شده، کفیده || بخشی

مقسوم علیه [مَ قْ سُومُ نْ عَ لَ یْ هْ] (اِ . مر.) = بخشیاب، بخشگر

مقصد [مَ قْ صَ دْ] (اِ) = وایست || کرانه || آماج

مقصر [مُ قَ صْ صِ رْ] (ص) = گناهکار || کوتاهی کننده || آهمند

مقصود [مَ قْ صودْ] (ص) = خواسته، آرزو || سررشته || پیشنهاد || آهنگ || کرکام، کامه، کام

مقصور [مَ قْ صورْ] (ص) = کوتاه کرده

مقصوره [مَ قْ صورَهْ] (ص) = خانه کوچک، ایوان کوچک || کوتاه شده || زن خانه نشین

مقصوص [مَ قْ صو ص] (ص) = استرده || بریده

مقضی [مَ قْ ضی ی] (ص) = گزارده، برآورده، پرداخته || رواشده || انجام داده، پایان یافته

مقطر [مُ قَ طْ طَ رْ] (ص) = چکیده، چکانیده

مقطع [مَ قْ طَ عْ] (اِ) = برشگاه، جای برش || برش

مقطع [مُ قَ طْ طَ عْ] (ص) = دررفته، سوده، سدپاره، تکه تکه شده، پاره‌پاره شده، بریده

مقطع [مُ قَ طْ طِ عْ] (ص) = درانده || خرد کننده

مقطوع [مَ قْ طوعْ] (ص) = گسلیده، بریده، گسیخته، گسل || نوشته، پیموده || زده || انجیده

مقعد [مَ قْ عَ دْ] (اِ) = نشستنگاه، زیرگاه || پیزی، نشین، سرین‌گاه، کون || نیم دست

مقعد [مُ قْ عَ دْ] (ص) = زمینگیر، لنگ || بر جای مانده

مقعر [مُ قَ عْ عَ رْ] (ص) = تودار، فرو رفته، کاس، گود

مقلد [مُ قَ لْ لِ دْ] (ص) = بازیگر، دلقک || پیرو || سازگار، سازکار

مقلوب [مَ قْ لُو بْ] (ص) = برگشته، برگردانیده || واژگونه، واژون، نگونسار، وارون، وارو، پاشگونه، باژگون شده || دیگرگون

مقناطیس [مِ قْ نا طیس] (اِ) = آهن ربا

مقنعه [مِ قْ نَ عَ هْ] (اِ) = سرانداره، سراویژه، روپوشه سر، پاشامه، گواشمه

مقنن [مُ قَ نْ نِ نْ] (ص) = آیین‌گر، قانون گذار (ع. ف.)

مقنی [مُ قَ نْ نی] (ص) = چاه کن، کاریزکن، کاریزی

مقود [مِ قْ وَ دْ] (اِ) = لگام، مهار، افسارستور || رسن، ریسمان

مقول «**مقولة**» [مَ قُو لْ] (ص) = گفته شده || گفتار

مقوم [مُ قَ وِ مْ] (ص) = ارزیاب، ارزیابی کننده، بها کننده || بر پا شده || راست ایستاده

مقوی [مُ قَ وْ وی] (ص) = توان بخش، نیرو دهنده، توانایی دهنده، تواننده، نیروبخش

مقهور [مَ قْ هورْ] (ص) = بر او چیره شده، شکست خورده، از پا درآمده، شکست یافته || غراشیده

مقیاس [م ق یا سْ] (اِ) = سنجه، انگاره، اندازه گر، گز، آیاره، اندازه گیر

مقید [مُ قَ یْ یَ دْ] (ص) = پا(ی در) بند، پا(ی) بست، بسته، پامس

مقیم [مُ قی مْ] (ص) = برجا || زیست ور، باشنده || جای گزین، جای گزیننده

مکابره [مُ کا بَ رَ هْ] (مص) = بزرگ منشی کردن || جنگ کردن، ستیزه کردن

مکاتب [مَ کا تِ بْ] (اِ ج) = دیدگاه‌ها، روش‌ها || دبستان‌ها || آموزشگاه‌ها

مکاتبات [مُ کا تِ با تْ] (اِ ج) = نوشته‌ها، نبشته‌ها || نامه نگاری‌ها || نامه‌ها

مکاتبه [مُ کا تَ بَ هْ] (مص) = نامه نگاری کردن، نامه نویسی کردن

مکار [مَ کْ کا رْ] (ص) = فریبکار، فریب دهنده، فریفتکار، فریفتار، سالوس فروش، گربز، حیله باز (ع. ف.)، ریمن، گربه گون (کنا.)، گربه سان || تبند، داغول

مکارم [مَ کا رِمْ] (اِج) = نوازش ها، نیکی ها || بزرگواری ها

مکاره [مَ کا رِهْ] (اِج) = رنج ها، سختی ها || بدی ها

مکاری [مُ کاری] (ص) = خربنده، چاروادار

مکاشفه [مُ کا شَ فَ هْ] (مص) = دریافتن || آشکارساختن، پیدا کردن

مکاسب [مَ کاسِ بْ] (اِج) = پیشه ها

مکافات [مُ کا فا تْ] (مص) = پاداش دادن، پاداش، دستمزد دادن، شیان || کیفر دادن، آفره، بادافره، سزا

مکالمه [مُ کا لَ مَ هْ] (مص) = گفتگو کردن، سخن گفتن، گفت وشنید کردن

مکان [مَ کا نْ] (اِ) = جایگاه، سامان، جا || استان || گذرگاه

مکانت [مَ کا نَ تْ] (اِ) = جای، جایگاه || پایگاه (اجتماعی) (ف.ع.)

مکتب [مَ کْ تَ بْ] (اِ) = دبستان || دبیرستان || درسگاه (ع. ف.) || آیین، دیدگاه

مکتسب [مُ کْ تَ سَ بْ] (ص) = بدست آمده

مکتشف [مُ کْ تَ شَ فْ] (ص) = جسته، یافته

مکتوب [مَ کْ تُوبْ] (ص) = نامه || نوشته، نگاشته، نبشته || قلم زده (ع.ف.)، رقمزده (ع. ف.)

مکتوم [مَ کْ تومْ] (ص) = پنهان، پوشیده شده، پنهان شده || راز

مکث [مَ کْ ثْ] (مص) = درنگ کردن، ایست کردن

مکثر [مُ کْ ثِ رْ] (ص) = توانگر || فزاینده، بسیارآورنده

مکثر [مُ کْ ثَ رْ] (ص) = فزوده، فزایش یافته، فزاییده

مکحله [مُ کْ حُ لَ هْ] (اِ) = سرمه دان

مکدر [مُ کَ دْ دَ رْ] (ص) = دل گرفته، پریشان، دل آزرده، تنگدل، دل افسرده، رنجیده || تیره || ناخوش

مکر [مَ کْ رْ] (مص) = فریب دادن، نیرنگ زدن، فریفتن، افسون کردن، فریفتکاری کردن، ترفند زدن، چاچول بازی کردن، گربزی نمودن، دغلی، گربزی، بدسگالیدن || شیله پیله || سِتاوه، ترفند، دستان، تبند، ریو، کلک

مکرر [مُ کَ رْرَ رْ] (ص) = دوباره، دوباره گفته || بارها، باربار، چند باره || پیاپی، پشت سرهم

مکرم [مُ کَ رْرَمْ] (ص) = گرامی، ارجمند || بزرگ داشته

مکرمت [مَ کْ رَ مَ تْ] (مص) = جوانمردی کردن، بزرگی کردن

مکروب [مَ کْ رُوبْ] (ص) = اندوهگین، اندوهناک

مکروه [مَ کْ رُوهْ] (ص) = زشت || ناپسندیده، ناهنجار

مکسور [مَ کْ سُورْ] (ص) = شکافته || زیردار || شکسته

مکشوف [مَ کْ شُوفْ] (ص) = یافته || هویدا، پدیدار، پیدا، نمایان، آشکارا، آشکار، نمودار، روباز، سرگشاده || برهنه، پرده دریده، بی‌پرده

مکفی [مَ کْ فی ی] (ص) = کارگزاری شده، بانجام رسیده

مکفی [مُ کْ فی] (ص) = بس، بسنده

مکمل [مُ کَ مْ مَ لْ] (ص) = رسا، درست || جاافتاده || برآورده شده || پشت بند || آماده
مکنت [مُ کْ نَ تْ] (اِ) = دارایی، توانگری || توانایی
مکنون [مَ کْ نُونْ] (ص) = نهان، پنهان، پوشیده، نهفته
مکیدت [مَ کی دَ تْ] (مص) = دستان ساختن || بدسگالی کردن، بداندیشی، سگالش (بد)
مکین [مَ کی نْ] (ص) = جای گزین، جای گیر
ملا [مُ لْ لا] (ص) = آخوند || استاد || باسواد (ف.ع.)
ملاء [مَ لَ ءْ] (اِ) = پر، پری || انجمن، دسته، گروه مردم
ملاح [مَ لْ لاحْ] (ص) = ملوان، دریانورد، دریاور || آبورز، آشنا || کشتی‌بان، کشتی‌کش، رهنمای کشتی، ناوبر || ناخدا، ناکتخدا || نمک فروش
ملاحت [مَ لا حَ تْ] (مص) = نمکین بودن، خوبروبودن || شوربودن || بانمک بودن
ملاحظه [مُ لا حَ ظَ هْ] (مص) = پاس داشتن || نگریستن، نگاه کردن، دیدن، نگرنده، نگرش، نگاه || هوش داشتن
ملازم [مُ لا زِ مْ] (ص) = همدم || همراه || نوکر، پرستار، خدمتکار (ع. ف.)
ملازمه [مُ لا زَ مَ هْ] (مص) = پیوستن، هم‌بستگی داشتن
ملاط [مِ لا طْ] (اِ) = گل دیوار، آژند
ملاطفت [مُ لا طَ فَ تْ] (مص) = مهربانی کردن، نرمی کردن، نیکویی کردن، نوازیدن، نوازش
ملاعبت «ملاعبة» [مُ لا عَ بَ تْ] (مص) = بازی کردن باهم، بازی || شوخی کردن زن و مرد، شوخی
ملاقات [مُ لا قا تْ] (مص) = برخورد کردن، بهم رسیدن، رویارویی || دیدار کردن، دیدن کردن، دیدار
ملاک [مَ لْ لا کْ] (ص) = فروهر || زمین دار || دهقان
ملاک [مِ لا کْ] (اِ) = مایه
ملال [مَ لا لْ] (مص) = بستوه آمدن || گرفتگی، بیزاری، افسردگی، رنج، اندوه
ملالت «ملالة» [مَ لا لَ تْ] (مص) = ستوهی یافتن || بیزاری، آزردگی، اندوه، افسردگی || تاسه، تاس
ملایک «ملائک» [مَ لا ءِ کْ] (اِ ج) = فرشتگان
ملایکه «ملائکه» [مَ لا ءِ کَ هْ] (اِ ج) = فرشتگان
ملایم «ملائم» [مُ لا ءِ مْ] (ص) = آرام، نرم، نرم‌خو || آهسته || شایسته، سازگار، شایان، شایگان، خورند
ملایمت «ملائمة» [مُ لا یَ مَ تْ] (مص) = نرمی کردن، سازواری داشتن || آهستگی کردن، بادرنگ بودن
ملبس [مَ لْ بَ سْ] (اِ) = پوشاک، جامه، پوشاننده
ملبس [مُ لَ بْ بَ سْ] (ص) = جامه پوشیده، جامه برتن، پوشنده
ملبوس [مَ لْ بُوسْ] (ص) = پوشیده، پنهان، نهان || پوشیدنی، پوشاک، جامه دوخته

ملت [مِ لْ لَ تْ] (اِ) = کیش، آیین، هاوش || گروه‌مردم

ملتجی [مُ لْ تَ جی] (ص) = پناهنده، پناه‌بر، پناه‌جوینده، پناه‌برنده، دست‌بدامن

ملتحم [مُ لْ تَ حَ مْ] (ص) = چسبیده، بهم پیوسته

ملتفت [مُ لْ تَ فِ تْ] (ص) = روکننده، روگرداننده، نگرنده، نگاه کننده، برخورنده، نگرش کننده، پس‌نگرنده || آگاه

ملتمس [مُ لْ تَ مِ سْ] (ص) = خواستار، خواهشمند

ملتمس [مُ لْ تَ مَ سْ] (ص) = درخواست‌شده

ملتهب [مُ لْ تَ هِ بْ] (ص) = سوزان، سوزاک، زبانه‌زن

ملجاء [مَ لْ جَ ءْ] (اِ) = جان‌پناه، پناهگاه، پناه || پشت، امیدگاه || اندخس، اَندَخسواره

ملح [مِ لْ حْ] (اِ) = نمک

ملحد [مُ لْ حِ دْ] (ص) = گمراه، برگشته (از دین)، ناخدا، بی‌دین، هرهری، گاور، بَشْم || کوتاه‌دست || ستیهنده

ملحفه [مِ لْ حَ فَ هْ] (اِ) = شمد

ملحق [مُ لْ حَ قْ] (ص) = پیوسته، چسبیده

ملحق [مُ لْ حِ قْ] (ص) = رساننده

ملحوظ [مَ لْ حوظْ] (ص) = دیده شده || نگریسته، بگوشه‌چشم‌نگریسته

ملزوم [مَ لْ زُومْ] (ص) = پیوسته || بایسته، بایا

ملعبه [مَ لْ عَ بَ هْ] (اِ) = بازیچه، کخ کخ

ملعقه [مِ لْ عَ قَ هْ] (اِ) = کبچه، کفگیر، ملاغه، چمچه

ملعون [مَ لْ عُونْ] (ص) = گجسته، گجستگ، خوارشده، نفرین شده

ملفوظ [مَ لْ فوظْ] (ص) = گفته

ملک [مَ لِ کْ] (ص) = خداوند || پادشاه، کارکیا، دیهیم‌دار، سالار، کلاه‌دار، کاخ نشین، خسرو، تاجور، شاه، فرمانروا، گیتی‌دار، تخت‌دار، تاجدار، شه

ملک [مِ لْ کْ] (مص) = دارا بودن، دارایی، در دست داشتن || سرزمین، مرز و بوم، قلمرو (ع. ف.)

ملک [مُ لْ کْ] (اِ) = دارایی || بزرگی || پادشاهی

ملک [مَ لَ کْ] (اِ) = فرشته

ملکوت [مَ لَ کُوتْ] (اِ) = بزرگی || چیرگی || جهان‌بالا، جهان‌فرشتگان

ملکه [مَ لِ کَ هْ] (اِ) = بانو || شهبانو، شهربانو

ملل [مَ لَ لْ] (مص) = بیزارشدن، دل گرفتن، ستوهیدن، ستوه، تاس، تالواسه، تاسه

ملل [مِ لَ لْ] (اِج) = کیش‌ها، آیین‌ها || کشورها

ملموس [مَ لْ مُوسْ] (ص) = سوده، ساییده، پرماسیده، پرواسیده، بساویده، بیسوده، بسوده، پَسوده

ملوث [مُ لَ وْ وَ ثْ] (ص) = آلوده به پلیدی، چرک آلود، آلوده، پلید شده، آغشته به پلیدی، آگشته، پژاگن

ملوک [مُ لُوکْ] (اِج) = پادشاهان، شاهان

ملول [مَ لُولْ] (ص) = رنجور، دلتنگ، (دل) آزرده، دلمرده، دل مانده، استوه، دل افسرده، دلخور، دژم، نژند، اندوهگین، بیزار، گرفته، بستوه‌آمده

ملون [مُ لَ وْ وَ نْ] (ص) = رنگین، رنگارنگ، رنگ‌برنگ || رزیده || ناپایدار || گوناگون

ملیح [مَ لی حْ] (ص) = خوشگل، نمکین، بانمک، ساده نمک || شور
ملین [مُ لَ یْ یِ نْ] (ص) = نرم گرداننده، نرم کننده
ممات [مَ ما تْ] (مص) = مردن، مرگ
ممارات [مُ ما ر ا تْ] (مص) = ستیز کردن، پیکار کردن، جنگ کردن
ممارست [مُ ما رَ سَ تْ] (مص) = ورزیدن || رنج بردن، کوشیدن || جستجو کردن || مروسیدن || آزمایش کردن
مماس [مُ ما سْ] (ص) = بهم ساییده، بسوده || بهم چسبیده
مماشات [مُ ما شا تْ] (مص) = با کسی راه آمدن، همراهی کردن، همروی، سازش || روش
ممالک [مَ ما لِ کْ] (اِ ج) = کشورها || پادشاهی ها
ممالیک [مَ ما لیک] (اِ ج) = بندگان، بردگان، کنیزان
ممانعت [مُ ما نَ عَ تْ] (مص) = جلوگیری کردن، بازداشتن، بازداشت || پیشگیری کردن
ممتاز [مُ مْ تا زْ] (ص) = برگزیده، برتر، برجسته، سرآمد، سرافراز، پسندیده || جدا || پدید
ممتحن [مُ مْ تَ حِ نْ] (ص) = آزمایشگر، آزما، آزمایا، آزماینده
ممتحن [مُ مْ تَ حَ نْ] (ص) = آزموده، کار آزموده || سختی کشنده
ممتد [مُ مْ تَ دْ د] (ص) = کشیده، دراز، دراز شده || تنبده || پُربر
ممتزج [مُ مْ تَ زِج] (ص) = آمیزنده
ممتزج [مُ مْ تَ زَجْ] (ص) = آمیخته
ممتنع [مُ مْ تَ نِ عْ] (ص) = ناشدنی || خویشتن دار || سر پیچیده || باز ایستنده || جلوگیر
ممد [مُ مِ دْ د] (ص) = یاری کننده، یاور، یارمند
ممدود [مَ مْ دُ ودْ] (ص) = کشیده، دراز
ممر [مَ مَ رْ رْ] (اِ) = گذشتن || گذرگاه، راه، رهگذر، راهگذار، گذر || پل || فرخور
ممزوج [مَ مْ زوجْ] (ص) = آمیخته، درهم شده، آمیزه، آموده || سرشته || غاتی || آگشته || آشورده
ممسک [مُ مْ سِ کْ] (ص) = چنگ درزننده || کنس، ژکور، کِنِسک، تَنگ چشم || باز دارنده
ممشوق [مَ مْ شُوقْ] (ص) = بلند وباریک، دراز اندام، باریک میان، باریک اندام، کشیده بالا
ممکن [مُ مْ کِ نْ] (ص) = شدنی || مگر، شاید || نابایا
ممکن الحصول [مُ مْ کِ نُ لْ حُ صُولْ] (تر . اض .) = دست آوردنی، دست دادنی
ممکن الوقوع [مُ مْ کِ نُ لْ وُقُوعْ] (تر . اض .) = شدنی
مملکت [مَ مْ لَ کَ تْ] (مص) = دارا بودن، در دست داشتن || شهر، شار || کشور، خاک || ستاد
مملو [مَ مْ لُ وْ وْ] (ص) = سرشار، پُر، انباشته، مالامال، لبالب، پر کرده، انبه، انبوه، برآورده، آگین، کَشَن، آگنج || کیپ || وسناد
مملوک [مَ مْ لُوکْ] (ص) = بنده، برده

ممنوع [مَ مْ نُوعْ] (ص) = بازداشته شده، جلوگیری شده

ممنون [مَ مْ نُونْ] (ص) = سپاسگزار، سپاسدار، سپاس پذیر

ممیز [مُ مَ يْ یِ زْ] (ص) = شناسان || جدا کننده

منابع [مَ نَا بِ عْ] (اِج) = سرچشمه ها

مناجات [مُ نَا جَا تْ] (مص) = درد دل کردن || رازگویی کردن || ستایش کردن || راز ونیاز با خدا کردن

منادی [مُ نَا دِ ی] (ص) = آواز دهنده || جارچی (تر. ف.)

منازع [مُ نَا زِ عْ] (ص) = ستیزنده، ستیزه کار، ستیهنده

منازعه [مُ نَا زَ عَ هْ] (مص) = جنگ کردن، ستیزه کردن، کشمکش کردن || جدل کردن (ع. ف.)

منازل [مَ نَا زِ لْ] (اِج) = خانه ها، سرای ها || فرود آمدنگاه ها

مناسب [مُ نا سِ بْ] (ص) = زیبنده، سزاوار، بسزا، سازوار، درخور، شایسته، شایان، باب، خورند || کار روا || یاسان || فرزام

مناسبت [مُ نَا سَ بَ تْ] (مص) = شاییدن، سزیدن، فراخورد || خویشی

مناسک [مَ نا سِ کْ] (اِج) = نیایش ها، آیین ها

مناصب [مَ نَا صِ بْ] (اِج) = پایه ها، پایگاهها || جای ایستادن

مناط [مَ نَا طْ] (اِ) = جای آویختگی، جای پیچیدگی || (مص) = آویختن، درآویختن

مناطق [مَ نَا طِ قْ] (اِج) = بخش ها || کمربندها

مناظر [مَ نَا ظِ رْ] (اِج) = چشم اندازها

مناظره [مُ نَا ظَ رَ هْ] (مص) = گفتگو کردن || درکاویدن || ستیهیدن

مناعت [مَ نَا عَ تْ] (مص) = استواری داشتن || بازدارندگی || برزگ منشی، بلند نظری (ف. ع.)

منافق [مُ نَا فِ قْ] (ص) = دورو، دوزبان، درون دار، دوبین (کنا.) || ابلوک، ماخ

منافی [مُ نَا فی] (ص) = نیست کننده || ناسازگار، ناساز

مناقب [مَ نَا قِ بْ] (اِج) = نیکی ها، خوی های ستوده، روش های پسندیده

مناقشه [مُ نَا قَ شَ هْ] (مص) = کشمکش کردن، ستیزه جویی کردن، ستیزه کردن، ستهیدن || سختگیری کردن || گفت وشنودن

مناقصه [مُ نَا قَ صَ هْ] (مص) = کاستن، کاهسته || نرخ کم کردن

منام [مَ نَا مْ] (مص) = خوابیدن، خواب || (اِ) = خوابگاه، آرامگاه، جای خواب

منبت [مَ نْ بِ تْ] (اِ) = روییدنگاه، رستنگاه

منبت [مُ نَ بْ بَ تْ] (ص) = رویانیده || کنده کاری

منبر [مِ نْ بَ رْ] (اِ) = جای بلند || تخت افزار

منبسط [مُ نْ بَ سِ طْ] (ص) = پهن، گستر، پهناور، گسترده، باز || شاد، خوش، خرسند

منبع [مَ نْ بَ عْ] (اِ) = چشمه، سرچشمه، آبشخور

منبعث [مُ نْ بَ عِ ثْ] (ص) = برانگیخته

منت [مِ نْ نَ تْ] (مص) = سپاس داشتن، سپاس، شمردن نیکی ها || نیکی کردن، نوازش کردن، نیکویی

منتخب [مُ نْ تَ خَ بْ] (ص) = ویژه || برگزیده، گزیده، به گزین، گزینه، پسندیده || بهین || چیده

منتخب [مُ نْ تَ خِ بْ] (ص) = گزیننده

منتزع [مُ نْ تَ زِ عْ] (ص) = برکننده، بازدارنده

منتزع [مُ نْ تَ زَ عْ] (ص) = برکنده، جدا شده، آهیخته، آهنجیده

منتسب [مُ نْ تَ سِ بْ] (ص) = خویش، بسته، خویشاوند، وابسته

منتشر [مُ نْ تَ شِ رْ] (ص) = گسترده، گستر، پخش شده، گشاده، پراکنده، پراشیده

منتظر [مُ نْ تَ ظِ رْ] (ص) = دیده براه، نگران، بیوسنده، چشم دارنده، بیوسان، دلواپس، گوش بدر || درنگی، درنگ کننده

منتظم [مُ نْ تَ ظِ مْ] (ص) = مروارید برشته کشیده || ساخته، بِچَم، سامان یافته

منتفع [مُ نْ تَ فِ عْ] (ص) = سود برده، بهره مند، بهره یافته

منتفی [مُ نْ تَ فی] (ص) = نیست شونده، نابود گردنده || دورشونده || یکسو رونده

منتقد [مُ نْ تَ قِ دْ] (ص) = خرده گیر || سره کننده

منتقل [مُ نْ تَ قِ لْ] (ص) = رسانده، رسانیده || برگردیده || کوچیده، جابجا شده

منتهی [مُ نْ تَ هی] (ص) = سپری، پرداخته، انجامیده، انجام یافته، پایان یافته، بپایان رسیده

منثور [مَ نْ ثورْ] (ص) = پاشیده، پراکنده، تارانده، اشپیخته، اشپوخته

منجر [مُ نْ جَ رْ] (ص) = رسیده، کشیده، کشیده شونده

منجلی [مُ نْ جَ لی] (ص) = روشن شونده || آشکار، هویدا

منجم [مُ نَ جِّ جِ مْ] (ص) = اخترشناس، ستاره شناس، اخترشمار || کارآگاه، کُندا

منجم [مَ نْ جَ مْ] (ص) = کان || روشن

منجمد [مُ نْ جَ مِ دْ] (ص) = بسته، ماسیده، انبسته، فسرده || یخ بسته

منجنیق [مَ نْ جِ نی قْ] (اِ) = چرخ، کَلکَم، پُلکن، من چه نیک، کُشکنجیر

منجی [مُ نْ جی] (ص) = رهاننده، رها کننده، رستگاری دهنده

منحرف [مُ نْ حَ رِ فْ] (ص) = برگشته، کج، خمیده || پرت، بیراه، گمراه || چسبنده

منحصر [مُ نْ حَ صِ رْ] (ص) = تنها، یگانه، ویژه، یکتا

منحط [مُ نْ حَ طْ طْ] (ص) = پست شونده، پست، پایین || کم شونده

منحل [مُ نْ حَ لْ لْ] (ص) = از هم بازشده، گشوده، وارفته || برچیده، بهم خورده

منحنی [مُ نْ حَ نی] (ص) = کوژ، خم، کج، خمیده، کمان، کمانی، چمچاچ

منحوس [مَ نْ حو س] (ص) = بدبخت، بدشگون، بداختر

من حیث المجموع [مِ نْ حَ یْ ثُ لْ مَ جْ مُوعْ] (ق) = رویهمرفته

منخرط [مُ نْ خَ رِ طْ] (ص) = آراسته، به رشته کشیده، درست شده || تراشیده

مندرج [مُ نْ دَ رِ جْ] (ص) = گنجیده، درمیان نهاده، داخل شده (ع. ف.)

مندرس [مُ نْ دَ رِ سْ] (ص) = کهنه، فرسوده، پوسیده

مندیل [مَ نْ دی لْ] (اِ) = دستار، دستمال سر،

دستارچه، دست خوش

منذر [مُ نْ ذِرْ] (ص) = ترساننده، بیم کننده

منزجر [مُ نْ زَجِ رْ] (ص) = بیزار || بازایستنده، سر باززننده، بازماننده

منزل [مَ نْ زِلْ] (اِ) = کنام || خانه، جای باش، جا، سرا، کاشانه، آرامگاه، کلبه || میهن || بنگاه، بودباش‌گاه || فرودگاه || خان و مان || آبشخور || غال || کده

منزل [مُ نْ زَلْ] (ص) = پیام خدا || فرود آمده، فروفرستاده

منزلت [مَ نْ زِلَ تْ] (اِ) = پایگاه، پایه || فر، شکوه، جاه || ارزش

منزوی [مُ نْ زَوی] (ص) = گوشه گیر، گوشه نشین، کناره گیر، گوشه گزین

منزه [مُ نَ زْ زَهْ] (ص) = پاک، بی‌آلایش، پاکیزه

منزه [مُ نَ زْ زِهْ] (ص) = پاک گرداننده، پاک کننده

منسوب [مَ نْ سُوبْ] (ص) = وابسته، بسته، پیوسته || خویش، خویشاوند || علاقه دار (ع. ف.)

منسوخ [مَ نْ سُوخْ] (ص) = بیکاره || ازمیان رفته، ورافتاده، برافتاده

منشاء [مَ نْ شَ ءْ] (اِ) = سرچشمه، آغازگاه، پیدایشگاه

منشأت [مُ نْ شَ ءا تْ] (اِ ج) = نوشته ها، نامه ها

منشعب [مُ نْ شَ عِ بْ] (ص) = شاخه شاخه شده، شاخ شاخ || جداشونده || پراکنده شده

منشق [مُ نْ شَ قْ ق] (ص) = شکافته شونده، پاره شونده، پاره، شکافته

منشور [مَ نْ شُورْ] (ص) = پراکنده، گسترده، پخشیده || فرمان || چک

منشی [مُ نْ شی] (ص) = دبیر، نویسنده، نگارنده || نوآفریننده

منصب [مَ نْ صَ بْ] (اِ) = پایگاه، پایه، جا، پاگاه، پُست

منصرف [مُ نْ صَ رِ فْ] (ص) = برگشته، بازگشته، برگردنده، بازگردنده || پشیمان

منصف [مُ نْ صِ فْ] (ص) = داور || دادگر، داددهنده

منصوب [مَ نْ صُو بْ] (ص) = وابسته، گماشته، برگماشته || برپا کرده، افراشته، برافراخته

منصور [مَ نْ صُورْ] (ص) = چیره، پیروز || یاری شده

منطبق [مُ نْ طَ بِ قْ] (ص) = برابر || برهم نهاده (شونده)

منطق [مِ نْ طَ قْ] (اِ) = کمربند، میان بند

منطق [مَ نْ طِ قْ] (مص) = سخن گفتن، گفتار، سخن

منطق [مُ نِ طِ قْ] (ص) = گویا

منطقه [مِ نْ طَ قَهْ] (اِ) = میان بند، کمربند || کمر

منظر [مَ نْ ظَ رْ] (اِ) = دیدگاه، تماشاگاه (ع. ف.)، سیرگاه (ع. ف.)، دورنما، چشم افکن || دیدارنیکو، چهره

منظره [مَ نْ ظَ رَهْ] (اِ) = روزن || دورنما، جای نگریسته، چشم انداز

منظم [مُ نَ ظْ ظَ مْ] (ص) = پدرام، آراسته، پیراسته، پرداخته || پشت سر هم، برشته کشیده، پیاپی

منظور [مَ نْ ظُورْ] (ص) = دیده || پسند افتاده
منظوم [مَ نْ ظُو مْ] (ص) = سروده شده || آراسته، پیراسته، پرداخته || پشت سر هم، پیوسته || برشته کشیده
منع [مَ نْ عْ] (مص) = بازداشت کردن، بازداشتن، جلوگیری کردن، پیش بستن، جلو دست گرفتن، بند آوردن
منعدم [مُ نْ عَ دِ مْ] (ص) = نابود گردنده، نیست شونده
منعقد [مُ نْ عَ قِ دْ] (ص) = ساخته شده || بسته شده، سفت شده || بر پا شده
منعکس [مُ نْ عَ کِ سْ] (ص) = باژگون، بازگونه، برگشته، واژگون، برگردان || فراگیرنده || تابیده، تافته، بازتابیده
منعم [مُ نْ عِ مْ] (ص) = دارا، دارنده، توانگر || دهش کننده، بخشش کننده
منفجر [مُ نْ فَ جِ رْ] (ص) = ترکیده || گشوده شده، شکافته، پاره شده
منفذ [مَ نْ فَ ذْ] (ا) = سوراخ، روزن، رخنه || راه
منفرد [مُ نْ فَ رِ دْ] (ص) = تنها، جدا، یکه، یگانه، تک، یکتا || جداگانه || بی‌مانند
منفصل [مُ نْ فَ صِ لْ] (ص) = جدا شونده، جدا || دور || وارسته || از کار افتاده، برکنارشده
منفعت [مَ نْ فَ عَ تْ] (ا) = سود، بهره، بهره‌مندی
منفعل [مُ نْ فَ عِ لْ] (ص) = پشیمان، شرمسار، شرمنده، زردرخ || پذیرا، کار پذیر، اثر پذیر (ع. ف.)
منفک [مُ نْ فَ کْ کْ] (ص) = جدا شونده، جدا، بازشده || رها کننده
منفور [مَ نْ فُورْ] (ص) = رانده، ازچشم افتاده || ناپسند، نکوهیده || دورشده || ترسنده
منفی [مَ نْ فی ی] (ص) = نیست شده || رانده، دور کرده
منقاد [مُ نْ قَا دْ] (ص) = آستین‌پوش || فرمانبردار
منقار [مِ نْ قَا رْ] (ا) = نوک، نول || کَلَب، کَلَفت
منقاش [مِ نْ قَا شْ] (ا) = ابروکن، موچینه، موچین || گاز
منقبت [مَ نْ قَ بَ تْ] (ا) = هنر، مایه ستایش، مایه ناز || ستودگی، ستایش
منقبض [مُ نْ قَ بِ ضْ] (ص) = گرفته شونده، گرفته، ترنجیده، بسته شده || چروکیده
منقرض [مُ نْ قَ رِ ضْ] (ص) = برافتاده، ازمیان رفته، از بین رفته (ف. ع. ف.)، نابود شده || بریده
منقش [مُ نَ قْ قَ شْ] (ص) = نگاشته، نگار کرده || آکنده، آکنیده
منقضی [مُ نْ قَ ضی] (ص) = گذشته، سپری شونده، سرآینده، سرآمده
منقطع [مُ نْ قَ طِ عْ] (ص) = گسسته، بریده، گسیخته
منقل [مَ نْ قَ لْ] (ا) = آتشدان، اخگرستان، آذرافروز || لگن
منقلب [مُ نْ قَ لِ بْ] (ص) = برگشته، نگون، واژگون شونده، برگردنده || شوریده، دیگرگون، برهم خورده || انگیخته
منقوش [مَ نْ قُوشْ] (ص) = نگاشته، نگارین، نگاریده، رقم زده (ع. ف.)، قلم زده (ع. ف.) || هزاررنگ || زموده

منقول [مَ نْ قُو لْ] (ص) = برده، جابجا گردیده، کوچیده || برداشته، برگرفته || بازگو شده

منکر [مُ نْ کَ رْ] (ص) = ناروا، ناشایسته، زشت، ناپسند، ناشناس، ناشناخته || شگفت

منکر [مُ نْ کِ رْ] (ص) = ناشناسا، ناشناسنده، نپذیرنده، ناخستو

منکرات [مُ نْ کَ رٰ اتْ] (اِج) = ناشایسته ها، نارواها

منکسر [مُ نْ کَ سِ رْ] (ص) = شکسته، شکست خورده، شکسته شونده، شکننده

منکشف [مُ نْ کَ شِ فْ] (ص) = آشکار شونده || گشاده || هویدا، برهنه، پیدا

منکوب [مَ نْ کُوبْ] (ص) = تباه شده، ویران || کوبیده || شکست خورده || آزرم رسیده

منوال [مِ نْ وٰ الْ] (اِ) = روش، شیوه، راه || دستور || نورد || روال

منور [مُ نَ وْ وَ رْ] (ص) = روشندل || تابان، درخشان، روشن، فروغمند، لیان

منوط [مَ نُوطْ] (ص) = بسته، آویخته، وابسته، درآویخته

منهدم [مُ نْ هَ دِ مْ] (ص) = ویران، فروریخته، ویران شده، بیفتاده

منهزم [مُ نْ هَ زِ مْ] (ص) = گریزنده، گریخته || شکست خورده، شکسته شده

منهی [مُ نْ هی] (ص) = آگاه کننده، آژیرنده || خبرگزار (ع. ف.) || خبرچین (ع. ف.)

منهیات [مَ نْ هی یٰ اتْ] (اِج) = زشتی ها، ناروایی ها، ناشایسته ها

منی [مَ نی ی] (اِ) = آب پشت

منیر [مُ نی رْ] (ص) = روشن، تابنده، درخشان، فروزان، نوردهنده (ع. ف.)، فروغ بخش، تابان، درخشان، روشن کننده، پرسو(ی)

منیع [مَ نی عْ] (ص) = استوار || بلند || والا

موات [مَ وٰ اتْ] (مص) = بیجان شدن || خشک شدن زمین || بی‌جان، خشکیده، مرده

مواثیق [مَ وٰ اثی قْ] (اِج) = پیمان ها || استواری ها

مواجب [مَ وٰ اجِ بْ] (اِج) = ماهیانه، بیستگانی، راستاد

مواجه [مُ وٰ اجِ هْ] (ص) = برابر، روبرو، روبرو شونده

مواجهه [مُ وٰ اجَ هَ ةْ] (مص) = رویاروی گردیدن، روبروشدن، رویارویی، برخورد

مؤاخذه [مُ ءٰ اخَ ذَ ةْ] (مص) = بازخواست کردن، پرسش کردن || گرفتن

مواد [مَ وٰ ادْدْ] (اِج) = مایگان

مواردت [مُ وٰ ارَ دَ تْ] (مص) = همزبانی کردن، همسخنی کردن

موازنه [مُ وٰ ازَ نَ ةْ] (مص) = سنجیدن، سنجش کردن || برابری کردن || اعرض کردن (ع. ف.)

موازی [مُ وٰ ازی] (ص) = همپا || همراستا

موازین [مَ وٰ ازین] (اِج) = اندازه ها، سنجه ها || ترازوها

مواشی [مَ وٰ اشی] (اِج) = ستوران، چارپایان، دام ها

مواصلت [مُ وٰ اصَ لَ تْ] (مص) = باهم پیوستن، پیوستگی، پیوند || کامیابی

مواضع [مَ وٰ اضِ عْ] (اِج) = جاها، جایگاه ها

مواظبت [مُ وٰ اظَ بَ تْ] (مص) = پاییدن،

نگهبانی کردن، گوش داشتن، چشم نهادن، چشم باز کردن، پاسیدن || نگهداری کردن || رسیدگی کردن || پیوسته داشتن

مواعید [مَواعی دْ] (اِج) = پیمان ها || امیدها

موافق [مُ وا فِ قْ] (ص) = همراه، همرای، همساز، یکدل، همداستان، سازگار، دمساز || خوش منش || سزا، فراخور || هموار || هم آهنگ، هم رنگ || یک گره، یک رشته (کنا.) || سر بسر || پذیرنده

موافقت [مُ وا فَ قَ تْ] (مص) = سازگاری کردن، سازواری کردن || همراهی، همرایی || واپس نشستن || بسربردن، درآمیختن

مواقع [مَ وا قِ عْ] (اِج) = جاها || گاه ها، هنگام ها

مواقف [مَواقِ فْ] (اِج) = ایستگاهها

موالی [مَ وا لی] (اِج) = یاران، دوستان || خداوندان || بندگان

موانع [مَوانِ عْ] (اِج) = بازدارنده ها

مواهب [مَ وا هِ بْ] (اِج) = بخشش ها، دهش ها

موت [مَ وْ تْ] (مص) = درگذشتن، مردن، جان دادن، جانسپردن، جان سپاردن، بسر آمدن، سر بخاک غنودن، جان افشاندن || مرگ

مؤثّر [مُ ءَ ثْ ثِ رْ] (ص) = کارگر، کارکن، کاری || دلنشین، دل نشان || سازنده || آتش زبان || نوژنده، هناینده

موثق [مُوَثْ ثَ قْ] (ص) = استوار || استوارشده

موج [مَ وْ جْ] (اِ) = خیزآب، کوهه آب، آبکوهه، آبخیز، خیزابه || خیز

موجب [مُوجِ بْ] (ص) = انگیزه || لازم گرداننده (ع. ف.)

موجد [مُوجِ دْ] (ص) = پدید آورنده، پیدا کننده

موجر [موجِ رْ] (ص) = پاداش دهنده || اجاره دار (ع. ف.)، کرایه دار

موجز [مُوجَ زْ] (ص) = کوتاه، فشرده

موجود [مُوجودْ] (ص) = هستی یافته، هست شده، آفریده || بوده || یافته

موحد [مُوَحْ حِ دْ] (ص) = یکتاپرست

موحش [مُوحِ شْ] (ص) = ترسناک، هراس انگیز، ترس آور، دهشت انگیز (ع. ف.) || ناپسند

موخر [مُ ءَ خْ خَ رْ] (ص) = دنباله، پسین، پس افتاده

مودب [مُ ءَ دْ دَ بْ] (ص) = آموخته، پرهیخته، فرهیخته، فرهنجیده، بافرهنگ، فرهنجه، پروریده || آزرمگین، آزرمجو

مؤدب [مُ ءَ دْ دِ بْ] (ص) = پرورنده، ادب آموز (ع. ف.)، فرهنجنده، آموزنده || نیک نهاد

مودت [مَ وَدْ دَ تْ] (مص) = دوستی کردن، مهر کردن، دلبستگی پایدار کردن || دلجویی کردن

موذی [مُو ذی] (ص) = رنجاننده، آزار رساننده، پرگزند، زیان رسان

مورخ [مُ ءَ رْ رَ خْ] (ص) = نوشته شده || تاریخ دار (ع. ف.)

مورد [مَوْرِدْ] (اِ) = جای فرود آمدن، جا || راه بسوی آب، راه || آبخور، آبشخور

موزع [مُوَزْزِعْ] (ص) = پخش کننده، پراکننده

موزون [مَ وْ زو نْ] (ص) = هم آهنگ، آهنگین، سازوار، خوش آهنگ، هم گام || کشیده با ترازو، سَخته، سنجیده

مؤسس [مُ ءَ سْ سِ سْ] (ص) = پی ریز، بنیادگزار، بنیاد نهاد، پایه گذار، پی گذار، پی افکن، بنیان گزار

مؤسسه [مُ ءَ سْ سِ سَ ةْ] (ص) = بنیاد، نهاد

موسم [مَ وْ سِ مْ] (اِ) = هنگام، زمان، انگام

موسوم [مَ وْ سُو مْ] (ص) = نامیده، نام برده || شناخته شده

موسی [مُوسا] (اِ) = استره || آبگینه

موسیقی [مُوسیقی] (اِ) = آوازشناسی، آهنگ شناسی، دانش خنیاگری، خنیا

موسیقی [موسی قی ی] (اِ. م.) = نواشناس، پرده شناس، خنیاگر

موصوف [مَ وْ صُوفْ] (ص) = ستوده، سزاوار ستایش

موصول [مَ وْ صُولْ] (ص) = رسانده، رسانیده || پیوند شده، چسبیده، پیوسته || پیراسته || فرازیده

موصی [مُو صی] (ص) = اندرز کننده || سفارش کننده

موضع [مَ وْ ضِ عْ] (اِ) = جا، جای || نهادگاه، جایگاه

موضوع [مَ وْ ضُوعْ] (ص) = نهاده، گذارده، هشته || باب، زمینه، باره

موطن [مَ وْ طِ نْ] (اِ) = میهن، زادگاه، جایگاه، زادبوم، بودنگاه || خانمان || آبشخور

موعد [مَ وْ عِ دْ] (اِ) = سررسید || هنگام، زمان || پیمانگاه

موعظه [مَ وْ عِ ظَ ةْ] (اِ) = اندرز، پند

موعود [مَ وْ عُو دْ] (ص) = نوید داده شده || مهمان، خوانده

موفق [مُ وَفْ فَ قْ] (ص) = پیروز، کامیاب، کامروا، کامکار || یاری شده

موقت [مُ وَ قْ قَ تْ] (ص) = هنگامی || ناهمیشه، ناجاوید || گذرا

موقع [مَ وْ قِ عْ] (اِ) = هنگام، زمان || جایگاه، جا، گاه، پایگاه

موقعیت [مَ وْ قِ عی یَ تْ] (اِ) = هنگام || جایگاه || گاس

موقف [مَ وْ قِ فْ] (اِ) = ایستگاه، جای ایستادن

موقوف [مَ وْ قُوفْ] (ص) = بازداشته، بسته || ستاده، ایستانیده

موکب [مَ وْ کِ بْ] (اِ) = لشگر همراه پادشاه || گروه سوار، سپاه، گروه پیادگان

موکد [مُ ءَ کْ کَ دْ] (ص) = استوار، سخت، استوارشده

موکل [مُ وَ کْ کِ لْ] (ص) = نماینده گیر، کارگزارگیر، گماشته گیر

موکول [مَ وْ کُولْ] (ص) = واگذار شده، واگذاشته || سپرده، بسته

مولد [مُ وَلْ لِ دْ] (ص) = پدید آورنده، زاینده، پدیدارکننده

مولد [مَ وْ لِ دْ] (اِ) = زادگاه، زادبوم، جای زادن

مؤلف [مُ ءَ لْ لِ فْ] (ص) = سازنده، گرد آورنده، سازگارکننده، فراهم کننده

مؤلم [مُولِ مْ] (ص) = دردناک، درد رساننده، دردمند کننده

مولود [مَ وْ لُودْ] (ص) = زاده، زاییده شده، پیدا آمده، پدید آمده

مولی [مَ وْلا] (اِ) = خداوند، بارخدا

مولی [مَ وْلا] (اِ) = پرورنده || دوستار، دوست

مؤمن [مُ ءْ مِ نْ] (ص) = پیرو، گرویده ||

پرهیزگار، پارسا، باخدا || سپارنده، سپرده || نیک مرد

مونس [مو نِ سْ] (ص) = خوگر، همدم، همراز، یار، دوست، همنشین || آرام دهنده

موهبت [مَ وْ هِ بَ تْ] (اِ) = دهش، بخشش، داده، بخش

موهن [مُوهِـ نْ] (ص) = کوچک کننده، خوار کننده، پست کننده || توهین آمیز(ع.ف.)، زُننده || سست کننده

موهوم [مَ وْ هُومْ] (ص) = پنداشته، پنداری، سمرادی

موهون [مَ وْ هُونْ] (ص) = خوارشده، خوار، سبک شده || سست شده

مؤیّد [مُ ءَ یْ یِ دْ] (ص) = استوار کننده || نیرو دهنده

مهابت [مَ هـٰا بَ تْ] (مص) = ترساندن، سهمگینی، ترس، ترسانندگی || شکوه، بلندی، بزرگی

مهاجر [مُ هـٰا جِ رْ] (ص) = کوچ کننده، کوچنده

مهاجرت [مُ هـٰا جَ رَ تْ] (مص) = کوچ کردن، کوچیدن || جدایی پیدا کردن، دوری

مهارت [مَ هـٰا رَ تْ] (مص) = هنر داشتن، استاد بودن، هنرمندی، تردستی، چیره دستی، هنروری، استادی، زیرکی، زبردستی، چابکدستی

مهانت [مَ هـٰا نَ تْ] (مص) = خوار شدن، خواری، پستی، فرومایگی || رسوا شدن

مهب [مَ هَـ بْ بْ] (اِ) = وزشگاه، وزیدنگاه باد، جَستن‌گاه باد

مهبط [مَ هْـ بِ طْ] (اِ) = فرود آمدنگاه، فرودگاه

مهجور [مَ هْـ جُورْ] (ص) = جدا، جدا شده، دور افتاده || دلخون || از کسان بازمانده

مهد [مَ هْـ دْ] (اِ) = گاهواره، گهواره، گواره، گاخواره، کهواره || زادگاه

مهذب [مُ هَـ ذْ ذَ بْ] (ص) = پاک، پاکیزه، پیراسته، بهبودی یافته

مهر [مَ هْـ رْ] (اِ) = کابین

مهلت [مُ هْـ لَ تْ] (مص) = زمان خواستن || درنگ، آهستگی || هنگام || زینهار

مهلک [مُ هْـ لِ کْ] (ص) = کشنده، میران، میراننده || زهربار || خطرناک (ع.ف.)

مهم [مُ هِـ مْ مْ] (ص) = باارزش، پرارزش || شایان، برومند

مهمات [مُ هِـ مْ مـٰا تْ] (اِ ج) = ساز و برگ || ابزارهای جنگ || کارهای پیش آمده

مهمل [مُ هْـ مَ لْ] (ص) = بیهوده، پوچ، ناپروا || آشفته، بی‌بند و بار، چرند، پرت و پلا || هنجام || اژکان، اژهان، اژکهان

مهموم [مَ هْـ مُوم] (ص) = دلخسته، گرفته، پژمان، اندوهگین، دلگیر، افسرده دل، گران خاطر (ف.ع.)

مهندس [مُ هَـ نْ دِ سْ] (ص) = پیمایشگر، پیماینده، اندازه گیرنده، اندازه گیر، اندازه گر

مهیا [مُ هَـ یْ یا] (ص) = آماده، آراسته، روبراه، ساخته، پیراسته، آماده کرده، سازور، ساخته پرداخته || کمربسته (کنا.)، پا برکاب (ف.ع.) || آژیریده || آسَغده، بَسَغده

مهیب [مَ هی بْ] (ص) = ترسناک، سهمگین، سهمناک، خوفناک (ع.ف.) || دمان، ژنده

مهیج [مُ هَـ یْ یِ جْ] (ص) = شورانگیز،

برانگیزنده، شوراننده، برانگیزا || تکان دهنده
میامن [مَ یا مِ نْ] (اِ ج) = خجسته ها، فرخندگی ها، نیکبختی ها || افزونی ها
میت [مَ یْ یِ تْ] (ص) = مرده، درگذشته، مردار، لاش (ه)
میثاق [مِ یْ ثا قْ] (اِ) = پند || پیمان، سامه، غُنوند || استواری
میراث [مِ یْ را ثْ] (اِ) = بازمانده، گاوزاد، مرده ری، مرده ریگ
میزان [مِ یْ زا نْ] (اِ) = تراز، ترازو || اندازه
میزان الحراره [مِ یْ زا نُ لْ حَ را رَهْ] (تر. اض .) = گرماسنج || دماسنج
میسر [مُ یَ سْ سَ رْ] (ص) = آسان، آسان شده || شدنی || فراهم آمده، آماده شده، فراآورده
میعاد [مِ یْ عا دْ] (اِ) = خانگاه || خرامگاه، وعده گاه(ع. ف.)
میقات [مِ یْ قا تْ] (اِ) = هنگام || هنگام کار
میل [مَ یْ لْ] (مص) = خواستن، خواهش کردن || گراییدن، گرایش || کشش داشتن || آرزو داشتن || خمیدن، برگردیدن، خمیدگی || بیکسوشدن || نمیدن
میلاد [مِ یْ لا دْ] (اِ) = زمانِ زادن، گاهِ زادن، زایش، زاج
میمنت [مَ یْ مَ نَ تْ] (مص) = فرخنده بودن، فرخندگی || شگون داشتن، خوش شگونی || خجسته بودن، خجستگی، فرخی
میمون [مَ یْ مُو نْ] (ص) = فرخنده، خجسته، فرخ، فرخجسته، فرخ پی، سپیدپا (کنا.)، باشگون || خرم || همایون





نابغه [نا بِ غَ هْ] (ص) = زیرک، باهوش، مرد بزرگ

ناجی [نا جی] (ص) = رستگار|| رهایی یابنده، رهنده، رسته، رهیده

ناحیه [نا ح یَ هْ] (ص) = راسته، سامان، قلمرو(ع. ف.) || مرز، سو، کرانه || استان || دهستان

نادر [نٰا دِ رْ] (ص) = نایاب || کم‌یاب، تنگیاب، کم || گران بها || بی‌مانند || شگرف، شگفت

نادم [نا دِ مْ] (ص) = پکر، پژمان || پشیمان، پشیم || شرمنده، شرمسار

نار [نا رْ] (اِ) = آتش، آذر

نازل [نا زِ لْ] (ص) = پست || ارزان || فرود آینده || پایین، پایین رو

ناس [نا سْ] (اِ) = آدمیان، مردمان

ناسخ [نا سِ خْ] (ص) = نیست کننده || ستران، سترور، ستُرنده || شکننده

ناسوت [نا سُو تْ] (ص) = جهان فرودین، جهان‌نمود، جهان‌مادی (ف. ع.)

ناشر [نا شِ رْ] (ص) = پخش کننده، پراکنده کننده

ناصح [نا صِ حْ] (ص) = اندرز دهنده، پند دهنده، اندرزگر، پند آموز، اندرزگو|| گهر گستر|| خیرخواه(ع. ف.)، دلسوز

ناصر [نا صِ رْ] (ص) = یاور، یار، یاریگر، مددکار(ع. ف.)، همراه || فریادرس

ناصیه [نا صِ یَ هْ] (ص) = موی پیشانی، موی جلوسر || پیشانی، چکاد

ناضر [نا ضِ رْ] (ص) = سخت سبز، تروتازه || روی تازه، خوش آب ورنگ

ناطق [نا طِ قْ] (ص) = گوینده، گویا، سخنگو، سخنران، سخنزن، سخن راننده

ناطقه [نا طِ قَ هْ] (ص) = سخن گو

ناطور [نا طُور] (ص) = نگهبان || دشتبان

ناظر [نا ظِ رْ] (ص) = نگرنده، بینا، بیننده، تماشاگر(ع. ف.) || کارگزار

ناظم [نا ظِ مْ] (ص) = آراینده، آرایش کننده، سازور، ترازنده

نافخ [نا فِ خْ] (ص) = دمنده، پف کننده || باددار || بادآور

نافذ [نا فِ ذْ] (ص) = کارگر || رسا || روا، روان || فرو رونده، رخنه کننده، خلنده، درگذرنده || اثرگذارنده(ع. ف.)

نافر [نا فِ رْ] (ص) = رمنده || ترسنده || چیره

نافع [نا فِ عْ] (ص) = سودمند، سودآور،

سودبخش || کار روا
نافله [نا فِ لَ هْ] (ص) = دهش || خوب، پسند شده، پسندیده || نَوِه، نواسه، فرزندزاده
ناقد [نا قِ دْ] (ص) = سره کننده، سره گر || خرده سنج
ناقص [نا قِ صْ] (ص) = نارسا، نیم کاره، نادرست || نارسیده، ناپخته، نارس || نا آزموده || آهومند، کَلته || ویدا، کمینه
ناقض [نـا قِ ض] (ص) = شکننده || بازکننده تاب || پیمان شکن
ناقوس [نـا قُوسْ] (اِ) = زنگ، درای
ناموس [نا موس] (اِ) = شرم || آبرو || راز || آوازه || کیش، آیین || خودپسندی || رازآگاه || نیک || فرشته
نامیه [نا مِ یَ هْ] (ص) = بالنده، روینده، رویشی، رستنی || آفرینش خدا
ناهی [نا هی] (ص) = بازدارنده
نایب [نا یِ بْ] (ص) = جانشین || پیشکار || پیش دست || گماشته
نایب الحکومه [نا یِ بُ لْ حُ کومَ هْ] (تر. اضـ.) = بخشدار
نایره [نا یِ رَهْ] (ص) = آتش || زبانه آتش
نایل «نائل» [نا یِ (ع) لْ] (ص) = رسیده
نایم «نائم» [نا یِ (ع) مْ] (ص) = خوابیده، خفته
نبات [نَ بـا تْ] (مص) = گیاه، رستنی، روییدنی
نباهت [نَ بـا هَـ تْ] (مص) = بزرگوار بودن، بزرگواری || نام آوری، ناموری || بیداری
نبایل [نَ بـا یِ لْ] (اِج) = بزرگان || نیکویی ها
نبوت [نُ بُ وَّ تْ] (مص) = آگاهی دادن، آگاهی || پیشگویی کردن || پیامبری کردن، پیام آور بودن
نبوغ [نُ بُوغْ] (مص) = آشکار شدن || هوش سرشار داشتن، هوشمندی
نبی [نَ بی ی] (ص) = پیامبر، پیمبر، وخشور || پیشگو
نبیه [نَ بی هْ] (ص) = آگاه، هوشیار، زیرک، بیدار || بزرگوار || نام آور
نتایج «نتائج» [نَ تـا یِ (ع) جْ] (اِ ج) = سرانجام ها || زادگان || بهره ها
نتیجه [نَ تی جَ هْ] (ص) = پاداش || سود، بهره || سرانجام، افدم، فرجام
نتیجه [نَ تی جَ هْ] (ص) = فرزند، زاده، نواده || بچه ستور
نثار [نِ ثا رْ] (مص) = افشاندن، پاشیدن || شاباش کردن || پراکندگی
نثر [نَ ثْ رْ] (مص) = افشان کردن، پخش کردن، پراکنده کردن || پیوسته آوردن || افژولیدن
نجابت [نَ جـا بَ تْ] (مص) = پاک نژاد بودن، بزرگزادگی، || گران مایگی، بزرگواری، پاک منشی، آزادگی
نجات [نَ جـا تْ] (مص) = رستن، رهیدن، رها شدن، جَستن، رستگار شدن، آزاد شدن، یله شدن || پالودن || درگذشتن
نجاح [نَ جـا حْ] (مص) = پیروز شدن، پیروزی، کامیابی || رستگار گردیدن، رستگاری
نجار [نَ جْ جـا رْ] (ص) = درودگر
نجاست [نَ جـا سَ تْ] (مص) = پلید شدن، ناپاک شدن، پلشتی، پلیدی، وژن

نجباء [نُ جَ بـا ء] (اِ ج) = بزرگ زادگان || برگزیدگان || گرامی گوهران

نجد [نَ جْ دْ] (ص) = زمین بلند || راه سربالا

نجس [نَ جِ سْ] (ص) = پلید، ناپاک، پلشت، آلوده

نجم [نَ جْ مْ] (اِ) = ستاره، اختر، تارا

نجوا [نَ ج و ا] (مص) = راز و نیاز کردن || زیرگوشی گفتگو کردن، سرگوشی سخن گفتن، زیرلب، پچ پچ، پژ پژ

نجوم [نُ جُومْ] (مص) = پیدا شدن ستاره || پدید آمدن || برآمدن گیاه || ستارگان (اِ ج)

نجیب [نَ جی بْ] (ص) = پاکدامن، پارسا || پاک نژاد، پاک گهر، نژاده، گوهری || گران مایه، ارجمند || آزاده، وارسته

نحریر [نِ حْ ری رْ] (ص) = زیرک || دانا، نیک دان || آزموده

نحس [نَ حْ سْ] (مص) = نافرجام || نافرخنده، ناخجسته || باژگونه، وارون || مَرَخشه، کَلَک، آغاز، گجسته

نحل [نَ حْ لْ] (اِ) = زنبورانگبین || بخشیده

نحو [نَ حْ وْ] (اِ) = راه || گونه، شیوه، چگونگی

نحوست [نُ حُو سَ تْ] (مص) = نافرجام بودن || نافرخندگی، نافرخنده بودن || بدبختی || گجستگی

نحیف [نَ حی فْ] (ص) = نزار، زار || لاغر، باریک، نازک اندام، گوشت رفته

نخاع [نُ خا عْ] (اِ) = تیره پشت، مغز تیره پشت

نخاله [نُ خا لَ هْ] (اِ) = پست، درشت، ناتو || درشت خوی || ازغربال درنرفته

نخبه [نُ خْ بَ هْ] (اِ) = برگزیده، گزیده

نخل [نَ خْ لْ] (مص) = پرویزیدن، پرویختن، بیختن

نخل [نَ خْ لْ] (اِ) = درخت خرما

نخوت [نَ خْ وَ تْ] (مص) = باد در سر داشتن، نازیدن، خودخواهی کردن، خودپرستی کردن، بزرگ منشی نمودن || گُرازش، گرازیدن

نداء [نِ د ا ءْ] (مص) = فراز خواندن || بانگ کردن، آوادردادن، آواز، فریاد، ویله، هو

ندامت [نَ د ا مَ تْ] (مص) = پشیمان شدن، پشیمانی || بازگشتن از کرده خود

ندبه [نُ دْ بَ هْ] (اِ) = گریه، ناله

ندرت [نُ دْ رَ تْ] (اِ) = اندکی، کمی، کمیابی، کمتر || گاهگاه || شگرفی

ندیم [نَ د یم] (ص) = همدم، همراز، یار، رازدار، همنشین، هم پیاله، پهلونشین

نذر [نَ ذْ رْ] (مص) = ترساندن || گرو || پیمان || نیاز

نذیر [نَ ذی رْ] (ص) = ترساننده، بیم‌کننده

نزاع [نِ زا عْ] (مص) = ستیزیدن، ستیز کردن، درافتادن، درگیری || دشمنی کردن || جنگ کردن || کاویدن || آفندیدن، آفند

نزاهت [نَ ز ا هَ تْ] (اِ) = پرهیزکاری، پاکی، دوری ازبدی، پاکیزگی

نزع [نَ زْ عْ] (مص) = جان کندن، جان دادن، دردم جان دادن || دم باز پسین

نزل [نُ زْ لْ] (اِ) = روزی || خوراکی || مهمانداری

نزول [نُ زُولْ] (مص) = فروآمدن، پایین آمدن، نشیبیدن، فرورفتن، فروشدن

نزهت [نُ زْ هَ تْ] (اِ) = پاکی، پاکیزگی || پاکدامنی || رامش، گردش || شادی، خوش

گذرانی، خوشی، خرمی

نساج [نَ سْ سا جْ] (ص) = جولاه، تننده، بافنده، پارچه باف، بافکار

نسب [نَ سَ بْ] (مص) = نژاد، گوهر، دودمان، تخمه || خویشی، نزدیکی خانوادگی، خویشاوندی، بستگی || همسر

نسبت [نِ سْ بَ تْ] (مص) = بستگی داشتن، وابستگی || خویشی داشتن، خویشاوندی || بربستن، بستن

نسج [نَ سْ جْ] (مص) = پارچه بافتن، بافتن، بافته شدن، تنیدن || (اِ) = بافت، بافته

نسخ [نَ سْ خْ] (مص) = برگردانیدن || ناچیز کردن، نیست گردانیدن

نسق [نَ سَ قْ] (اِ) = شیوه، روش

نسل [نَ سْ لْ] (اِ) = زاده، فرزند || دودمان، خاندان || نژاد، تخمه

نسوان [نِ سْ وا نْ] (اِج) = زنان، بانوان

نسیان [نِ سْ یا نْ] (مص) = فراموشیدن، فراموش شدن، فراموشی || مانیدن || پَرویش، فَرویش

نسیب [نَ سی بْ] (ص) = شایسته || نزدیک، خویشاوند || نژاده

نسیم [نَ سی مْ] (مص) = بوی خوش || باد نرم، دم باد

نشاء [نَ شْ ءْ] (مص) = زیستن، زیست || آفریدن، آفرینش || بزرگ شدن

نشأت [نَ شْ ءَ تْ] (مص) = نوپیدا شدن، پیدایی || زندگی یافتن || پرورش یافتن، پرورش

نشاط [نَ شا طْ] (مص) = چالاکی || سرزندگی، خوش بودن، خرمی || سبکی روان || کاغک، کُروز، کُروژ

نشر [نَ شْ رْ] (مص) = پراکندن، پخش کردن، پراشیدن || گستردن، پهن کردن || رندیدن || کاویدن

نشو [نَ شْ وْ] (مص) = روییدن، رویش || بالیدن، بالودن، بالش || پیدا شدن || قد کشیدن (ع. ف.)

نشوء [نُ شُ ءْ] (مص) = بالیدن، بالش، نمو کردن (ع. ف.) || آفریدن || زیستن || کوال، گوالیدن

نشید [نَ شی دْ] (ص) = سرود

نص [نَ صْ ص] (مص) = سخن آشکار

نصایح [نَ صا یِ حْ] (اِج) = پندها، اندرزها

نصب [نَ صْ بْ] (مص) = گماشتن، گماردن || چسباندن || بر پا کردن چیزی

نصب [نَ صَ بْ] (اِ) = درد، رنج، سختی

نصح [نُ صْ حْ] (مص) = پند دادن، اندرزگویی کردن، پند، اندرز

نصف [نِ صْ فْ] (اِ) = نیم، نیمه

نصف النهار [نِ صْ فُ نْ نَ ها رْ] (تر. اضـ .) = نیمروز، میان روز

نصیب [نَ صی بْ] (ص) = سرنوشت، بخت || بهر، بهره || بخش، برخ || نشان، آوخ، داده، روزی، آبشخور || فرخنج || رنگ

نصیحت [نَ صی حَ تْ] (اِ) = پند، اندرز || نکوخواهی

نصیر [نَ صی رْ] (ص) = یار، یاور، پشت، یاری کننده، مددکار (ع. ف.)

نضارت «نضارة» [نَ ضا رَ تْ] (مص) = تازه بودن، تازگی، شادابی، خرّمی، آبداری

نضج [نُ ضْ جْ] (مص) = پخته شدن، پختگی،

رسیدگی

نطاق [نِطاقْ] (اِ) = کمربند، میان بند

نطاق [نَطّ طاقْ] (ص) = سخنور، سخنسرا

نطع [نَ طْ عْ] (اِ) = سفره چرمی، فرش چرمی (ع. ف.) || گستردنی || صفحه شترنج (ع. ف.)

نطفه [نُطْ فَ هْ] (اِ) = زه، آب پاک، آب پشت

نطق [نُ طْ قْ] (مص) = سخن گفتن، سخنوری کردن، گفتن، سخن گویی کردن، گوییدن، سخن راندن، گفتار

نظار [نِظارْ] (اِ) = دانایی، دریافتگی، زیرکی

نظارت [نَ ظا رَ تْ] (مص) = نگرش || پاسبانی، نگاهبانی

نظافت [نَ ظا فَ تْ] (مص) = پاک بودن، پاکیزگی، پاکی || آبرومندی

نظام [نِظامْ] (مص) = آراستن || آراستگی || برشته کشیدن گوهرها، رشته || انجام || روش، سامان، چم، دهناد

نظایر «نظائر» [نَ ظا ءِ رْ] (اِج) = مانندگان، همانندان

نظر [نَ ظَ رْ] (مص) = نگریستن، نگریدن، نگاه کردن، نگرش کردن، دیدن || اندیشه کردن || ورخوردن

نظم [نَ ظْ مْ] (مص) = آراستن، آرایش || سامان دادن || پیراستن || روال || پیوستگی، پیوسته || سروده، چامه، سرواده

نظیر [نَ ظی رْ] (ص) = مانند، همانند، آسا، مانا، همبر، سان، نمودار، بسان، دیس، همال، تا || یار، رنگ || پام، اوام

نظیف [نَ ظی فْ] (ص) = ناب || پاکیزه، پاک || شسته

نعاس [نُ عا سْ] (اِ) = غنودگی || چرت، بخواب شدگی، پینکی

نعال [نِ عا لْ] (اِج) = پای افزارها

نعره [نَ عْ رَ هْ] (اِ) = فریاد، آواز، فریاد به بانگ بلند || شخول

نعش [نَ عْ شْ] (اِ) = لاش، لاشه، کالبد مرده

نعل [نَ عْ لْ] (اِ) = پای افزار

نعم [نِ عَ مْ] (اِج) = فراوانی ها || بخشش ها

نعم [نَ عِ مْ] (ص) = نرم، نازک || خوب، نیکو

نعمت [نِ عْ مَ تْ] (اِ) = فراوانی || شادمانی || بخشش || دارایی

نعیم [نَ عی مْ] (اِ) = خواسته || خوشگذرانی، آسایش

نغم [نَ غْ مْ] (مص) = آهسته سراییدن || آهسته گویی، سخن آهسته

نغمه [نَ غْ مَ هْ] (اِ) = سرایش || آواز، آهنگ، ترانه، نوا

نفار [نِ فا رْ] (مص) = دوری کردن، دوری || رمیدن، رمیدگی

نفاست [نَ فا سَ تْ] (مص) = گرانمایه بودن، گرانمایگی || گرانبها بودن، گرانبهایی

نفاط [نَفْ فا طْ] (ص) = نفت انداز

نفاق [نِ فا قْ] (مص) = دورنگی کردن، دورویی کردن، دوبینی کردن، دوگروهی کردن، دودستگی کردن

نفح [نَ فْ حْ] (مص) = دمیدن، وزیدن || دمیدن بوی خوش، پراکنده شدن بوی خوش

نفخ [نَ فْ خْ] (مص) = باد کردن، پرباد شدگی، پف کردن || در دمیدن، دمیدگی

نفخه [نَ فْ خَ هْ] (اِ) = باد، دم || پرشدن شکم از باد

نفرت [نَ فْ رَ تْ] (مص) = بیزاری، کینه، رنجش، رمیدگی، آلیز، آریغ
نفس [نَ فْ سْ] (اِ) = روان، جان
نفس [نَ فَ سْ] (اِ) = دم، دمش، زِهِشت، یک دم || هنگام
نفع [نَ فْ عْ] (مص) = سود کردن، بهره، بر، سود، بخش || فایده داشتن (ع. ف.)، فایده بردن (ع. ف.) || آمرغ، فرخنج
نفقه [نَ فَ قَ هْ] (اِ) = بخشش || گذران || هزینه
نفوذ [نُ فُوذْ] (مص) = فرورفتن، فروشدگی || رخنه کردن، خلندیدن || پیشرفت کردن || درگذشتن || تأثیر کردن (ع. ف.)
نفوس [نُ فُوسْ] (اِج) = جان ها، روان ها
نفی [نَ فْ یْ] (مص) = راندن، دور کردن || نبودن، نیست کردن || دوری جستن
نفیر [نَ فی رْ] (اِ) = فریاد، ناله، فغان، آواز
نفیس [نَ فی سْ] (ص) = گرامی، گرانمایه، ارجمند، گرانبها، باارزش، ارزنده || سره || پسندیده
نقاب [نِ قَا بْ] (اِ) = پیچه، روبنده، روبند || پوش، روپوش || پرده
نقاد [نَ قْ قَا دْ] (ص) = خرده گیر || سره کننده || سخن شناس، سخن سنج
نقار [نِ قَا رْ] (مص) = ستیزه کرده، کینه داشتن
نقاره [نَ قَا رَ هْ] (اِ) = کوست، دُهل، کوس
نقاش [نَ قْ قَا شْ] (ص) = نگارگر، نگارنده، نقش‌گر (ع. ف.) || صورتگر (ع. ف.)، چهره پرداز || گچ بُر || رنگ کار
نقاط [نِ قَا طْ] (اِج) = لک ها، خجک ها || سرزمین ها || جاها
نقال [نَ قْ قَا لْ] (ص) = افسانه گو، داستانسرا، بازگو
نقاهت [نَ قَا هَ تْ] (مص) = به شدن از بیماری، دَرواخ
نقب [نَ قْ بْ] (مص) = رخنه کردن || کاویدن || سفتن || روزن درست کردن || سهیدن || سوراخ کردن || آهون، آهن || گُریج، سُمچ
نقد [نَ قْ دْ] (مص) = سره کردن || بررسی کردن، رسیدگی کردن، سنجش کردن || واخواست، پیشادست || دستی
نقداً [ن قْ دَ نْ] (ق) = اکنون، اینک، کنون || پیش دست، دستی
نقر [نَ قْ رْ] (مص) = کوبیدن، نواختن || کنده کاری کردن || سوراخ کردن
نقش [نَ قْ شْ] (مص) = نگاشتن، نگاریدن، نگارگری کردن، نگارش || آراستن || نگار، نگاره
نقص [نَ قْ صْ] (مص) = کاسته شدن، کاهیدن، کاستی، کاست، کاه || نادرستی || کمبود، کمی، کمینگی
نقصان [نُ قْ صَا نْ] (مص) = کاستن، کاستی، کاهش، کاست، کاستگی || زیان || کمبود، کم، نارسایی || افت
نقض [نَ قْ ضْ] (مص) = شکستن، شکست || پیمان شکستن، بهم زدن || باز کردن تاب
نقطه [نُ قْ طَ هْ] (اِ) = جا || خَجَک، دنگ
نقل [نَ قْ لْ] (مص) = افسانه گفتن، داستان، افسانه || بازگو کردن || برگرفتن، بردن || کوچیدن، جابجا کردن، حرکت

کردن(ع. ف.)
نقل [نُ قْ لْ] (ا)=شیرینی || مزه
نقمات [نَ قِ مَا تْ] (اِ ج) = کینه ها || کیفرها || سختی ها
نقمت «نقمة» [نِ قْ مَ تْ] (ا) = کیفر || آزار، درشتی || کینه کشی
نقی [نَ قی ی] (ص) = پاکیزه || برگزیده || اویژه || یکرو(ی)
نقیب [نَ قی بْ] (ص) = پیشوا، سالار، پیش آهنگ، سرپرست || جانشین
نقیصه [نَ قی صَ ةْ] (ص) = کمبود، کاستی || خوی زشت
نقیض [نَ قی ضْ] (ص) = ناسازگار || باژگونه چیزی، وارون || نامانند
نکات [نِ کا تْ] (اِ ج) = خجک ها || باریک ها، سخنان باریک
نکاح [نِ کا حْ] (مص) = زناشویی کردن، بیوگانی کردن، پیوند زندگی بستن، زن گرفتن، شوهر کردن
نکال [نَ کا لْ] (ا) = کیفر، سزای بد، سزا
نکبت [نَ کْ بَ تْ] (ا) = بدبختی، خواری، بیچارگی || رنج، آسیب || خستگی || زیان
نکته [نُ کْ تَ ةْ] (ا) = خرده || متلک
نکره [نَ کِ رَ ةْ] (ص) = ناشناس || زشت، درشت
نکول [نُ کُو لْ] (مص) = برگردیدن، سپَسایگی کردن || ترسیدن
نکهت [نَ کْ هَ تْ] (ا) = بوی خوش || بوی دهان
نماء [نَ مَا ءْ] (مص) = بالیدن، بالش || افزون شدن، افزونی || گوالیدن
نمام [نَ مْ مَا مْ] (ص) = دو بهم‌زن، سخن‌چین || کوربخت
نمو [نُ مُ وْ و] (مص) = روییدن، رُستن، رویش || گوالیدن، گوالش || افزون شدن، افزایش || بالیدن || پا گرفتن || قد کشیدن(ع. ف.)
نوابغ [نَ وا بِ غْ] (اِ ج) = هوشمندان، تیزهوشان
نواحی [نَ واحی] (اِج) = کرانه ها، کناره ها، مرزها
نوادر [نَ وادِ رْ] (اِج) = کمیاب ها
نواصی [نَ واصی] (اِج) = پیشانی ها
نوال [نَ وا لْ] (ا) = دهش، بخشش || بهره
نوایب «نوائب» [نَ وا ءِ بْ] (اِ ج) = سختی ها، رنج ها
نوبت [نَ وْ بَ تْ] (ا) = هنگام || بار || داو || پاس
نوبه [نَ وْ بَ ةْ] (ا) = واره، بار
نوحه [نَ وْ حَ ةْ] (ا) = آوازسوگ || شیون، زاری
نور [نُو رْ] (مص) = درخشیدن، روشنی، روشنایی، فروغ، درخش، پرتو، فروزش، فروز، شید
نور [نَ وْ رْ] (ا) = شکوفه، شکوفه سپید
نوع [نَ وْ عْ] (ا) = گونه، جور، گون، جسته || روش
نهار [نَ ها رْ] (ا) = روز
نهایت [نِ ها یَ تْ] (ا) = پایان، انجامش، انجام، فرجام، سرانجام || آفدم، اُفدم || اسپری
نهب [نَ هْ بْ] (مص) = تاراج کردن، تارات کردن || دزدی کردن || غنیمت گیری کردن(ع. ف.)

نهج [نَ هـ جْ] (اِ) = راه، راه روشن، راه فراخ

نهر [نَ هـ رْ] (اِ) = آبراهه، رود، جوی، کنده، آرغاب، آرغا، فرکند

نهضت [نَ هـ ضَ ة] (اِ) = جنبش، خیزش || آهنگ

نهل [نَ هـ لْ] (مص) = آشامیدن || تشنه شدن، تشنگی

نهمت «نهمة» [نَ هـ مَ تْ] (مص) = نیاز، آرزو، درخواست

نهی [نَ هـ یْ] (مص) = بازداشتن، بازداشت، پیش‌گیری کردن، جلوگیری کردن

نیابت [نِ یا بَ تْ] (مص) = جانشین شدن، بجای بودن، جانشینی، جایستانی

نیت [نی یَ تْ] (اِ) = اندیشه، آهنگ

نیل [نِ یْ لْ] (مص) = رسیدن || دهش، بخشش





و

واثق [واثِ قْ] (ص) = استوار، پابرجا

واجب [وا جِ بْ] (ص) = بایسته، بایست || ناگزیر

واحد [وا ح دْ] (ص) = یکه، یکی، یگانه، یکتا، تک، ته

وادی [وا د ی] (ص) = رودخانه، رهگذر آب || بیابان

وارث [وارِ ثْ] (ص) = بازمانده، مرده‌ریگ بر

وارد [وارِ دْ] (ص) = رسیده || آمده، درآینده || روا، بجا

واسطه [وا سِ طَ ةْ] (ص) = پایمرد، میانجی، میانه‌دار

واسع [واسِ عْ] (ص) = فراخ، گشاد، پهناور

واصف [وا صِ فْ] (ص) = ستاینده، ستایشگر

واصل [وا صِ لْ] (ص) = پیوند خورنده، پیوسته || رسنده، رساننده، رسیده، رسا || آمده

واضح [وا ضِ حْ] (ص) = آشکار، پیدا، نمایان، روشن، هویدا، نمودار، نموده، وَغَست || تابان || نااندیش، هرآینه، هرآیینه، هاینه، هایینه

واضع [واضِ عْ] (ص) = آفریننده، سازنده || نهنده، گذارنده

واعظ [وا ع ظْ] (ص) = اندرزگو، پندگو، گهرگستر، پندآموز، پند دهنده

وافد [وا فِ دْ] (ص) = آینده || پیک، پیام آورنده

وافر [وافِ رْ] (ص) = فراوان، بسیار، چندین، بی اندازه، فره، مالامال، گشن، کشن، وسناد، نهمار

وافی [وافی] (ص) = رسا، بسنده || راست

واقع [واقِعْ] (ص) = راست، درست || آمده || بوده || رسیده || شده || رخ دهنده، افتاده

واقعاً [وا قِ عَ نْ] (ق) = براستی، بدرستی، بیگمان، خیزان افتان

واقعه [وا قِ عَ ةْ] (ص) = سرگذشت || رخ دهنده، پدیدآینده، فتاده، رویداد، پیش آمد

واقف [وا قِ فْ] (ص) = آگاه، دانا، کارآزموده، داننده || سر پا، ایستاده، برخاسته

والد [والِ دْ] (ص) = پدر

والده [والِ دَ ةْ] (ص) = مادر

واله [وا لِ ةْ] (ص) = شیدا، فریفته، بیدل، سرگشته || کالُفته، کالُفه

والی [والی] (ص) = استاندار || دوست

واهب [وا هِ بْ] (ص) = بخشنده، دهنده || جوانمرد

واهمه [وا هِ مَ هْ] (ص) = ترس، بیم || شکوهیدن، شِکُهیدن || گمان
واهی [وا هی] (ص) = سست، پوچ || کهنه، پوسیده || بی‌پایه
وبال [وَ بٰا ل] (مص) = رنج، دشواری، سختی || بدفرجامی || گیرایی
وتر [وَ تَ رْ] (اِ) = زه، زه کمان
وثاق [وِ ثا قْ] (اِ) = خرگاه || خانه || بند، ریسمان، زنجیر
وثوق [وُثُوقْ] (مص) = استواربودن، استواری
وجاهت [وَ جٰا هَ تْ] (مص) = زیبایی، قشنگی، خوبرویی || شکوه || روشنایی
وجد [وَجْ دْ] (مص) = شاد بودن، شادی، شادمانی || شیفته بودن، شیفتگی
وجوب [وُ جو بْ] (مص) = بایست بودن، بایستگی || سزاواربودن، سزاواری
وجود [وُ جُو دْ] (مص) = بودن، هستی، بودباش، بودش || پیدایش || دریافتن، دریافت، یافتن || خویش، خودی || تن، کالبد، پیکر
وجوه [وُ جُو هْ] (اِ ج) = راه‌ها، روش‌ها || پول‌ها || روی‌ها
وجه [وَجْ هْ] (اِ) = گونه، روی، رخ، رخساره، چهره، گون، چهر || روش، آهنگ || راه
وجه [وَجْ هْ] (اِ) = پول، زر، دیم، سیم، درم، خواسته
وجیه [وَ جی هْ] (ص) = زیبا، خوشگل، قشنگ، خوبرو
وحدان [وُحْ دٰانْ] (اِ ج) = یکان
وحدت [وَحْ دَ تْ] (مص) = یگانه بودن، یکی بودن، یگانگی، تنهایی

وحشت [وَحْ شَ تْ] (اِ) = ترس || اندوه، دلتنگی || تنهایی || بدگمانی
وحل [وَحَ لْ] (اِ) = گل، گل ولای
وحوش [وُحُوشْ] (اِ ج) = ددان، جانوران وحشی (ف.ع.)
وحی [وَحْ یْ] (مص) = پیام فرستادن، فرتاب
وحید [وَ حی دْ] (ص) = یکتا، تک، یکه، یگانه، تنها || سرآمد || جداگانه، جدا || گوشه گیر || وابس || یک تنه، یکرو
وخامت [وَخٰا مَ تْ] (مص) = ناگوار بودن، ناگواری || زیان‌آوری || گرانی، گران‌باری || بدفرجامی
وخیم [وَ خی مْ] (ص) = دشوار، سخت || سنگین، گران || ناسازگار || بدفرجام، بدپایان || زشت، بدگوار
وداد [وِ دٰا دْ] (مص) = دوست داشتن، دوستی || آرزوداشتن
وداع [وَ دٰا عْ] (اِ) = بدرود، پدرود، خدا نگهدار || گسیل، گُسی
ودایع [وَ دٰا یِ عْ] (اِ ج) = سپرده‌ها || زنهارها
ودیعه [وَ دی عَ هْ] (ص) = سپرده، سپردگانی || زنهار
وراثت [وِ را ثَ تْ] (مص) = مرده ریگ یافتن، ارث بردن (ع. ف.)
وراق [وَ رْ رٰا قْ] (ص) = نویسنده || کاغذفروش
ورطه [وَرْ طَ هْ] (اِ) = گرداب، زمین پست، گل زار
ورع [وَ رَ عْ] (مص) = پرهیزگاری کردن، پارسایی کردن
ورق [وَرَقْ] (اِ) = برگ، نَفج || تخته || رُخنه

ورقه [وَرَقَهْ] (اِ)=برگه، برگ
ورقه هویت [وَرَقِهِ هُـ وی یَ تْ] (تر. اض.) =شناسنامه
ورید [وَری دْ] (اِ)=رگ، سیاهرگ
وزارت [وِ زا رَتْ] (اِ) = فرمداری، بزرگ فرمداری || کاردانی
وزن [وَزْنْ] (مص) = سنجیدن، کشش، کشیدن، اندازه گیری، سختن، اندازه || آزمودن || سنگینی، سنگ، اباره، هنگ، گرانی
وزنه [وَزْنَهْ] (اِ)=سنجه || بار
وزین [وَزی نْ] (ص)=سنگین، گران
وساده [وُسادَهْ] (اِ)=بالین، بالش، نازبالش
وساطت [وَساطَتْ] (مص)=میانجیگیری کردن، پادرمیانی || سپارش کردن
وسایل «وسائل» [وَسایِ(ء)لْ] (اِج)=ساز و برگ، ابزارها، سامان
وسط [وَسَطْ] (ص)=میانه، میان || کمر || قلبگاه(ع. ف.)، ناف || میاندار
وسطی [وُسْطا] (ص)=میانی || انگشت میانه
وسطین [وَسَطَیْنْ] (اِ)=دومیان
وسع [وُسْعْ] (مص)=فراخی یافتن || توانایی پیدا کردن، توانگری
وسعت [وُسْعَتْ] (اِ)=فراخی، پهنا، فراخا، پهنه، گشایش، گشادی || گنجایش، گنجا، گنج || جاداری، بزرگی
وسواس [وَسْواسْ] (اِ)=دودلی || گمان
وسوسه [وَسْوَسَهْ] (مص)=بدگمان بودن، بدگمانی، بداندیشی
وسیع [وَسی عْ] (ص) = دامنه دار، فراخ، گشاد، پهناور، پر پهنا، پهن
وسیله [وَسی لَهْ] (ص) = راه || چاره، دست آویز، دستاویز || آستانه
وسیم [وَسی مْ] (ص)=خوبروی، زیباچهر، زیبا
وصال [وِصالْ] (مص) = بهم رسیدن، رسیدن || پیوستن، پیوند || دیدار || دوستی بی آمیغ
وصایا [وَصایا] (اِج)=اندرزها، پندها
وصف [وَصْفْ] (مص)=ستودن
وصل [وَصْلْ] (مص)=پیوستن، پیوندیدن، پیوند کردن، پیوند || چسبیدن، چسبانیدن، چسباندن || بستن || جوش دادن || پاره دوختن
وصلت [وَصْلَتْ] (مص)=پیوستن، پیوند، پیوستگی || خویشی
وصله [وَصْلَهْ] (اِ) = پاره، تکه، پینه، وژنگ، دوز، لاخه، پهرو
وصمت [وَصْمَتْ] (اِ)=ننگ || سستی
وصول [وُصُولْ] (مص)=رسیدن، در رسیدن، وارسیدن || آمدن، درآمدن، فراز آمدن || دریافت کردن
وصی [وَصی ی] (ص)=اندرزدهنده
وصیت [وَصی یَتْ] (اِ) = اندرز || سفارش (هنگام مرگ)
وصیف [وَصی فْ] (ص) = خدمتکار(ع. ف.) || برده
وضع [وَضْعْ] (مص) = گذاردن، نهادن، هلیدن، نهستن، فرانهادن، نشاندن، نشانیدن، نهاد || کاستن || سامان دادن، پروردن
وضع حمل [وَضْعِ حَمْلْ] (تر. اض.) = زایمان || بارنهادن

وضوء [وُضُوءْ] (مص) = دست نماز گرفتن، آبدست، پادیاب

وضوح [وُضُوحْ] (مص) = پرده برافکندن، پیدا آمدن، پیدا شدن، روشن شدن، همواری، فرانمودن، پیدایی، هویدایی، آشکارایی || درز کردن

وطن [وَطَ نْ] (اِ) = زادبوم، میهن، زادگاه، جای باش، زانیج

وظایف «وظائف» [وَظا یِ فْ] (اِ ج) = داره ها || کارها

وظیفه [وَظی فَ هْ] (ص) = کار || راستاد، رستاد، داره، ورستاد، ماهیانه، بیستگانی

وعاء [وِعاءْ] (اِ) = آوند، خَنور

وعاظ [وُعْ عا ظْ] (اِ ج) = پند دهندگان، اندرزگران

وعد [وَعْ دْ] (مص) = مژده دادن، نوید دادن || پیمان بستن

وعده [وَعْ دَ هْ] (اِ) = نوید، مژده || پیمان

وعظ [وَعْ ظْ] (مص) = پند دادن، پندیدن، اندرز، پند

وعید [وَعی دْ] (مص) = ترساندن || نوید بد دادن

وغا [وَغا] (اِ) = جنگ، کارزار

وفاء [وَفاءْ] (مص) = انجام پذیرفتن، انجام یابندگی || دوستی، پیمانداری || مردمی

وفات [وَفاتْ] (مص) = درگذشتن، جهان را بدرود گفتن، مرگ

وفاق [وِفاقْ] (مص) = همراهی کردن، همراهی، سازواری || یکدلی، دوستی

وفق [وَفْ قْ] (مص) = سازگار بودن، سازگاری، سازواری

وفور [وُفُورْ] (مص) = فراوان گردیدن، فراوانی، بسیاری، افزونی، بسیار

وقاح [وَقاحْ] (اِ) = بی‌شرمی، بی‌آزرمی || شوخی || لاف || نامردی || اوستاخی، گستاخی

وقاحت [وَقاحَتْ] (مص) = بیشرمی، بی‌آزرمی || شوخی، لاف || نامردی || اوستاخی، گستاخی

وقاد [وَقْقادْ] (ص) = تیزهوش، زیرک

وقار [وَقارْ] (اِ) = شکوهمندی || آرامیدگی، آهستگی || سنگینی || بردباری، فراخ حوصلگی (ف.ع.) || آسا

وقایع [وَقایِعْ] (اِج) = جنگ ها، پیکارها || سرگذشت ها، رویدادها، پیش آمدها

وقت [وَقْتْ] (اِ) = انگام، هنگام، هنگامه || دم، گه، گاه || روزگار || زمان

وقت طویل [وَقْتِ طَ وی لْ] (تر. اض.) = دیرباز

وقح [وَقِحْ] (ص) = بی‌شرم، بی‌آزرم، پررو

وقر [وَقْرْ] (مص) = سنگین گردیدن، سنگینی || گران گشتن || بردباری کردن

وقع [وَقْعْ] (مص) = فرود آمدن، فرودآیی

وقف [وَقْفْ] (مص) = ایستادن، ایست، درنگ || ساکن کردن (ع.ف.) || دهش، دستیانه

وقفه [وَقْفَ هْ] (اِ) = ایست، درنگ

وقود [وُقُودْ] (مص) = افروخته شدن || هیزم، فروزینه آتش

وقوع [وُقُوعْ] (مص) = رسیدن، پیوستن، روی نهادن، پیش آمدن، رخ دادن || فرود آمدن، اوفتادن، پرت شدن، آشکوخیدن، شافیدن

وقوف [وُقُوفْ] (ص) = درایستادن، استادن || ایستادگی کردن، پافشاری، پایداری، استادگی || دانستن، دانایی، آگاهی یافتن، آگاه‌شدن، کاردانی

وقیح [وَ قی حْ] (ص) = بیشرم، بی‌آزرم، بدکردار، ناشایسته، پررو

وکالت [وَ کَا لَ تْ] (اِ) = کارداری || واگذاری || جانشینی

وکیل [وَ کی لْ] (ص) = کاردار، نماینده، گماشته، کارگزار، فرستاده، کارساز، فرسته || کاران || دادگو

ولاء [وِلَا ءْ] (مص) = پیاپی کردن، پیوستگی کردن، پیاپی آمدن، پیوستگی || دوستی کردن

ولات «**ولاة**» [وُلَا تْ] (اِج) = استانداران، فرمانروایان

ولادت [وِلَا دَ تْ] (مص) = زادن، زاییدن، زایش || هنگام‌زاییدن

ولایت [وَلَا یَ تْ] (مص) = سر پرستی، کارداری || پادشاهی، فرمانروایی || دوستی || شهرستان، استان

ولد [وَلَ دْ] (اِ) = فرزند، زاده، ریکا، پور، پسر

ولع [وَلَ عْ] (مص) = آزمند گردیدن، آزمندی || خواهش کردن

ولوع [وُلُوعْ] (مص) = آزمند شدن، آزمندی || (ص) = بسیار آزمند

ولوله [وَلْ وَلَ هْ] (مص) = فریاد کردن، بانگ کردن، شور، جوش وخروش

وله [وَ لَ هْ] (مص) = سرگشتگی داشتن، شیدایی داشتن، فریفتگی

ولی [وَلی یْ] (ص) = سرپرست، نگهبان || پایندان || خداوند || دوست

ولید [وَلی دْ] (ص) = نوزاد، کودک || زاده || بنده

ولیعهد [وَلی یِ عَ هْ دْ] (تر. اض .) = جانشین، جایستا، شاهپور

ولیمه [وَلی مَ هْ] (اِ) = سور، مهمانی

ولینعمت [وَلی یِ نَ عْ مَ تْ] (تر . اض .) = خداوندگار || بزرگ

وهله [وَهْ لَ هْ] (اِ) = بار || هنگام

وهاب [وَهْ هَا بْ] (ص) = نیک بخشنده، بسیاربخشنده

وهاج [وَهْ هَا جْ] (ص) = فروزان، فروزنده، افروخته، تابان، درخشنده

وهب [وَهْ بْ] (مص) = بخشیدن، بخشش

وهم [وَهْ مْ] (مص) = پنداشتن، انگاردن، انگاشتن، پنداشت، پنداره، انگاره || شِکوهیدن، ترس، بیم || اندیشه در دل گذشتن، گمان بردن

وهن [وَهْ نْ] (مص) = خوارشمردن || سست گردیدن، سستی

ویحک [وَیْ حَ کَ] (ق) = وای برتو || خوشا بر تو

ویل [وَیْ لْ] (ق) = دردمندی بر تو باد || سختی



هابط [هٰ ا بِ طْ] (ص) = فرود آینده، نشیبنده، بزیر آینده

هاتف [ها تِ فْ] (ص) = خواننده || آواز دهنده، بانگ کننده

هاضمه [هٰا ضِ مَ هْ] (ص) = گوارنده || گوارش || نیروی گوارش

هایل «هائل» [ها ءِ لْ] (ص) = ترساننده، ترسناک

هباء [هَ بٰا ءْ] (اِ) = گرد || رایگان || کم خرد

هبوب [هُ بُو بْ] (مص) = وزیدن باد، وزش باد || بیدار شدن || برآمدن || طلوع کردن ستاره (ع. ف.)

هبوط [هُ بو طْ] (مص) = پایین آمدن، فرود آمدن || خوارشدن

هبه [هِ بَ هْ] (مص) = بخشیدن، بخشش، دادن، دهش

هتاک [هَ تْ تٰا ک] (ص) = مرد پلید، پرده‌در، آبدهان، بدزبان

هتک [هَ تْ کْ] (مص) = رسوایی کردن، آبرو بردن، پرده‌دری کردن، پرده برانداختن، پرده‌دریدن || شکافتن، ربودگی

هجاء [هِ جٰا ءْ] (مص) = نکوهش کردن، نکوهیدن، سرزنش کردن || دشنام دادن، بد گفتن، بدگویی کردن

هجاء [هِ جٰا ءْ] (مص) = برشِ سخن، بخشِ واژه

هجر [هَ جْ رْ] (مص) = جدایی کردن، جدا شدن، دور گشتن، جدایی، دوری

هجران [هِ جْ رٰا نْ] (مص) = جدایی کردن، دوری کردن || جدایی کشیدن

هجرت [هِ جْ رَ تْ] (مص) = دور شدن، کوچیدن، جدا شدن، جدایی || فاتوریدن

هجو [هَ جْ وْ] (مص) = نکوهیدن، نکوهش کردن || دشنام دادن

هجوم [هُ جُو مْ] (مص) = تاختن، تاخت آوردن، تاخت زدن، تازیدن، تاخت، تاز || دستبرد زدن || انداز || بناگاه آمدن

هدایا [هَ دٰا یٰا] (اِ ج) = پیشکش ها، ارمغان ها

هدایت [هِ دٰا یَ تْ] (مص) = راهنمایی کردن، راه نمودن، رهنمونی کردن

هدر [هَ دَ رْ] (مص) = هرز شدن، هرزه رفتن || بیهوده شدن || تباه شدن، پامال شدن || برباد رفتن

هدف [هَ دَ فْ] (اِ) = آرمان || آماج، نشانه، تموک

هدهد [هُ دْ هُ دْ] (اِ) = شانه‌بسر، پوپو، بدبدک، پویک، پویه، مرغ سلیمان، پوپو،

هدی [هُ دیٰ] (مص) = راه نمودن، رهنمونی، راهنمایی || راست راهی

هذر [هَ ذْ رْ] (مص) = بیهوده گفتن، بیهوده گویی || بیهوده

هرج [هَ رْجْ] (مص) = در آشوب افتادن، آشوب، شورش

هرج ومرج [هَ رْجُ مَ رْجْ] (اِ. مر.) = آشوب، آشفتگی، آوار، درهم آمیختگی، خرتوخر (کنا.)، تَلاج

هرم [هَ رَمْ] (مص) = کلان سال شدن، سخت پیر گردیدن، پیری

هروله [هَ رْوَ لَ هْ] (مص) = لُکه لُکه رفتن، دویدن، پویه

هزال [هَ زْ زا لْ] (ص) = شوخ، لاغ گو، یاوه گو

هزل [هَ زْلْ] (مص) = شوخی کردن، تماخره، لاغ || بیهوده گفتن، بیهودگی

هزیمت [هَ زی مَ تْ] (اِ) = پراکندگی || پشت بدشمن || گریز، گال، گریغ || شکست

هضم [هَ ضْ مْ] (مص) = گوارش یافتن، گوارشت || شکستن

هلاک [هَ لا کْ] (مص) = مردن، درگذشتن، نیست شدن، جان سپاردن، نیستی، نابودی || ادرنگ

هلاکت [هَ لا کَ تْ] (مص) = مردن

هلال [هِ لا لْ] (اِ) = ماه نو، ماهیچه، مهچه || گوشواره فلک (کنا.ف.ع.)، کشتی زر (کنا.)

هلیم [هَ لی مْ] (ص) = هریسه || چسبنده

هم [هَ مْ مْ] (مص) = اندوهناک بودن || اندیشهٔ کاری درسر داشتن

همام [هُ ما مْ] (ص) = سرور بزرگوار، سرور، بزرگ

همت [هِ مْ مَ تْ] (اِ) = خواست، آرزو، آهنگ || کوشش، تلاش || والامنشی

همهمه [هَ مْ هَ مَ هْ] (مص) = جنگیدن، جنجال کردن || لُندلُند کردن، غُر زدن، زکیدن، دندیدن

هوا [هَ وا] (اِ) = باد، دم

هودج [هَ وْدَجْ] (اِ) = کجاوه، کجابه، کزاوه، کژاوه، کجبه، کجوه

هوس [هَ وَسْ] (اِ) = آرزو، خواهش، بویه، خواست دل

هول [هَ وْ لْ] (مص) = سهم بزدن، ترس داشتن، بیم داشتن، هراس داشتن

هوی [هَ وا] (مص) = مهر داشتن، دوست داشتن || آرزو داشتن، خواهش، خواسته

هویت [هُ وی یَ تْ] (اِ) = چگونگی || شناسایی، شناسنامه || هستی

هیاکل [هَ یا کِ لْ] (اِج) = پیکرها، کالبدها

هیبت [هَ یْ بَ تْ] (مص) = ترس داشتن، بیم داشتن || پرهیز کردن || بزرگی کردن، شکُوه داشتن

هیئت «هیأت» [هَ یْ ءَ تْ] (اِ) = پیکر، ریخت || ساز، سازمان

هیجان [هَ یَ جا نْ] (مص) = برانگیخته شدن، برانگیخته گشتن || شوریدن، شور، شورش || خشمناک شدن، خشم || آشفته شدن || خروشیدن || جوشیدن، جوش و خروش || برانگیختن



یأس [یَ ءْ سْ] (مص) = نومید شدن، دلسرد شدن، دل شکسته شدن، نومیدی، دلشکستگی

یائسه [یٰا ءِ سَ هْ] (ص) = زن نومید || نازا

یانع [یا نِ ع] (ص) = رسیده، میوه رسیده

یباب [یَ بٰا بْ] (اِ) = ویران

یبس [یُ بْ سْ] (مص) = خشک شدن

یبوست [یُ بو سَ تْ] (مص) = خشکی || رودل

یتیم [یَ تی مْ] (ص) = بی‌پدر، پدرمرده، بیکس

یحتمل [یَ حْ تَ مِ لْ] (فعل) = گیو، شاید، مگر، همانا، تواند بود

یسار [یَ سٰا رْ] (اِ) = توانگری

یسار [یَ سٰا رْ] (ص) = چپ || دست چپ

یسر [یُ سْ رْ] (مص) = آسان شدن، آسانی || توانگری

یعنی [یَ عْ نی] (فعل) = آرش، چم، چیم   بهود

یقظ [یَ قِ ظْ] (ص) = هوشیار || بیدار

یقین [یَ قی نْ] (اِ) = بی‌گمان || باور || آوار، آور، آوری

یقیناً [یَ قی نَ نْ] (ق) = راست، بی‌گمان، بی‌گفتگو، سددرسد

یم [یَ مْ مْ] (اِ) = دریا

یمن [یُ مْ نْ] (اِ) = خجستگی، فرخندگی، نیک بختی

یمین [یَ مین] (ص) = راست، دست راست || سوگند

ینیع [یَ نی عْ] (ص) = رسیده میوه، رسیدگی میوه || بالیدگی، رسایی

یوم [یَ وْمْ] (اِ) = روز

یهود [یَ هُو دْ] (اِ) = تیداک



بخش دوم

برخی از واژه‌های بهم پیوسته

(ترکیبات) عربی ـ فارسی

آ

آخری [ص. مذ.] = پسین، واپسین، افدم

ا

ابدی (اِ. مذ.) = همیشگی، جاویدان، بی‌کران، پایا، پاینده، جاوید، جاودان

احرام بستن [مص] = آهنگ کردن

احتمالی (اِ. مذ.)= گمانی.

اسطوری(اِ. مذ.)=داستانی

اصلی(اِ. مذ.)=بنیادی، ویچرت

انقلابی [ص. مذ.] = آشوبی، شورشی

اهلی(اِ. مذ.)=خانگی، رام‌شده

ای والله (ق) = آفرین، درست است، راست است

ب

بحد وفور [ق] = فراوان، بسیار

بحری [ص.مذ.] = دریایی

بی‌اساس (بلااساس) [ص] = بی‌پایه

بی‌انقطاع (بلاانقطاع) [ق] = پیوسته، پیاپی

بی‌تأمل (بلاتأمل) [ق] = بی‌درنگ

بی‌تردید (بلاتردید) [ق] = بی‌گفتگو، بی‌گمان

بی‌توقف (بلاتوقف) [ق] = بی‌درنگ

بی‌ثمر (بلا ثمر) [ص] = بی‌بر

بی‌حاصل (بلاحاصل) [ص. مر.] = بی‌بر

بی‌حد (بلاحد) [ص. مر.] = بی‌اندازه، بی‌کران

بی‌حساب (بلاحساب) [ص. مر.] = بی‌شمار، بی‌اندازه || بیهوده، نادرست

بی‌حس (بلاحس) [ص. مر.] = کرخت

بی‌حیاء (بلاحیاء) [ص. مر.] = پرده دریده، بی‌چشم ورو(ی)

بی‌خبر (بلاخبر) [ص. مر.] = ناگاه

بی‌رونق (بلارونق) [ص. مر.] = بی‌آب

بی‌سبب (بلاسبب) [ق] = خودبخود

بی‌شک (بلاشک) [ق] = بی‌سخن، بی‌گمان

بی‌عرضه [ص] = بیکاره، بی‌ارزش، چُولمن، ناشایست

بی‌عقل [ص] = بی‌خرد

بی‌قرار [ص] = ناآرام، بی‌تاب، ناپایدار، ناشکیبا

بی‌نظیر [ص] = یکان، بی‌مانند، بی همال
بی‌نهایت [ص] = بی‌انجام، بی‌پایان، بی‌کران

ت

تاریخی [ص. مَن.] = باستانی || داستانی
تعلیم وتربیت [تر. عط.] = آموزش وپرورش

ث

ثلاثی [ص. مَن.] = سه‌تایی، سه واژه‌ای، سه حرفی (ف.ع.)

ج

جبلی (اِ. مَن.) = نهادی، سرشتی، گُهری
جذب کردن [مص] = ربودن، درربودن، درکشیدن
جدّی [ص. مَن.] = درستکار، راستکار || کوشا، باپشتکار
جریان نهر[تر. اض.] = آبرفت
جزیی (جزئی) [ص. مَن.] = کم، اندک
جعلی [ص. مَن.] = ساختگی
جمهوری [ص. مَن.] = مردمی || همگی
جهت چه [ادات پرسش] = چرا، برای چه

ح

حجاری [اِ. مَن.] = سنگتراشی
حد زدن [مص] = سزا دادن، کیفر دادن
حدیدی (اِ. مَن.) = آهنی، آهنین
حرامزاده [ص. مر.] = ناپاک زاده، خَشوک، سِند، سنداره || بسیار زیرک، غول، داغول
حسابی [ص. مَن.] = درست، درستکار
حقه‌باز [ص. مر.] = تردست، نیرنگ باز
حقیقی [ص. مَن.] = درونی || راستینه، راستین، درست
حکمران [ص. مر.] = فرمانروا
حلاجی [اِ. مَن.] = پنبه زدن، زیر و رو کردن || سنجیدن، رسیدگی کردن
حلقوی [ص. مَن.] = گرد
حمامی [اِ. مَن.] = گرمابه‌بان
حمد و ثنا کردن [مص] = درودن، ستایش کردن، ستودن، آفرین کردن
حوضچه [اِ] = آبزن

خ

خارجی [ص. مَن.] = بیگانه، بیرونی، انیران
خبازی [اِ. مَن.] = نانوایی، نانواگری
خصوصی [ص. مَن.] = خودمانی || ویژه
خلاصی [اِ. مَن.] = رهایی، آزادی، وارستگی || رستگاری
خیاطی [اِ. مَن.] = دوزندگی، درزیی، دوخت ودوز، دوز، کوک

د

داخل کردن [مص] = فرو کردن، خلانیدن
دراین حیص وبیص [ق] = در این گیرودار، در این میان

درعوض [ق] = بجای

دنیاوی [ص. مذ.] = این سرایی، این جهانی، جهانی

دنیوی [ص. مذ.] = این جهانی، این سرایی

دولتمند [ص. مر.] = دارا، توانگر

ر

رباعی [ص. مذ.] = چهارینه، چهارتایی

رسم کردن [مص] = نگارش، کشیدن

رضاعی [ص. مذ.] = هم‌شیر، شیر خورده باهم

روحانی [ص. مذ.] = پارسا، نیک، مینوی، فرهومند، فرهمند || پیشوای دینی

ریاضی [ص. مذ.] = دانشِ شمار|| زورآزما(ی)، ورزشکار، ورزیده

ز

زایل شدن [مص] = سترده شدن، زدوده شدن، پاک شدن

س

سطحی [ص. مذ.] = سرسری، سرهم بندی، رویی || رواتی (عم.)

ش

شجره نامه [ا. مر.] = بن‌زاد

شفاهی [ص. مذ.] = زبانی

ص

صافی [ا. مذ.] = پالونه، آبکش

صبحانه [ا. مذ.] = چاشت، ناشتایی

صحت و سقم [تر. عط.] = درستی و نادرستی

صوری [ص. مذ.] = آشکارا

صوفی [ا. مذ.] = پشمینه‌پوش

صیرفی [ا. مذ.] = سره‌گر، گوهرشناس || چاره‌گر

صیفی [ص. مذ.] = تابستانی، میوه تابستانی || سبزیجات

ض

ضد عفونی [ا.مر.] = گندزدایی،

ضد و نقیض [تر. عط.] = ناجور|| آخشیج، خشیج

ط

طبقه زمین [ص. مذ.] = چینه

طرفدار [ص. مر.] = پشت، پشتیبان، فرادار

طفیلی شناس [ص. مر.] = انگل‌شناس

طولانی [ص. مذ.] = دراز، دامنه‌دار، دراز آهنگ || آهازیده، آهته

ظ

ظلمانی [ص. مذ.] = تاریک، تار، تیره

ع

عایدی [ا. مر.] = باژ || درآمد
عدلیه [ا] = دادگستری
عدم اتحاد واتفاق [تر. اض.] = دودستگی
عربی [ص. من.] = تازی، تازیک (شهرنشین یا بدوی)
عزادار [ص. مر.] = سوگوار
عفونی [ص. من.] = پلشت
علنی [ص. من.] = آشکارا، هویدا
عمومی [ص. من.] = همگانی

غ

غرق شدن [مص] = فرورفتن، فروشدن
غریزی [ص. من.] = نهادی، سرشتی
غضبناک [ص. مر.] = خشم آلود، تونديه، دژآلود، آرغده، ارغنده، غرواش
غنی وفقیر [تر. عط.] = بود ونابود، دارا ونادار

ف

فاضلاب [ا] = پارگین
فدوی [ص] = بنده، برده || جان‌سپار
فسق وفجور [تر. عط.] = ناپارسایی، آلایش، ناپاکی
فضولی [ا] = یاوه گویی، زبانرانی
فطری [ص] = بنیادی، گهری، نهادی
فلک‌زده [ص] = بدبخت، بی‌نوا
فلکی [ص. من.] = آسمانی

ق

قبرستان [ا] = گورستان، مرغزن
قحطی [ا. من.] = خشکسالی، نایابی، دوشیاری
قدامی [ص. من.] = پیشین، پیشی، جلویی
قدم بقدم [ق] = پابپا، پی درپی
قد وقامت [تر. عط.] = بالا، بر وبالا
قدیمی [ص. من.] = کهنه، دیرین، دیرینه
قطع وفصل [تر. عط.] = بریدن، جدایی
قلعه بلند [تر. وص.] = اپردژ
قلعه کهنه [تر. وص.] = کندز، دژکهن
قلیل وکثیر [تر. عط.] = کم وبیش، بسیار
قماش لطیف [ا] = آقبانو

ک

کاهلی [ا] = سستی، ناتوانی، تنبلی، فرویش
کتبی [ص. من.] = نوشتنی، نوشتاری
کلی [ص. من.] = همگانی

ل

لغت‌نامه [ا] = فرهنگ، فرهنج، فرهانج، واژه‌نامه
لوزی [ا. من.] = بادامی

م

مرجانی [ص. من.] = بُسدین || سرخ، گلگون

مریضخانه [اِ] = بیمارستان، هروانگه
مضاف به اینکه [عبارت قیدی] = بااینکه، گذشته از اینکه
مطلا کردن [مص] = اندودن
معبد آتش [اِ] = آذرکده، آتشکده
معطل شدن [مص] = درنگ کردن، ایستادن
مسیحی [ا. منـ .] = ترسا، ترسکار، چلیپایی
معنوی [ص. منـ .] = درونی، آرشی، چمی
مقرری [ا. منـ .] = همیشگی، بیستگانی، ماهیانه، سالیانه، دریافتیِ همیشگی، ورستاد، راستاد
موروثی [ص. منـ .] = پدری || از گذشته مانده

ن

نامحرم [ص] = بیگانه، نا آشنا
نفع وضرر [تر. عط .] = سود وزیان
نقلیه [اِ] = بارکشی، ترابری، چارپایی، باربری

و

واقعی (ص. منـ .) = درستی، راست درست، راستینه، راستین
وحشی [ص. منـ .] = دام، دد || رمنده، بدرام || کوهی، بیابانی
وقتی [ق] = هنگامی، زمانی
وهمی [ص] = پنداری، گمانی



